

تفسیر منہوی مولوی

بر اساس تفسیر مولانا ابن کثیر

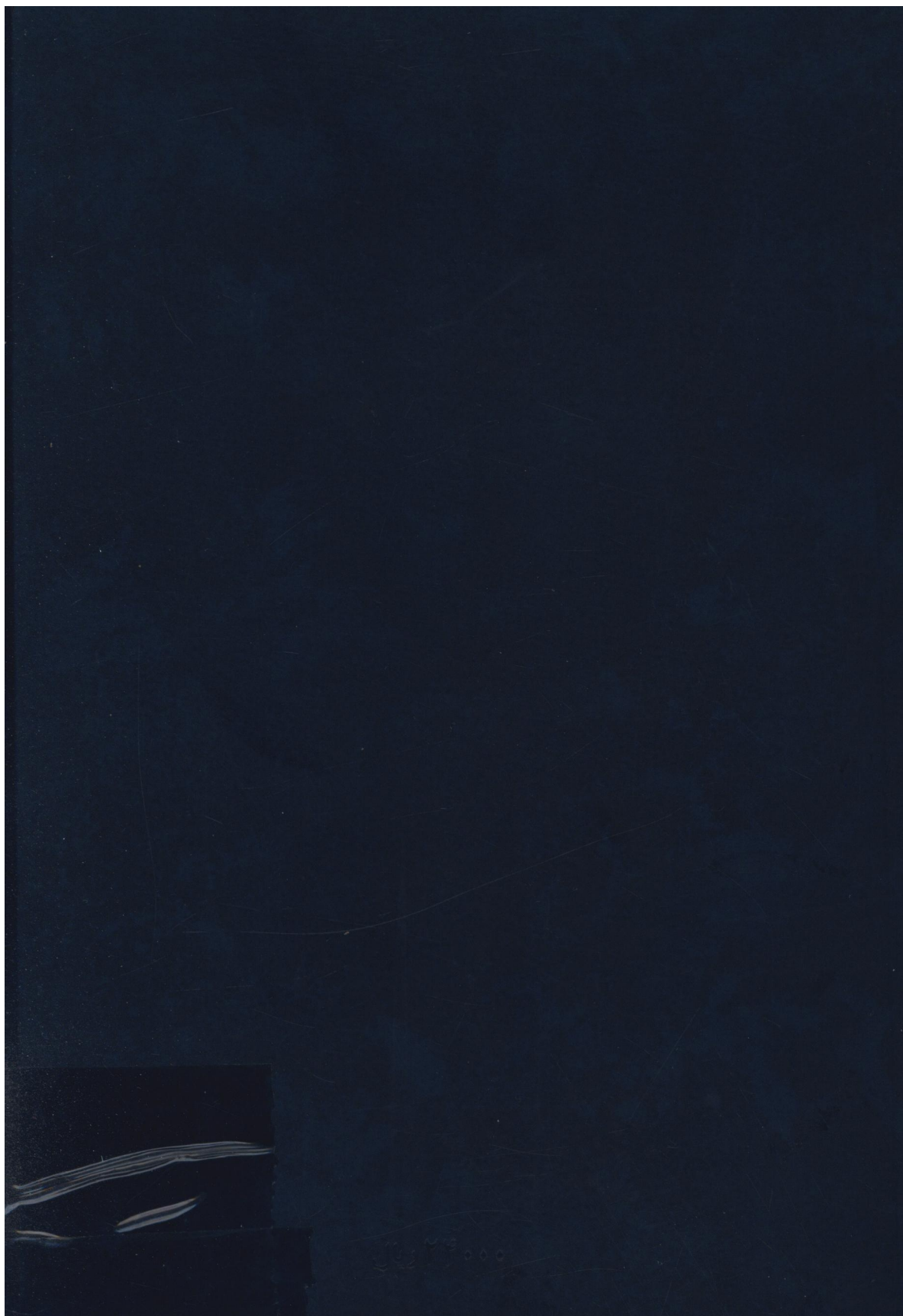
و
فاتح الابیات روح المنہوی

جلد چہارم

تألیف و ترجمہ

دکتر جواد اسلامی زادہ

استاد دانشگاه



مکتبہ اسلامیہ

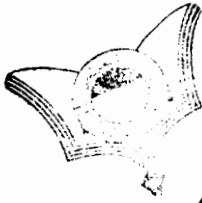
مکتبہ اسلامیہ

۴



۵۸/۰۴۰

۸/۵۳۰



۱۳۷۶
مکتبۃ المصنوعۃ
بیت

تفسیر عنوی مولوی

بر اساس تفسیر رنوالدین نیگلین



و
فاتح الابیات و روح المشوی

جلد چهارم

تألیف و ترجمه

دکتر جواد سلماسی زاده

استاد دانشگاه

سلماسی زاده، جواد، ۱۲۹۵ - ، شارح.
تفسیر مثنوی مولوی بر اساس تفسیر رینوالین
نیکلسن و فاتح الابیات و روح المثنوی/ تالیف و
ترجمه جواد سلماسی زاده. — تهران: اقبال،
۱۳۷۹-۱۳۷۴.

ع.ج.
(ج. ۱)؛ ۷۵۰۰ ریال (دوره) 9-406-084-964 ISBN
(ج. ۱) 4-406-081-964 ISBN ۱۰۰۰۰۰-۱۰۰۰۰ ریال
ISBN 964-406-082-2 (ج. ۲) - ISBN
964-406-083-0 (ج. ۳)

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیپا.
ص.ع. به انگلیسی: Jevad salmassizadeh. A
commentary on four parables Mawlavi's
Mathnawi based on the...

چاپ قبلی، جواد سلماسی زاده، ۱۳۶۹.
کتابنامه.

ج. ۱، ۲ (چاپ چهارم: ۱۳۷۹)، ج. ۳ (چاپ سوم:
۱۳۷۹)، ج. ۴ (چاپ اول: ۱۳۷۹).
ISBN 964-406-142-x (دوره) 1-141-964 ISBN
ISBN 964-406-143-8 (ج. ۲) - ISBN
964-406-144-6 (ج. ۳) - ISBN 964-406-145-4 (ع.ج.)

۱. مولوی، جلال الدین محمد بن محمد، ۶۰۴ - ۶۷۲ ق.
مثنوی -- نقد و تفسیر. ۲. شعر فارسی -- قرن ۷ ق.
-- تاریخ و نقد. الف. مولوی، جلال الدین محمد بن
محمد، ۶۰۴ - ۶۷۲ ق. مثنوی. شرح. ب. نیکلسون،
رینولدالین، ۱۸۶۸ - ۱۹۴۵، Reynold Nicholson
Alleyno ج. عنوان. د. عنوان: مثنوی. شرح.

۸۱۳/۳۱
سن/م ۸۴۹م

۷۲۵۳۰۱/۱
۱۳۷۴

۷۷-۱۱۰۸م

کتابخانه ملی ایران



چاپ و انتشارات اقبال

تهران - خیابان دکتر علی شریعتی (کدپستی ۱۶۱۳۹) تلفن: ۷۶۳۵۷۴
تهران - خیابان جمهوری اسلامی (کدپستی ۱۱۴۶۷) تلفن: ۳۱۱۸۷۰۱

نام کتاب	: تفسیر مثنوی مولوی (جلد چهارم)
تألیف و ترجمه	: دکتر جواد سلماسی زاده
نوبت چاپ	: اول - ۱۳۷۹
صفحات و قطع	: ۴۰۰ صفحه - ۱۷×۲۴
تیراژ	: ۱۵۰۰ جلد
چاپ	: اقبال

شابک دوره: ۱-۱۴۱-۴۰۶-۹۶۴
ISBN: 964-406-141-1

شابک: ۴-۱۴۵-۴۰۶-۹۶۴
ISBN: 964-406-145-4

بسمه تعالی

تلك آثارنا تدلُّ عَلَيْنَا - فانظروا بَعْدَنَا إِلَى الآثار

ثواب این وجیزه را جهت تسکین آلام دوست دیرینم، جناب آقای جواد اقبال دامت اقباله، بروح پرفتح اسوهٔ نسوان زمان، ذریهٔ زهراى اطهر، دوستدار حقیقی مولی امیرالمؤمنین علی علیه السلام، و مشوق آثار مولانا، مرحومه خانم بدری، بانو اقبال طابَتْ ثراه، اهداء می نماید.

از زحمات بی دریغ آقای مجید اقبال مدیر فنی چاپخانه و نیز از مساعی جمیله آقای مهندس سعید اقبال مدیر انتشارات تشکر می نمایم.
از زحمت بی پایان خانم شادی سلماسی زاده که در پاکنویس و در انجام سایر کارها اینجانب را یاری کرده اند سپاسگزارم.

اقلّ العباد جواد سلماسی زاده

تنظیم مهرماه ۱۳۷۸

بسم الله الرحمن الرحيم

این سخن شیرست در پستان جان بی‌کشنده خوش نمی‌گردد روان
به نام خداوندی که نام او دل‌افروز است، مهر او عالم سوز، نام او آرایش مجلس است
مدح او سرمایه مفسر. زینت زبان‌ها ثنای او، قیمت دل‌ها به هوای او، راحت روح‌ها به لقای
او، شواهد شریعت اشارات او، معاهد حقیقت بشارات او، توانائی یگانه بی‌مگر، دانایی یگانه
بی‌اگر. توانایی که همه کار تواند، دانایی که همه چیزداند، مؤمنان را پناهی، قاصدان را بر
سرراهی، عزیزکسیکه، تو او را خواهی، طوبی آن کس را که تو اورائی.

سپاس فراوان خدای مَنان راست که بمدد روان پاک مولانا و نظر عنایت اولیاء عظام و
مشایخ کرام که مع‌الاسف روی در نقاب خاک کشیده‌اند مجلد چهارم مثنوی معنوی مولوی به
اتمام رسید، بقول افلاکی مثنوی آسانست برای مردم نادان، ولی بسیار مشکل برای دانایان، که
طی این مرحله جز بهمهری خضر نتوان کرد، زیرا که اقیانوس بی‌کران و با ژرفای بی‌پایان
است، مشحون از تفسیر و تأویل آیات قرآن کریم و احادیث شریف است، که بحث در این
باب تنها، مستلزم هزاران دقت است بلکه نظر عنایت الهی را لازم دارد. بنا به قول بزرگان،
«قرآن چراغ روشنائی است و روح توانایی و دانایی».

شاهراه استقامت و منهاج سلامت است، خوشا به حال کسی که قرآن رهبر اوست.
موسی کلیم‌الله هنگام مناجات گفت، خدایا خلوت‌گاه مناجات کجاست؟ کجاست جویم؟ و
کجاست یابم؟ فرمان آمد با ذاکران نشین، من انس جان اویم که انشش با نام من است، گفتارش
کلام من، من دوست اویم که او دوست من است، جلال و عظمت باری تعالی و کبریاء و عزت
او از اوهام و افهام بیرونست و کس نداند چونست، سزای ثنای خویش، خود خواند و عزت و
عظمت خود شناسد:

«وَصَافِ تَرَا وَصَفَ چِه داند کردن تو خود بصفات خود چنانی که تویی»
الرَّحْمَنُ عَلَّمَ الْقُرْآنَ، آسان نرسد، دست کسی به علم قرآن، مگر بتوفیق رحمان، اگر
کسی رسیدی به این دولت بی‌پایان جز بعون یزدان، آن ذات علیم مصطفی (ص) بود خاتم

پیغامبران، آن جلالت و منزلت فقط او راست، هر چند معلّمان به تعلیم همی کوشند، استادان تلقین همی کنند و حافظان روان همی دارند، اینهمه استادند، آموزنده به حقیقت خدای سبحانست و بس.

مولانا را در این خصوص سخن چند دلفریب و شیرین است:

هر دلی را که نور قرآن باشد، نشاید که روی دوزخ ببیند، اکنون اگرچه مردمان بعضی قرآن نمی‌دانند اما این قدر می‌دانند که قرآن از حق آمده است همه نیکوست، برآن عشاق نعره‌ها می‌زنند و غرق ثواب بی حساب می‌شوند، چنانکه احمد افلاکی روایت می‌کند:

«یاران حکایت صاین الدین مُقَرّی را در حضور مولانا، می‌کردند که: [هر شب ختم قرآن کند آن‌گاه آرام گیرد] مولانا فرمود که: «آری گردکان را نیکو شمارند و از مغز نفزش خبر ندارند»

«عروس حضرت قرآن، نقاب آنگه براندازد — که دارالملک ایمان را مجرد ببیند از غوغا»

نفوذ کلمه مولانا و تأثیر مثنوی معنوی چنان عمیق بوده است که به روایت افلاکی در زمان حیات دنیوی «مولانا هیجده هزار (۱۸۰۰۰) از کافران آن دیار با میل و رغبت بدست جلال‌الدین مولوی مسلمان شده‌اند».

باری مثنوی دلبريست معنوی که در جمال و کمال همتائی ندارد و همچنان باغی است ماننده روضه رضوان مهیا و رزقیست مهنا، جهت روشن‌دلان صاحب‌نظر و عاشقان سوخته جگر، خنک جانی را که از مشاهده این شاهد غیبی محظوظ و ملحوظ نظر عنایت مردان خدا گردد. این کتاب بهشت دل‌هاست، هر دفترش مصادیق و مفهوم آیه شریفه «جَنّات تجری من تحتہ الانهار» را به خاطر می‌آورد که توصیف آن در حدّ هر شخصی نیست و بقول معروف:

گر بگویم شمه‌ای ز آن نغمه‌ها جان‌ها سر بر زند از دخمه‌ها

باری علی‌الرسم میتوان یادآور شد که این اثر بزرگ سندیست متقن و استوار برای انواع اسالیب سخن و بالاتر از دائرةالمعارف‌های قطور و بزرگ موجود در جهان. پژوهشگران مشهور را عقیده چنین است که: «کمتر کسی از سخنوران و دانشمندان جهان را چنین یارائی و مایه علمی بوده است که این همه موضوعات علوم اسلامی و عرفانی و مطالب اخلاقی و

اجتماعی و تاریخی و تربیتی و فلسفی را در لباس ساده عوام فهم بازاری در قالب الفاظ بریزد تا هر کسی بر حسب استعداد و اندازه فهم و کمال خویش از آن بهره‌یاب گردد. از همه مهمتر مسأله وحدت وجودی محی‌الدین ابن عربی است که در زمان مولانا شایع شده بود و مشکل‌آفرین. باری کتاب حاضر متجاوز از چهارصد فقره آیات از قرآن مجید و احادیث را متضمّن است که به نحو نیکویی ترجمه و تفسیر شده است تا خواننده و شنونده را از این نظر اجری جمیل باشد بحکم آنکه:

«القارئ والمستمع في الاجر سواء»

روش کار در این مجلد نیز مانند مجلدات قبلی بوده و بعلاوه از اصل دفتر اول که در شرف اتمام است از دفترهای پنجگانه دیگر نیز متجاوز از هزار بیت بعنوان شاهد مثال آورده است و بطور جداگانه شرح و تفسیر گردیده است که مجلد حاضر ترکیب از شش دفتر است به انضمام تفاسیر آیات و شرح اخبار و احادیث و روایات. امید است مقبول افتد و اجر آن در نامه اعمال این بنده ملحوظ شود انشاءالله

ای ماورای عقل‌ها و وهم‌ها

عفو فرما بر قصور فهم‌ها

بمنه و کرمه

دکتر جواد - سلماسی‌زاده

پنجشنبه ۱۳۷۶/۱۱/۲

فهرست مندرجات مجلد چهارم

ردیف	عنوان	صفحه
۱:	تفسیر مثنوی مولوی مجلد چهارم.....	۲-۱
۲:	شرح کلی درباره ابیات ۱۴۵۶ - ۱۴۵۸.....	۳
۳:	نظر کلی درباره بیت ۱۴۵۹.....	۴
۴:	نظر کلی درباره بیت ۱۴۶۱.....	۱۰-۶
۵:	نظر کلی در خصوص جبر و اختیار.....	۱۳-۱۱
۶:	تمثیل مسأله جبر و اختیار بشکل جدال مغ و مسلمان.....	۱۹-۱۴
۷:	«فعل حق و فعل ما».....	۲۷-۲۰
۸:	تفسیر «هُوَ مَعَكُمْ إِنَّمَا كُنْتُمْ».....	۳۴-۲۸
۹:	کلیاتی در باب ابیات (۱۵۲۷-۱۵۲۸).....	۳۵
۱۰:	در سر آنکه «مَنْ ارَادَ أَنْ يَجْلِسَ مَعَ اللَّهِ فَلْيَجْلِسْ مَعَ أَهْلِ التَّصَوُّفِ».....	۳۷-۳۵
۱۱:	نظر کلی درباره ابیات ۱۵۴۰-۱۵۴۵ و داستان طوطی و بازرگان.....	۴۴-۳۸
۱۲:	پاورقی از نظر کتاب فاتح الابیات.....	۴۵
۱۳:	صفت اجنحه طیور عقول الهی.....	۴۷-۴۶
۱۴:	شرح بیت ۱۵۷۵ از نظر فاتح الابیات.....	۵۱-۴۸

- ۱۵: دیدن خواجه طوطیان هندوستان را در دشت و پیغام رسانیدن از آن طوطی..... ۵۳-۵۲
- ۱۶: تفسیر قول فریدالدین العطار قَدْسَ اللّٰهَ سِرُّهُ..... ۵۶-۵۴
- ۱۷: «تعظیم ساحران مرموسی را علیه السلام که چه فرمائی اوّل تو اندازی عصا یا ما»
..... ۶۳-۵۷
- ۱۸: نظر کلی درباره ابیات ۱۶۷۵ - ۱۶۷۷..... ۷۴-۷۲
- ۱۹: نظر کلی درباره ابیات ۱۶۶۰ - ۱۶۸۵..... ۷۷-۷۵
- ۲۰: شرح ابیات ۱۷۱۲ - ۱۷۱۳..... ۸۰-۷۸
- ۲۱: نظر کلی در خصوص ابیات فوق ۱۷۱۴ - ۱۷۲۲..... ۸۳-۸۱
- ۲۲: نظر کلی مؤلف فاتح الابیات..... ۸۹-۸۴
- ۲۳: مقام مولانا جلال الدین محمد بلخی از دیدگاه اصحاب زمان..... ۹۰
- ۲۴: احوال و آثار ابن فارض ابوحفص عمر بن علی بن مرشد بن علی..... ۹۱
- ۲۵: کلیاتی در باب ابیات ۱۷۳۶ - ۱۷۴۱..... ۹۴-۹۲
- ۲۶: کلیاتی درباره سه بیت (۱۷۴۶ - ۱۷۴۸)..... ۹۵
- ۲۷: کلیاتی در باب ابیات ۱۷۵۱ - ۱۷۵۶..... ۹۷-۹۶
- ۲۸: تفسیر قول حکیم..... ۱۰۲-۹۸
- ۲۹: (تفسیر بیت ۱۷۶۵ و ۱۷۷۲ از نظر فاتح الابیات)..... ۱۰۳
- ۳۰: نظر کلی در مورد ابیات ۱۸۱۱ - ۱۸۱۳..... ۱۱۶-۱۱۴
- ۳۱: نظر کلی درباره ابیات ۱۸۳۳ - ۱۸۳۴..... ۱۱۷
- ۳۲: کلیاتی در خصوص ابیات ۱۸۴۳ - ۱۸۴۴..... ۱۱۸
- ۳۳: مضرت تعظیم خلق و انگشت نما شدن..... ۱۱۹
- ۳۴: بحث کلی درباره ابیات ۱۸۵۷ - ۱۸۶۲..... ۱۲۲-۱۲۰
- ۳۵: تفسیر ماشاء اللّٰه کَانَ و مَا لَمْ یَشَاءَ لَمْ یَكُنْ..... ۱۲۶-۱۲۳
- ۳۶: داستان پیر چنگی که در عهد عمر رضی اللّٰه عنه از بهر خدا روزی بی نوائی چنگ زد میان
گورستان..... ۱۲۷

۳۷: «بانگ حق: کلام الله».....	۱۳۵-۱۳۹
۳۸: نظر کلی در باب ابیات «۱۹۴۷-۱۹۵۰».....	۱۴۰
۳۹: در بیان این حدیث که «إِنَّ لِرَبِّكُمْ فِي أَيَّامِ دَهْرِكُمْ نَفَحَاتٍ إِلَّا فَتَحَرَ ضِوَالُهَا»... ۱۴۷-۱۴۱	
۴۰: داستان متهم کردن غلامان و خواجه تاشان مرلیمان را.....	۱۴۸-۱۶۰
۴۱: نظر کلی درباره ابیات ۱۹۹۶-۱۹۹۷.....	۱۶۱-۱۶۲
۴۲: نظر کلی درباره ابیات ۲۰۰۲-۲۰۰۴.....	۱۶۳-۱۶۸
۴۳: پرسیدن صدیقه رضی الله عنها از مصطفی (ص) که سرباران امروزین چه بود.....	۱۶۹
۴۴: بقیه قصه پیر چنگی و بیان مخلص آن.....	۱۷۰-۱۸۳
۴۵: مراعات کردن زن شوهر را و استغفار نمودن از گفته خویش.....	۱۸۴
۴۶: شرح دفتر اول با شواهد شعری همان اثر.....	۱۸۸-۱۹۲
۴۷: دفتر اول با شواهد شعری آن.....	۱۹۳-۱۹۵
۴۸: عالم کبری.....	۱۹۶
۴۹: نظر کلی درباره ابیات ۲۵۰۴-۲۵۶۸.....	۱۹۷-۱۹۹
۵۰: بیت ۲۵۷۲-۲۵۷۳.....	۲۰۰
۵۱: بیت ۲۶۰۴-۲۶۰۶.....	۲۰۴
۵۲: شرح بیت های ۲۶۴۷-۲۶۶۶.....	۲۰۵-۲۰۸
۵۳: بیت ۲۶۶۰.....	۲۰۹-۲۱۰
۵۴: نظر کلی در خصوص ابیات ۲۶۵۳-۲۶۵۶-۲۶۸۳.....	۲۱۱-۲۱۲
۵۵: نظر کلی در خصوص ابیات زیرین.....	۲۱۶-۲۱۷
۵۶: داستان عرب و زن و خلیفه و سبوی آب باران.....	۲۲۱
۵۷: شرح دفتر اول با استعانت دفتر اول.....	۲۲۳-۲۲۹
۵۸: داستان شیر و گرگ و روباه.....	۲۳۰
۶۰: نظر کلی در باب بیت های ۳۰۶۲-۳۰۶۴.....	۲۳۵-۲۳۶
۶۱: تعریفات کلی ۳۰۷۸-۳۰۷۹.....	۲۳۷

۲۳۹	۶۲: شرح بیت‌های ۳۰۸۷-۳۰۹۱-۳۰۹۵
۲۴۰	۶۳: ادب کردن شیرگرگ را، در قسمت بی‌ادبی کرده بود
۲۵۲	۶۴: نظر کلی
۲۶۱	۶۵: نظر کلی
۲۶۵	۶۶: دفتر اول بقیه قصه زید در جواب رسول علیه‌السلام
۲۶۶	۶۷: نظر کلی درباره ابیات زیرین
۲۶۸	۶۸: نظر کلی در خصوص ابیات ۳۶۲۴-۳۶۳۲
۲۷۱	۶۹: شواهد شعری از دفتر اول برای شرح اشعار دفتر دوم
۲۷۵-۲۷۴	۷۰: دفتر دوم
۲۷۷-۲۷۶	۷۱: دفتر سوم: فریفتن روستائی شهری را و بدعوت خواندن
۲۷۸	۷۲: نظر کلی درباره ابیات ۳۴۳۹-۳۴۴۲ دفتر سوم
۲۷۹	۷۳: دفتر سوم به استعانت اشعار دفتر اول
۲۸۰	۷۴: باقی ابیات دفتر سوم که به استعانت دفتر اول حل شده است
۲۸۳-۲۸۱	۷۵: نظر کلی
۲۸۴	۷۶: در آمدن حمزه رضی‌الله عنه در جنگ بی‌زره
۲۸۵	۷۷: جواب حمزه مرخلق را
۲۹۲-۲۸۶	۷۸: شواهد شعری از دفتر ۴
۲۹۵-۲۹۳	۷۹: شواهد شعری از دفتر ۵
۲۹۷-۲۹۶	۸۰: مثل شیطان بر در رحمان
۲۹۹-۲۹۸	۸۱: (شرح دفتر پنجم به استعانت دفتر اول)
۳۰۴-۳۰۰	۸۲: شواهد شعری دفتر ۵ در بیان قول رسول علیه‌السلام «لا رهبانية فی الاسلام»
۳۰۵	۸۳: شرح دفتر ششم به استناد دفتر اول
۳۰۶-۳۰۵	۸۴: باز مکرر کردن صوفی سؤال را بیت ۱۷۳۹
۳۱۰-۳۰۹-۳۰۷	۸۵: جواب دادن قاضی صوفی را

- ۸۶: «ترجمه تفسیری آیات شریف قرآن و اشاره به تأویلات و شرح عبارات مشکل، مذکور در مجلد چهارم» ۳۱۱-۳۲۰
- ۸۷: آتش افتادن در شهر بایام عمر خلیفه ثانی ۳۲۰-۳۲۱
- ۸۸: نظر کلی در خصوص ابیات ۳۷۱۱-۳۷۲۱ ۳۲۲
- ۸۹: «خدا و انداختن بر روی مبارک امیرالمؤمنین علی کرم الله وجهه و انداختن حضرت علی (ع) شمشیر را از دست» ۳۲۳-۳۲۸
- ۹۰: «زیافت تأویل مگس ابیات ۱۰۸۲-۱۰۸۹ و نظر کلی درباره ابیات ۳۷۳۹-۳۷۴۳» ۳۲۹-۳۴۱
- ۹۱: «کلیاتی از شرح ابیات شماره ۳۷۷۲ تا ۳۷۷۵» ۳۴۲-۳۴۹
- ۹۲: نظر کلی در باب ابیات ۳۸۵۸-۳۸۵۲ ۳۵۰-۳۵۱
- ۹۳: کلیاتی در باب بیت ۳۸۷۱ ۳۵۲-۳۵۳
- ۹۴: تعجب کردن آدم علیه السلام از ضلالت ابلیس و عجب آوردن ۳۵۴
- ۹۵: شرح ابیات ۳۸۹۸-۳۹۰۱ ۳۵۵-۳۵۷
- ۹۶: «بازگشتن بحکایت امیرالمؤمنین علی کرم الله وجهه و مسامحت کردن او با خونی خویش» ۳۵۸
- ۹۷: نظر کلی درباره ابیات ۳۹۲۳ - ۳۹۳۱ ۳۵۹-۳۶۰
- ۹۸: بازگشتن بحکایت امیرالمؤمنین علی کرم الله وجهه ۳۶۱
- ۹۹: «آمدن رکابدار علی کرم الله وجهه که از بهر خدا مرا بکش و از این قضا برهان» ۳۶۲-۳۶۳
- ۱۰۰: «بیان آنکه فتح طلبیدن پیغامبر علیه السلام مکه را و غیر مکه را جهت درستی ملک دنیا نبود ۳۶۲-۳۶۴
- ۱۰۱: نظر کلی درباره ابیات ۳۹۴۰-۳۹۴۷ ۳۶۶
- ۱۰۲: بقیه پاورقی معراج ۳۶۷
- ۱۰۳: در مورد بیت های ۳۹۵۹ - ۳۹۶۰ ۳۶۸

- ۱۰۴: نظر کلی درباره ابیات زیرین ۳۷۰
- ۱۰۵: یهود ۳۷۱
- ۱۰۶: «گفتن امیرالمؤمنین علی کرم الله وجهه
«با قرین خود کی (که) چون خدو انداختی در روی
«نفس من جنیید و اخلاص عمل نماید، مانع کشتن تو شد» ۳۷۶-۳۷۲
- ۱۰۷: «سخنان عمرو بن عبدود» ۳۸۰-۳۷۷
- ۱۰۸: بقیه شرح بیت ۳۹۹۲ ۳۸۴

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بیت ۱۴۴۸:

بر عدم‌ها کآن ندارد چشم و گوش چون فسون خواند همی آید به جوش
مقصود از عدم‌ها: ارواح است که نسبت به عالم اشباح عدم هستند ولی عدم مطلق
نیستند، در علم الهی، بالقوه وجود دارند^(۱). برای تکمیل اطلاع بشرح بیت ۶۰۶ تا ۶۱۰
مراجعه شود ص (۴۲۳ - ۴۲۰) مجلد اول از دفتر نخستین بقلم نگارنده چاپ شرکت اقبال.

بیت ۱۴۴۹:

از فسون او عدم‌ها زود زود خوش معلق می‌زند سوی وجود
معلق زدن: از اثر تشویق حق، عدم‌ها با شتاب تمام به مرتبه تعین و وجود می‌آیند^(۲).

بیت ۱۴۵۰:

باز بر موجود افسونی چو خواند زو دواسبه در عدم موجود راند

۱- در اثر قدرت و نفاذ امر حق تعالی آن عدم‌ها که چشم و گوش ندارند، به جوش و خروش
می‌آیند و به عالم هستی می‌گرایند.

۲- مراد از «فسون» نفس رحمانی است و اگر بامر تکوین نیز اطلاق گردد اشکالی ندارد. چنانکه
باری تعالی فرموده است: «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ»

سوره یس - آیه ۸۲ - ترجمه از فاتح‌الایات

خواجه عبدالله، در این زمینه چه خوش گفته است:

«فرمان او آنست که چون چیزی خواهد که بود «أَنْ يَقُولَ لَهُ» ای - لِذَلِكَ الشَّيْءِ: «کن فیکون
ای فیهو یکن علی ما قَدَّر و اراد - آن چیز را گوید که باش، هر چند که آن چیز حاضر نبود اما
معلوم حق بود آنچه معلوم حق است، بمنزلت حاضر است و خطاب باوی درست.»

نقل از کشف‌الاسرار، ج ۸ ص ۲۴۸

مفسرین ترک چنین نوشته‌اند:

دواسبه یعنی اسبان پیک، یا قاصد تندرو، که اسبی را سوار واسب دیگر را یدک می‌کشد تا هر چه زودتر به مقصد و مقصود برسد. برای مزید فایده به مرزبان نامه صفحه ۹۸ رجوع شود. و نیز بشرح بیت ۳۲۱۲ همین دفتر مراجعه شود.

بیت ۱۴۵۱:

گفت در گوش گل و خندانش کرد گفت با سنگ و عقیق کانش کرد

بیت ۱۴۵۲:

گفت با جسم آیتی، تا جان شد او گفت با خورشید تا رُخشان شد او
رُخشان با ضم (راء) روشنی، تابندگی.

شاهد مثال دیگر:

سالها باید که تا از آفتاب لعل یابد رنگ و رخشانی و تاب^(۱)

بیت ۱۴۵۳:

باز در گوشش دمد نکته مخوف در رخ خورشید افتد صد کسوف

در بعضی نسخه‌ها، رهد: اشتباه چایی است که اصل آن (دمد) است.

بیت ۱۴۵۴:

تا به گوش ابر آن گویا چه خواند کو چو مشک از دیده خود اشک راند

بیت ۱۴۵۵:

تا به گوش خاک حق چه خوانده است کو مراقب گشت و خامش مانده است

مراقب: مانند سالکی است که در حال مراقبت است تا حق را دریابد.

۱- دفتر اول بیت ۲۵۹۲ - ۲۵۹۵ مراجعه فرمایند.

* باز تره در دو ماه اندر رسید - باز تا سالی گل احمر رسید

سورة الانعام در ذکر اجل

آب حیوانست خوردی نوش باد

بهر این فرمود حق عزوجل

این شنیدی موبعوت گوش باد

بیت ۱۴۵۶:

در تردد^(۱) هر که او آشفته است حق به گوش او معمّا گفته است

بیت ۱۴۵۷:

تا کند محبوسش اندر دو گمان کآن کنم کو گفت یا خود ضدّ آن
پاره‌ای از شروح مثنوی «آن کنم را آن گفت» ضبط کرده‌اند.

بیت ۱۴۵۸:

هم ز حق ترجیح یابد یک طرف ز آن دو یک را برگزیند ز آن کنف

شرح کلی درباره‌ی ابیات ۱۴۵۶-۱۴۵۸

کلیه کائنات زبان حق را شنیدند و فهمیدند و به جان و دل، فرمانبردار شدند، مگر انسان که آشفته حال و در عالم تردد بود، به قول معروف این کنم یا آن کنم همی گفت. اما در انتخاب آزاد بود. تا از خدا ترجیح یک طرف به دلش افکنده شود.^(۲)

بیت ۱۴۵۹:

گر نخواهی در تردد هوش جان کم فشار این پنبه اندر گوش جان
پنبه در گوش فشردن^(۳) نشانه جهالت، نمودار خودبینی، حکایت از دنیاپرستی، عدم

۱- دودلی

۲- نسخه CG مصراع دوم بیت ۱۴۵۷ (آن کنم آن گفت) ضبط کرده است. یعنی او مرا وامیدارد بکنم یا برخلاف آن. اما فاتح الابیات چنین نقل کرده است: هر آنکه در تردد و حیرانی است به این دلیل است که باری تعالی به گوش جان او کلامی معمی وار گفته است و او را در انجام و عدم آن دو دل گردانیده است که با توجه به آیه ۲۴ سوره انفال «اسْتَجِیْبُوا لِلّٰهِ وَلِلرَّسُولِ اِذَا دَعَاكُمْ» به انجام آن عمل پردازد. یا مطاوعت از شیطان رجیم و نفس اماره نماید و با توجه به مدلول نص آیه شریفه شماره ۱۷ سوره کهف می‌شود که می‌فرماید: «مَنْ يَهْدِی اللّٰهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَ مَنْ يُضِلِلْ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ وَلِیًّا مُّرْسِدًا» قرار می‌گیرد. قدریه و معتزله اینگونه آیات و اخبار را تأویل می‌کنند. (فاتح الابیات)

۳- یا در این ابیات:

اعتماد و اتکال به خدا، ضعف ایمان و یقین است. خلاصه سدّ راه اتصال و ارتباط با حق است.

بیت ۱۴۶۰:

تا کنی فهم آن معماهاش را تا کنی ادراک رمز^(۱) و فاش را
برای درک کلمات رمز و فاش به شرح بیت ۹۳۳، دفتر اول مراجعه نمایند^(۲).

نظر کلی درباره ابیات ۱۴۶۴ - ۱۴۴۹

مولانا در طی ابیات شماره ۱۴۶۴ تا ۱۴۴۹، به مطالب بسیار مهم که مُشعر بر نحوه پیدائی وجود، از کتم عدم و مجدداً با شتاب تمام و دو اسبه تاختن از عالم وجود به سوی نیستی و عدم است و از چگونگی این احوال غامض صحبت می‌دارد. سمیع و بصیر بودن کل کائنات، فرمان‌پذیری و انفعال آنان، از اوامر پروردگار را گوشزد می‌نماید، بدین ترتیب:

«حق رازی به گوش گل می‌گوید که او را خندان می‌کند، نظر عنایتی به سوی کوه و سنگ می‌افکند، آن دو را به کان و مرجان مبدل می‌نماید. از راه لطف تن خاکی و ناتوان آدمی

ادامه پاورقی از صفحه قبل

رقص آنجا کن که خود را بشکنی رقص اندر جانم میدان کنند
رقص اندر جانم میدان کنند یا: پنبه و سواس بیرون کن زگوش
تا به گوشت آید آواز سروش
۱- کلمه «رمز» در قرآن در آیه ۴۱ سوره آل عمران آمده است بدین قرار: «قَالَ ابْتَئِكَ إِلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ إِلَّا رَمْزًا» یعنی: گفت نشان تو آن است که سخن‌نگویی با مردمان سه روز دیگر مگر به اشاره.

۲- خواجه چون بیللی به دست بنده داد
دست همچون بیل اشارت‌های اوست
چون اشارت‌های اوست
بس اشارت‌های اسرار دهد
حاملی محمول گرداند تو را
قابل امر ویسی قایل شوی
* (توضیح): برای مزید اطلاع به مجلد دوم همین شرح مثنوی بقلم نگارنده مراجعه فرمائید.

را، روح و روان می‌دهد، آن را به صورت خود می‌آفریند و تشریف خدمتش می‌بخشد. خورشید را تابان و درخشان می‌نماید، در عین حال به یک اشاره به نکته مخوف، آن را دچار کسوف می‌سازد. زمین ساکت و آرام و با وقار را با گل و ریحان آراسته می‌گرداند. نشانه‌های پیری از رخسار چروک خورده او پاک کرده، طراوت جوانیش می‌بخشد.

ندانم در این میان، چه معنایی به گوش آدم می‌خواند که او را به تردّد و آشفته حالی گرفتار می‌کند؟! تا نصّ را رها کند و دچار تأویل شود و به خود بگوید که «آیا خوردن آن میوه ممنوعه از نظر تنزیه بوده است یا تحریم؟» «این کار ترک اولی است؟» «یا حرام است؟» پس او را در بین دو گمان محبوس می‌سازد تا به ناگاه به خویشتن آید: مقوله این کنم یا آن کنم را بزبان آرد، یعنی حالتی بین جبر و اختیار پیدا می‌نماید.

بیت ۱۴۶۱:

پس محل وحی گردد گوش جان وحی چه بود گفتن از حسّ نهان^(۱)

بیت ۱۴۶۲:

۱- الف - وحی: آن خاصه انبیاست به واسطه، چنانکه حق تعالی فرمود: «نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلٰی قَلْبِكَ...» (سوره الشعرا - آیات ۱۹۴ - ۱۹۳) پس به حکمت ربّانی، جبرئیل را که رویی در عالم قدرت دارد و روئی در عالم حکمت، واسطه ساخت که محال است با دید آید و مکالمت صورت بدهد. «نفایس الفنون ص ۳۱۵»

ب: «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ» (آیات ۳ و ۴ از سوره ۵۳) وحی از خواص نبوت است الی آخر (فرهنگ لغات و اصطلاحات و تعبیرات عرفانی ص ۴۸۵)

ج: ممکن است تصور شود نظر به اینکه بشر از زمان بسیار قدیم که ابتدای آن زیاد روشن نیست، توانسته است در اثر ریاضت‌های بدنی و فکری و مجاهدت‌های مخصوص، راهی به غیب باز کند یعنی چیزهایی که برای وی روشن شود یا کارهایی انجام دهد که از راه تعلیم و تربیت عادی دستگیر نمی‌شود. نمونه‌های بسیاری از تألیفات گذشتگان و در سیاحت نامه‌های سیاحان در این باب یافت می‌شود. ولی باید دانست که حالات نفسانی اهل ریاضت از خطا و اشتباه مصون نیست. در صورتی که حالت نبوت خطا بردار نمی‌باشد. هر کسی که با اهل ریاضت کم و بیش تماس می‌دارند و حتی خود مرتاضان معترف هستند که الهامات و خطورات قلبی آنها در طریق ریاضت گاهی خبط کرده و اصابت نمی‌کند و همچنین است نتایجی که از این راه به دست می‌آید.

برای تکمیل فایده به کتاب «وحی یا شعور مرموز» تألیف علامه طباطبائی «اعلی الله مقامه» از صفحه ۱۵۲ به بعد مراجعه نمایند.

گوش جان و چشم جان جز این حس است گوش عقل و گوش ظنّ زین مفلس است
در ابیات ۱۴۶۱ و ۱۴۶۲ نکات دقیق و عمیق نهان است که اغلب مفسران بزرگوار
بدان مطالب متذکر نشده‌اند. پس دریغ آمد این دُرّ ناسفته و این حقایق ناگفته ماند:

بنابراین مبنای سلوک، مشروط به داشتن عشق، ایمان و یقین و به قول مشهور
«قدم باید اندر طریقت، نه دم - که سودی ندارد دم بی‌قدم» از این رو پیران دلیل، مریدان را از
بحث و جدل و حتی مباحثات کلامی و فقهی و فلسفی منع می‌کردند. این کار جای به جای در
کتاب معارف بهاء ولد و در آثار منظوم مولوی، به اشاره یا تصریح آمده است. (ص ۸۲ و ۲۴۰
ج ۱) بعقیده اهل خلوت درویشان باید در عمل و مجاهدت بکوشند، آینه دل را جلا و صیقل
دهند تا صور غیبی در آن منعکس گردد، که باطن سالک به دریای بیکران علم الهی پیوندد،
شاید این اتصال مایه الهام گردد. زیرا که تمام دل‌های پاک (موسع) به اندازه طهارت خود از آن
بهره و نصیبی دارند. به حکم آنکه گفته‌اند: «الطَّرُقُ إِلَى اللَّهِ بِعَدَدِ أَنْفُسِ الْخَلَائِقِ» و نیز «وَقَالَ
رَبُّكُمْ أَدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ» (غافر آیه ۶۰) را نباید در بوته نسیان نهاد.

بنابراین در عمل باید کوشید تا گوش جان محل وحی گردد. عبارت گوش جان و چشم
جان ناظر به این حدیث است که پیامبر فرمود: «يَتَقَلَّبُ أُذُنَانِ وَعَيْنَانِ، فَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ تَعَالَى بِعَبْدٍ
خَيْرًا فَتَحَّ عَيْنَيْهِ اللَّتَيْنِ فِي قَلْبِهِ» گوش جان و چشم جان غیر از این حس صوری است و آنچه
اینها ادراک می‌کنند غیر از آن است که حواس ظاهری ادراک می‌نماید. گوش عقل معاش و
گوش حس صوری از شنیدن الهام الهی بی‌بهره‌اند.

نظر کلی درباره بیت ۱۴۶۱

تفسیر بیت ۱۴۶۱ از نظر کتاب فاتح‌الابیات

در مصرع اول «پس گوش جان انسان محل وحی الهی گردد» تصریح گوش جان در
این کلام شایان توجه است. با امعان نظر به اینکه وحی، مخصوص انبیاء است در بعضی
اوقات اگر به دیگر موجودات نیز اطلاق می‌شود، منظور الهام است.

در فرهنگ‌ها وحی به معنی پیام و اشارت و کلام پنهانی است، چه بسا بندگان صالح پروردگار، و اولیاء حق را گاه به گاه از سوی کردگار الهام است. صرف نظر از انسان، با توجه به مدلول آیه شریفه «اوحی رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ» زنبور نیز از این پیام آفریدگار نصیبی برده است. مخفی نماند، وحی انبیاء بیشتر بوسیله فرشته وحی و جبرئیل امین صورت گرفته است.

بیت ۱۴۶۲:

گوش جان و چشم جان جز این حس است گوش عقل و گوش ظنّ زین مفلس است
در بیت ۱۴۶۲ به شرح گوش جان و چشم جان پرداخته و خواننده و شنونده را متوجه ساخته است که ناظر بحدیثی است که پیامبر فرمود «دل را نیز دو چشم و دو گوش است، خدا خیر شخصی را بخواهد، دیدگان دل او را باز می‌کند»^(۱) که این دو غیر از حسّ باصره و سامعه است. حتّی گوش عقل و ظن و گمان خرد را از مزایای آن دو نصیبی نیست، درمانده هستند و ناقص و محاط می‌باشند. قدرت دریافت کامل و توان محیط بودن را ندارند و از شنیدن وحی الهی بی‌بهره هستند. پس با توجه به مفاد ابیات قبلی مفهوم جبر استنباط می‌شود، سؤالی پیش می‌آورد که مسائل مطروحه قبلی متضمّن مفهوم جبر است؟ آیا به عقیده شما جبر مقبول است؟

پس برای پاسخ به این سؤال مقدّر می‌فرماید:

بیت ۱۴۶۳:

«لفظ جبرم عشق را بی‌صبر کرد هر که عاشق نیست حبس جبر کرد»
«ترجمه از فاتح الابیات چاپ استانبول»
با توجه به آنچه گذشت چنین استنباط می‌شود که امور کُلّ کائنات در تحت سیطره حق است، بنابراین از ظاهر کلام بوی جبر مطلق استشمام می‌گردد. لذا شیوخ برای دفع هر گونه اشتباه در پاسخ سؤال مقدّر چنین می‌فرماید:
بیت مذکور از غوامض اشعار مثنویست، چون ساخت الفاظ و کلمات موجز آن قادر

به آداء موضوع نیست. ظاهر عبارت مشتاقان فهم مثنوی را قانع نمی‌سازد. پس برای توضیح و تبیین مسأله به اصحاب جبر جواب قاطع می‌دهد.

تا ارباب اختیار را از خواب غفلت بیدار و خاطر نشان مینماید، که اراده ناتوان خویش را در مقابل مشیت با عظمت باری تعالی قرار ندهند و خود را از خدا، جدا نپندارند و در مقابل آفریدگار لا یوصف و لا یُدْرک، سر تسلیم فرود آرند، چون وجود ناتوان آنان بمثابه روشنائی شمع در برابر آفتاب عالمتاب ظهور و بروز و تأثیر ندارد. سپس موضوع را از لحاظ عرفانی شکافته و می‌فرماید:

روش درویش دوستداری حق باری تعالی و عشق ورزی با اوست، حق نیز نظر عنایت (بعارف) می‌افکند، بحکم آیه شریفه «يُحِبُّهُمْ يُحْيِيهِمْ» دوست داشتن آفریدگار، طریقت درویشان است، غایت آمال‌شان، «روزی رخس به ببیند و تسلیم وی کند».

چون مقامات را طی کرد بمرحله فناء فی الله و بقاء بالله رسید، پس تعین او فرو میریزد، دم و قدم و نظرش هم آهنگ با خواست محبوب لم یزلی، سیر میکند، از خویشتن خویش بی‌خبر می‌گردد. برای تکمیل فایده بشرح بیت ۱۲۵۰ ص ۱۶۶ مجلد سوم بقلم نگارنده مراجعه فرمایند و بقول مولانا:

گر بگویم شمه‌ای ز آن نغمه‌ها جان‌ها سر بر زند از دخمه‌ها

باری باید بعرض عشاق مثنوی برسانم، که اغلب شارحان مثنوی معنوی، ساختار جملات و مفهوم کلی بیت مزبور را یکی از غوامض اشعار مثنوی بشمار آورده‌اند، شاید نیز چنین باشد. با توجه به شرح بیت‌های ۱۰۷۳^(۱) به بعد همین دفتر در مصراع دوم کلمه جبر

۱- برای مزید فایده به کتاب فاتح الابیات چاپ استانبول مراجعه فرمایند. بعبارت دیگر «المرء مع محبوبه لا یفک القلب من مطلوبه» در کتاب کشف الاسرار و عدت‌الابرار آمده است:

بلکه بسوی خواست معشوق باسر میرود و خویشتن را در اراده محبوب مستهلک می‌سازد. (المرء مع محبوبه ج ۷). و نیز فرموده‌اند: عاشق و عارف اصل، اجباری احساس نمی‌کند و آنک پایش در ره کوشش شکست در رسید او را بُراق و برنشست حامل دین بود او محمول شد قابل فرمان بُد او مقبول شد

ادامه پاورقی در صفحه بعد

حکایت از «جبر مذموم» می‌کند که جبریان بدان اعتقاد دارند. مضافاً باید بدانیم که عشق توأم با رضاست. اما جبر مذموم کاری است که بنا خواست دیگری بر کسی تحمیل می‌نمایند. برای تکمیل فایده بموارد مذکور زیرین مراجعه شود.

«به زبان آرد» یعنی حالتی بین جبر و اختیار پیدا می‌نماید.^(۱)

باری موضوع بسیار غامض جبر و اختیار به قول برخی ضرورت^(۲) و اختیار، یکی از مسائل کلامی و اعتقادی ملای روم می‌باشد که در دفتر اول در تفسیر بیت شماره^(۳) ۱۰۷۱ و نیز در بیت شماره^(۴) ۱۲۵۰ و در دفتر اول در ضمن شرح تعدادی از ابیات به اجمال بحث

ادامه پاورقی از صفحه قبل

تاکنون فرمان پذیرفتی زشاه بعد از این فرمان رساند بر سپاه
برای درک جبر محمود بهتر است بمفهوم ابیات فوق توجه شود؛

هنگامی که سالک از قلمرو هستی، با عدم عنایت بر خویشتن خویش قدم فراتر گذاشت، و رضایت را بعداً اعلا رسانید، بنحوی که توجه تام بحق باری تعالی معطوف داشت و فناء خود را در مقام افعال دریافت، در همین حال او بدرجه جبر محمود رسیده است، زیرا که اعمال وی ناشی از اراده حق بود، خویشتن را فاعل این افعال نمیداند، آنجا که فنا و نیستی مشهود شود، خود، خودی تعین وجود، فرو می‌ریزد.

«وَمَا رَمَيْتُ أَذْرَمَيْتُ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى (انفال - ۱۷)

مجلد سوم شرح مثنوی بقلم نگارنده ص ۱۶۶ - ۱۶۷ چاپ شرکت اقبال

۱- اینکه گوئی این کنم یا آن کنم این دلیل اختیار است ای صنم
۲- برای تکمیل فایده به کتاب «ضرورت و فلسفه تاریخ» تألیف دانشمند گرانمایه شادروان دکتر جمشید مرتضوی از صفحه ۲۴ به بعد (چاپ دانشگاه تهران) مراجعه شود.

۳- جبر چه بود بستن اشکسته را یا به پیوستن رگی بگسسته را

چون در این راه پای خود نشکسته‌ای بر که می‌خندی چه پا را بسته‌ای

وانکه پایش در ره کوشش شکست در رسید او را براق و برنشست

۴- کای عجب، نهی از پی تحریم بود یا به تأویلی بدو توهیم بود

در دلش تأویل، چون ترجیح یافت طبع در حیرت سوی گندم شتافت

توضیح و تاویل: واقع و خارج یک عمل و یک خبر است که گاهی بصورت علت غایی و نتیجه و گاهی به صورت وقوع خارجی متجلی شده و به عمل و خبر بر می‌گردد مثلاً حضرت یوسف (ع) در خواب دید: یازده ستاره و خورشید و ماه بر او سجده می‌کنند، بعد از سالها رنج و زحمت که در مصر به مقام بزرگ رسید چون خانواده‌اش به مصر منتقل شدند یازده برادر و پدر و مادرش بر او خضوع کردند و گفت: «یا ابا هذا تأویل رؤیای من قبل» (یوسف - ۱۰۰) پدرم این تأویل خواب گذشته من است. - درباره تأویل و حقیقت آن سخن زیاد گفته و هر یک به راهی

ادامه پاورقی در صفحه بعد

کرده است. بیشترین دلایل مولوی که در اثبات نظریه خویش آورده است، از نوع دلایل حسی و وجدانی است و برای اقناع عامه موثرتر از براهین عقلی است
بنابراین عارف بزرگوار و نامی ما در پاسخ ادعای جبریان، که اختیار انسان را در مقابل حق مطلق انکار کرده و گفته‌اند:

«داشتن اختیار، انسان را در مقابل خدا قرار می‌دهد، جدایی خالق و مخلوق را ایجاد می‌کند، زیرا که چون دو اراده در برابر یکدیگر قرار گیرند، مسلم است که اراده بسیار ناتوان انسان در مقابل خواست و مشیت فوق توان آفریدگار، چاره‌ای غیر از تسلیم و رضا ندارد. پس از اینرو امکانی برای اختیار انسان باقی نمی‌ماند و مجبور است.»

ولی جبریان از یک نکته نهفته غفلت دارند. آنها فراموش کرده‌اند که سالک صادق و عارف واصل، عاشق^(۱) حق است. کمال مطلوب و غایت آمال آنان فناء فی‌الله است. بنابراین در طی این طریق در همه حال، اجباری احساس نمی‌کنند. بلکه مشتاقانه و با کمال میل و رضا و رغبت و شوق و ذوق سوی خواست معشوق نه با پای، بلکه با سر می‌روند. اراده خویشان را مستهلک در اراده معشوق می‌دانند بلکه زبان حال آنان گویای این مقال است «با وجودت نتوان گفتم که من خود هستم.»
به قول شاعر:

بینی و بینک انی یزاحمنی فارغ بلطفک انی من البین^(۲)

ادامه پاورقی از صفحه قبل

رفته‌اند، تدبیر در قرآن مجید معنی آن را روشن و از هر سخن بی‌نیاز می‌کند. (قاموس قرآن - تألیف سید علی اکبر قریشی ج ۱ - ص ۱۴۱)

۱- «فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ» (آیه ۵۴ سوره ۵)

۲- این جهان و آن جهان با او بود وین حدیث احمد خوشخو بود
گفت المرء مع محبوه لا یفک القلب من مطلوبه

(دفتر پنجم - بیت ۴۷ و ۷۴۶)

اشاره به حدیث مشهور «المرء مع مَنْ أَحَبَّ». (کشف الاسرار - ج ۷ - صفحه ۵۱۲)

نظر کلی در باب جبر و اختیار

اعتقاد جماعت متصوفه آن است که حق سبحانه و تعالی همچنانکه خالق اعیان است خالق افعال بندگان هم است، هیچ مخلوق را قدرت بر ایجاد فعلی ممکن نه، الا به قدرت بخشیدن او، هیچ مرید را ارادت چیزی حاصل نه، الا به مشیت او «وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا»^(۱).

پس هر چه در وجود حادث می شود از خیر و شر و کفر و ایمان و طاعت و عصیان همه نتیجه قضا و قدر الهی بود، بی آنکه هیچ کس را بر او حجتی متوجه گردد بلکه حکمت بالغه او بر همه ثابت و لازم باشد به حکم «لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْأَلُونَ»^(۲) اگر گویی چون فعل، آفریده اوست، سپس عقوبت بنده لایق کرم او نبود، گوییم محل غلط و منشاء شکوک، بیشتر آن است که کسی کار خداوند بر کار بنده خود قیاس کند و گوید اگر مثل این فعل، بنده ای بکند او را ظالم و متعدی خوانند و این، معنی بر خداوند عالم روا نبود اگر تو خواهی که حجت مشکوک، از پیش تو برخیزد، از این قیاس دور شو و بدان که وجود بنده، ملک خداوند است و هر تصرف که مالک در ملک خود کند، صحیح بود. حسن بن علی (ع) فرمود: «ان الله لا يطاع بالاكراه ولا يعصى بالغلبة ولا يهمل العباد من الملكة» یعنی اگر مطیع به اکراه و اجبار، طاعت حق سبحانه کند مطیع نباشد و اگر عاصی به غلبه و اجبار معصیت کند، عاصی نباشد. مع هذا حق تعالی بنده را در مملکت خود فرو نگذارد تا به خود هر چه خواهد، کند.

موافق این سخن از امام صادق علیه السلام نقل است که «لَا جَبْرَ وَلَا تَفْوِیضَ وَلَكِنْ أَمْرٌ بَيْنَ الْأَمْرَيْنِ» یعنی در افعال ارادی بندگان نه جبر محض است و نه تفویض محض، بلکه حالتی است میان جبر و تفویض، و فرض «امر بین الامرین» مطلبی است ساده، اما به حدی اوهام و الفاظ گوناگون پیرامون این بحث را گرفته است که اصل مطلب فراموش شده و از میان رفته است، تا جایی که جمعی از علماء سنت آن را از مسائل لاینحل شمرده و سادگی آن را

۱- «نمی خواهند مگر که خدا بخواهد همانا خداوند دانا و حکیم است». (سوره دهر آیه ۳۰)

۲- خدا را از آنچه کند نپرسند و مردمان را بازپرسی باشد.

نمی‌خواهند یا نمی‌توانند باور کنند و حال آنکه اگر معنی حقیقی جبر و اختیار و روح عقیده اشعریان جبری و معتزلیان تفویضی را درست دریافته باشیم و شأن نزول حدیث حضرت صادق علیه‌السلام را بدانیم امر بین‌الامرین به خوبی واضح و آشکار می‌شود.

ما به قدری که در خور این حواشی است، این معنی را توضیح می‌دهیم، تا محکی باشد از اصطلاحات پیچیده فلسفه و کلام، و از نقل اقوال، قیل و قالهای لاطائل که جز گم کردن راه راست سودی ندارد، خودداری می‌کنیم، بدین ترتیب:

معنی لغوی تفویض، اختیار دادن و واگذار کردن کار است به کسی، و در اصطلاح مراد این است که بشر در افعال ارادی خود اختیار تام دارد، در هر کاری که مخلوق قدرت و اراده اوست. پس بحث جبر و اختیار مخصوص است به افعال ارادی بشر.

اما در امور تکوینی مانند کوتاهی و بلندی قامت شخص و همچنین حرکات و افعال غیر ارادی از قبیل حرکت نبض و حرکت دست مرتعش و حرکت پلک چشم، در موقع احساس خطر و همچنین هر چیزی که مبدأش طبیعت کلیه یا طباع جزئیة باشد، به اتفاق همه ارباب مذاهب، از تحت قدرت و اختیار بشر خارج و مخصوص اراده و مشیت الهی است. پس اینگونه افعال از محل بحث خارج می‌شود. اما فرض امر بر بین‌الامرین در مقابل عقیده جبر محض و تفویض محض است.

ابوالحسن اشعری^(۱) و پیروان او چنین می‌گویند که قدرت و اراده انسانی، بهیچوجه در وجود افعال ارادی او مؤثر نیست، و اینکه می‌بینیم افعال ما مسبوق به قدرت و اراده ماست و فعل بعد از خواستن و توانستن بوجود می‌آید، نه از این جهت است که اراده ما در وجود فعل مؤثر است، بلکه فعل مخلوق خداست و عادت‌الله بر این جاری شده که اراده و قدرتی در بندگان بیافریند، و فعل را مقارن قدرت و اراده ایشان خلق و ایجاد کند. پس افعال بشر خواه

۱- ابوالحسن علی بن اسمعیل الاشعری در سال ۲۶۰ هـ. ق ولادت یافت. وی شاگرد ابوعلی جبائی بود. بدین ترتیب او در میان معتزله بزرگ شد. در حدود چهل سالگی از طریقه معتزله دست برداشت. برای بینش بیشتر به کتاب «وفیات الاعیان». چاپ مصر ج ۱ ص ۴۶۴ مراجعه نمایند.

افعال مباشرت باشد مانند حرکت دادن دست و خواه افعال تولیدی، که از فعل دیگر متولد می‌شود مثل حرکت کلید و عصا که مترقب بر حرکت دست می‌باشد، همگی مخلوق خدا و ابداع و احداث خالق است و در عموم کارها فقط نسبت کسب به بشر داده می‌شود، و معنی کسب این است که قدرت و اراده بشر مقارن با قدرت و اراده خالق می‌گردد، بدون اینکه اثری در وجود و عدم داشته باشد. پس گویند فرق است ما بین شئی به شئی و صدور شئی از شئی. افعال بشر قائم است به بشر و صادر از خالق بشر، چنانکه سفیدی قائم است به جسم سفید، اما خالق و موجد سفیدی، خداست. این عقیده گروهی از اشاعره است که از آن به جبر عبارت کنند.

اما معتزله گروهی هستند که بر ضد عقیده اشاعره معتقدند که قدرت و اراده خدا در مورد افعال اختیاری بشر هیچ‌چیز مؤثر نیست، بلکه تنها نیروی توانایی و خواست بشر موجد و خالق افعال ارادی اوست هم در فعل مباشری و هم در افعال تولیدی.

برخی از معتزله گویند که مجموع دو قدرت یعنی قدرت بشر و قدرت خداوند بشر سبب تام وجود فعل می‌شود و هر یک از این دو قدرت به تنهایی سبب ناقص فعل است و شاید فرمایش پیامبر صلوات الله علیه «القدرية مجوس هذه الامة» به عقیده این گروه باشد که مانند ثنویه برای تکوین افعال، دو مبدأ قائل‌اند و شیخ محمود شبستری در گلشن راز به همین حدیث نظر دارد که می‌گوید:

هر آن کس را که مذهب غیر جبر است نبی فرمود کما و مانند گبر است
با این مقدمات معلوم می‌شود که مقصود از امر بین امرین چیست و این عقیده حد متوسط، بین کدام دو عقیده است. مقصود این است که اعمال و افعال ارادی انسان نه جبر محض است که اشعری گوید و نه تفویض محض است که معتزلی معتقد و مدعی است. چنانکه مرحوم حاج ملاهادی سبزواری در منظومه فرماید: «الفعل فعل الله و هو فعلنا» ناگفته نماند، فعل اختیاری آن را گویند که مسبوق باشد به مبادی چهارگانه یعنی: «حیات و علم و قدرت و اراده» و اعمال ارادی بشر اختیاری است زیرا که مسبوق به این مبادی است.

اما وجود مبادی یعنی این چهارقوه معلول اسباب و علل و عوامل دیگری است که در زیر فرمان اختیار بشر نیست.

مسأله جبر و اختیار به شکل جدال مغ و مسلمان در دفتر پنجم

چنانکه گفته شد مولانا به مسأله جبر و اختیار اهمیت داده است. از آغاز تا انجام مثنوی مخصوصاً در دفتر اول و پنجم بدان اشاره نموده است، از آن دفتر اول را تا حدود امکان باز نمودیم، اینک نمونه‌ای از دفتر پنجم صفحه ۱۸۷ بیت ۲۹۱۲ به بعد:

گر بپرانیم تیر، آن نی زماست	ما کمان و تیر اندازش خداست
زاری ما شد دلیل اضطرار	خجلت ما شد دلیل اختیار
گر نبودی اختیار این شرم چیست؟	وین دریغ و خجلت و آزرم چیست؟
در هر آن کاری که میلست بدان	قدرت خود را همی بینی عیان
واندر آن کاری که میل نیست و خواست	اندر آن جبری شوی کاین از خداست
انبیاء در کار دنیا جبری‌اند	کافران در کار عقبی جبری‌اند
انبیاء را کار عقبی اختیار	کافران را کار دنیا اختیار ^(۱)

بیت ۱۴۶۷:

غیب و آینده برایشان گشت فاش ذکر ماضی پیش ایشان گشت لاش
با تابش نور معرفت حق، سالک حالت وحدت جاودانی احساس می‌کند و در دلش
اسرار غیبی و احوال آینده منعکس می‌گردد. یاد ماضی نزد او بی‌ارزش می‌شود.

۱- از بیت شماره ۶۱۵ تا بیت شماره ۶۱۹ دفتر اول و همچنین ابیات ۶۳۵ تا ۶۳۸ دفتر اول: توضیح: در دفتر اول بیت شماره ۱۴۸۱ و ۱۴۸۲ که شرح آن در همین مجلد (چهارم) خواهد آمد.

گر نباشد فعل خلق اندر میان پس مگو کس را چرا کردی چنان
خلق حق افعال ما را موجد است فعل ما آثار خلق ایزد است
و همچنین برای تکمیل فایده به مفهوم ابیات از بیت ۶۳۷ الی ۶۴۱ به صفحه اول تا صفحه پنج، مجلد دوم شرح مثنوی به قلم نگارنده مراجعه شود.

برای مزید فایده به شرح بیت ۱۳۳ همین دفتر مراجعه شود.^(۱)

صوفی ابن الوقت باشد ای رفیق
نیست فردا گفتن از شرط طریق
نسخه Mm غیب و آینده ضبط کرده است. که در دفتر ششم در شرح بیت ۲۷۱۴، ذکر خواهد شد.

بیت ۱۴۶۸:

اختیار و جبر ایشان دیگرست
قطره‌ها اندر صدف‌ها گوهر است
قطره‌ها الخ: برای مزید آگاهی در موضوع داستان صدف به شرح بیت ۲۱ دفتر اول مراجعه نمایند. اما همچنانکه قطره بی‌بهای باران در کام صدف فرو می‌رود و تبدیل به گوهر می‌گردد، شیطان و اهریمن اگر بخواهند به جان عارف کامل نفوذ نمایند ناخواسته تغییر ماهیت می‌دهند و بدل به اوصاف رحمانی می‌گردند و قیمتشان می‌افزاید. زیرا که با فنای وجهه نفسانی عارف در وجهه الهی، آن عبارات و تعاریف عامیانه جبر و اختیار در آنان صدق نمی‌کند و وجودشان با نور عشق حق آراسته شده است. اختیارشان بر طبق مشیت حق و جبرشان گویای توحید افعال و توحید صفات است. پوشیده نماند توحید افعال آن است که انوار حضرت حق از طریق تجلی بدل سالک متجلی شود و سالک صاحب تجلی جمیع افعال و اشیاء را در افعال حق فانی یابد و در هیچ مرتبت هیچ شیئی را غیر حق، فاعل نبیند و غیر از او موثر نشناسد و این مقام را محو گویند.

دوم آنکه حضرت حق، به تجلی صفاتی، بر سالک متجلی گردد و موجودات را مظهر و مجلای صفات الهی بشناسد که این مقام را طمس گویند.^(۲)

۱- بحث بتمام معنی در این مورد بمقاله شماره ۳ و ۴، سال ۲۴ دانشکده ادبیات دانشگاه تهران در سال ۱۳۵۸ بقلم جواد سلماسی زاده مندرج است.
برای تکمیل فایده به مجلد اول شرح مثنوی صفحه ۱۴۷ (به قلم نگارنده) مراجعه شود.
چاپ انتشارات اقبال

۲- فرهنگ لغات و اصطلاحات و تعبیرات عرفانی صفحه ۱۴۴ س ۲۵ به بعد.
دوم آنکه حضرت حق به تجلی ذاتی بر او متجلی شود و سالک، تمام ذوات موجودات را همواره در پرتو نور تجلی ذات خدا فانی یابد. هیچ موجود را به غیر حق موجود نبیند و نداند و وجود را حق داند و به جز وجود واجب موجود دیگری نبیند که این را «محق» گویند.

بیت ۱۴۶۹:

هست بیرون قطره خرد و بزرگ در صدف آن دُر خردست و سترگ

بیت ۱۴۷۰:

طبع ناف آهوست آن قوم را از برون خون و درونشان مشک‌ها
 ناف: دوستان خدا، بسان ناف آهوی مشک می‌باشند که در ظاهر خون می‌نماید ولی
 اندرونشان چیز دیگر است. پس در انظار مردم قشری ناچیز می‌نماید، در صورتی که قلب‌شان
 به عنایت حق منور و با مشک‌های نفحات الهی و تجلیات ربّانی مالا مال است. بنابراین خون
 در مصراع دوم بیانگر وضع مردان حق است.

بیت ۱۴۷۱:

تو مگو کاین مایه بیرون خون بود چون رود در ناف مشکی چون شود

بیت ۱۴۷۲:

تو مگو کاین مس برون بد محتر در دل اکسیر چون گیرد گهر
 گیرد گهر: یعنی تغییر شکل و ماهیت می‌دهد.

بیت ۱۴۷۳:

اختیار و جبر در تو بدخیال چون در ایشان رفت شد نور جلال

بیت ۱۴۷۴:

نان چو در سفره‌ست باشد آن جماد در تن مردم شود او روح شاد

بیت ۱۴۷۵:

در دل سفره نگرده مستحیل مستحیلش جان کند از سلسبیل

سلسبیل: تعریف سلسبیل در مقدمه کتاب چنانکه باید و شاید بیان گردیده است،
 شارحان مثنوی آن را آب شیرین و گوارا گفته‌اند که هاضم غذاست. اما به عقیده نگارنده
 استعمال این کلمه استعاری و در معنی مجازی است و بیانگر تعبیر استحاله روحی و معنوی
 می‌باشد و تأکید و تأیید شواهد و امثال پیشین است.

جان بمعنی روح دلالت بر نفس انسانی می‌نماید. شاهد مثال شعری در دفتر سوم بیت

۱۷۵۶^(۱) به بعد می‌باشد.

بیت ۱۴۷۶:

قوت جانست این ای راست خوان تا چه باشد قوت آن جانِ جان^(۲)

جانِ جان: روح مرد کامل. راست خوان بمعنی خوش فهم مقابل کزخوان که در مجلد اول در ضمن شرح بیت ۶۹۳، گفته شده است.

بیت ۱۴۷۷:

گوشت پاره آدمی با عقل و جان می شکافد کوه را با بحر و کان

با: در مصراع دوم مفید معنی «بواسطه» سودمند است. یعنی بواسطه قدرت روحی، بزو بحر و کان را می شکافد. گوشت شاید به معنی مُضغه یا جنین باشد. یا انسان، در عین داشتن حداقل قدرت، منظور شده است. شاهد مثال شعری در دفتر سوم بیت ۳۹۳۳^(۳)، آمده است. اما به نظر پاره‌ای از شارحان منظور «دست» است اما من با آن موافقتی ندارم^(۴).

- | | |
|---|--|
| <p>۱- چون جنین را در شکم حق جان دهد
از خورش او جذب اجزاء می‌کند
تا چهل سالش به جذب جزوها
جذب اجزاء روح را تعلیم کرد
جامع این ذره‌ها خورشید بود
آن زمانی که در آبی تو ز خواب
تا بدانی کان از او غایب نشد</p> | <p>جذب اجزاء در مزاج او نهد
تار و پود جسم خود را می‌تند
حق حریش کرده باشد در نما
چون نداند جذب اجزاء شاه فرد
نی غذا اجزاء را داند ربود
هوش و حس رفته را خواند شتاب
باز آید چون بفرماید که عُد
(ملحق شود به دفتر سوم کتاب حاضر)</p> |
| <p>۲- چون جان انسانی در ماده غذایی تصرف می‌کند و آن را پذیرای اندیشه می‌سازد پس جان واصلان و مردان کامل که لطیفه روح انسانی هستند، می‌تواند به شکل اعجاز در اجرام فلکی و خارج از بدن تصرف نماید.
«مراد از جانِ جان» جان انسان کامل است. قدرت روح شریف آنان، به قدریست که اشیاء موجود در خارج عالم و در میان بنی آدم را مرتبه لطافت می‌بخشد.</p> | <p>(ترجمه از فاتح الایات) چاپ اسلامبول
جذب اجزاء در مزاج او نهد
تار و پود جسم خود را می‌کند
می شکافد کوه را با بحر و کان (فاتح الایات)</p> |
| <p>۳- چون جنین را در شکم حق جان دهد
از خورش او جذب اجزاء می‌کند</p> | <p>۴- گوشت پاره آدمی از زور جان
منظور از «من» نیکلسن شارح کتاب است.</p> |

بیت ۱۴۷۸:

زور جان کوه کن شقّ حجر زور جانِ جان در انشقّ القمر

انشقّ القمر در بیت ۱۱۸^(۱) و ۱۰۷۷^(۲) ذکر شده است. طالبان به مجلد اول و دوم بقلم نگارنده مراجعه نمایند.

بیت ۱۴۷۹:

گر گشاید دل سَرانبان راز جان به سوی عرش آرد ترک تاز

راز: به معنی سرّ و طبیعت اسرارآمیز مرد کامل است. ترک تاز: به شرح بیت ۸۵۷ دفتر اول^(۳) مراجعه شود.

نسخه Mm کلمه (سازد) را به جای (آرد) ضبط کرده است.^(۴)

۱- سایه خواب آرد ترا همچون سحر چون برآید شمس انشقّ القمر
۲- بگرترا اشکال آید در نظر پس تو شک داری در انشقّ القمر
۳- چون به جمعه می شد او وقت نماز تا نیارد گرگ آنجا ترک تاز
۴- در ادب فارسی کوه کن اشاره به داستان فرهادست و مراد از جانِ جان، حضرت پیامبر اکرم صلوات الله و سلّم است که در قمر تصرف کرد. و نیز هر ولی کامل که وارث آن حضرت باشد، اگر چه از اولیاء کسی قدرت شقّ القمر نداشته اند. و اراده الهی به آن تعلق نگرفته است. اما منظور، قدرت فوق توان بشری است که حضرت رسول (ص) آنرا دارا بوده است.
ترجمه از فاتح الایات چاپ استانبول
اگر دل، سرانبان راز را باز کند، یعنی حقایق و اسرار را بگوید روح با شتاب تمام، به سوی عرش روان می گردد. اینجا شاید مراد از جان شریف، مولانا باشد، یا به تعبیر دیگر، اگر در این مورد بیشتر گفتگو شود جان سالک از شدت اشتیاق و در اثر غلبه محبت به مرتبه محو و فنا می رسد.

اما نظر دیگر آن است که مراد، جان کسانی باشد که در مرتبه خامان به سر می برند، هنوز به حدّ پختگان و سوختگان در نیامده اند و استعداد دریافت این سرّ را ندارند. که حافظ شیراز این وضع حال را چنین بیان می کند که:

شراب پخته به خامان دل فسرده مده که باده آتش تیز است پختگان در جوش
که در اثر استماع این رمز و راز برای رفتن به عالم ارواح اوج بر می دارند، ترکنازی می نمایند. خلاصه اگر در رویه مولانا دقیق شویم می بینیم که مراتب و اسرار را به تدریج و تأمل و آهسته آهسته بیان می کند، یکباره ناگهان تمام مطالب را اظهار نمی کند. بلکه بنا بر موده: «کَلَّمَ النَّاسَ عَلَى قَدَرِ عَقُولِهِمْ» صحبت می دارد.

بحث کلی

اضافت کردن آدم آن زلت را به خویشتن که «رَبَّنَا ظَلَمْنَا»
 و اضافت کردن ابلیس گناه خود را به خدا که «بِمَا أَغْوَيْتَنِي»

در این فصل بحث قرآنی آغاز می‌گردد، بدین ترتیب:

سوره هفتم^(۱) آیه ۱۵ و نیز آیه ۲۲^(۲)، همچنین به تفسیر آیه ۳^(۳) سوره ۱۵ اشاره گردیده است. ناگفته نماند بحث تفصیلی در این مساله ضمن شرح بیت ۱۴۶۳ به عمل آمده است. به طور خلاصه می‌توان گفت بالفطره آدم ابوالبشر به حضرت باری عشق می‌ورزد. به گناه اقرار و اعتراف می‌کند، تقاضای آمرزش می‌نماید. بدین معنی که گناه را ناشی از خطای خویش و عمل خود می‌داند. اما چون ابلیس بالذات از عشق بی‌بهره‌است، زبان به اعتراض می‌گشاید، حق را جابر قلمداد کرده و نعوذ بالله، نسبت اغوا و اضلال، به ساحت حق تبارک و تعالی می‌دهد.

بیت (۱۴۸۱-۱۴۸۰)

کرد ما و کرد حق هر دو ببین کرد ما را هست دان پیداست این
 گر نباشد فعل خلق اندر میان پس مگو کس را چرا کردی چنان
 ابیات مذکور حاکی از رد و ابطال عقیده جبریان علی‌الخصوص جبر مذموم است. نسخه
 Mm در کرد حق و کرد ما ضبط کرده است. در صورتیکه فاتح‌الابیات چنین نوشته است:

۱- «قَالَ فِيمَا أَغْوَيْتَنِي لَا فَعْدُنَّ لَهُمْ صِرَاطُكَ الْمُسْتَقِيمَ»: ابلیس گفت پس اکنون چون مرا گمراه کردی، من در سر راه آنها قرار گیرم.
 ۲- «قَالَ رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا» هر دو (آدم و حوا) گفتند: ای خدا! ما بر خویشتن ستم روا داشتیم.
 ۳- قال بما أغويتني لأزينن لهم في الأرض و لا أغويهم أجمعين، گفت پروردگار من با آنکه اغوا کردی مرا هر آینه آراسته می‌کنم برای ایشان در زمین، هر آینه باز دارم ایشانرا همگی. رب العالمین، آدم را که بیافرید از هیچ چیز آفریده از گل و آب و آتش و نور و باد، حکمت آنست که ربّ العزّة هر چه آفرید از خلق خویش از یک جنس، فرشتگانرا از نور و جان را از نار و مرغان را از باد آفرید دواب و حشرات زمین از خاک، و خلق دریا را از آب آفریده آدم را از جمله این اجناس آفرید تا بر همه خلق عالم فضل دارد نقل از کتاب کشف‌الاسرار و عدت‌الابرار ج ۵ ص ۳۱۲

«فعل حق و فعل ما»

بیت ۱۴۸۲:

خلقِ حق افعال ما را موجدست فعل ما آثار خلق ایزدست

این شعر برای اعتراض به عقیدهٔ فرقهٔ معتزله سروده شده است که می‌گفتند:

«آدمی در فعل خود مختار و مستقل است، یعنی نسبت صدور فعل را به انسان می‌دهند».

در صورتی که در واقع افعال به قدرت حق به وجود می‌آید و با دست انسان و انتخاب او به منصهٔ عمل و اجرا گذشته می‌شود. باری افعال ما آثار خلق کردگار است و بس. برای بینش بیشتر به مجلد اول بقلم نگارنده ص ۳۱۳ و شرح بیت ۴۷۳^(۱) به یک روش میانه یا حدوسطی بین جبر و قدر یعنی ارادهٔ آزاد اشاره کرده است. در کتاب مذکور مطالعه شرح مزبور^(۲) بسیار ضروری مینماید.

اما ادب عبارت است از آنکه باری تعالی به بندگانش تعلیم داد:

«مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ»^(۳) (سوره النساء - آیه ۷۹)
از طرف دیگر با توجه به مدلول آیه ۷۸ سورهٔ النساء که می‌فرماید: «قُلْ كُلٌّ مِنْ

۱- قدرت خودبین که این قدرت ازوست قدرت تو نعمت او دان که هوست
(صفحه ۳۱۳ دفتر اول شرح مثنوی به قلم نگارنده چاپ شرکت اقبال - ۱۳۶۹ - تهران)

۲- کار مردان روشنی و گرمیست کار-دوران حيله و بی‌شرمیست
شیرپشمن از برای کد کنند بومسيلم را لقب احمد کنند.
برای مزید اطلاع به مجلد اول از مآخذ مذکور صفحه ۲۴۰ تا ۲۴۱ مراجعه فرمایند. چاپ اقبال پاورقی مربوط به ابیات «۱۴۸۰ - ۱۴۸۱ - ۱۴۸۲»

مسلم است که در صراط مستقیم کسی گمراه نمی‌گردد و آن انصراف از جبر، و رعایت طریق ادب است پس نمی‌باید و مانند ابلیس، اغوا و اضلال را به خدا نسبت دهی و بگویی «بما اغویتنی» بلکه آدمیزاده آن است که ادب حضرت نگاه دارد و زلت و معصیت را به نفس خویشتن اسناد دهد و بگوید «ربنا ظلمنا» و راه اعتذار، در پیش گیرد و پوزش بخواهد. برای آنکه افراط و تفریط مطلوب نیست و شرط عقل (بین‌الامرین) است.

۳- هر چه به تو رسد از نیک این جهانی، آن از خدا است، به ارادت و تقدیر او، و هر چه به تو رسد از بد این جهانی، آن از ارزانی بودن تو است و از استحقاق تو. (کشف‌الاسرار و عدهٔ الابرار جلد دوم - صفحه ۵۸۷)

عِنْدَ اللَّهِ^(۱) الخ».

بدانکه خالق حسنات خدای است.

چنانچه در آیه ۹۶ سوره الصافات فرموده است: «وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ»^(۲) و به

عبارت دیگر:

از مسبب می‌رسد هر خیر و شر نیست اسباب و وسائط ای پدر

الحاصل، کمال آن است که موجد افعال و اوصاف باشی اما ادب حق رعایت نمایی تا

مرتبه اماناء الله را پیدا کنی.

بیت ۱۴۸۳:

ناطقی یا حرف بیند یا غرض کی شود یکدم محیط دو عرض

ناطق: به معنی متکلم و سخنور می‌باشد، اشاره به عدم احاطه انسان در انجام امور

است، که اگر به لفظ توجه کند، حق معنی را چنانکه شاید و باید ادا نتواند کند و بالعکس.

همچنین اگر به پیش روی بنگرد، پشت سر را نتواند دید، و بالعکس. و نیز دلالت به میزان

قدرت انسان به خلق فعل است. شرط خالقیت فعل مستلزم احاطه خالق به تمام جزئیات آن

فعل است. یعنی «احاطة الخالق بالمخلوق» بنابراین فقط خدا قادر به چنین کار است نه انسان.

پس انسان محیط بر فعل نیست. برای آنکه به هنگام تکلم، هرگاه متوجه لفظ و ظاهر کلام شود

و جهت حسن یا کیفیت صوتی آن باشد به معنی توجه نخواهد داشت به دلایلی که مذکور شد.

بنابراین افعال به انسان قائم است، ولی آفریننده فعل خداست.

عرض: موجودی که برای وجود داشتن احتیاج به موضع یا محلی دارد که در آن قائم

باشد یا کیفیتی که در تحت شرایط آن معنی خود را ظاهر سازد.

در پاره‌ای شروح مثنوی «هر غرض» ضبط شده است که غیر قابل توجیه است.

۱- ایشان را بگو که خیر این جهانی و شرّ این جهانی همه از خدا است. (کشف الاسرار و عده الارار جلد دوم - صفحه ۵۸۷) شیخ مصلح‌الدین سعدی رحمه الله علیه خلاصه این بحث را در یک بیت شعر با زبان شیرین و شیوا بیان می‌نماید:

از خدا دان خلاف دشمن و دوست که دل هر دو در تصرف اوست.

۲- «وَاللَّهُ هَمَّ شَمًا رَا أَفْرِيْدَه وَ هَمَّ أَنْجَه شَمًا مِي كْنِيْدَه.» همان مأخذ جلد هشتم صفحه ۲۸۲.

بیت ۱۴۸۴:

گر به معنی رفت شد غافل زحرف پیش و پس یکدم نبیند هیچ طَرف

بیت ۱۴۸۵:

آن زمان که پیش‌بینی، آن زمان تو پس خود کی بینی این بدان

بیت ۱۴۸۶:

چون محیط حرف و معنی نیست جان چون بود جان خالق این، هر دوان
 هردوان: این ترکیب در مثنوی زیاد نیست. سنایی نیز در حدیقه آن را به کار برده
 است. فاتح‌الایات و دیگر شروح «هر دو آن» به کار برده‌اند در معنی «هر لحظه» و «هر آن»، و
 چنین توجیه می‌کنند: «چون حرف و معنی در یکدم محیط بر جان نتواند شد پس جان چگونه
 می‌تواند خالق آن بشود؟»

مراد از آن «دو آن» هم فعل و هم خلق فعل است.^(۱)

بیت ۱۴۸۷:

حق محیط هر دو آمد ای پسر^(۲) واندارد کارش از کار دگر
 واندارد...: یعنی ای درویش! حق تعالی بر جمله اشیاء احاطه دارد به حکم آنکه «لَا يَشْفَلُهُ شَأْنٌ
 عَنْ شَأْنٍ»^(۳). برای فهم این مورد به عقاید غزالی و ترجمه و شرح کتاب Macdonald مراجعه
 شود. نسخه Mm در مصراع اول به جای هر دو «جمله» ضبط کرده است.

۱- سروری و شمعی مراد از هردوان را حرف و معنی گفته ولی در مقام تفسیر آن را کشف فعل و خلق بیان تعبیر کرده است. (نقل از فاتح‌الایات ص ۱۳۷ س ۷ چاپ استانبول)
 ۲- از خواص مولانا یکی این است که خامان را به عنوان پسر و پختگان را به عنوان برادر خطاب می‌نماید:

بند بگسل باش آزاد ای پسر	چند باشی بند سیم و بند زر
و مثال برای برادر:	
ای برادر تو همین اندیشه‌ای	مابقی تو استخوان و ریشه‌ای
گر بود اندیشه‌ات گل گلشنی	ور نباشد همچو هیمة گلخنی
	(رجوع شود به مجلد اول صفحه ۶۱)

۳- «خدا را هیچ امری از امری دیگر باز نمی‌دارد.»

بیت ۱۴۸۸:

گفت شیطان که بما اغویتنی کرد فعل خود نهان دیو دنی
برای تحقیق در مورد ابلیس رجوع شود: کتاب طواسین حلاج^(۱) از صفحه ۴۱ به بعد
و ۸۷ به بعد.

کتاب Passion صفحه ۷۱۲ به بعد و ۹۳۴ به بعد.

کتاب مسألة شخصیت در تصوف از صفحه ۳۱ به بعد.

بیت ۱۴۸۹:

گفت آدم که ظَلَمْنَا نَفْسَنَا او ز فعل حق نَبَذَ غافل چو ما
او ز فعل حق الخ: حضرت آدم (ع) فراموش نکرد که خدا خالق همه خیر و شر است
مع ذلک با توجه به میزان اختیار که به دست انسان است او متواضعانه به تقصیر خویش
اعتراف نمود. «نَفْسَنَا» به جهت ضرورت قافیه به جای «انفسنا» گذاشته شده است.
بیت ۱۴۹۰:

درگنه او از ادب پنهانش کرد ز آن گنه برخود زدن او بر بخورد
بیت ۱۴۹۱:

بعد توبه گفتش ای آدم نه من آفریدم در تو آن جُرم و مَحَن
بیت ۱۴۹۴:

هر که آرد حرمت او حرمت برد هر که آرد قند لوزینه خورد

۱- در مورد حلاج عقاید مختلف ابراز شده است. از جمله در کشف المحجوب (چاپ عباسی صفحه ۱۸۹ سطر ۹) چنین آمده است: و مِنْهُمْ مستغرق معنی و مستهلک دعوی ابوالمغیث الحسین بن منصور حلاج از مستان و مشتاقان این طریقت بود و حال قوی و همّتی عالی داشت و مشایخ این قصّه اندرشان وی مختلف اند. به نزدیک گروهی مردود است و به نزدیک گروهی مقبول. چون عمرو بن عثمان و ابویعقوب نهرجوری و ابویعقوب اقطع و علی بن سهل اصباهانی و جز ایشان گروهی رد کردندش و جمله متأخران قبول کردندش و باز گروهی اندر امر وی توقف کردند چون جنید و شبلی و جریری و حصری. اما اندر ایام ما شیخ ابوسعید و شیخ ابوالقاسم کزکانی و شیخ ابوالعباس شقانی اندر حدیث وی سرّی داشته اند و به نزدیک ایشان بزرگ بود.

بیت ۱۴۹۵:

طیّبات از بهرکه لِّلطّیّین یار را برکش برنجان و بین

طیّبات الخ: به قرآن کریم سورة ۲۴ آیه ۲۶ مراجعه شود.^(۱)

قرائت «برکش» فقط در نسخه GL ضبط شده است. در نسخ خطی دیگر «خوش کن» ضبط شده است.

بیت ۱۴۹۶:

یک مثال ای دل پی فرقی بیار تا بدانی جبر را از اختیار

بیت ۱۴۹۷:

دست کآن لرزان بود از ارتعاش و آنک دستی را تو لرزانی زجاش

چنین تمثیلی از تفتازانی^(۲) در مورد عقائد امام غزالی ذکر شده است. برای مزید اطلاع به کتاب ماکدونالد صفحه ۳۴۵ مراجعه شود و نیز کتاب تعرّف^(۳) صفحه ۲۴ از سطر ۸ به بعد مطالعه فرمایند.

بیت ۱۴۹۸:

هر دو جنبش آفریده حق شناس لیک نتوان کرد این با آن قیاس

بیت ۱۴۹۹:

زین پشیمانی که لرزانیدیش چون پشیمان نیست مرد مرتعش

نسخه G و فاتح‌الابیات «مرتعش» را «کی پشیمان دیدیش» ضبط کرده‌اند.

بیت ۱۵۰۰:

بحث عقل است این چه بحث ای حيله گر تا ضعیفی ره برد آنجا مگر

۱- الْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ وَالْخَبِيثُونَ لِلْخَبِيثَاتِ وَالطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ یعنی: پلیدها برای پلیدان است و پلیدان برای پلیدهاست، پاکیزه‌ها برای پاکان است.

۲- سعدالدین مسعودبن عمر (۷۹۷ - ۷۲۲) در ۱۶ سالگی به تصنیف کتاب پرداخت. شرح صرف زنجانی، مطوّل و مختصر را تألیف کرده است.

۳- کتابی است به عربی در تصوّف تألیف ابوبکر بن ابواسحاق محمد بن ابراهیم بن یعقوب بخاری کلابادی.

نسخه Mm «چه عقل آن حيله گر»

حيله گر: منظور عقل معاش است.

بیت ۱۵۰۱:

بحث عقلی گر دُر و مرجان بود آن دگر باشد که بحث جان بود

بحث جان: موضوع عرفانی بسیار مهم است. بحث جان موجب سعادت اخروی و کشف حریت فکری می‌گردد. با توجه به ابیات ۳۴۵۶ الی ۳۴۶۶ دفتر اول این موضوع روشن می‌شود.^(۱)

بیت ۱۵۰۲:

بحث جان اندر مقامی دیگرست باده جان را قوامی دیگرست

قوام با فتحه یک اصطلاح طبّی است. به متمم کتاب Dozy ج ۲ صفحه ۴۲۵ مراجعه شود. قدیم‌ترین نسخ خطی مثنوی قوام ضبط کرده‌اند.

۱- هیچ نامی بی حقیقت دیده‌ای
اسم خواندی رو مُسمّی را بجو
گر زنام و حرف خواهی بگذری
همچو آهن ز آهنی بی‌رنگ شو
خویش را صافی کن از اوصاف خود
گفت پیغمبر که هست از امّتم
مر مرا زان نور* بیند جانشان
بی صحیحین* و احادیث* و رواة
ور مثالی خواهی از علم نهان
* برای تعریف «نور» بهتر است به قرآن کریم و تفسیر آیه شریفه «الله نور السموات و الارض» مراجعه شود.

* صحیحین اشاره به صحاح سته است.

* حدیث عبارت از گفتار حضرت پیامبر (ص) است که منشأش الهام است و لفظش لفظ مبارک ایشان است و برای تحقیق بیشتر در مورد علم حدیث و تألیفات و تقسیمات به پایان نامه آقای منصوری فرد فرهیخته دانشگاه آزاد اسلامی از صفحه ۸ به بعد مراجعه شود.
در خاتمه امر باید اشاره شود که ابیات ۳۴۵۶ تا ۳۵۶۶ از دفتر اول در متن منظور و شرح داده شده است.

بیت ۱۵۰۳ و ۱۵۰۴:

آن زمان که بحث عقلی ساز بود این عمر با بوالحکم همراز بود

چون عمر از عقل آمد سوی جان بوالحکم بوجهل شد در بحث آن

لقب بوالحکم: در باب بوالحکم در شرح بیت ۷۸۲ اشارتی رفته است.^(۱)بوالحکم ضد بوجهل است. عمر بن خطاب برادرزاده او بود.^(۲) و در ابتدا با بوالحکم

در مقابل اسلام و مخالفت با پیامبر ایستاد و سخت مقاومت و مبارزه می کرد. مولوی عمر بن

۱- مردم مکه وی را عمرو بن هشام المغیره مخزومی می نامیدند. قریش به او ابوالحکم می گفتند.

۲- الف - برای اطلاع از شرح حال عمر بن خطاب به کتاب کشف المحجوب هجویری صفحه ۸۱ و ۸۲ مراجعه شود. و همچنین برای دریافت چگونگی اسلام عمر به صفحه ۳۱ تاریخ ایران به قلم عباس اقبال آشتیانی و به خلافت عمر بن خطاب صفحه ۴۶ تا ۵۸ همان مأخذ مراجعه فرمائید.

عمر بن خطاب بن عبدالعزی بن قرط بن رباح بن عبدالله بن زراح بن عدی بن کعب بود. مادرش خنتمه دختر هشام بن مغیره عبدالله بن عمرو بن مخزوم که سیاه بود. وی را فاروق گفتند از این جهت که میان حق و باطل را امتیاز می داد. کنیه او ابو حفص بود و اول کسی بود که امیرالمؤمنین نامیده شد و عدی بن حاتم و بقولی دیگری او را بدین نام خوانده و خدا بهتر داند. اول کسی که بعنوان امیرالمؤمنین بدو سلام کرد مغیره بن شعبه بود اول کس که بدین عنوان بر منبر او را دعا کرد ابوموسی اشعری بود و هم ابوموسی اول کس بود که بدو نوشت «عبدالله عمر امیرالمؤمنین» از ابوموسی اشعری. و چون این را برای عمر خواندند گفت: من عبداللهم، من عمرم و من امیرالمؤمنینم و الحمد لله رب العالمین.

وی متواضع بود و لباس خشن می پوشید. در کار خدا سخت گیر بود و عمال وی از دور و نزدیک از اعمال و رفتار و اخلاقش پیروی می کردند و همانند وی بودند. جبهه ای پشمن به تن می کرد که با چرم وصله شده بود. عباچه می پوشید و با مهابت و مقامی که داشت مشگ به دوش می برد. بر شتر سواری شد و نشیمنگاه وی بر شتر از برگ خرما درست شده بود. (مروج الذهب ج ۱ - ص ۶۶۱ ترجمه مرحوم ابوالقاسم پاینده - انتشارات علمی و فرهنگی چاپ پنجم - ۱۳۷۴ تهران).

حکایات و داستان هایی که درباره عمر در مثنوی معنوی آمده است عبارتند از:

* آمدن رسول رم تا امیرالمؤمنین عمر و سؤال از عمر از سبب ابتلای ارواح با این آب و گل اجساد (دفتر اول) ص ۸۶ تا ۹۴

* داستان پیر چنگی با عمر (دفتر اول) ص ۱۱۶ تا ۱۳۵

* آتش افتادن در شهر در ایام عمر (دفتر اول) ص ۲۳۸

* هلال پنداشتن آن شخص خیال را در عهد عمر (دفتر دوم) ص ۲۵۳

خطاب و ابوجهل را نمونه قرار میدهد ایندو تن در ابتدا از دشمنان اسلام بودند و به نو به خود از تورات اطلاع داشتند. عمر مسلمان شد، ابوجهل راه ضلالت رها نکرد.

بیت ۱۵۰۵:

سوی حسّ و سوی عقل او کامل است گرچه خود نسبت به جان او جاهل است

بیت ۱۵۰۶:

بحث عقل^(۱) و حسّ اثر دادن یا سبب بحث جانی یا عجب یا بوالعجب^(۲)
مولانا بکرات و مرات بحث عقلی را مطرح می‌کند، ولی بحث جان را که طلب سعادت اخروی و کشف حرّیت را سودمند میدانند.

بیت ۱۵۰۷:

ضوء جان آمد نماند ای مُستضی^(۳) لازم و ملزوم و نافی^(۴)، مقتضی
برای فهم لازم و ملزوم و مقتضی به ترجمه مقدمه ابن خلدون بوسیله De slane مراجعه نمائید. همچنین به فرهنگ اصطلاحات علمی از صفحه ۱۳۰۴ از سطر ۱۴ به بعد و به مثنوی از دفتر سوم بیت ۱۴۶ رجوع شود.^(۵)

بیت ۱۵۰۸:

ز آنک بینا را که نورش بازغ است از دلیل چون عصا بس فارغ است
دو فقره از قدیم‌ترین نسخ مثنوی چنین ضبط کرده‌اند «بینائی که»
فاتح‌الابیات چنین ضبط کرده است:

ز آنکه بینا را که نورش بازغست از دلیل و از عصاکش فارغست

- ۱- رجوع فرمایند به فتاوی ابن تیمیّه طبع ریاض ج ۱۱ ص ۳۵۶ - ۴۲۳
- ۲- هر چیز شگفت‌انگیز از قبیل شعبده‌بازی این کلمه را بدون او بصورت بلعجب نوشته‌اند.
- ۳- مُستَضیّ مخفف مُستَضیّء (بهمزه بعد از یا) بمعنی روشنی پذیر آنچه انفکاک او از چیز دیگر ممکن باشد
- ۴- سخنی که بوسیله آن نادرستی ادعای خصم را بیان کنند، مستفاد از (جامع فخرالدین رازی)
- ۵- دفتر سوم بیت ۱۴۶:

آن یکی همره نخورد و پند داد کی حدیث آن فقیرش بود یاد
از کبابش مانع آمد آن سخن بخت نو بخشد ترا عقل کهن (الخ)

نسخه دیگر نیز چنین ضبط کرده است. برای بینش بیشتر به دفتر اول بیت ۲۱۳۵ به بعد مراجعه شود. (۱)

تفسیر «هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَمَا كُنْتُمْ» (۲)

بیت ۱۵۰۹:

بار دیگر ما به قصه آمدیم ما از آن قصه برون خودکی شدیم
به قصه آمدیم: مولانا الآن داستان را خلاصه می‌کند که گریزی است به ابیات (۱۴۸۰ - ۱۵۰۸) همین دفتر و آن مُشعر به نزول روح در جهان است. اما باید دانست که از نقطه نظر عرفانی این مسأله پایان ندارد. چون جهان و هر چه در آن است و همچنین روح و جان ناشی از تجلی علم و قدرت الوهیت است که بواسطه آن و اندرون آن ما زندگی می‌کنیم و حرکت می‌کنیم و وجود داریم مایه هستی ما نیز همان است.

بیت ۱۵۱۰:

گر به جهل آییم آن زندان اوست ور به علم آییم آن ایوان اوست

۱- با عصا کوران اگر ره دیده‌اند در پناه خلق روشن دیده‌اند (۲۱۳۲)
گر نه بینایان بدندی و شهان جمله کوران مرده‌اندی در جهان (۲۱۳۳)
نی ز کوران کشت آید نه درود نه عمارت نه تجارت‌ها نه سود (۲۱۳۴)
گر نکردی رحمت و افضالتان در شکستی چوب استدالتان (۲۱۳۵)
این عصا چه بود قیاسات و دلیل آن عصا کی دادشان بینا جلیل (۲۱۳۶)
(بقیه بر حسب شماره در دفتر اول در جای خود مورد بحث قرار خواهد گرفت).

۲- قرآن کریم سوره حدید آیه ۴: «او با شماست هر جا که باشید».
«بندگان من، رهبران من، هر جا که باشید من به عنایت و رحمت با شما».
هر جا که در عالم درویشی است، خسته جرمی، درمانده در دست خصمی من مولی اوام.
هر جا که خراب عمریست، مفلس روزگاری من جویای اوام.
هر جا که سوخته‌ایست، اندوه زده‌ای من شادی جان اوام.
هر جا که زارنده‌ایست از خجلی، سرگذارنده‌ای از بی‌کسی من برهان اوام.
(نقل از کشف الاسرار ج ۹ - صفحه ۴۸۸)

بیت ۱۵۱۱:

ور بخواب آیم مستان ویم ور به بیداری بَدستان ویم
 بَدستان ویم: در تحت لوای اوئیم، بدست او اندریم. بعضی از شارحان این را به معنی داستان
 و قصه گرفته‌اند.^(۱)

بیت ۱۵۱۲:

ور بگرئیم ابر پر زرق ویم ور بخندیم آن زمان برق ویم
 پرزرق: پر باران و رحمت الهی
 نسخه دیگر رِزق ضبط کرده است. در این صورت ریزش اشک چشم را با قطرات
 باران تشبیه کرده است.

بیت ۱۵۱۳:

ور به خشم و جنگ عکس قهر اوست ور به صلح و عذر عکس مهر اوست
 بیت ۱۵۱۴:

ماکه ایم اندر جهان^(۲) پیچ پیچ چون الف او خود چه دارد هیچ هیچ
 جو الف الخ ... : فاتح‌الابیات ضبط کرده است. این بیت دلالت دارد:

به معنی واقعی معیت حق تعالی با انسان و اشاره به مبحث خلق اعمال و قدرت و
 کسب می‌نماید. به عبارت دیگر خداوند اختیار مطلق در اعمال و امور و تفکر ما را دارد.
 خلاصه بنده آن دارد که خدا بدو می‌بخشد. در اینجا معیت به اعتبار و ظهور اوصاف الهی در
 انسان بیان شده است، بدین ترتیب انسان در هر حالی که باشد و بهر صفتی که متصف گردد از
 خدا و صفات پاک او جدا نتواند بود. جهل و علم، خواب و بیداری و گریه و خنده که در ابیات
 (۱۵۱۳ - ۱۵۱۰) ذکر شده است، دلایل کافی بر این مدعا تواند بود.

باری چنانکه گفته شده است قدرت مطلق حق به تمام موجودات احاطه دارد. برای

۱- فاتح‌الابیات صفحه ۱۳۹ چاپ استانبول

۲- جهان کثرت

بیشتر لازم است به کتاب تائیه الکبری^(۱) یا نظم السلوک ابن فارض مراجعه نمایند.
همچنین او (انسان) ممکن است به «الف» تشبیه شود بدین اعتبار که هیچ ندارد. برای فهم این مسأله بهتر است توضیحات دفتر اول از بیت ۲۹۱۴^(۲) به بعد را در نظر بگیریم که می‌گوید الف چیزی ندارد.

و همچنین به دفترهای دوم بیت ۳۰۸۴^(۳) و ۳۳۱۶^(۴) به بعد، دفتر پنجم ۳۶۱۲^(۵) و دفتر ششم ۲۳۳۹^(۶) مراجعه شود، و نیز بعقیده پاره‌ای از شرق شناسان به خیام نسبت داده‌اند گفتیم

۱- صفحه ۲۶۴ چاپ سال ۱۸۶۴*

۲- اولاً بشنو که خلق مختلف
در حروف مختلف شور و شکی است
از یکی رو ضدّ و یک رو متحد
از یکی هزل و از یک روی جدّ

* ابن الفارض (۶۳۲ هـ): ابوحفص عمر بن علی بن مرشد، حموی الاصل، تولد و سکنی و وفاتش در مصر بوده است در اشعار صوفیانه عربی بر تمام شعرای عرب برتری یافته و ملقب به سلطان العاشقین است. در شعر خویش به مذهب وحدت وجود اشارت، بلکه تصریحات زیادی دارد. در خاندان علم و ورع پرورش یافته و به تحصیل فقه و حدیث پرداخته است. سپس راه و مسلک صوفیان را پیموده به مقام زهد و تجرید رسیده است به مکه مکرمه مسافرت کرده و مدتی در آنجا به عبادت و عزلت گذرانیده و اکثر اشعار خود را در آنجا ساخته است. بزرگان شعر و عرفان بدین دو تن از شعرای عرب یعنی محی الدین بن عربی و ابن الفارض بسیار نظر اهتمام و تجلیل داشتند و بر دیوان ابن الفارض شرح نوشته‌اند از جمله جامی که بعضی از قصاید ابن الفارض را شرح کرده به خمیره ابن الفارض معروف و مشهور است و نیز عبدالرزاق کاشانی از علمای قرن هفتم قصیده تائیه کبرای ابن الفارض را به نحو زیبا و پسندیده و مفید شرح کرده است در تهران به سال ۱۳۱۹ هجری قمری طبع گردیده است. (تاریخ ادبیات عرب به قلم مرحوم ترجمانی‌زاده چاپ اول صفحه ۲۲۷ و ۲۲۸ طبع تبریز اسفند ۱۳۴۸)

۳- فکر گاهش کند، شد عقلش خرف
عمر شد چیزی ندارد چون الف

۴- بهر طفل نو پدر تی‌تی کند
گر چه عقلش هندسه گیتی کند

۵- کم نگردد فضل استاد از علوّ
گر الف چیزی ندارد گوید او

۶- پیش بی حدّ، هر چه محدود است لاس

کل شیئی غیر وجه الله فناست
توضیح: الف ملینه که صورت آن در الف بای عربی (لا) این است. حرکتی ندارد.
او ندارد هیچ از اوصاف خویش
این همه عکس توست و خود توی
خودنه من می‌مانم و نه آن هنر
تن چو مرداری فتاده بی‌خبر
از نظر فاتح الایات: معیت حق تعالی با انسان در حقیقت مع الاغیار نیست، بلکه معیت

که الف گفت دگر هیچ مگو. شماره ۱۰۹ رباعیات عمر خیام
 «این سؤال کردن رسول روم از عمر رضی الله عنه از سبب ابتلای ارواح با آب و
 گِل»

پاره‌ای از شروح قبل از فصل مزبور سه بیت اضافی ضبط کرده‌اند.

بیت ۱۵۱۵:

گفت یا عمر چه حکمت بود و سرّ حبس آن صافی در این جای کیدر
 چه حکمت بود و سر: این سؤال در بیت ۱۴۴۶، مطرح گردیده است:
 «جان ز بالا چون بیاید بر زمین» خلیفه پاسخ داده است که این امر بفرمان خدا انجام گرفته
 است برای مزید آگاهی به مجلد سوم از دفتر اول بقلم نگارنده ص ۲۳۳ مراجعه شود. و نیز در
 دفتر سوم بیت ۴۱۵۹، به بعد، دفتر چهارم ۵۲۱ به بعد و ۲۵۴۰ به بعد و ۳۰۱۵ و دفتر ششم
 ۲۱۰۲ به بعد مراجعه نمایند.

در این مورد شارحان شرقی هر کدام داد معنی داده‌اند، شیخ اسماعیل انقروی در کتاب

ادامه پاورقی از صفحه قبل

بحسب المراتب و الاسماء است والّا معیت با غیر ممکن نیست.
 چون بگرییم ابر پر زرق و بیم ور بسخندیم همچنان برق و بیم
 خشم و رزم مان عکس قهر او صلح و پوزش مان عکس مهر اوست
 آفریدگار در نفس الامر مانند الف موحد بالذاتست از اتصال و انفصال سوا و منزّه می‌باشد
 چنانکه فرموده‌اند «كَانَ اللَّهُ و لَمْ يَكُنْ مَعَهُ شَيْئًا» الله اعلم بالصواب
شرح بیت از نظر فاتح الابیات اما معنای مناسب که بعقل و فهم نزدیک است، در مورد بیان
 «چون الف او خود ندارد هیچ باید بحقائق مُمکنه تشبیه شود نه بوضع و وصف دیگر، یعنی به
 حضرت احدیت تشبیه نشود، معاذالله.» در اینصورت مفهوم شعر این می‌شود که انسان در این
 دنیای پیچ پیچ بالف میماند که حرکت ندارد، نقطه پذیر نیست، پیوسته ساکن است. اما حرکات و
 سکناات و اختلافات که در مجلی ما ظهور می‌کند، از مقتضیات اسماء و صفات می‌باشد. پس
 در این خصوص چه خوش گفته شده است: «التوحید اسقاط الاضافات».
 باری در چند بیتی از دفتر چهارم، زبان نظم مولانا، مسائل مورد بحث را شکافته و خیر
 الکلام را نمایان کرده است:

بیت شماره ۴۰۰:

۴۰۰ «جمله ارواح در تدبیر اوست	جمله اشباح هم در تیر اوست
۴۰۱ «آنکه او مغلوب اندر لطف ماست	نیست مضطر بلکه مختار و لاست
۴۰۲ «منتهای اختیار آن است خود	که اختیارش گردد اینجا مُفْتَقَد

فاتح الایات چندین فایده بدین برشمرده است.

یوسف بن مولوی در این باب بحث کرده است.

(ولی محمداکبر آبادی) می‌گوید شرح تفضیلی در این موضوع نوشته است. بحرالعلوم این عقاید او را مردود شمرده است. اما استاد علامه فقید در این موضوع چنانکه شایسته شأنش هست بحث کرده و نتیجه مطلوب را گرفته است. نظر بنده مأخوذ از گفته بهاء ولد است: «اکنون تو جزو این کُلّ جهان آمدی، چون تو، کُلّ جهان را هزل دانی تو که جزوی چگونه است که کار خود را جلدانی ص ۱۱۹ ج ۱ معارف بهاء ولد»
بیت ۱۵۱۸ - ۱۵۱۷:

گفت تو بحثی شگرفی می‌کنی معنی‌ای را بند حرفی می‌کنی
حبس کردی معنی آزاد را بند حرفی کرده‌ای تو باد را
گفت بحث شگرف آغاز کرده‌ای، معنی را در قید لفظها بستی، همین کار یادآور آن است که چه حکمتی در کار بوده است که حق تعالی روح پاک را به بدن خاکی پیوست.
برای توضیح بیشتر به دفتر دوم از بیت ۱۰۶۸ به بعد مراجعه شود.^(۱) تو معنایی را که در واقع آزاد است در لفظ مقید کرده‌ای و باد را بند کرده‌ای که کنایه از انجام کارهایی بی‌فایده است.
بیت ۱۵۱۹:

از برای فایده این کرده‌ای تو که خود از فایده در پرده‌ای
در پرده بودن، اشاره بحجاب و معنی دیگر آن عدم اطلاع. برای تعریف حجاب رجوع شود به کشف المحجوب هجویری ص ۲۳۳ و حجاب اعظم ص ۲۳۴ برای مزید فایده رجوع

در سؤالت فایده هست ای عنود
چه شَنَم این را عبث بی‌عایده
پس جهان بی‌فایده آخر چراست
از جهت‌های دگر پر عایده‌ست
مر تو را چون فایده‌ست از وی مه‌ایست
گرچه براخوان عبث بُد زایده

۱- گر تو گویی فایده هستی چه بود
گر ندارد این سؤالت فایده
ور سؤالت را بسی فایده‌است
ور جهان از یک جهت بی‌فایده‌ست
فایده تو گر مرا فایده نیست
حسن یوسف عالمی را فایده

فرمایند به تفسیر المیزان آیه ۱۲ سوره ق ۲(۱).

بیت ۱۵۲۰:

آنک از وی فایده زاییده شد چون نبیند آنچه ما را دیده شد
موضوع در ارتباط روح و جسد است، بدین معنی آفریدگاری که بوجود آورده است، چگونه
ممکن است آنچه را که ما می بینیم او نبیند.

بیت ۱۵۲۱:

صد هزاران فایده است و هر یکی صد هزاران پیش آن یک اندکی
در پیوستن معنی به الفاظ و إلقاء لفظ بوسیله مخارج و حروف هزاران فایده موجود
است، ولی این همه در برابر تعلق و پیوستگی جان به بدن حائز اهمیتی نیست، زیرا که روح
مانند آینه ای مظهر تجلی نور حق است.

باری آئینه وقتی تمام نماست که پشت آن کدر باشد. از این روست که استادان جهان
نیز ظهر زجاجه صافی را کدر سازند.

بیت ۱۵۲۲:

آن دم نطق که جزو جزوهاست فایده شد کُلّ کل خالی چراست

بیت ۱۵۲۳:

تو که جزوی کار تو با فایده است پس چرا در طعن کل آری تو دست

بیت ۱۵۲۴:

گفت را گر فایده نبود مگو ور بود هل اعتراض و شکر جو

هل: صیغه امر است از مصدر هشتن و هلیدن

مولانا در این مقال که با سفیر روم آغاز کرده است حکمت تعلق روح بدن را که بشیوه
دیرینه خود قبلاً مطرح کرده بود تعقیب کرده است.

بیت ۱۵۲۵:

شکر یزدان طوق برگردن بود نی جدال و رو تُوْش کردن بود
 برای فهم «طوق» به بیت ۴۵۲ همین دفتر مراجعه شود. و به معنی شکوه، راز، محنت،
 و بلاست، مجلد اول ص ۵ و ۳ بقلم نگارنده. شکر در مقابل احسان است، جدال روی ترش
 کردن حکایت از اعتراض و عدم رضاست و شیوه زاهد نمایان است.

بیت ۱۵۲۶:

گر ترش رو بودن آمد شکر و بس پس چو سرکه شکرگویی نیست کس
 پس اگر چنان خیالی در انسان ظاهر شد باید آن ترشروی با قوت ایمان از بین برد
 همچنانکه ترشی سرکه را با آمیختن انگبین شیرین مینماید تا دردها را دوا کند.

بیت ۱۵۲۸:

سرکه را گر راه یابد در جگر گو بشو سرکنگبین او از شکر
 معنی اندر شعر جز با خبط نیست چون قلا سنگست اندر ضبط نیست
 خبط، راه رفتن در شب بدون راهنما
 سرکنگبین: رجوع شود به شرح بیت ۵۳. مجلد اول از دفتر نخستین ص ۵۳ ایضاً در کتاب
 مزبور. برای فهم این معنی، به دفتر سوم، بیت شماره ۳۶۷۴^(۱) را مطالعه کنید. باید در نظر
 داشت، معانی دقیق و لطیف از نظم و ترتیب الفاظ دور می‌شوند.

۱- در دو صد من شهد یک اَوْقِیَه خَل چون در افکندی و در وی گشت جَل
 نیست باشد طعم خل چون می‌چشی هست اَوْقِیَه فزون چون برکشی
 قدرت کلام قاصر از آن است که به مدد آن به وسیله مصطلحات علمی و فنی بتوان ادای
 مقصود نمود. پس اگر شما را هوس دریافت آن باشد، باید به سوی تصوّف گرایید. دست نیاز به
 دامن پیر چاره‌ساز زنید. چه طوی این طریق بدون همراهی خضر نتوان کرد. بعلاوه مفاهیم و معانی
 عالی علمی در ذهن مشخص است، به حکم آنکه معانی اندر لفظ ناید، توان گنجایش در قالب
 تنگ و مقید شعر را ندارد و افاده مرام بدین وسیله نتوان کرد.
 * توضیح: مصطلحات: اشاره به فنا فی الله است یعنی سرکه در غسل حل می‌شود و اثری از
 سرکه باقی نمی‌ماند. چون بچشی اثری از سرکه نیست ولی چون بکشی دو صد من غسل است
 به اضافه یک اَوْقِیَه سرکه.

کلیاتی در باب ابیات ۱۵۲۷ - ۱۵۲۸

خلاصه کلام: اظهار عدم رضایت و مانند سرکه ترش رو بودن با مفهوم شکر و عرفان منافات دارد. شکرگزاری واقعی برای پروردگار آن است که به واسطه چاشنی محبت، بلا را تحمل کنی، همچنانکه سرکه اگر بخواهد به جگر راه یابد با انگبین بیامیزد. باری این همه با لفظ نتواند تعبیر و توجیه شود.

«در سر آنکه مَنْ ارَادَ أَنْ يَجْلِسَ مَعَ اللَّهِ فَلْيَجْلِسْ مَعَ أَهْلِ التَّصَوُّفِ»

بیت ۱۵۲۹:

آن رسول از خود بشد زین یک دو جام نی رسالت یاد ماندش نه پیام
مفاد ابیات ۱۵۲۹ - ۱۵۳۴ دلالت بر نتیجه تأثیر صحبت مرد کامل می نماید، چنانکه
در بیت ۱۵۲۷ اشارت رفت. بر اثر این پیوستگی و اتصال باطنی، شخصیت سفیر از خود
تهی و در هستی عمر بن خطاب که شاید نمونه از مردان کامل بود فانی شد.

بیت ۱۵۳۰:

واله اندر قدرت الله شد آن رسول اینجا رسید و شاه شد

بیت ۱۵۳۱:

سیل چون آمد به دریا بحر گشت دانه چون آمد به مزرع گشت کشت
برای دریافت نمونه قافیه «گشت و کشت»، رجوع به شرح بیت ۷۰۵ مجلد دوم از دفتر
اول بقلم نگارنده شود.

بیت ۱۵۳۲:

چون تعلق یافت نان با جانور نان مرده زنده گشت و با خبر

یکی از نسخه ها بجای «جانور» «بوالبشر» ضبط کرده است.

بیت ۱۵۳۳:

موم و هیزم چون فدای نار شد ذات ظلمانی او انوار شد

بیت ۱۵۳۴:

سنگ و سرمه چونک شد در دیدگان گشت بینائی شد آنجا دیدبان

بیت ۱۵۳۵:

ای خنک آن مرد کز خود رسته شد در وجود زنده‌ای پیوسته شد
زنده: بمعنی پیر، مرشد، ولی.

بیت ۱۵۳۶:

وای آن زنده که با مرده نشست مرده گشت و زندگی از وی بجست
مرده: رجوع شود به حدیث «إِيَّاكُمْ وَمُجَالِسَةُ الْمُوتَى»: از مجالست مردگان پرهیز کنید.
گفتند مردگان چه کسانی هستند، حضرت رسول (ص) فرمود: «مردم توانگر که دل به دنیا بسته
و از فکر آخرت رسته‌اند». مولانا تأثیر تربیت را در ابیاتی چند بطور سهل و ساده بیان کرده
است که متأخرین حصول این تربیت را با ثمره بیعت وَلَوِيه و دوام ذکر می‌دانند، این موضوع
در ولایت نامه از سلطانعلیشاه عارف بزرگ قرن اخیر به تفصیل ذکر شده است.

بیت ۱۵۳۷:

چونک در قرآن حق بگریختی بسا روانِ انبیا آمیختی
زمانی که تو خود را در فهم قرآن مستغرق می‌داری، مثل این است که انبیاء دیگر را ولو
اینکه با آنان معاصر نبوده‌ای، ملاقات می‌کنی. برای فهم و درک بیشتر به کتاب لَمَع از صفحه
۷۲ به بعد رجوع شود.^(۱)

عایشه گفته است معنویت و خلق و خوی حضرت پیامبر (ص) مطابق با قرآن بود. به
شرح بیت ۳۰۲ دفتر دوم مراجعه شود.^(۲)

۱- کتاب اللَّمَع فی التَّصَوُّف ابونصر سراج، چاپ لیدن، سال ۱۹۱۴.

۲- هر عبارت خود نشان حالتی است حال چون دست و عبارت آلتی است

ادامه پاورقی در صفحه بعد

بیت ۱۵۳۸:

هست قرآن حال‌های انبیا ماهیان بحر پاک کبریا
در کتاب معارف بهاء ولد آمده است «هیچ خوشتر از حالت انبیاء علیهم‌السلام نبوده
است در قرآن می‌نگر، تا در ایشان نگریسته باشی «جلد اول»

بیت ۱۵۳۹:

ور بخوانی و نه ای قرآن‌پذیر انبیا و اولیا را دیده‌گیر
در کتاب مناقب العارفین مسائل بسیار مفید در این مقوله آمده است از جمله مولانا
کسانی را که ظاهر قرآن می‌خوانند و از باطن آن خبر ندارند مانند صاین‌الدین‌اند، گردو را
می‌شمارند ولی از مغز آن خبر ندارد.^(۱)

بیت ۱۵۴۰:

ور پذیری چو برخوانی قصص مرغِ جانت تنگ آید در ققص^(۲)
ابوطالب مکی و امام محمد غزالی شرائطی برای قرآن خوانی معلوم کرده‌اند.

بیت ۱۵۴۱:

مرغ کواندر ققص زندانی است می‌نجوید رستن از نادانی است

بیت ۱۵۴۲:

روح‌هایی کز ققص‌ها رسته‌اند انبیای رهبر شایسته‌اند

بیت ۱۵۴۳:

از برون آوازشان آید زدین که ره رستن تو را این است این

دین: در این بیت مقابل دنیا و عالم معنی است^(۳)

ادامه پاورقی از صفحه قبل

باری قرآن کریم گرچه کلام خداست، اما آیات طبیات عباراتی است که از زبان و از میان لبان
پیامبر (ص) جاری شده است و به سمع مردم رسیده است ج ۱ مناقب افلاکی.

۱- ج ۱ مناقب افلاکی

۲- احیاء العلوم ج ۱، قوت القلوب ج ۱

۳- نیکلسن قبل از شروع به شرح مثنوی، آنرا ترجمه کرده است و در اینجا بنا به عادت دیرین،

ادامه پاورقی در صفحه بعد

بیت ۱۵۴۴:

ما بدین رستیم زین ننگین قفص جز که این ره نیست چاره این قفص
 بدین: بمعنی «بوسیله این» است. در قدیم ترین نسخه خطی «بذین» ضبط کرده اند که هر ابهامی
 را مرتفع می سازد.

بیت ۱۵۴۵:

خویش را رنجور سازی زار زار تا تو را بیرون کنند از اشتها
 خویش را رنجور سازی از حیات نفسانی، و مرده از تعلقات دنیوی نمایی.

بیت ۱۵۴۶:

که اشتها خلق بند محکم است در ره این از بند آهن کی کم است
 اشتها: بمعنی جاه، ناموس، شهرت^(۱) می باشد که در طریقت سدّ عظیمی و بند محکم از بند
 آهنین است.^(۲)

نظر کلی درباره ابیات ۱۵۴۵ - ۱۵۴۰ و داستان طوطی و بازرگان

مولانا ابیات مذکور را بعنوان شاهد مثال و یا ایضاح تمثیل طوطی و بازرگان آورده
 است. داستان مذکور یکی از قصه های بسیار شیرین ادبیات فارسی است که مشحون از نکات
 لطیف و مضامین ظریف، زیبا و رسای عارفانه است. پوشیده نماند طبق تحقیقی که به عمل
 آمده است، قبل از مولانا عطار در کتاب مستطاب اسرارنامه در بیست و هشت بیت^(۳) این

ادامه پاورقی از صفحه قبل

اشتباه خود را رفع کرده، می گوید: «در آن کتاب من دین را در معنی معمولی بکار برده ام که
 صحیح نیست» باید دانست که ترجمه مثنوی در سال ۱۹۷۷ در سه مجلد در لندن چاپ شده
 است.

۱- «الشَّهْرَةُ أَقْفَةٌ وَ رَاحَتُهُ فِي الْخُمُولِ» شهرت آفت است و گمنامی آسایش است
 مناقب العارفین، طبع اول - آنکارا - ج ص ۲۲۶.

۲- به داستان جنید و شبلی در تذکرة الاولیاء ج ۲ - ص ۱۶۱، از سطر ۱۵ به بعد مراجعه کنید.

۳- حکیم هندی سوی شهر چین شد به قصر شاه ترکستان زمین شد

داستان نقل کرده است.

در صورتی که مولانا طبق شیوه خویش همین موضوع را در ۳۶۰ بیت به رشته نظم کشیده است^(۱). قبل از عطار نیز چندین شاعر بزرگوار و نویسنده نامی و دانشمند بارع به این

ادامه پاورقی از صفحه قبل

شهی می‌دید طوطی هم نشینش
چو طوطی دید هندو را برابر
که از بهر خدای کار پرداز
سلام من به یارانم رسانی
بدیشان گوی کان مهجور مانده
به زندان و قفس چون سوگواری
چه سازد تا رسد نزد شما باز؟
حکیم آخر چو با هندوستان شد
هزاران طوطی دل زنده می‌دید
گرفته هر یکی شکر به منقار
فلک سر سبز عکس برایشان
حکیم هند آن اسرار برگفت
چو بشنودند پاسخ نیک بختان
چنان از شاخ افتادند بر خاک
ز حال مرگ ایشان مرد هوشیار
به آخر سوی چین چون باز افتاد
که یاران از غم تو جان نبردند
چو طوطی آن سخن بشنود در حال
چو بادی آتشی در خویشتن زد
نشست او بر سر قصر خداوند
مرا تعلیم دادند آن عزیزان
بمیر از خویش تا یابی رهایی
هر آنگاهی که از خود دست شستی
۱- در مثنوی معنوی داستان طوطی و بازرگان در طی این ابیات بیان گردیده است:

از بیت ۱۵۷۴ تا ۱۵۴۷

از بیت ۱۵۷۵ تا ۱۵۸۶

از بیت ۱۵۸۷ تا ۱۶۰۲ و از ۱۶۴۹ تا ۱۶۹۰

از بیت ۱۶۹۱ تا ۱۸۱۰

از بیت ۱۸۲۵ تا ۱۸۴۴

از بیت ۱۸۴۵ تا ۱۸۴۸

مسأله اشاره کرده‌اند^(۱)

شکل داستان مولوی و عطار به هم نزدیک است، فقط فرق ظاهری در مکان وقوع امر و حضور شخصیت‌های وارد در موضوع می‌باشد. بدین ترتیب که داستان عطار در چین و در دربار پادشاه ترکستان و حکیم هندی آغاز می‌شود.

طوطی هنگامی که آن حکیم را می‌بیند و به حکم آنکه او نشانی از وطن دارد و بوی آشنایی می‌دهد، زبان شکایت باز و درد دل آغاز می‌کند. وصف حال را پیغام‌وار به دوستان مقیم هندوستان ارسال می‌دارد. حکیم در برگشت از هندوستان پیام یاران را به شرحی که گذشت برای او بازگو می‌کند. اما داستان مولوی به شرحی که خواهد آمد از نوع دیگر است. «قصهٔ بازرگان که طوطی او را پیغام داد به طوطیان هندوستان هنگام رفتن به تجارت» بیت ۱۵۴۷:

بود بازرگان و او را طوطی در قفس محبوس زیبا طوطی
نسخهٔ دیگر بافک اضافه (محبوس) ضبط کرده است که بهترین قرائت است.
بیت ۱۵۴۸:

چونک بازرگان سفر را ساز کرد سوی هندوستان شدن آغاز کرد
بیت ۱۵۴۹:

هر غلام و هر کنیزک را زجود گفت بهر تو چه آرم، گوی زود

۱- زمان این قصه به روزگار سلیمان بن داوود (ع) پیامبر می‌گردد. منشأ روایت تورات است. ابوالفتح رازی در تفسیر جلد ۱، صفحه ۴۵۹ به این مسأله اشاره کرده است، با این تفاوت که مرغ مورد بحث هزاردستان است نه طوطی. در تحفةالعراقین خاقانی بدان اشارت رفته است: من مرده بظاهر از پی جست قصص ص ۱۸.

اوحدالدین حامد بن ابوالفخر کرمانی متوفی ۶۳۵ هجری گفته است:

تا از دم خواجگی و میری نرهی گر میر سپاهی زاسیری نرهی
چون طوطی آن خواجه که آن رمز شنید زین بند قفس تا بنمیری نرهی

بیت ۱۵۵۰:

هر یکی از وی مرادی خواست کرد جمله را وعده بداد آن نیک مرد

بیت ۱۵۵۱:

گفت طوطی را چه خواهی ارمغان کآرمت از خطّه هندوستان

بیت ۱۵۵۲:

گفت آن طوطی که آنجا طوطیان چون بینی کن ز حال من بیان

بیت ۱۵۵۳:

کان فلان طوطی که مشتاق شماست از قضای آسمان در حبس ماست
آنجا طوطیان: مردان کامل یا پیر یا ولی که همواره با خدا اتصال دارند. به طیبات
سعیدی رجوع شود.^(۱)

بیت ۱۵۵۴:

بر شما کرد او سلام و داد خواست وز شما چاره و ره ارشاد خواست

بیت ۱۵۵۵:

گفت می شاید که من در اشتیاق جان دهم اینجا بمیرم در فراق

بیت ۱۵۵۶:

این روا باشد که من در بند سخت گه شما بر سبزه گاهی بر درخت
بعضی از شارحان چنین ضبط می کرده اند: «که شما بر سبزه گاهی بر درخت» اما چنان
روا نیست زیرا که می بایستی چنین ضبط کردند: «گاهی در سبزه گاهی بر درخت».
نسخه دیگر چنین ضبط کرده است: «گه شما».

۱- چاپ کلکته، سال ۲۱ - ۱۹۱۹ غزل شماره ۳۱ - بیت دوم:
آخر این غوره نو خاسته چون حلوا شد کی برست این گل خندان و چنین زیبا شد
بلبل خوش سخن و طوطی شکر خا شد دیگر این مرغ کی از بیضه بر آمد که چنین
مردم از عقل بدر برد که او دانا شد که در آموختش این لطف و بلاغت کامروز

بیت ۱۵۵۷:

این چنین باشد وفای دوستان من در این حبس و شما در گلستان

بیت ۱۵۵۸:

یاد آرید ای بهان زین مرغ زار یک صبحی در میان مرغزار

در دو نسخه از قدیم ترین نسخ خطی قافیه را «مرغ زار» ضبط کرده اند.

بیت ۱۵۵۹:

یاد یاران یار را میمون بود خاصه کان لیلی و این مجنون بود

بیت ۱۵۶۰:

ای حریفان بت موزون خود من قدح ها می خورم پر خون خود

بیت ۱۵۶۱:

يك قدح می نوش کن بر یاد من گر همی خواهی که بدهی داد من

دو فقره از قدیم ترین نسخ خطی در مصراع دوم «گر نمی خواهی» ضبط کرده اند.

بیت ۱۵۶۲:

یا بیاد این فتاده خاک بیز چونک خوردی، جرعه ای بر خاک ریز

جرعه ای بر خاک ریز: گوشه چشمی، نظر عنایتی به دوست محبوس و محروم، کردن

است، چنانکه در امثال آمده است: «وَلِلْأَرْضِ مِنْ كَأْسِ الْكِرَامِ نَصِيبٌ»^(۱)

اشاره به رباعیات خیام^(۲). و نیز این سنتی بود که در مجالس شراب خواری آخرین

قطره را به یاد هم پیالگان غایب یا از دست رفته، بر خاک می ریختند. این چنین سنت بر سر

قبر الاعشی از شعرای اوائل ظهور اسلام که از عاشقان شراب بود به عمل آمد. برای مزید فایده

۱- شَرِبْنَا وَ أَهَرَقْنَا إِلَى الْأَرْضِ جُرْعَةً وَ لِلْأَرْضِ مِنْ كَأْسِ الْكِرَامِ نَصِيبٌ
(سبزواری ص ۵۴)

۲- عمر خیام گوید:

تا چند در این حيله و زرقای عمر تا چند مرا در دهم ساقی عمر
خواهم که زدست حيله و خدعه او چون جرعه به خاک ریزم این باقی عمر

به کتاب تاریخ ادبیات عرب^(۱) مراجعه فرمایند و نیز کتاب «آغانی»^(۲) ملاحظه شود.

بیت ۱۵۶۳:

ای عجب آن عهد و آن سوگند کو وعده‌های آن لب چون قند کو

بیت ۱۵۶۴:

گر فراق بنده از بد بندگی ست چون تو با بد بد کنی پس فرق چیست

بیت ۱۵۶۵:

ای بدی که تو کنی در خشم و جنگ باطرب‌تر از سماع و بانگ چنگ

بیت ۱۵۶۶:

ای جفای تو ز دولت خوب‌تر و انتقام تو ز جان محبوب‌تر

عشاق حقیقی حق را، بلا، از نعمت خوش‌تر آید. چون آنان می‌دانند که: این مصائب، نمونه‌ای از محبت پروردگار است. خشم و غضب او لطف خفی است.^(۳) برای تکمیل اطلاع به کتاب تائیه^(۴) و تصوف اسلامی^(۵) مراجعه کنید.

بیت ۱۵۶۷ تا ۱۵۷۰:

نارِ تو این است نورت چون بود ماتم این تا خود که سورت چون بود

از حلاوت‌ها که دارد جور تو وز لطافت کس نیابد غور تو

نالَم و ترسم که او باور کند وز کرم آن جور را کمتر کند

عاشقم بر قهر و بر لطفش به جد بوالعجب من عاشق این هر دو ضد

با توجه به بیت اخیر، شارح معروف مثنوی صاری افندی چنین گوید: «شیوه عاشق صادق و محب موافق این نیست تا از لحاظ عدم رضایت بر قضای الهی و ناموافقت به وقوع

۱- کتاب تاریخ ادبیات عرب، تألیف نیکلسن، کمبریج، ۱۹۶۵، ص ۱۲۳ به بعد.

۲- فصل هشت صفحه ۸۶ بیت ۱۱ به بعد، چاپ مصر.

توضیح: حافظ فرماید:

اگر شراب خوری جرعه‌ای فشان بر خاک از آن گناه که نفعی رسد به غیر چه بآک

۳- شرح بیت ۲۴۳ دفتر اول. بقلم نگارنده

۴- از صفحه ۴۲ به بعد

۵- صفحه ۲۴۰

بلا و محنت بنالد، بلکه نفسِ عشق این امر را ایجاب می‌کند، چون اظهار عجز و نیاز و زاری عاشق، معشوق را خوشتر آید و این نشانه عبودیت و بندگی است». اما در قبال این، عاشق نباید منتظر ظهور و قهر او نگردد، بلکه باید عاشق هر دو ضد شود و هر دو در نظرش یکسان باشد.^(۱)

بیت ۱۵۷۱:

والله از زین خار در بستان شوم همچو بلبل زین سبب نالان شوم

بیت ۱۵۷۲:

این عجب بلبل که بگشاید دهان تا خورد او خار را با گلستان

بیت ۱۵۷۳:

این چه بلبل این نهنگ آتشیست جمله ناخوشها ز عشق او را خوشیست
آتش عشق مانند نهنگ آتشین همه چیز را می‌بلعد و از بین می‌برد، مگر عشق حق که آن باقی است و لایزال: مولانا عاشقان را به نهنگ آتشین تشبیه کرده می‌گوید: عشاق را مقام برتر از هزارستان است، بلکه به نهنگ آتشین می‌مانند که کلیه ناخوشی‌ها را مبدل به خوشی و دلکشی، تلخی‌ها را شیرین می‌گردانند. عاشقان حق و مشتاقان جمال مطلق، بر مقتضای این اصل، هر چه از دوست می‌رسد، نیکوست؛ رضایت دارند پس لطف و مهر و قهر و کینه و محبت و تریاق و زهر، جمله را می‌پسندند. محنت او را مانده محبت می‌دانند و شکر نعمت می‌گذارند، چنانکه ابن‌فارض فرموده است^(۲). فاتح‌الابیات ترکی چاپ استانبول ص ۱۴۵

۱- در کتاب کیمیای سعادت آمده است: «بلایی که از جانب محبوب رسیده عین عطاست و نالیدن عین خطا - ص ۹۷۲.

۲- وَ كُلُّ اِذَى فِی الْحُبِّ مِنْكَ اِذَا بَدَى
وَمَا حَلَّ بِي مِنْ حَزَنَةٍ فَهِيَ مِنْ نَحْوِ
وَمِنْكَ شِفَاؤِي بَلِّ شَقَائِي مَنَّةً جَعَلْتُ لَهُ شُكْرِي مَكَانَ شَكْوَايِ
وَقَدْ سَلَّمْتُ مِنْ حَلٍّ عَقْدٍ عَزِيمَتِي وَ فَيْكَ لِبَاسَ الْبُؤْسِ اُسْبُجَ لَغْمَةٍ
برای مزید اطلاع از احوال ابن‌فارض به کتاب تاریخ ادبیات عرب، تألیف مرحوم ترجانی‌زاده صفحه ۱۵۳ مراجعه کنید.

بایزید بسطامی، آن خلیفه الهی، آن سلطان العارفین، آن حجت‌الخلائق اجمعین، آن پخته ناکامی چنین فرماید: «مرا رضا به قضای پروردگار به حدی است که اگر در جهنم جاویدانم ادامه پاورقی در صفحه بعد

بایزید بسطامی قدس الله سره العزیز در این زمینه سخنانی مناسب ایراد فرموده‌اند.

پاورقی از نظر کتاب فاتح‌الایات:

این هزارستان گلزار وحدت و این مرغ غزلخوان گلشن حقیقت، عاشق همه عالم است. منظور از «کُلّ» مقام الوهیت می‌باشد که به همه اسماء و صفات موصوف است. پس کسی می‌تواند به قرب آن مقام نایل آید که صفات جلالی و جمالی را یکسان داند و از قهر و غضب چنان راضی و خوشحال باشد که از مهر و لطف و عنایت او؛ یعنی رضا به قضا باشد و در هر حال گره از جبین بگشاید و هرگونه بلا را به حسن قبول تلقی نماید. یعنی معشوق با هر صفتی تجلی کند، منظور و مطلوب عاشق نیز چنان باشد. چون به این مقام رسد از خود و انانیت می‌رهد، به کمال حقیقت می‌رسد.

طبق مفاد عبارات معروف «مَنْ خَرَجَ عَنِ الْكُلِّ وَصَلَ إِلَى كُلِّ» یعنی چون از مرتبه گذشت، مقامی را حائز گردید که در وصف آن گفته‌اند: «جانشین، جانشین گردان گردد». عاشق خود و عشق خویشتن را جویا گردد، پس از حالت محو، چون بیرون رود، به حالت صحو گراید. دویی از بین رود و غیریت نماند. همه را در خود و خود را در همه بیند، چنانکه ابن‌فارض گفته است:

فَفِي الصَّخْرِ بَعْدَ الْمَخْوِ لَمْ أَزْ غَيْرَهَا وَذَاتِي بِذَاتِي إِذْ تَجَلَّتْ تَحَلَّتْ

ادامه پاورقی از صفحه قبل

گرداند، سپاس دارم، از آن که در بهشت برین مخلصم دارد. شبلی رحمه الله علیه، آن همام صاحب صدر، آن مبارز جد و جهد چنین می‌فرماید: «الْبَلَاءُ هُوَ الْعُقْلَةُ عَنِ الْمَبْلَى». پیش اصحاب و لا، بلا غافل شدن از بلا انگیز است. (توضیح: البؤس: بوسیدن - اُسْبَغَ: کامل کرد) ابو القاسم عبدالکریم بن هوازن صاحب الرسالة القشيرية که کتابی در تفسیر قرآن نوشته است در تفسیر آیه: اُسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَةَ ظَاهِرَةٍ وَ بَاطِنَةٍ. نعمت ظاهر محنت و ولا و نعمت باطن محنت و بلا برای آنکه بلا ایجاد فنا می‌کند و فنا بقا را به ثمر می‌آورد.

بیت ۱۵۷۴:

عاشق کَلَسْتُ و خود کَلَسْتُ او عاشق خویش است و عشق خویش جو
 او عاشق حق است، عاشق حقیقت جامع است. به تعبیر دیگر او عاشق صفات
 خداوندی است، بدون اینکه بین آنها فرقی گذارد، اعم از مهر و قهر و صفات جلالی و جمالی.
 یعنی معشوق با هر صفتی تجلی نماید و هر حالتی را اراده کند، مراد عاشق نیز همان باشد. در
 این زمان از خویشتن رهاگشته و به کمال و اصل، و بلکه بکل بر می‌گردد. در این هنگام است
 که گویند «الْخَلِيقَةُ عَيْنِ الْمُسْتَخْلَفِ» یعنی جانشین، عین جانشین گردان شود. (برای مزید
 آگاهی به شرح بیت ۶۷۵ - ۶۷۳). مجلد دوم از دفتر نخستین بقلم نگارنده ص ۱۸ - ۲۱
 چاپ انتشارات اقبال، مراجعه شود.

«صفت اجنحه طیور عقول الهی»

بیت ۱۵۷۵:

قصه طوطی^(۱) جان زینسان بود کو کسی کو محرم مرغان بود

«اجنحه و اجنح» جمع «جنح» است که بال و دست باشد.^(۲)

«طوطی جان» تشبیه لطیف است و داستان اسیری و درماندگی آن مانند طوطی
 بازرگان است. پس حال طوطی را از این داستان باید فهمید چون مانند انبیا و اولیا که
 مجذوبان حق‌اند که با بال عشق و عین همت از تنگنای قفس تن و دامگاه علاقه‌ها رسته‌اند و
 بدوست پیوسته‌اند و همین طایفه از روح قدسی برخوردارند که از آن متجلی می‌کردند. لوايح
 غیب و احکام اسراری مبرا از شوائب ریب^(۳)، بلکه از او متجلی شود از معارف، آنچه که روح

۱- طوطی جان: تشبیه جان و روح انسان بانواع مرغ از قبیل طوطی.

۲- طاوس و غیره بنا بعقیده قدیمی و مذهبی است که روح را امر خدا و جوهر میدانستند بنا
 بفرمان پروردگار به بدن تعلق گرفته است. بمدلول آیه شریفه «قل الروح من امر ربی»

۳- مشکاة الانوار غزالی، چاپ قاهره، ۱۳۲۲، صفحه ۸۲ و ۸۶.

عقلی و فکری از ادراک آن قاصر است.

بیت ۱۵۷۶:

کو یکی مرغ ضعیفی بی گناه و اندرون او سلیمان با سپاه
«ضعیفی بی گناه» به کلمات و به ظاهر ضعیف و جسم نحیف انبیا و اولیا اشاره می کند.
برای شناخت «سلیمان» به شرح بیت ۱۲۰۲ مراجعه کنید. مجلد سوم از دفتر نخستین
ص ۱۳۲

بیت ۱۵۷۷:

چون بنالد زار بی شکر و گله افتد اندر هفت گردون غلغله
«بی شکر و گله» مجذوب و مستغرق، از خود رسته و به حق پیوسته.

بیت ۱۵۷۸:

هر دمش صد نامه صد پیک از خدا یا ربی زو شصت لبیک از خدا
«یا ربی... لبیک»: با توجه به مندرجات کتاب التحاقه السنیة فی الاحادیث القدسیة،
زمانی که بنده از صمیم قلب خدای را بخواند و لفظ یارب به زبان آرد، خدا در پاسخ لبیک
گوید، حاجت او را برآورد.

برای مزید فایده به دفتر دوم بیت ۱۱۹۰^(۱)، دفتر سوم بیت ۱۹۵^(۲) به بعد، دفتر ششم
بیت ۸۷۰^(۳) و ۱۷۷۱^(۴) و ۱۹۸۶^(۵) و ۴۲۳۹^(۶) مراجعه شود.

حرفها دام دم شیرین لبیست
چونك لبیکش به یارب می رسد
لیک سر تا پای بتوانی چشید
چون پشیمانی از آنکش خوانده ای
زان همی ترسم که باشم ردباب
وان نیاز و درد و سوزت پیک ماست
جذب ما بود و گشاد این پای تو
زیر هر یارب تو لبیکهاست
زانک یارب گفتش دستور نیست
تا ننالد بسا خدا وقت گزند
بی ندایی می کنیم آخر چرا

۱- این سخن ها خود به معنی یاربی ست
چون کند تقصیر پس چون تن زند
هست لبیکی که نتوانی شنید
۲- گفت همین از ذکر چون وامانده ای
گفت لبیکم نمی آید جواب
گفت آن الله تو لبیک ماست
حیله ها و چاره جویی های تو
ترس و عشق تو کمند لطف ماست
جان جاهل زین دعا جز دور نیست
بر دهان و بر لبش قفل است و بند
۳- هیچ می گویند کین لبیکها

شرح بیت ۱۵۷۵ از نظر فاتح‌الایات «وصف اجنحه طیور و عقول الهی»

ارواح نورانیة بشری را عقولش نامند و پنج مرتبه اثبات کرده‌اند:

اول - روح حساس است، که تلقی به قبول کند، آنچه حواس پنجگانه بدو ایراد کند. این اصل روح است، این روح در وجود طفل شیرخوار نیز موجود است.

دوم - روح خیالی: این روح مورد است حواس را تا در وقت حاجت به روح عقلی که بالاتر از اوست، عرضه کند. در وجود کودک در بدایت حال نشو و نمایش نیست، بنابراین طفل مشتاق و حریص باشد به اخذ چیزی و چون غایب شود، فوری فراموش می‌کند.

سوم - روح عقلی است آن معانی را که از حس و خیال خارج باشد، ادراک کند، چون معارف ضروری و کلی، این جوهر خاص انسان بالغ است، در بهایم و کودکان نباشد.

چهارم - روح فکری است که علوم عقلی محض با انواع تألیفات اخذ می‌کند و ما بین معلومات خویش درج می‌کند تا بوسیله آن به افتتاح ابواب معارف شریفه و استفاده نتیجه

ادامه پاورقی از صفحه قبل

بلک توفیقی که لبیک آورد
۴- رنج کی ماند دمی که ذوالمن
ور نگوید کت نه آن فهم و فن است
آن ملیحان که طبیبان دلند
ور حذر از ننگ و از نامی کنند
ورنه در دلشان بود آن مفکر
۵- ای تو جویای نوا در داستان
پیش از آن کو پاسخی بشنیده بود
بی اجابت بر دعاها می‌تنید
چونک بی دف رقص می‌کرد آن علیل
سوی او نه هاتف و نه پیک بود
۶- مرد میراثی چو خورد و شد فقیر
خود که گوید این در رحمت نثار
خواب دید او هاتفی گفت و شنید

هست هر لحظه ندائی از احد
گویدت چونی توای رنجور من
لیک آن ذوق تو پرسش کردن است
سوی رنجوران به پرسش مایلند
چاره‌ای سازند و پیغامی کنند
نیست معشوقی ز عاشق بی خبر
هم فسانه عشق‌بازان را بخوان
سالها اندر دعا پیچیده بود
از کرم لبیک پنهان می‌شنید
زاعتماد جود خلاق جلیل
گوش او میدش پر از لبیک بود
آمد اندر یارب و گریه و نفیر
که نیاید در اجابت صد بهار
که غنای تو به مصر آید پدید (الخ)

مکرر قادر می‌شود. عقل علماء حائز این مرتبه است، این مراتب چهارگانه را عقول انسانی نامند.

پنجم - روح قدسی نبوی است که مختص انبیا و بعضی اولیاء کرام است. از او متجلی گردد لوایح غیب و احکام اسراری مبرا از شوائب ریب. جمله معارف ملکوتِ سماوات و ارض به کلی و تماماً از آن متجلی شود. از معارف آنچه که روح عقلی و فکری از ادراک آن قاصر است. (ترجمه از فاتح‌الایات ترکی، چاپ استانبول، ج ۱، صفحه ۱۴۶، سطر ۱۵)
بیت ۱۵۷۹:

زَلْتُ او به زطاعت نزد حق پیش کفرش جمله ایمان‌ها خَلَقَ

«به زطاعت»: اشاره به مسأله تقلید دارد. مسلم است ایمان در مرتبه عوام خلق، از حس اعتماد به گفته‌ها و نوشته‌های پیشوایان و وثوق به تلقینات آنان حصول یابد. ولی علماء و هوشمندان، اصول دین را با تحقیق آموزند، و وصول به درجه علم‌الیقین و عین‌الیقین از این راه میسر نتواند بود. برای تحقیق بیشتر به تذکرة‌الاولیا، جلد ۲ به شرح احوال ابوسعید خراز مراجعه شود.^(۱)

برای شرح بیت ۲۲۴ دفتر اول، به کتاب مطالعه در تصوف اسلامی^(۲)، به رساله قشیریه^(۳)، به کتاب عوارف المعارف^(۴)، برای فهم کفر و توحید به کتاب گلشن راز^(۵) مراجعه

۱- ابوسعید خراز آن پخته جهان قدس، آن سوخته مقام انس، ذوالنون مصری را دیده بود و با بشر حافی و سزای سقطی صحبت داشته، چنین می‌گوید، «ریاء العارفین أَفْضَلُ مِنْ اخْلَاصِ المریدین» در طریقت مجتهد بود و ابتدا عبارت از حالت بقا و فنا او کرد و طریقت خود را در این دو عبارت متضمن گردانید. در دقایق علوم بعضی از علمای ظاهر بروی انکار کردند و او را به کفر منسوب کردند، به بعضی الفاظ که در تصانیف او دیدند. و آن کتاب را کتاب السر نام کرده بودند. معنی آن فهم نکردند. یکی این بود که گفته بود: «چون بنده به خدای رجوع کند و تعلق به خدای گیرد و در قرب ساکن شود. هم نفس خویش را هم ما سوی الله را فراموش کند. اگر او را گوئید تو از کجایی و چه خواهی؟ او را هیچ جواب خوب‌تر از آن نباشد که گوید: «الله».

۲- صفحه ۹۴

۳- رساله قشیریه - صفحه ۱۱۳.

۴- جلد ۲ - صفحه ۱۱ به بعد

زَلْتُ: به معنی لغزش پای و مداین و در این بیت در معنی گناه و خطای ناخود آگاه بکار رفته

ادامه پاورقی در صفحه بعد

شود. برای بینش بیشتر به مجلد اول از دفتر نخستین ص ۱۷۷ تا ۱۸۱ بقلم این فقیر مراجعه فرمایند.

بیت ۱۵۸۰:

هر دمی او را یکی معراج خاص بر سر تاجش نهد صد تاج خاص
برای تعریف معراج: رجوع شود به تفسیر ابوالفتح رازی ص ۳۱۰ - ۳۲۳ ج ۳.
«بر سر تاجش»: شارحان مثنوی «تاج» را از لحاظ رعایت ادب با «معراج» با هم ذکر کرده‌اند. یعنی انسان کامل را در هر نفس معراج خاص است در قرب خدای تعالی. خدای او را به جهت علو شأنش تاج بر سر می‌نهد و خلیفه خود می‌گرداند.

معراج عام است بر اولیاء خاص است بر انبیاء (علیهم السلام) (فاتح‌الایات)

بیت ۱۵۸۱:

صورتش بر خاک و جان بر لامکان لا مکانی فوق و هم سالکان

بیت ۱۵۸۲:

لا مکانی نی که در فهم آیدت هر دمی دروی خیالی زایدت

بیت ۱۵۸۳:

بَلْ مکان و لا مکان در حکم او همچو در حکم بهشتی چارجو
لامکان: مرتبه و حدّ وجودی که برتر از مکانست، عالم عقول و نفوس، عالم غیب عالم الهی بطور خلاصه این سه بیت (۱۵۸۳ - ۱۵۸۱) با هم ارتباط دارند.

ادامه پاورقی از صفحه قبل
است.

خَلْقٌ: ژنده و کهنه طاعت: اسم مصدر
۵- شیخ محمود شبستری در کتاب مستطاب گلشن‌راز در جواب این سؤال
بت و زَنّار و ترسایی در این کوی همه کفر است و گرنه چیست بر گوی
این پاسخ را داده است:
بت اینجا مظهر عشق است و وحدت بسود زَنّار بستن عقد خدمت
این جوابی است بر طبق مشرب طایفه صوفیه موخّده که غیر حق معبودی نمی‌دانند. مراد از
عشق در اینجا حقیقت مطلق است.

لا مکان و مکان معنی متفاوتی دارند، وقتی می‌گوییم که جان بر لامکان، یعنی جان انسان کامل، در قرب حق و مستغرق در مشاهده حق است.

و این لامکان خارج از عالم جسمانیات و فوق وهم سالکانست، زیرا که موصوف به حق است و مرتبه مرد کامل چنان بلند است که مکان و لامکان در حکم وی‌اند.

بدین معنی چون تمام موجودات در حکم و مشیت خداوندی هستند و انسان کامل فانی در مشیت خداست. پس از باب فنا و یگانگی مشیت الله همه اشیاء در فرمان اوست.

عیناً ماننده قطبی که عالم، بر محو آن می‌گردد. همه اشیاء در تحت انقیاد و زیر فرمان اوست، حتی چهارجوی بهشتی، ماء معین، و شیر و می خوشگوار که نه سردرد دارد، نه مستی درد و جوی عسل که در دنیا از آن شفا زاید. اینجا جوئی است روان از عسل مصفاً.

برای تحقیق بیشتر به کتاب (آندرا دی) مراجعه شود.^(۱) نیز کتاب تصوف اسلامی^(۲) مورد مطالعه قرار گیرد. تحقیق در این مسئله که ساکنان بهشت قادر بایجاد مادی نعمت‌هایی هستند که بدان آرزومندند.

مطالعه موارد زیر مفید به نظر می‌رسد:

دفتر اول ۳۵۶۰:

چار جوی جنت اندر حکم ماست این نه زور ما ز فرمان خداست

دفتر سوم ۳۵۶۱:

هر کجا خواهیم داریمش روان همچو سحر اندر مراد ساحران

و نیز دفتر سوم بیت ۳۴۶۱ به بعد برای تحقیق بیشتر بقرآن سوره محمد (ص) آیه ۱۵

مراجعه شود.

۱- شخصیت محمد (ص) صفحه ۳۵۳ (Andra, die)

۲- صفحه ۱۳۰

جوی شیر خلد مهرتست و ود
مستی و شوق تو جوی خمربین

آب صبرت جوی آب خلد شد
ذوق طاعت گشت جوی انگبین

بیت ۱۵۸۴:

شرح این کوتاه کن ورخ زین بتاب دم مزن والله اعلم بالصواب

بیت ۱۵۸۵:

باز می‌گردیم از این ای دوستان سوی مرغ و تاجر هندوستان
بعضی از نسخه‌ها (بجایی - از این) ضبط کرده‌اند.

بیت ۱۵۸۶:

مرد بازرگان پذیرفت این پیام کو رساند سوی جنس از وی سلام

دیدن خواجه طوطیان هندوستان را در دشت و پیغام رسانیدن از آن طوطی

بیت ۱۵۸۷:

چونک تا اقصای هندوستان رسید در بیابان طوطئی چندی بدید

بیت ۱۵۸۸:

مرکب استانید پس آواز داد آن سلام و آن امانت باز داد

بیت ۱۵۸۹:

طوطی ز آن طوطیان لرزید بس اوقتاد و مرد و بگستش نفس

بیت ۱۵۹۰:

شد پشیمان خواجه از گفت خبر گفت رفتم در هلاک جانور

بیت ۱۵۹۱:

این مگر خویشست با آن طوطیک این مگر دو جسم بود و روح یک

مؤلف در این بیت اصلاح عبارت کرده و گفته است روح بافک اضافه باید خواند همچنانکه در نسخه دیگر آمده است. استانیدن: متوقف ساختن. در این ابیات مولانا بطور خلاصه سالکان را بسکوت و خاموشی دعوت می‌کند و این رویه موجب شده عده‌ای از صوفیان خاموشی را ترجیح داده‌اند. برساله قشیریه رجوع شود.

بیت ۱۵۹۲:

این چرا کردم چرا دادم پیام سوختم بیچاره را زین گفت خام

بیت ۱۵۹۳:

این زبان چون سنگ و چون آتش و شست و آنچ بجهد از زبان چون آتشست
در این بیت نیکلسن اصلاح عبارت کرده است و بجای آتش کلمه آهن را صحیح
می‌داند همچنانکه در نسخه دیگر آمده است. پس مصراع اول چنین می‌شود:
«این زبان چون سنگ و هم آهن وش است»

یعنی زبان انسان هم سنگ است و هم حالت آهن دارد که آتش از آن می‌زاید که زمانی
مفید و موقعی ضرر بار است.

بیت ۱۵۹۴:

سنگ و آهن را مزن بر هم گزاف گه زروی نقل و گاه از روی لاف

بیت ۱۵۹۵:

ز آنک تاریکیست و هر سو پنبه‌زار در میان پنبه چون باشد شرار

بیت ۱۵۹۶:

ظالم آن قومی که چشمان دوختند ز آن سخنها عالمی را سوختند

بیت ۱۵۹۷:

عالمی را یک سخن ویران کند روبه‌ان مرده را شیران کند

چه بسا دیده و شنیده شده است از یک سخن غماز فتنه‌ها برانگیخته، خانمانها
سوخته و جانهای پاک آلوده به خاک و خون گردیده‌اند. چون سخن چین مانده رویاه، هنری
ندارد و دشمن ضعیفی است که از مضرت سخن تقویت می‌یابد. در اینجا رویاه و شیر مظهر
دو صفت متضاد و نمایانگر ترس و دلیری هستند. برای بینش بیشتر بشرح بیت ۱۷۰۲^(۱) به

۱- از دفتر اول: مجلد چهارم

ای زبان هم رنج بی درمان تویی
هم انیس و حشت هجران تویی

ای زبان هم گنج بی‌پایان تویی
هم صغیر و خدعه مرغان تویی

مجلد چهارم در مورد دو نوع شخصیت متضاد رویاه و شیر به جلد دوم امثال الحکم شماره ۸۷۵ مراجعه شود.

بیت ۱۵۹۸:

جانها در اصل خود عیسی^(۱) دمست یکدمش^(۲) زخمست و دیگر مرهم است

بیت ۱۵۹۹:

گفت هر جانی مسیح آساستی گر حجاب از جانها برخاستی

بیت ۱۶۰۰:

گر سخن خواهی که گوئی چون شکر صبر کن از حرص و این حلوا مخور

بیت ۱۶۰۱:

صبر باشد مُنتهای زیرکان هست حلوا آرزوی کودکان

بیت ۱۶۰۲:

هر که صبر آورد گردون بر رود هر که حلوا خورد واپس تر شود

نسخه دیگر «واپس تر رود» ضبط کرده است.

تفسیر قول فریدالدین العطار قَدَّسَ اللهُ سِرَّهُ

تو صاحب نفسی ای غافل میان خاک خون میخور

که صاحب دل اگر زهری خورد آن انگبین باشد

بیت مذکور از دیوان عطار نقل شده است که مطلع آن چنین است:

ندانستم که آن دریای بی پایان چنین باشد بخارش آسمان گردد کف دریا زمین باشد

۱- به کتاب احیاء العلوم ج ۳ ص ۱۱۲ - ۸۰

۲- معجزه حضرت عیسی علیه السلام معالجه بیماران صعب‌العلاج بوده است که دم عیسی مشهور است، منظور مولانا این بوده است که جانها در اصل آفرینش قبل از آلودگی شاید خاصیت دم عیسی داشتند در اثر تزکیه شاید آدمی بدین نقطه برسد همانست که حافظ فرموده: فیض روح القدس آر باز مدد فرماید دیگران هم بکنند آنچه مسیحا می‌کرد

انگبین در شعر عطار بمعنی پادزهر و تریاق بکار رفته است.

بیت ۱۶۰۳:

صاحب دل را ندارد آن زیان گر خورد او زهر قاتل را عیان
انجام اوامر و و فرائض برای مریدان ضروری است و واجب الاطاعة. تا زمانی که صفا
یابند و مصفی شوند و صاحب‌دل گردند. اگر زهر خورند ایشان را زبان نرساند. (بدلیل بیت
بعدی).

بیت ۱۶۰۴:

ز آنک صحت یافت و از پرهیز رست طالب مسکین میان تب دَرست

بیت ۱۶۰۵:

گفت پیغمبر که ای طالب جری هان مکن با هیچ مطلوبی مری^(۱)
طالب جری خواستار جیره و جری همان جیره است. کما اینکه مرئی مُمال مرء
می‌باشد. در این معنی که معادل اجراست.
دفتر چهارم بیت ۱۴۹۲^(۲) و دفتر ششم بیت ۴۷۸۵^(۳) مراجعه نمایند. ملای روم در
دیوان غزلیات شمس، خویشتن را جراخوار خورشید می‌نامد. در میان نسخ خطی دو نسخه
(مرد جدی) بجای (طالب جدی) ضبط کرده‌اند، که دلالت بر مرید می‌کند که هنوز به حد کمال
نرسیده است.

منظور از مطلوب مراد است. که اختیار وی در دست حق است.

برای تکمیل فایده باین منابع مراجعه نمایید: تأییه ابن فارض^(۴)، مطالعه در تصوف
اسلامی^(۵)، تعرّف^(۶) به حدیثی که مولانا بدان استناد جسته است معلوم نگردید.

۱- منهاج الیقین فی شرح ادب الدنیا والدین ص ۴۶۰ - ۴۵۰

۲- گفت شاهنشہ جراثش کم کنید
عقل او کم بود و حرص او فزون
۳- چون مسلم گشت بی بیع و شیری
از درون شاه در جانش جری

۴- ص ۳۱۵

۵- تصوّف اسلامی ص ۲۲۹

۶- تعرّف ص ۱۴۱

بیت ۱۶۰۶:

در تو نمرودی است آتش در مَرّو رفت خواهی اوّل ابراهیم شو
 بشرح بیت ۵۴۷^(۱) مراجعه شود. منظور از غرور، نفس امارّه است.

بیت ۱۶۰۷:

چون نه‌ای سَبّاح و نی دریایی در میفکن خویش از خود رایبی
 بیت ۱۶۰۸:

اوز قعر بحر گوهر آورد از زیانها سود بر سر آورد
 نسخه دیگر در مصراع اوّل چنین ضبط کرده است:
 اوز آتش ورد احمر آورد، اشاره به قصّه حضرت ابراهیم (ع) که آتش برای او گلستان گردید.

بیت ۱۶۰۹:

کاملی گر خاک گیرد زر شود ناقص‌ار زر بُرد خاکستر شود
 بیت ۱۶۱۰:

چون قبول حق بود آن مردِ راست دست او در کارها دست خداست
 بیت ۱۶۱۱:

دستِ ناقص دست شیطانست و دیو زآنک ایندر دام تکلیفست و ریو
 بیت ۱۶۱۲:

جهل آید پیش او دانش شود جهل شد علمی که در ناقص رود
 پاره‌ای از نسخ بجای ناقص (منکر) ضبط کرده‌اند.

بیت ۱۶۱۳:

هر چه گیرد علّتی علّت شود کفر گیرد کاملی ملّت شود

بیت ۱۶۱۴:

ای مری کرده پیاده با سوار
سر نخواهی برد اکنون پای دار^(۱)
اشاره‌ای به حال مریدیست که او از امرِ مراد سر باز زند. مسلماً چنین فردی راه بسوی
مقصود نخواهد برد.

تعظیم ساحران مرموسی را علیه السلام که چه فرمایی اوّل تواندازی عصا یا ما

بیت ۱۶۱۵:

ساحران در عهد فرعون لعین
چون مری کردند با موسی بکین
موضوع مذاکره جادوگران است با حضرت موسی (ع) است. برای مزید فایده به قرآن
کریم سوره هفتم آیه ۱۱۷^(۲) به بعد مراجعه فرمایند. و نیز برای توجه به کیفیت مذاکرات
فرعون و ساحران به دفتر سوم از بیت ۱۱۵۷^(۳) به بعد مورد مطالعه قرار گیرد. اوّل تواندازی
الخ: رجوع شود به سوره هفتم آیه ۱۱۲^(۴) قرآن کریم:

- ۱- رجوع شود به مجلد اول به قلم نگارنده صفحه ۳۸۷.
- ۲- «وَالْقِيَّ السَّحَرَةُ سَاجِدِينَ: یعنی جادوان را به سجود افکندند. قالوا أَمَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ گفتند همه بگرویدیم بخداوند جهانیان - رَبِّ موسی و هرون: یعنی خداوند موسی و هرون»
- ۳- چونک موسی بازگشت و او بماند
آن چنان دیدند که از اطراف مصر
او بسی مردم فرستاد آن زمان
هر طرف که ساحری بُد نامدار
دو جوان بودند ساحر مُسْتَهْزِ
شیر دوشیده زمه فاش آشکار
۴- قالوا یا موسی إِمَّا أَنْ نَكُونَ نَحْنُ الْمُلْقِينَ: جادوان گفتند: ای موسی تو عصای خویش
بیفکنی پیش یا ما خود آن بیفکنیم. قَالَ الْقَوَا: گفت شما پیش بیفکنید.
- فَلَمَّا الْقَوَا سَحَرُوا أَعْيُنَ النَّاسِ وَاسْتَرْهَبُوهُمْ وَجَاءُوا بِسِحْرِ عَظِيمٍ، چون بیفکندند، چشم مردمان
بستند و فرا دیدار چشم مردمان جادوئی نمودند و مردمان را بترسانیدند. جادویی بزرگ آوردند.

ادامه پاورقی در صفحه بعد

بیت ۱۶۱۶:

لیک موسیٰ را مقدّم داشتند ساحران او را مکرم داشتند

بیت ۱۶۱۷:

زانک گفتندش که فرمان آن تُست خواهی اول آن عصا تو فکَنُ نخست

قدیم‌ترین شروح مثنوی چنین ضبط کرده:

زانک گفتندش که فرمان آن تُست گر همی خواهی عصا تو فکن نخست

بیت ۱۶۱۸:

گفت نی اوّل شما ای ساحران افکنید آن مکرها را در میان

ألقوا: افکنید، بسوره هفتم آیه ۱۱۳ مراجعه فرمائید. (به ترتیبی که در شرح بیت ۱۶۱۵ گذشت.)

بیت ۱۶۱۹:

ایسقدر تعظیم دینشانرا خرید کز میری آن دست و پاهاشان را برید.

پاره‌ای از شارحان مصراع دوم را چنین تفسیر کرده‌اند:

«دست و پاهاشان برید. اشاره به آیه‌ای از قرآن است که «از قول فرعون «لَا قَطْعَنَ آئِدِيكُمْ وَ أَزْجَلَكُمْ مِنْ خِلَافٍ»^(۱) چون به موسی ایمان آوردید ببرم و پاره پاره کنم دستها و پاهای شما از یکی چپ و از یکی راست و آنگه شما را دست و پای زده بیاویزم همگان».

بیت ۱۶۲۰:

ساحران چون حقّ او بشناختند دست و پا در جُرم آن در باختند

جادوان دست و پای خود را در سر ایمان بباد دادند^(۲). و گفتند «ما بسوی خدای خویش گشتیم، نیست چیزی که از ما پسندی. مگر آنکه بگرویدیم به پیغامهای خداوند

ادامه پاورقی از صفحه قبل

(برای مزید اطلاع به تفسیر کشف‌الاسرار و عدّة الابرار جلد سوم از صفحه ۵۴۶ تا ۸۳۳

مراجعة فرمایند).

۱- سورة ۷ آیه ۱۲۴

۲- سورة ۷ آیه ۱۲۵

خویش و نشانه‌های او، آنگه که به ما آمد.

خداوند فرو ریز بر ما شکیبایی فراوان، و ما را مسلمان بمیران». و نیز برای مزید آگهی به بیت ۳۱۶۰ به بعد دفتر پنجم مراجعه شود.

بیت ۱۶۲۱:

لقمه و نکته‌ست کامل را حلال تو نه‌ای کامل مخور می‌باش لال
مولانا در این شعر مفهوم و مصداق بیت عطار را به عبارت دیگر بیان می‌کند و اشاره به صوفیان صفا و خامان راه می‌نماید. برای بینش بیشتر به دفتر دوم بیت ۳۵۰۶^(۱) به بعد مراجعه نمایند.

بیت ۱۶۲۲:

چو تو گوشی او زبان نی جنس تو گوش‌ها را حق بفرمود انصتوا
برای درک تفسیر «انصتوا»^(۲) به سوره هفتم قرآن کریم آیه ۲۰۳ مراجعه نمایند: «هر گه که قرآن خوانند خاموش ایستید و گوش به آن دارید تا مگر بر شما ببخشایند، و نیز به دفتر دوم مثنوی معنوی بیت ۳۶۹۱^(۳) مراجعه فرمائید و نیز کتاب «قوت القلوب ابوطالب مکی»^(۴)

- ۱- صوفیان بر صوفی شنعه زدند
شیخ را گفتند داد در جان ما
گفت آخر چه گله‌ست ای صوفیان
در سخن بسیارگو همچون جرس
و ربخسبد هست چون اصحاب کهف
شیخ رو آورد سوی آن فقیر
- ۲- «وَ إِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَ أَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ»: و چون خوانده شود قرآن، پس گوش باز دارید مرآن را و خاموش باشید شاید که شما را رحمت کنند.
- ۳- گفت، هر یک تان دهد جنگ و فراق
پس شما خاموش باشید انصتوا
گر سختنان در توافق موثقه است.
گرمی عاریتی نلذده اثر
سرکه را گر گرم کردی ز آتش آن
زانکه آن گرمی او دهلیزی است
ور بود یخ بسته دوشاب ای پسر

ادامه پاورقی در صفحه بعد

چاپ لندن سال ۱۹۲۰ را در صورت امکان بخوانید. رسالات القشیریه^(۵) را نیز از مدّ نظر بگذرانند و نیز عوارف را فراموش نفرمایند.^(۶) طی این اشعار مولوی می‌خواهد اطاعت حرف مرید به مراد و توجه به دستور لازم‌الاجرا پیر را خاطر نشان نماید.

بیت ۱۶۲۳:

کودک اوّل چون بزاید شیرنوش مدّتی خاموش باشد جمله گوش

بیت ۱۶۲۴:

مدّتی می‌باید لب دوختن از سخن تا او سخن آموختن

بیت ۱۶۲۵:

ور نباشد گوش و تی تی می‌کند خویشتن را گنگ گیتی می‌کند
تی تی سمبول آواز مرغان در قبال مشاهده گل‌های قشنگ و رنگارنگ است. مولانا مرید را در ابیات فوق، مانند طفلی شیرخوار و مراد را در مقام پدر طفل، تجسم می‌کند که پیر سعی دارد آنچه در اندوخته ذهن دارد به مقتضای حال صوفی به آن تعلیم دهد، بی مزد و منت و با کمال مهر و محبت. شاهد مثال شعری در دفتر دوم بیت ۳۳۱۵ به بعد آمده است.^(۷)

ادامه پاورقی از صفحه قبل

پس ریای شیخ به زاخلاص ما کز بصیرت باشد آن وین از عمی
از حدیث شیخ جمعیت رسد تفرقه آرد دم اهل جسد
۴- قوت القلوب چاپ قاهره سال ۱۳۱۰ هـ. ق فصل اوّل ص ۹۵
۵- رسالت القشیریه، ابوالقاسم قشیری چاپ قاهره سال ۱۳۲۸ هـ. ق (صفحه ۶۸ - از سطر ۶ به بعد)
۶- عوارف شهاب الدین السهروردی که عوارف المعارف در حاشیه احیاء العلوم غزالی چاپ شده است در مطبوعه بولاق سال ۱۲۸۹ هـ. ق برای مزید اطلاع به عرض رسید. (جلد سوم صفحه ۳۴۵ به بعد).

۷- بهر طفل نو پدر تی تی کند گرچه عقلش هندسه گیتی کند
کم نگردد فضل استاد از علو گر الف چیزی ندارد گوید او
از پی تعلیم آن بسته دهن از زبان خود برون باید شدن
در زبان او بیاید آمدن تا بیاموزد ز تو او علم و فن
پس همه خلقان چو طفلان ویند لازم است این پیر را در وقت پسند
کفر را حدّست و اندازه بدان شیخ و نور شیخ را نبود گران

ادامه پاورقی در صفحه بعد

بیت ۱۶۲۶:

کز اصلی کش نبود آغاز گوش لال باشد کی کند از نطق جوش
 کسانی که کر مادر زادند، بالطبع لال هم هستند. از این قسمت کسانی که سرشتشان
 صحیح نیست و یا خبثات ذاتی دارند، یا به عبارت دیگری، قلبشان مریض باشد، نمی توانند
 گفتار اولیاء و انبیاء را دریابند. به این ترتیب از تربیت صحیح محروم می مانند.

بیت ۱۶۲۷:

ز آنک اوّل سمع باید نطق را سوی منطق از ره سمع اندرآ

بیت ۱۶۲۸:

أَدْخِلُوا الْآبِيَاءَ مِنْ أَبْوَابِهَا وَاطْلُبُوا الْأَعْرَاضَ فِي أَسْبَابِهَا

پنبه از گوش غفلت برکن، وقتی که مردان کامل سخن آغاز می کنند سر تا پا گوش باش
 تا بتوانی راه و رسم و شیوه گفتگو یاد بگیری و سخنور شوی. چنانکه گفته اند از در به خانه
 وارد شوید^(۱) تا مرادها و مقاصدشان با اسباب و وسایل مقتضی آن طلب نماید. برای مزید
 آگاهی به قرآن کریم آیه ۱۸۵ سوره دوم^(۲) مراجعه کنید.

بیت ۱۶۲۹:

نطق کان موقوف راه سمع نیست جز که نطق خالق بی طمع نیست

فاتح الایات نیز مصراع دوم را «بی طمع» ضبط کرده است.

ادامه پاورقی از صفحه قبل

پیش بیحد هر چه محدودست لاست کل شئی غیر وجه الله فناست
 کفر و ایمان نیست جائی که اوست ز آنک او مغزست و این دو رنگ و پوست
 ۱- چنانکه حضرت رسول (ص) فرموده است (حدیث نبوی): «أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلَى بَابِهَا»
 ۲- «وَلَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ اتَّقَى وَآتَى الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا وَ
 اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» مصراع دوم مأخوذ از همین آیه است: «نیکی نیست آنکه به خانه درآیند از
 پشت آنها ولیکن نیک آن کس است که پرهیزگار شد و به خانه ها از درهایشان بیایند. بترسید از
 خدا، باشد که شما رستگار شوید. (برای تکمیل فایده به کتاب مستطاب کشف الاسرار و
 عدة الأبرار جلد اول صفحه ۵۱۱ تا ۵۲۰ مراجعه فرمایند).

بیت ۱۶۳۰:

مبدعست او تابع استادنی مسند جمله ورا اسناد نی

آن نطق خداست که مبدع و خالق کل اشیاء است، همه را از عدم بوجود آورده است. مطلقاً برای ارشاد او استادی لازم نیست و مستند و مقهر تمام کائنات اوست.

بیت ۱۶۳۱:

باقیان هم در جرّف هم در مقال تابع استاد و محتاج مثال

با توجه به مفاد بیت قبلی که، گویای بتمام معنای مفهوم استغنیای حق «عزّ اسم» می‌باشد، طبق اراده و امر ذوالجلال و کلام مبین کردگار، که قرآن کریم بدان دلالت می‌کند، کائنات را از عالم نیستی، به هستی آورده یا به عبارت دیگر نعمت وجود بخشیده است.

اما نوع انسان بطور کلی برای یادگیری حرفه‌ها و یا در سایر رشته‌ها و همچنین در عالم علم و ادب ناگزیر از داشتن استادند، به قول خواجه شیراز: «مزد اگر می‌طلبی طاعت استادبیر».^(۱)

برای بیان بیشتر، مطالعه آیه شماره ۸۳ سوره یس^(۲) در تفسیرهای عامّه و خاصّه و مخصوصاً «تفسیرالمیزان» ما را مستغنی می‌نماید. همچنین برای مزید اطلاع درباره کلام حق مطالعه دائرةالمعارف اسلامی چاپ لیدن مفید به نظر می‌رسد.

بطور کلی آن صدای باری تعالی را، دلهای پاک و مالمال از صدق و صفا و اخلاص در هر زمان و مکان به گوش دل توانند شنید و این مقصد و مقصود عالی با ادامه تربیت و تعلیم عرفان اسلامی و توجه خاص مرد کامل محقق الوقوع و میسر است، چنانکه مولانا جلال‌الدین فرموده است:

پنبه و سواس بیرون کن زگوش تا به گوشت آید آوا از سروش

۱- فاتح‌الابیات صفحه ۱۵۰ چاپ استانبول
 ۲- «لَئِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ»

بیت ۱۶۳۲:

زین سخن گرنیستی بیگانه دلق واشکی گیر در ویرانه

۱- خرقة پشمین دربر و سیل اشک از دیده روان کن، پیوسته از حق تعالی بخواه که ترا به رفع نقص و نیازمندی خویش مدد فرماید چون اشک و گریه که از سوز دل برخیزد، طالب را صفا بخشد و به سوی کمال رهنمون گردد.

۲- اما مورد دوم آنکه به جای «گر» حرف شرط، ترکیب (گرنیستی) قرار دهیم، نفی در نفی به معنی اثبات می‌شود. یعنی از نعمت شنوائی بهره دارید. اما با اصول عالی و تعلیم و تربیت صوفیانه آشنایی ندارید. پس برای رفع نقیصه بکوش، در یک ویرانه‌ای انزوا اختیار کن، در جرگه پشمینه پوشان راستین در آی، تا حق تقصیر ترا به ذیل کرم خویش فرو پوشاند و رستگار گرداند. در مورد این قافیه و نظایر آن به شرح بیت ۸۶ دفتر اول مجلد اول ص ۱۰۶ رجوع فرمایند.

بیت ۱۶۳۳:

ز آنک آدم زآن عتاب از اشک رست اشک تر باشد دم توبه پرست

بیت ۱۶۳۴:

بهر گریه آدم آمد بر زمین تا بود گریان و نالان و حزین

به شرح بیت ۸۲۲ - ۸۱۷ (از ص ۱۴۱ - ۱۵۸) مجلد دوم از دفتر نخستین مراجعه شود.

بیت ۱۶۳۵:

آدم از فردوس و از بالای هفت پای ماچان از برای عذر رفت

اصطلاح پای ماچان در مرزبان نامه هم آمده است. کلمه مترادف صف نقال است، رسم چنین بوده است که اگر خطایی از صوفی سر می‌زد، درها را می‌بستند مجلس را خالی از اغیار می‌کردند، صوفی مجرم، سرش را برهنه می‌کرد و کفش‌های خود را به سر می‌گذاشت بعد صوفی به یک پای می‌ایستاد و گوش چپ را به دست راست می‌گرفت تا مورد بخشش و عنایت پیر واقع می‌شد.

بیت ۱۶۳۶:

گر زپشت آدمی و ز صُلب او در طلب می باش هم در طُلب^(۱) او

بیت ۱۶۳۷:

ز آتش دل آب دیده نقل ساز بوستان از ابر و خورشیدست باز

رجوع شود به شرح بیت ۱۳۸ به بعد از دفتر پنجم

گفت فَلْيَبْكُوا كَثِيراً گوش‌دار تا بریزد شیر فضل کردگار

گریه ابرست و سوز آفتاب استن دنیا همین دو رشته تاب

بیت ۱۶۳۸:

تو چه دانی ذوقِ آب دیدگان عاشق نانی تو چون نادیدگان

نادیدگان کنایه از کور، گدا، نظیر این کلمه در دیوان منتخبات شمس غزل ۲۵ بیت ۱۴

آمده است. ^(۲) رجوع شود به کتاب الزکیه ^(۳).

۱- طُلب: گروه طلب کنندگان

۲- به جای لقمه و پول از خدای جستندی نشست بر لب خندق ندیده‌ای یک کور

۳- تألیف ابن جوزی چاپ قاهره به سال ۱۳۰۶ هـ. ق ابوالفرج عبدالرحمن بن ابوالحسن علی بن محمد بغدادی واعظ مشهور قرن ۶. (برای تکمیل فایده رجوع شود به ریحانة الادب جلد پنجم صفحه ۲۹۴)

از نظر فاتح‌الابیات: گر و کر، در دو معنی متفاوت به کار برده است:

پس ای طالب مبتدی، شرط تعلیم این است که ساکت باشی و استماع را عادت کنی، و کلام شیخ را گوش کنی و به طریقی که او فرماید رفتار کنی، اگر بیگانه نباشی و محرم این سخنان باشی به گوشه‌ای روی و خرقه بپوشی و به گریه پردازی، یعنی دنیا را ترک کنی که این عمل بدایت سلوک است.

و اگر بجای گر، «کر» بخوانیم، یعنی ای طالب از این استماع سخن، کر و عاجز نیستی ولی بیگانه هستی، باید راه و رسم یاد بگیری و گوشه و خرقه‌ای پیدا کنی و اشک بریزی تا از عتاب خدا * نجات پیدا کنی.

* مراد از خرقه، تخلّق و اتّصاف است یعنی حقایق الهی او را می‌پوشاند، خدا خود را به صاحب‌دلان می‌نماید تا با دیده دل او را مشاهده می‌کنند. چون درک نور هر کس را میسر نیست موقوف به بصیرت است. تا بدین وسیله درویش را از عالم تفرقه جدا می‌سازد. (ترجمه از کتاب روح‌المثنوی) و برای مزید استحضار به صفحه ۳۲ مجلد دوم مثنوی به قلم نگارنده رجوع نمایند.

* رجوع شود به مجلد دوم شرح مثنوی به قلم نگارنده از صفحه ۱۴۱ تا ۱۵۸.

بیت ۱۶۳۹:

گر تو این انبان زنان خالی کنی پر زگوهرهای اجلالی کنی
رجوع شود به دفتر دوم بیت ۳۵۶۸^(۱)، دفتر ششم بیت ۲۳۴۵^(۲) به بعد، در بیت
۱۶۲۱ تلویحاً به این مسئله اشاره شده است. می‌گوید مرد کاری می‌تواند به اندازه دلخواه
خویش غذا تناول نماید.

بیت ۱۶۴۰:

طفل جان از شیر شیطان بازکن بعد از آتش با ملک انباز کن

بیت ۱۶۴۱:

تا تو تاریک و ملول و تیره وانک با دیو لعین همشیره

بیت ۱۶۴۲:

لقمه کآن نور افزود و کمال آن بود آورده از کسب حلال

بیت ۱۶۴۳:

روغنی کاید چراغ ماکشد آب خوانش چون چراغی را کشد

مرشد بهر طریق و بهر شیوه که از نور باطن خود ما را بهره‌ور نماید عین صوابست.
اینجا آب و روغن به علت تشابه ظاهری و تضاد معنوی مطرح است. به صورت ظاهر چنین
می‌نماید. غذا و لقمه که از مجرای حلال، به دست آید، صفای باطن، ایجاد می‌نماید و موجب
قبول دعا می‌گردد و روشنگر دل‌ها می‌شود. نزد صوفیان حکم شرع و علم و یقین، شرط
تشخیص حلیت است.

پاورقی بیت ۱۶۳۹:

- ۳- چونک در تو می‌شود لقمه گهر
شیخ روزی بهر دفع سوء ظن
گوهر معقول را محسوس کرد
چونک در معده شود پاکت پلید
هر که در وی لقمه شد نور جلال
- ۲- نان که سد و مانع این آب بود
خویش را موزون و چست و سخته کن
تن مزین چند انک بتوانی بخور
در لگن قی کرده پر درشد لگن
پیر بینا بهر کم عقلی مرد
قفل برنه حلق و پنهان کن کلید
هر چه خواهد تا خورد او را حلال
دست از آن نان می‌بیاید شست زود
ز آب دیده نان خود را پخته کن

بیت ۱۶۴۴:

علم و حکمت زاید از لقمه حلال عشق و رقت آید از لقمه حلال
حلال: در اصطلاح فقه آنست که بموجب نص یا اجماع و بحکم شرع عمل به آن جایز
باشد و بر عکس حرام.

بیت ۱۶۴۵:

چون زلقمه تو حسد بینی و دام جهل و غفلت زاید آن را دان حرام
بیت ۱۶۴۶:

هیچ گندم کاری و جو بردهد دیده اسبی که کرّه خر دهد؟
بیت ۱۶۴۷:

لقمه تخمست^(۱) و برش اندیشه‌ها لقمه بحرو گوهرش اندیشه‌ها
بیت ۱۶۴۸:

زاید از لقمه حلال اندر دهان میل خدمت عزم رفتن آن جهان
بیت ۱۶۴۹:

کرد بازرگان تجارت را تمام باز آمد سوی منزل شادکام
نسخه دیگر به جای شادکام، دوست کام - ضبط کرده است.
بیت ۱۶۵۰:

هر غلامی را بیاورد ارمغان هر کنیزک را ببخشید او نشان
بیت ۱۶۵۱:

گفت طوطی ارمغان بنده‌کو آنچه گفتی و آنچه دیدی بازگو

۱- چنانکه در شرح بیت ۱۶۴۳ بدان اشارت رفت، از لحاظ اهمیت موضوع تکرار می‌شود پیشوایان طریقت همچنانکه ارباب شریعت در امر بدست آوردن نان حلال و تناول آن خیلی دقیق بودند و حکایات شیرین در این باب گفته‌اند، مفهوم ابیات ۱۶۴۳ و ۱۶۴۵ مؤید این معنی است که:

«علم و حکمت زاید از لقمه حلال». کتاب مناقب العارفین مشحون از این مسائل است.

بیت ۱۶۵۲:

گفت نی من خود پشیمانم از آن دست خود خایان و انگشتان گزان

بیت ۱۶۵۳:

من چراپیغام خامی از گزاف بردم از بی‌دانشی و از نشاف^(۱)

نشاف: با فتح نون به معنی سفاهت است.

بیت ۱۶۵۴:

گفت ای خواجه پشیمانی ز چیست؟ چیست آن کین خشم و غم را مقتضی ست؟

بیت ۱۶۵۵:

گفت گفتم آن شکایتهای تو با گروهی طوطیان همتای تو

بیت ۱۶۵۶:

آن یکی طوطی ز درد بوی برد زهره‌اش بدید و لرزید و بمُرد

بیت ۱۶۵۷:

من پشیمان گشتم این گفتن چه بود؟ لیک چون گفتم پشیمانی چه سود؟

بیت ۱۶۵۸:

نکته‌کان جست ناگه از زبان همچو تیری دان که جست آن از کمان

بیت ۱۶۵۹:

وانگردد از ره آن تیر ای پسر بند باید کرد سیلی را ز سر

بیت ۱۶۶۰:

چون گذشت از سر جهانی را گرفت گر جهان ویران کند نبود شگفت

۱- نشاف، کاغذ، کاغذ خشک‌کن، کاغذ که رطوبت جوهر و مرکب را جذب می‌کرده شارحان مثنوی این کلمه را بفتح اول ضبط کرده بمعنی جنون و خبط دماغ گرفته‌اند، ظاهراً جمع نشفه که یعربی سنگ‌پا را گویند که چرک یا آب را به خود جذب می‌کند، رجوع شود به فرهنگ معین، آندراج - منتهی‌الارب.

بیت ۱۶۶۱:

فعل را در غیب اثرها زاد نیست و آن موالیدش به حکم خلق نیست

بیت ۱۶۶۲:

بی‌شریکی جمله مخلوق خداست آن موالید^(۱) ار چه نسبت‌شان به ماست
این مطابق همان حدیث است که هر عمل خواه خیر و یا شر که از انسان سر می‌زند در
نامه اعمال او درج می‌گردد، روز قیامت پاداش و کیفر آنها را می‌بیند و توجه به این مسئله
سبب می‌شود که انسان در گفتار و کردار خود راه و رسم احتیاط را فرو نگذارد. چنانکه در
حدیث آمده است: النَّاسُ مُجْزِئُونَ بِأَعْمَالِهِمْ إِنْ خَيْرًا فَخَيْرًا وَإِنْ شَرًّا فَشَرًّا.

بیت ۱۶۶۳:

زید پرانید تیری سوی عَمَز عمر را بگرفت تیرش همچو نَمَز

بیت ۱۶۶۴:

مَدَتی سالی همی زایید درد دردها را آفریند حق، نه مرد

بیت ۱۶۶۵:

زید رامی، آن دم ارمرد از وَجَل دردها می‌زاید آنجا تا أَجَل

بیت ۱۶۶۶:

ز آن موالید وَجَع چون مرد او زید رامی، زین سبب قَتَالَ گو

بیت ۱۶۶۷:

آن وجع‌ها را بدو منسوب دار گرچه، هست آن جمله صُنْع کردگار
با توجه به ابیات فوق و تمثیلی که برای زید و عمر ذکر کرده است چنین بر می‌آید که
مولانای روم بر وفق عقیده اشعریه، همه افعال را مستند به حق تعالی دانسته است.

۱- فرزندان، در اصطلاح متکلمین آثار و افعالی که بر فعل دیگر مُتَرَتَّب است بعبارت دیگر
ایجاد فعل است بواسطه فعل دیگر مانند حرکت و حرکت کلید و باز کردن قفل که فعل نخستین
بدون واسطه و فعل مباشر است و عملهای پس از آن که متعاقب و بواسطه حصول می‌پذیرد
تولید است.

نسخه دیگر مصراع دوم بیت ۱۶۶۶ را چنین ضبط کرده است: «زید را زاوَل سبب قتال گو» چون عمل او علت ثانوی بود که منجر به مرگ عمرو گردید. ولی با توجه به عقیده کلی مولوی که مذکور افتاد اگرچه قتال مفروض بدون قصد و غرض انجام گرفته یا ناشی از خواست خدا بوده است مع ذلک در نحوه استدلال شاعر هیچ فرقی نمی‌کند چون همه افعال مستند به حق تعالی است. برای مطالعه در مورد حقوق و قوانین اسلامی به کتاب جامعه‌شناسی اسلامی مراجعه نمایند.^(۱)

چنین ایضاح می‌نمائیم: دست رب درهای موالید را از سبب می‌بندد. موالید را از اسباب دور می‌افکند بدین ترتیب اگر پیر یا ولی فردی را نفرین کند چون بلا شک نفرین اثر دارد، سپس وی از این کار پشیمان شود و بر نفرین شده رحمت آورد، در چنین حال به عنایت پروردگار نفرین بی‌ثمر گردد.

بیت ۱۶۷۱:

گفته ناگفته کند از فتح باب تا از آن نی سیخ سوزد نی کباب

نی سیخ سوزد نی کباب، ضرب‌المثلی است مُشعر بر اینکه کار به نحوی انجام و فیصله شود که از طرفین هیچ کدام ضرر نکنند، رجوع شود به دفتر ششم^(۲) بیت ۲۸۴ و نیز به دفتر چهارم بیت ۱۸۵۲^(۳)

بیت ۱۶۷۲:

از همه دل‌ها که آن نکته شنید آن سخن را کرد محو و ناپدید

۱- جامعه‌شناسی اسلامی فصل اول از ۳۹۲ به بعد.

۲- گفت خواجه صبر کن با او بگو
تا مگر این از دلش بیرون کنم

که ازو ببریم و بدهیمش بتو
تو تماشا کن که دفعش چون کنم

بقیه شرح پاورقی دفتر ششم ضمیمه
از چه محفوظست محفوظ از خطا
وحی حق والله اعلم بالصواب
وحی دل گویند آنرا صوفیان
از خطا و سهو ایمن آمدی

۳- لوح محفوظست او را پیشوا
نه نجوم است و نه رملست و نه خواب
از پس روپوش عامه در بیان
مؤمن از یَنظُر بنور الله شدی
بقیه شرح پاورقی دفتر چهارم ضمیمه

بیت ۱۶۷۳:

گرت برهان باید و حجت مها باز خوان من آیه اوئُنْسِهَا
به قرآن مجید، سوره دوم آیه ۱۰۰ مراجعه شود.^(۱)

بیت ۱۶۷۴:

آیت انسوکم ذکرى بخوان قدرت نسیان نهادنشان بدان
به تنزیل عزیز سوره ۲۳ آیه ۱۱۱^(۲) و ۱۱۲^(۳)

ما نُنَسِّخُ مِنْ آيَةٍ: سبب نزول آن بود که جهودان و مشرکان اعتراض کردند و طعن زدند در نسخ قرآن. «ما نُنَسِّخُ مِنْ آيَةٍ و ما نُنَسِّخُ» هر دو خوانده‌اند بفتح نون و سین و بضم نون و کسر سین بر قرائت شامی، «إنساخ» را دو معنی است یکی بر ضد معنی نسخ و یکی موافق معنی نسخ، اما آنچه بر ضد آنست میگوید، هر چه ترا نسخت دهیم از آیتی از قرآن، و بتو فرستیم و ترا دهیم و آنچه موافق معنی نسخ است میگوید در منسوخات آریم و آنرا بگردانیم و بدل نهیم یکسانست. همچنین «اوئُنْسِهَا» او «ننساها» هر دو خوانده‌اند بفتح نون و همزه و بضم نون و کسر سین و معنی هر دو بحقیقت یکسان است - نُنْسَها معنی آنست که فراموش کنیم، و ننساها معنی آنست که باز پس بریم و آن باز پس بردن از حفظ است، پس هر دو یکی است در حقیقت و در آیت تقدیم و تأخیر است. میگوید هر چه منسوخ کنیم از آیتی و برگیریم بجای آن دیگری آریم از آن بهتر، چنانکه عُدَّت زن شوی مرده، از یکسال با چهار ماه و ده روز آورد.^(۴)

۱- «ما نُنَسِّخُ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنْسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلِهَا» یعنی: هر چه منسوخ کنیم در قرآن از آیتی، یا آن را فراموش کنیم بر تو، دیگری آریم به از آن، یا همچنان. «أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» نمی‌دانی ای آدمی که الله بر هر چیز تواناست.

۲- «قَالَ أَحْسُوا فِيهَا وَلَا تُكَلِّمُونِ» یعنی، گوید دور شوید و سخن نگوئید با من.

۳- «فَاتَّخَذُوا مِنْهُمْ سَخِرِيًّا حَتَّى أَنْسَوْكُمُ ذِكْرِي» یعنی، پس گرفتند ایشان را استهزاء تا فراموش گردانید شما را ذکر من.

۴- کشف الاسرار ج ۱ از ص ۳۰۸ - ۳۱۱، بحث مستوفی کرده و ادله محکم و متقن برشمرده است، عاشقان قرآن بدان مرجع مراجعه نمایند. (شیوه تفسیر کشف الاسرار این است که اولاً تعداد آیات را می‌نویسد و سپس تعداد آیات ناسخ و منسوخ را بطور صریح معلوم می‌کند).

ادامه پاورقی در صفحه بعد

بیت ۱۶۷۶:

چون به نسیان بست او راه نظر کار نتوان کرد، ور باشد هنر
یعنی چون ولی بوسیله نسیان راه نظر را بر کسی ببندد، اگر او هزاران هزار کوشش
داشته باشد سعی او بجائی نمی‌رسد و طرفی نمی‌بندد.

بیت ۱۶۷۷:

خَلْتُمْ سُخْرِيَةَ اَهْلِ السَّمَوِ از نُبی برخوان تا انسوکُم
پس بیت ۱۶۷۷ که فهمش بنظر مشکل می‌آید چون مُصَدَّر به آیه ۱۱۱ سوره مومنون و
متعاقب آیه شریفه شماره ۱۱۲ می‌باشد باید نخست آیات را بدانیم و شأن نزول آن را بشناسیم
و جزئیات را بفهمیم تا به اصل مطلب پی ببریم: «إِنَّهُ كَانَ فَرِيقٌ مِّنْ عِبَادِي يَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا
فَاغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ» (۱۱۱)

«فَاتَّخَذَ ثَمُومُهُمْ سُخْرِيًّا حَتَّىٰ أَنْسَوْكُم ذِكْرِي وَكُنْتُمْ مِنْهُمْ تَضْحَكُونَ» (۱۱۲)
ای جان اگر بدیده تحقیق بنگری، بیت قبلی کلید فهم این بیت است، بدین ترتیب:
«خَلْتُمْ» از جمله افعال قلوب است که مفعول خود را متعدی می‌گرداند که مفعول اولی سخریاً
دومین اهل السمو است.

سَمَوِ: به معنی عالی، اهل دنیا، ارباب نفس اماره و اهل هوی و هوس است. کفار قریش
که بزرگان مسلمانان و اصحاب خاص را به نظر تحقیر نگاه کردند. پس آیه انسوکم را بخوانید
و از پروردگار بترسید که شما را مشمول مصداق و مفهوم آن آیه کند ذکر خدا را که در حکم
صیقل روح، نور جان و روشنی دلهاست از یادتان فراموش گرداند، قلب‌تان به لانه شیطان
مبدل گرداند.

و آیه یکصد و یازده مذکور در خصوص حضرت سلمان فارسی رضی الله عنه و بلال و

ادامه پاورقی از صفحه قبل

چنانکه در سوره بقره مذکور افتاده: «و در این سوره بیست و شش جای منسوخ است مع اختلاف
العلماء فیه» (کشف الاسرار جلد اول سوره بقره صفحه ۴۱).

صهیب که فقراء اصحاب بودند نازل شده است که مورد اسائه ادب آن نفس پرستان گردیدند و کافران با استهزاء آنان از یاد حق غافل شدند.

نظر کلی درباره ابیات ۱۶۷۵ - ۱۶۷۷

بیت ۱۶۷۵:

چون به تذکیر و به نسیان قادرند بر همه دل‌های خلقتان قاهرند

بیت ۱۶۷۶:

چون بنسیان بست او راه نظر کار نتوان کرد ور باشد هنر

بیت ۱۶۷۷:

خَلْتُمْ سُخْرِيَّ اَهْلِ السُّمُو از نُبی برخوان تو تا آنسوگم

در این ابیات بقدرت تصرف اولیاء اشاره شده است که کرامات و خوارق عادات بقدرت تصرف بر دست پیر جاری می‌گردد. بمسأله همت و حضور نیز که عارف در حال حضور و یا فنا، هر چیز از خدا بخواهد در دست او انجام می‌پذیرد. امثال آن در مثنوی و سایر کتب عرفانی فارسی فراوان است. نمونه کامل آن واقعه «أَمْسَيْتُ كُرْدِيًّا وَأَصَحَبْتُ عَرَبِيًّا» ابوالوفای بغدادی را بخاطر می‌آورد، مندرجات مجلد اول از دفتر نخست مثنوی شاهد این مدعی است. اما در مورد مفهوم بیت ۱۶۷۷ یادآور می‌شود که دست پیر دست مورد تأیید خداست چنانکه بکرات و مراتب در مثنوی آمده است:

گر ولی زهری خورد نوشی شود ور خورد خامی سیه پوشی شود

دست را مسپار جز در دست پیر چون خدا گشته است او را دستگیر

چون دست پیر جریان قضا را عوض می‌کند همچنانکه مولانا فرموده است:

می‌نپویم بعد از این راه اثیر پیر جویم پیر جویم پیر، پیر

توضیح: آنسوگم ذکر مقتبس «آیه شریفه ۱۱۰ سورة مبارکه المؤمنون» است.

بیت ۱۶۷۸:

صاحب ده پادشاه جسمهاست صاحب دل شاه دل‌های شماست

ارباب زور و زر بر صورت ظاهر حکومت می‌کنند، دائره نفوذ آنان محدود بر تن و روان است. از اینرو مردم نیز با جبّاران بصورت ظاهر فرمان بردار آنان هستند. اما مردان کامل و اولیاء بر دلها حکومت می‌کنند، این ذوات مقدس را با جان و دل دوست دارند. و رجوع شود بشرح بیت ۱۳۱۳ مجلد سوم بقلم نگارنده دفتر اول ص ۱۸۱. بیت ۱۶۷۹:

فرع دید آمد عمل بی هیچ شیک پس نباشد مردم الا مَرْدُمک
برای مزید فایده ایضاً به مجلد سوم کتاب مذکور بشرح ابیات شماره ۱۰۰۴ به بعد ص ۳۹-۴۰، بیت ۱۴۰۶ ص ۲۱۴، ایضاً چاپ شرکت اقبال مراجعه نمایند. باری باید دانست که تن فرمان بر و مطیع دلست، عمل فرع دید است و رؤیت باطنی. هر فعلی که از آدمی سر میزند، مظهر نیت اوست. بیت ۱۶۸۰:

من تمام این نیارم گفت از آن منع می‌آید ز صاحب مرکز آن
صاحب مرکز بمعنی اقطاب، مردان کامل. مرد خدا که در عالم وجود و هستی است. حکم مردمک چشم دارند که مریدان را بحرکت وامیدارند یا باز میدارند. بنا به عقیده مؤلف فاتح‌الابیات، مدار زمین و آسمان انبیاء عظام و اولی‌العزم، مانند حضرت ابراهیم، موسی و عیسی و علی‌الخصوص محمد مصطفی مدار عالمنند. در عالم عرفان می‌گویند مرد کامل نیز در مرکز دائرة‌الکون قرار گرفته است به کتاب تدبیرات شماره ۱۲۸ به بعد، نیز رجوع به مجلد اول از دفتر اول شرح بیت ۱۳۵ ص ۱۵۱ و نیز به شرح بیت ۳۶۰۸ همین دفتر مراجعه شود. بیت ۱۶۸۱:

چون فراموشی و یادشان باویست و او رسد فریادشان
بیت ۱۶۸۲:

صد هزاران نیک و بد آن را بهی می‌کند هر شب ز دلهاشان تهی
بیت ۱۶۸۳:

روز دلها را از آن پر می‌کند آن صدفها پر از دُر می‌کند

باو یست: دلالت بمرد کامل می‌کند از آنجهت که گفته‌اند:

الْخَلِيفَةُ عَيْنُ الْمُسْتَخْلَفِ

برای مزیده فایده رجوع شود بشرح بیت ۱۵۷۴ دفتر اول مجلد چهارم بقلم نگارنده
این سطور «می‌کند هر شب» مصرع دوم بیت ۱۶۸۲، برای مزید فایده بشرح بیت ۴۰۲ - ۳۸۸
مجلد اول از دفتر نخستین صفحه ۲۷۳ - ۲۸۶ مراجعه فرمایند.
او رسد فریادشان یعنی غوث، رجوع شود به کشف المحجوب هجویری.
بیت ۱۶۸۴:

آن همه اندیشه پیشانها می‌شناسد از هدایت جانها

رجوع شود بدفتر پنجم بیت شماره ۱۷۷۲ به بعد:

«در حدیث آمد که روز رستخیز	امر آید، هر یکی تن را که خیز
نفع صور امرست از یزدان پاک	که بر آید ای ذرایر سر ز خاک
باز آید جان، هر یک در بدن	همچو وقت صبح هوش آید بتن
جان تن خود را شناسد وقت روز	در خراب خود در آید چون کنوز
جسم خود بشناسد و در وی رود	جان زرگر سوی درزی کی شود
جان عالم سوی عالم میدود	روح ظالم سوی ظالم می‌دود»

توضیح: درزی بمعنی خیاط است.

بقیه از متن دفتر از اول بیت ۱۶۸۵:

پیشه و فرهنگ تو آید بتو تا در اسباب بگشاید بتو

بیت ۱۶۸۶:

پیشه زرگر باهنگر نشد خوی آن خوش خو بآن مُنکر نشد

بیت ۱۶۹۰:

چون کبوترهای پیک از شهرها سوی شهر خویش آرد بهرها

کبوترهای پیک را در زمان حکومت خلفای اسلامی در مراکز متعددی در شهرهای
مختلف در محلی که وجود داشت. و مخصوص تربیت کبوتران نامه بر بود نگهداری می‌کردند

و در موارد ضروری از پیک‌های مذکور استفاده می‌نمودند، به زبان عربی این جنس را (هُدَاء) می‌نامیدند.

بیت ۱۶۹۷:

گر سلیمان را چنین مرغی بُدی کی خود او مشغول آن مرغان شدی
برای مزید فایده رجوع شود به مجلد سوم از دفتر اول بقلم نگارنده ص ۱۳۲ و نیز
شرح بیت ۲۳۷ مجلد اول از دفتر اول و صفحه ۱۹۲ برای فهم موضوع کفایت مینماید.

نظر کلی درباره ابیات ۱۶۸۵ - ۱۶۶۰

با توجه به مضمون و محتوای شرح اشعار مذکور و امعان نظر به تفسیر و تأویل آیات شریفه قرآن کریم چنین مستفاد می‌شود که نظر مولانا جلال‌الدین بیان و تفهیم دو نکته بسیار دقیق است که مردان خدا که به مراتب فناء فی‌الله و بقاء بالله و قرب خدا رسیده باشند، اختیار مطلق‌شان در دست خداست. پس نیابت (حق یعنی مراد) قدرت تصرف در مریدان و غیر آنان دارند.^(۱) چنانکه نفس کیمیا اثرشان، مس وجود مریدان را تبدیل به زر کنند، پس تصرف مرد کامل نامحدود و دست او باز و گشاده است. چنانکه در شرح ابیات ۱۳۳ و ۱۴۲۶ این دفتر به تفصیل گفته شده است و ضمن شرح بیت ۲۷۱۴ دفتر ششم نیز به نحو تکرار بیان خواهد شد، مولوی چون به حکم مرشدی و سابقه وعظ و خطابت، تلقین و تاکید و تکرار، رویه مرضیه او بوده است و این موضوع در تمام مثنوی مشهود است.

باری این ذوات مشمول عنایت ربّانی هستند با توجه به آیه شریفه «بل یداه مبسوطتان» با عنایت حق دستشان و نظر و نفس‌شان مؤثر است، یعنی مردان صاحب نظرند و با یک نظر هزاران دل را شکار می‌کنند و با یک اشاره پیروان شیاطین را و کشتگان نفس را بجای خود می‌نشانند و به قول مولانا:

۱- در این باره به شرح بیت ۶۷۰ تا ۶۸۴ مجلد دوم تألیف نگارنده مراجعه نمایند. ص ۱۶ - ۳۰

چون قبول حق بود آن مرد راست دست او در کارها دست خداست
 مسأله دوم آنکه آنها در روح و ذهن و مغز، نیز توانند تأثیر کنند ذهن را از دانسته‌ها
 صاف کنند، یعنی عالمی را جاهل گردانند و ناخوانا و نانویسا را مقام علم و دانش بخشنده تا
 این بیت درباره آنان مصداق پیدا کند:

جهل آید پیش او دانش شود جهل شد علمی که در منکر رود^(۱)
 چنانکه نظر مولانا در بیان قدرت تحول و تصرف اولیاء حق از جهت نسبت نسیان و
 نسخ در بیت ۱۶۷۵ دفتر اول یادآور توانایی مردان خدا می‌باشد و در کتاب شرح مثنوی
 فاتح‌الابیات نیز بدین مطلب اشاره شده است.
 بیت ۱۶۹۸:

ای دریغا مرغ کار زان یافتم زود روی از روی او برتافتم
 عشقی را که روح عرفان بسالک ارزانی میدارد، قادر نیست با بذل مساعی و کوشش
 خویش آنرا دارا شود. مگر عنایت حق یار و مددکار او باشد.
 از اصطلاحات خاص مولانا بکار بردن کلمه ارزان در ترکیب کلماتی مانند خریدن و
 غیر آن است مانند:

«هر که او ارزان خرد ارزان دهد طفل گوهر را بقرض نان دهد.»
 ای زبان تو بس زیانی مر مرا چون توئی گویا چه گویم من ترا
 چون تویی گویا: منظور این است که چون تو قدرت تکلم داری، همچنین میتوانی خود
 را ملامت و سرزنش نمایی پس من ترا چه گویم؟!
 در بیت دیگر از همین دفتر در مورد زبان چنین گوید:

«ای زبان هم آتش و هم خرمی چند این آتش در این خرمن زنی»
 «ای زبان هم گنج بی‌پایان توئی ای زبان هم رنج بی درمان توئی»
 چون تو قادر بگفتن کلمات رحمانی و شیطانی هستی، پس تو بسان آب و آتشی.

۱- در مقالات شمس آمده است که او به کرات و مرات مولانا را از مطالعه کتاب معارف بهاء‌ولد پدر بزرگوارش و همچنین دیوان متنبی ممانعت می‌فرمود.

بیت ۱۷۰۲:

برای مزید اطلاع به مجلد چهارم از دفتر اول به بیت ۱۵۹۷ مراجعه شود.

بیت ۱۷۰۳:

هم صفیر و خدعه مرغان توئی هم انیس و وحشت هجران توئی
توضیح: قهر و تصرف بر دلها، تذکر و نسیان، بستن راه نظر بدست کاملان امکان پذیر
است، شاید این نحوه تصرف را بتوان نوعی نسخ بحساب آورد، چه نسخ در معنی رفع حکم
متداول و یا شرعی است، از اینروست که مولوی آیه نسخ را یاد آور شده است، زیرا خدا
فرماید «هر آیه را که نسخ کنیم و یا بفراموشی سپاریم، به از آن یا مثل آنرا می آوریم» سوره دوم
آیه ۱۰۶. صوفیه این را جزئی گویند، برای مزید آگاهی به کتاب مستطاب بیان السعاده ج ۱ ص
۷۳ مراجعه فرمائید.

باری چنانکه یادآور شدیم، (انسوگم ذکری) از آیه کریمه فَاتَّخَذَ تُمُوهُمْ سُخْرِيًّا حَتَّى
أَنْسُوْگَمُ ذَکْرِيْ» سوره المؤمنون آیه ۱۱۰. اتخاذ شده است. «ترجمه: شما ای کافران بندگان مرا
با فسوس گرفتید و استهزاء کردید از آنجهت از یاد من غافل گشتید.»

بیت ۱۷۰۶:

یا جواب من بگو یا داد ده یا مرا ز اسباب شادی یاد ده

بیت ۱۷۰۷:

ای دریغا صبح ظلمت سوز من ای دریغا نور روز افزون من
برای سهولت فهم این بیت به ابیات ۱۵۶۱ و ۱۷۱۱ توجه فرمایند.

بیت ۱۷۰۸:

ای دریغا مرغ خوش پرواز من زانها پریده، تا آغاز من

بیت ۱۷۰۹: (۱)

۱- زاریها در سفر و در حضر ذکر و مراعات وی نگذارد، در هیچ حال حدیث و سلام از وی باز
نگیرد، قدمگاه عزیز دارد، بجان وی سوگند خورد. خداوند کریم، جبّار، عزیز و رحیم جَلَّ جَلَّالَهُ،
ادامه پاورقی در صفحه بعد

عاشق رنجست نادان تا ابد خیز «اُقْسِم» بخوان تا فی کَبَد
 نادان یعنی کسیکه از نعمت عرفان بهره ندارد. «اُقْسِم رجوع بقرآن کریم سوره ۹۰ آیات
 از (۱ تا ۴): (لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ) انسان را در رنج و مشقت آفریدیم.^(۱)
 بیت ۱۷۱۱:

این دریغها خیال دیدنست وز وجود نقد خود ببریدنست
 این اظهار تأسف و تأثر برای وصول به لقای محبوب است. در انجام این معامله
 سالک از نعمت نقدی یعنی از وجود چشم می پوشد. برای مزید فایده به مجلد اول از دفتر اول
 شرح بیت ۱۳۴ ص ۱۵۰ مراجعه شود.

شرح ابیات ۱۷۱۳ - ۱۷۱۲

غیرت حق بود و با حق چاره نیست کو دلی کز عشق حق صد پاره نیست
 غیرت آن باشد که او غیر همه ست آنک افزون که از بیان و دمدمه ست
 دو بیت مذکور با هم ارتباط تام دارند، زیرا که نخستین شعر بر این است که سالک
 بسان طوطی بازرگان که باشاره طوطیان از وجود ظاهری چشم پوشید، گرچه انقطاع او
 موجب تأثر و تأسف بسیار شد. همچنانست که سالک باشاره شیخ جام فنا ورکشد، به لقاء الله
 پیوندد بنابراین فائز فیض عظمی گردد و سبب مسرت فراوان.
 گوئی این غیرت حق بود، که هویدا گردید. در قبال خواست و غیرت حق کسی را توان
 مقابله نباشد. سپس مولانا به تعبیر و توصیف غیرت می پردازد:
 «پس غیرت بجیزی اطلاق می شود که او غیر همه و غیر از کل در حکم ما سوی باشد، که

ادامه پاورقی از صفحه قبل

حقایق این معنی جمله آن رسول مکرم و سید محترم را ارزانی داشت. تا به جهانیان معلوم گردد،
 که بر درگاه عزت هیچکس را آن منزلت و مرتبت نیست، که او راست.»
 ۱- هر که ورا دوستی بود، پیوسته در جستن رضای او بود، نظر خود از وی باز نگیرد.
 کبد: استوا و استقامت است.

توصیف و تعریف آن از حدّ بیان خارج است. فقط زبان نظم مولانا قادر است که به تعریفش پردازد و بس»

توضیح: ۱- دمدمه: بزبان عربی، نابود کردن، در اصطلاح فارسی بمعنی حيله و فسون، صدای گوس، استعمال می شود.

اما غیرت را عده دیگر چنین توصیف می کنند:

مکروه داشتن شرکت غیر است، در حقوق خاص خویشتن. در اصطلاح متداول، در موضوع دفاع از ناموس، برای حمایت زن و افراد یک خانواده، در مقابل اغیار و تجاوز خصم از مرزهای قانونی، بحق یا ناحق، چه بسا خونها که در این راه ریخته شده است. و قتل و جنایات انجام گرفته است، عمدی یا غیر عمدی. این مسأله ها حتی خاطر خطیر شاعران را تحت نفوذ گرفته، و سبب بروز حوادث ناگوار و مظلوم کشی گردیده است. چنانکه شاعر معروف عرب استاد ابوتّمّام مشهور به «دیک الجّن»^(۱) بتصور اینکه توجه و میل معشوق بدیگری است او را سر برید. سپس از خیال و عمل باطل و زشت خویش پشیمان گردید.

اما صوفیان^(۲) اباحتی این خصلت را اثر بقای نفسانیت و خودپرستی شمرده اند. وجه دیگر آنکه غیرت حفظ حریم حق و حدود احکام الهی، حقوق و سنن ملی است. از صفات برگزیده مردان خدا و آزاده جهانست^(۳)، با توهّمات عوام فرق کلی دارد. اما مفهوم غیرت در عرفان: پوشیده نماند که غیرت در اصطلاح صوفیان منشأ قرآنی دارد و آن آیه کریمه ۵۴ از سوره شریفه مائده است:

«فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ يُحِبُّونَهُ» پروردگار بجمال بی نهایت خویش عشق ورزیدن آغاز کرد، آدم را درس محبت آموخت، زیرا که عشق و غیرت توأم اند. بقول خواجه عبدالله انصاری هر جا مهر بُود مهر بُود. باید دانست اطلاق غیرت در مورد حق تعالی بدان جهت

۱- رجوع شود به تاریخ ادبیات عرب تألیف مرحوم استاد ترجمانی زاده ص ۱۲۶، ایضاً رجوع شود به تاریخ ادبیات عرب تألیف نیکلسن خاورشناس ص ۱۳۰ - ۱۲۹

۲- اباحیه کسانی که خود را مقید بقیود و وظائف شریعت نمیدانند (نفحات الانس جامی ص ۱۳ - کشف المحجوب) ص ۵۴۲

۳- از افادات استاد علامه

است که او عاشق و معشوق بالذاتست. (والله اعلم)

بیت ۱۷۱۴:

ای دریغا اشک من دریا بُدی تا نثار دلبر زیبا بدی

«بُدی» در مصرع اول بشکل ماضی شرطی است ولی مانند تمنائی بکار برده شده است.

برای مزید فایده رجوع شود بشرح بیت ۲۵۵ مجلد اول از دفتر اول بقلم نگارنده

ص ۲۰۶

بیت ۱۷۱۵:

طوطی من مرغ زیرکسار من ترجمان فکرت و اسرار من

بیت ۱۷۱۶:

هر چه روزی داد و نا داد آیدم او زاول گفته تا یاد آیدم

اشاره دیگرست بماجرای قبل از وجود روح، برای بینش بیشتر بشرح بیت ۱۲۴۱

مجلد سوم از دفتر اول ص ۱۶۰ - ۱۶۱ را مطالعه فرمایند. (چاپ شرکت اقبال)

علم مرد کامل بهمه جریانهای دفتر حیات از آغاز تا فرجام احاطه کامل دارد. برای

مزید فایده بدفتر چهارم از بیت ۲۹۰۵^(۱) به بعد مراجعه نمایند:

مرد کامل آنست که چشم دل و گوش جاننش و روح و روانش محل الهام حق است.

بیت ۱۷۲۰:

ای که جانرا بهر تن می سوختی سوختی جانرا و تن افروختی

بیت ۱۷۲۱:

جز رونده جز درنده پرده نیست
این زمان بیند بچشم خویشتن
غیب و مستقبل ببیند خیر و شر
شد گزاره چشم و لوح غیب خواند
ماجرا و آغاز هستی رو نمود
در خلیفه کردن بابای ما

۱- آن نظرهائی که آن افسرده نیست
آنچه در ده سال خواهد آمدن
همچنین، هر کس به اندازه نظر
چونکه سد بیش و سد پس نماند
چون نظر پس کرد تا بدو وجود
بحث املاک زمین با کبریا

سوختم من سوخته خواهد کسی تا زمن آتش زند اندر خسی
بیت ۱۷۲۲:

سوخته چون قابل آتش بود سوخته بستان که آتش کش بود
بیت ۱۷۲۳:

ای دریغا ای دریغا ای دریغ کآنچنان ماهی نهان شد زیر میغ

نظر کلی در خصوص ابیات فوق

من سوخته‌ام، بسان آتشی زنه، بدلهای افسرده که نزدیک شوم، آتش عشق در آن کانونها روشن می‌گردانم. پس بر تو باد که از ناپختگان و مردم، مادی و ظاهر پرست پرهیزی، سپس با توجه بنوحه و زاری خواجه بازرگان، مولانا بحکم تداعی معانی، یادیار سفر کرده و غایب خویش می‌کند چنین ناله و افغان آغاز می‌کند:

«ای دریغا، ای دریغا، ای دریغ الخ»

منظور از ماه شیخ محمد شمس‌الدین تبریزی است، میغ نیز دلالت بر دوری، بعد منزل و حجاب مینماید سپس آتش عشق و غلبات شوق و سوز هجران آن شیرمست را بهیجان می‌آورد، اشعار بی‌اختیار بمدد عشق بر زبان جاری می‌گردد. پاره‌ای از شارحان شیرمست را عشق الهی تصور کرده‌اند. از شارحان بزرگ ایرانی استاد بدیع‌الزمان (شیرمست) را خود مولانا یا حالت بی‌قراری وی در فراق معشوق از دست رفته‌اش تصور فرموده است؛ همچنانست در فاتح‌الابیات به تعریف مذکور مقرون است که یادآوری مراد و خاطرات ایام وصال سبب تحریک طبع سحر، ووقاد و دریاوار مولانا گردید. ماه کنایه از روح است، ابر به معنی حجاب مادی است که علت ضلالت و مانع رؤیت حقیقت می‌باشد.

بیت ۱۷۲۴:

چون ز من دم کآتش دل تیز شد شیر هجر آشفته و خون‌ریز شد

در مورد بیت فوق دو نظر وجود دارد، پاره‌ای را نظر به ظاهر است، درد جدایی و

فراق، به شیر شرزه تشبیه شده است که به شکار خود فرصت داد زدن هم نمی‌دهد و در دم خونش را بی‌محابا می‌ریزد. طبق نظر ثانوی، شیرمست شخص مولانا است، بی‌قراری وی از رنج معشوق، فرار شمس تبریزی است. زیرا که وی از جمله مردان خدا بود که بسان مردمک چشم عالم وجودند، او قلب مولانا را در تصرف داشته است. بعضی‌ها او را غرض هستی و غایت وجود دانسته‌اند و این صحیح نیست نعوذ بالله، برای اینکه حدیث «لولاک ما خلقت الا فلاک» فقط در شأن حضرت محمد (ص) آمده است. نه دیگری بطور خلاصه مولانا در وصف شمس تبریزی چنین می‌گوید:

«شمس تبریزی برفت و کوکسی تا بر آن فخرالبشر بگریستی»
 «گوهر آدم به عالم شمس تبریزی توئی ای ز تو حیران شده بحر معانی شادباش»
 برای تفهیم موضوع قافیه اندیشی مولانا بهتر است کمی به تعریف شعر و مقام مولانا در عالم شعر صحبت بداریم. گرچه می‌فرماید:
 شعر چه باشد بر من تا که از آن لاف زنم
 هست مرا فن، دگر غیر فنون شعرا
 شعر چو ابريست سیه من پس آن پرده چومه
 ابر سیه را تو مخوان ماه منور سماء
 و باید دانست که شعر حقیقی آن است که بدون تکلف، و بنحو الهام‌وار و بی‌اختیار بر زبان جاری شود.
 بیت ۱۷۲۶:

شیر مستی کز صفت بیرون بود از بسیط مرغزار افزون بود
 اشاره بعشق الهی است، این عبارات مرموز و سوزناک که مترجمان اظهار کرده‌اند، هیچ یک از آنها نتوانستند، پرده بردارند از رازی که درک و فهم مقصود شاعر تصور شده است. یعنی اشاره باتحاد عرفانی جلال‌الدین محمد بلخی با حسام‌الدین چلبی است، یعنی درجه‌عالی و وحدت عرفانی، با روح دنیویست، بحکم آنکه:

جان‌گريگان و سگان از هم جداست «متحد جانهای شیران خداست»

برای فهم این مسأله رجوع شود بدفتر دوم بیت ۷۴^(۱) به بعد و نیز به منتخبات دیوان شمس. خلاصه صرف نظر از کل مسائل که در بیان عبارت نگنجد، در بیت زیر بطور مختصر و مفید بیان شده است:

«نقش من از چشم تو آواز داد که منم تو تو منی در اتحاد

با نور محمدی (ص) بستگی تام و تمام دارد، بلی خداوند باو الهام می‌بخشد. باری انبیاء و اولیاء و ارواح پاک و برگزیده خدا، در طی نسل‌های متمادی نسبت بخدا معرفت داشته‌اند.

پوشیده نماناد وجود ذی‌جود حضرت محمد مصطفی (ص) با توجه باحادیث معتبر قبل از آفرینش نوع بشر، از نعمت هستی برخوردار بودند، چنانکه حدیث حکایت دارد، ایشان اولین و آخرین بودند، یعنی نخستین پیامبر و نیز آخرین ایشان که مبعوث گردیده‌اند. «كنت نبياً و آدم بين الماء و الطين». برای تکمیل فایده به کتاب محبت تألیف عمرو بن عثمان المکی^(۲) متوفی ۲۹۷ هـ. ق و به کتاب کشف‌المحجوب هجویری و ترجمه انگلیسی آن مراجعه شود. لطفاً کتاب تذکرةالاولیاء عطار را بخوانند. به پایان نامه بانو نسرین بازگیر در

- | | |
|------------------------------------|------------------------------|
| ۱- شکر یزدان را که چون او شد پدید | در خیالش جان خیال خود بدید |
| خاک در کاست دلم را می‌فریفت | خاک بروی کاو ز خاکت می‌شکیفت |
| در جهان هر چیز چیزی جذب کرد | گرم گرمی را کشید و سرد سرد |
| قسم باطل باطلان را می‌کشند | باقیان از باقیان هم سر خوشند |
| بیت ۹۹: دیده تو چون دلم را دیده شد | شد دل نادیده غرق دیده شد |
| زین طلب بنده به کوی تو رسید | درد مریم را بخرم، بن کشید |
- ۲- در کتاب محبت چنین آمده است:

خداوند دلها را پیش از تنها بیافریند بهفت هزار سال و اندر مقام قرب بداشت، و جانها را پیش از دلها بیافرید، بهفت هزار سال و اندر روضه انس بداشت، سرها را پیش از جانها بیافرید بهفت هزار سال و اندر درجه وصل بداشت، و هر روز سیصد و شصت بار بکشف جمال بر سر تجلی کرد، و سیصد و شصت نظر کرامت کرد، با کلمه محبت مرجان را، بشنوائید و سیصد و شصت لطیفه انس بر دل ظاهر کرد. تا بجمله اندر کون نگاه کردند، از خود گرمی ترکیبی ندیدند. پس هوی و فخر اندر میان ایشان پدیدار آمد، حق جل جلاله بدان مرایشانرا امتحان کرد. سر را اندر جان بزدان کرد، و جان را اندر دل محبوس، دل را اندر تن باز داشت، آنگاه عقل را اندر ایشان مَرکب گردانید. (انبیاء صلوات الله علیهم بفرستاده الخ ص ۳۹۹).

مورد تأثیر کشف المحجوب هجویری در مثنوی مولوی مراجعه شود.

نظر کلی مؤلف فاتح‌الابیات

بیت ۱۷۱۶: دفتر اول در مورد بیت

«هر چه روزی داد نا داد آیدم او از اوّل گفته تا یاد آیدم»
مصرع دوم اشاره به موضوع «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ» است. آیه شریفه ما يَتَطَقُّ عَنِ
الهُوَى، إِلَّا وَحَىٰ يُوْحَى، سورة النجم آیه ۳ و ۴ حضرت پیامبر که از روی هوی و هوس
صحبت نمی‌دارد. گفتارش وحی الهی است مصرع دوم بیت مذکور قبلاً بطور تفصیل بیان
شده است:

بیت ۱۷۱۸:

اندرون تست آن طوطی نهران عکس او را دیده تو بر این و آن
اشاره به نفس ناطقه مینماید، که از آن تعبیر بعقل و قوه ممیزیه شده است، که در وجود
انسان نهران است، و در صور مختلف ظاهر می‌گردد، همین جان بعالم غیب پیوستگی دارد، اگر
صفا یابد، و راه اخلاص پوید، پنبه و سواس از گوش بیرون آرد تا آواز سروش را بشنود چنانکه
مولانا فرموده است.

پنبه و سواس بیرون کن زگوش تا بگوشت آید آواز سروش
پس در اینصورت هر چه گوید الهام است، و در مورد پیامبران وحی می‌باشد، برای
مزید فایده رجوع شود به مجلد اول از دفتر نخستین بقلم این بنده ص ۲۹۱ امعان نظر به ابیات
زیرین از دفتر اول:

بیت ۲۸۰۸:

«همچو صیّادی که گردد سایه سایه کی گردد ورا سرمایه»
بیت ۲۸۰۹:

«سایه مرغی گرفته مرد سخت مرغ حیران گشته بر شاخ درخت»

بیت ۲۸۹۰:

«کین مدمغ برکه می خندد عجب اینت باطل اینت پوسیده سبب»

بیت ۱۷۲۹ - ۱۷۳۰

حرف چه بود تا تو اندیشی از آن حرف چه بود خار دیوار رزان

حرف و صوت امر مهمی نیست تا تو بدان بیاندیشی، حرف بسان بوته، خاریست که باغبانان بر سر دیوار نهند تا مانع ورود مزاحمان و دزدان به تاکستان شوند. منظور مولانا آنست که این وسایل ارتباطی محسوس، یعنی حرف و صوت گفت را کنار بگذاریم تا با الهام حق دلها روشن شود و سیر وحدت را که در ابیات زیرین بدانها اشاره شده است، دریابیم.

بیت ۱۷۳۱: آن دمی کز آدمش کردم نهان با تو گویم ای تو اسرار جهان

بیت ۱۷۳۲: آن دمیرا که نگفتم با خلیل و آن غمی را که نداند جبرئیل

بیت ۱۷۳۳: آن دمی کز وی مسیحا دم نزد حق زغیرت نیز بی ما هم نزد

آن دمی است که از آدم نهان کردم و با خلیل نگفتم همانست که جبرئیل ندانده، و مسیحا از آن دم نزد، بدون حضور ما غیرت حق مانع اظهار آن گردید.

باید دانست منظور از انبیاء عظام که در اشعار مزبور نام برده است هر یک عظمتی دارند و خصوصیتی. مثلاً حضرت آدم بافتخار «و تَفَخَّخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي» نائل آمده مدلول آیه ۲ «عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا» قرار گرفته و مورد سجده ملائکه واقع شده است. حضرت ابراهیم لقب دوستی راستین گرفته است، عده‌ای از مرغان بدعا و دعوت او زنده شدند. دم مسیحا نیز معروف خاص و عام است. فرشته عظیم الشان و امین وحی یعنی جبرئیل که از ملائکه مقربین است مع ذلک از آن راز پنهان مانده است. ممکن است خدا در دل مولانا رازی افکند خاص و مناسب وی و از آن مستفاد نمی‌شود که مولانا بر حضرت ابراهیم خلیل و مسیح ترجیح داشته باشند. از (افادات استاد علامه فقید فروزانفر). چنانکه گفته‌اند:

«می برد شادیت را تو شاد از او می پذیری ظلم را چون داد از او»

همین طوطی جان که بعنایت حق و حسن تربیت و تأثیر نفَس شیخ چون بعالم غیب راه یافت و بقول مولانا آنکه در مزرع دل و جان نهال زهد را کشت و مراتب را طی کرد تا ثمره

معرفت را درو کند:

«زهد اندر کاشتن کوشیدنست معرفت آن کشت را بدرودن است؟!»
 سالک همینکه در خان کرم شیخ شربت معرفت نوشید، مس وجودش در اثر اکسیر
 نفس و نظر مراد، زر گردید، هر چه گوید عین صوابست. بحکم آنکه فرموده اند:

بیت ۴۲۵ د - اول

«سایه یزدان چو باشد دایه اش وارهاوند از خیال و سایه اش»
 مولوی وجود اولیاء را با سایه آفتاب مقایسه می کند، همچنانکه سایه ما را بسوی
 آفتاب راهنمایی می کند، اولیاء نیز سالکان را بسوی حق رهبری می نمایند.
 چنانکه قبلاً یادآور شده است، مرد کامل شخصی است که از صفات خود فانی و
 بصفات حق متصف است، مقام قرب^(۱) النوافل را حائز است، که در اینحال بحق می بیند و
 می شنود و می گیرد و می ستاند.

طبق مدلول آیه ۵۴ سوره مائده «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ» خداوند کارساز و یار شما و
 همدان الله است. در آیت ۶۳ فرماید.

دو دست او گشاده است «يُنْفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ» نفقه می کند چنانکه خواهد و ۱: بل یداه
 مبسوطان مجلد سوم سوره ۵ کشف الاسرار و عدت الابرار

اما در مورد شادی در عرف طریقت بسطی بعد از قبض است.
 خواجه عبدالله انصاری گوید «من چه دانستم که مادر شادی همه رنج است و زیر یک
 ناکامی هزار گنج».

بسط: بسط قلب است در حالت کشف، حالی است بدون تکلف که نه آمدنش بکسب
 است و نه رفتن آن بجهد، بسط در روزگار عارفان چون رجا^(۲) باشد در روزگار مریدان،

۱- قرب عبارتست از انقطاع از ماسوی الله است، قرب بر دو نوع قسم است یکی قرب نوافل که
 زوال صفات بشریت است و ظهور صفات الوهیت بر بشر و دیگر قرب فرائض است که فناء
 است کلاً از شعور بتمام موجودات حتی نفس خود، نماید او را مگر وجود حق، رجوع شود به
 فرهنگ لغات و اصطلاحات عرفانی دکتر سیدجعفر سجادی ص ۳۷۶ سه سطر به آخر مانده.
 ۲- چون رجاء بر خوف غالب شود وقت شوریده گردد. اگر خوف بر رجاء غلبه کرد، توحیدش

«کشف‌المحجوب هجویری»

قبض: قبض قلب در حالت حجابست، آن حالی است بدون تکلف یعنی نه آمدنش به کسب است و نه رفتن آن بجهد، قبض در روزگار عارفان، چون خوف باشد، در روزگار مریدان.

پیر طریقت گفت «هر شادی که بی تو است، اندوه است، هر منزل که نه در راه توست، زندان است، هر دل که نه در طلب توست ویران است. یک نفس با تو، بدو گیتی ارزان است. یکی دید از آن تو هزار حال رایگانست، چنانکه گفته‌اند:

«صد جان نکند آنچه کند بوی وصال»

بیت ۱۷۳۴:

ما چه باشد در لغت اثبات و نفی من نه اثباتم منم بی‌ذات و نفی
«ما» در زبان عربی معنی مثبت دارد چنانچه در مورد موصول، به آن چیزی که، و در نکره موصوفه بمعنی (چیزی) که بکار رود. همچنین است چه چیز در حال استفهام؟ در زبان فارسی بعنوان ضمیر شخص جمع بکار میرود.

ادامه پاورقی از صفحه قبل

باطل شود. از آنکه غلبه خوف، از ناامیدی بود، نومیدی از حق، شرک بود، پس حفظ توحید اندر صحت رجاء بنده باشد ص ۱۴۰ کشف‌المحجوب چاپ تهران.

فنا و بقا:

«که نبود و در انتها نباشد، و اندر وقت هست. و دیگر بقا کی هرگز نبود و بوده گشت و هرگز فانی نشود. آن بهشت و دوزخ و آن جهان و اهل آن. سوم بقائی که هرگز نبود که نبود و هرگز نباشد که نباشد و آن بقا حقست و صفات وی جل جلاله له لم یزل و لا یزال وی با صفاتش قدیم است و تعالی «عَمَّا يَقُولُ ظَالِمُونَ»
«کس را اندر اوصاف با وی مشارکت نیست»

پس علم فنا آن بود که بدانی که دنیا فانست، و علم بقا آنک بدانی عقبی باقیست يقول الله تعالی «و الاخرة خیر و ابقى»، اینجا ابقی بر وجه مبالغت گفت از آنک بقاء عمر آن جهان اندر فنا نباشد.

اما بقاء حال و فنا آن بود که چون فانی شود «علم باقی ماند و معصیت فانی شود، طاعت باقی ماند، چون بنده علم و طاعت خود را حاصل گردانید و نیز غفلت فانی شود بقاء ذکر الی آخر ... الله اعلم بالصواب.

بر سر فعل «ماکَتَبْتُ» بمعنی نفی می‌آید.

مولانا در شعر فوق از فنای خود سخن می‌گوید چون در طریقت فنا مقدم بر بقاء است، بدین معنی انسان تا فعلیت موجود را رها نکنند، وصول او به فعلیت بالاتر امکان ندارد، یعنی جان و دل حالتی را که یافته‌اند اگر رها نکنند بمقام والاتر واصل نمی‌شوند. برای مزید فایده به کتاب کشف‌المحجوب^(۱) هجویری مراجعه نمایند.

بیت ۱۷۳۵:

من کسی در ناکسی دریافتم پس کسی در ناکسی در بافتم
منظور بقاء بعدالفناء، برای تحقیق بیشتر به کتاب تصوف اسلامی^(۲) و به کتاب ماسینیون^(۳) مراجعه شود. برای تحقیق بیشتر صفحه ۱۶۱ فاتح‌الایات را مطالعه نمایند.
برای درک اصطلاح «کسی» به اصطلاح «منی» به دفتر سوم^(۴) رجوع نمایند.
برای حل این مشکل که یادآور روابط معنوی مولانا با شمس‌الدین تبریزی و حسام‌الدین چلبی است، به توضیحات مذکوره در صفحه اول و دوم مقدمه توجه فرمایند.
بحث تصور شخصیت معنوی را می‌توانیم از خلال ابیات ۱۷۸۵ به بعد دفتر اول، ۱۱۷۳ به بعد، دفتر دوم، از بیت ۱۳۰ به بعد، از بیت ۱۲۹۸ به بعد همچنین از بیت ۳۶۶۹ به بعد و ۳۹۰۱ به بعد دفتر سوم مطالعه فرمایند.

۱- ابی سعید خراز ابتداء عبارات از حال فنا و بقا او کرد و طریقت خود را جمله اندرین دو عبارت مضمّر گردانید، اکنون من معنی آن بگویم و غلطها گروهی اندر آن ببارم، تا بدانی که مذهب وی چیست. قوله تعالی «ما عندکم، ینفدوما عندالله باق و قوله تعالی «کُلُّ مَنْ عَلَیْهَا فَاَنُ وِیْبَقِی وَجْهٌ رَبِّکَ ذُو الْجَلَالِ وَ الْاِکْرَامِ» بدانک فنا و بقا بر زبان علم بمعنی دیگر و بر زبان حال بمعنی دیگر است. و ظاهریان اندر هیچ عبارت از عبارات متحرّتر از آن نیند. که اندرین عبارت، پس بقا بر زبان علم و مقتضای آن بر سه گونه باشد. یکی بقائی که طرف اوّل وی اندر فناست و طرف آخر اندر فناست، چون این جهان.

۲- شماره ۱۶۲

۳- شماره ۲۷۱ به بعد

۴- بیت ۱۶۲: مصطفیٰ چون برد بو از راه دور

چون نیابد از دهان ما بخور

بیت ۱۶۶: بوی کبر و بوی حرص و بوی آز در سخن گفتنی بیاید چون پیاز
برای مطالعه ابیات بعدی به توضیحات و دفاتر الحاقی مراجعه شود.

دفتر چهارم از بیت ۳۹۵ به بعد، ۴۳۲ به بعد، ۲۱۱۲ به بعد و ۲۱۳۸ به بعد، و ۲۶۱۳ و ۳۵۷۰ همان دفتر مراجعه شود.

دفتر پنجم ۲۰۲۰ و ۴۱۳۰ به بعد.

دفتر ششم از بیت ۲۰۹۵ و ۲۲۳۹ و ۳۷۷۴ به بعد مراجعه فرمائید.

برای درک تعبیر عرفانی هفت تن به دفتر اول بیت ۳۶۶۳ و دفتر پنجم بیت ۲۲۸۹ را مطالعه فرمائید.

قافیه اندیشم و دلدار من گویدم مندیش جز دیدار من

خوش‌نشین ای قافیه اندیش من قافیه دولت توئی در پیش من

دلدار من: اشاره به حسام‌الدین چلبی است که در تنظیم مثنوی یار و یاور مولانا بوده چنانچه گاهی مثنوی را حسامی نامه خوانده است. زمانی که بعلت وفات عیال حسام‌الدین چلبی و عدم حضور او در محضر مولانا بعلت گرفتاری بدان مصیبت وضع، تعطیل و تأخیر در اتمام همان کتاب را چنین توضیح میدهد:

مَدَتی این مثنوی تعطیل شد مهلتی بایست تا خون شیر شد

و نیز در مصرع نخستین بیت اول ترکیب قافیه اندیشم، در بیت دوم نیز قافیه اندیش من دارای معنی خاص است. چنان مشهور است که مولانا عادت داشت، هنگامی که مقداری از مثنوی را برشته نظم در می‌آورد، آنرا میخواند تا حسام‌الدین چلبی آن را بنگارد. و نیز محتوای مصرع دوم یادآور داستانی است در دفتر سوم، بدین ترتیب:

«داستان مشغول شدن عاشقی بعشق نامه خواندن و مطالعه کردن عشق نامه در حضور

معشوق خویش و معشوق آنرا ناپسند داشتن بحکم آنکه:

«طَلَبُ الدَّلِيلِ عِنْدَ حُضُورِ الْمَذْلُولِ قَبِيحٌ» وَ الْإِسْتِغَالُ بِالْعِلْمِ بَعْدَ الْوُصُولِ إِلَى الْمَعْلُومِ

مَذْمُومٌ

(بیت ۱۴۰۶ دفتر سوم):

آن یکی را یار پیش خود نشاند نامه بیرون کرد و پیش یار خواند الخ

مقام مولانا جلال الدین محمد بلخی از دیدگاه اصحاب زمان خویش.

از جمله مولانا شمس الدین محمد فرموده است:

«هر که میخواهد مثال انبیاء را ببیند، مولانا را زیارت کند، سیرت انبیاء او راست خوی انبیاء و صفای اندرون، گوئی کلید بهشت در دست مولاناست، اگر خواهی که بهشتی شوی مولانا را ببینی که معنی «العلماء وَرَثَةُ الانبياء» را بدانی بنا بقول شاعر: «از عشق شرم دارم اگر گویمش بشر».

پوشیده نماند، در طریقت اهل حقیقت، مرید مخلص را در حق شیخ خویش هر چه ثنا گوید، جایز شمرده اند. اگر راه مبالغه پیماید، معذورش شمرده اند.

با توجه باشعار مذکور علی الخصوص باین بیت «در آن دمی کز وی مسیحا دم نزد» الی آخر ممکن است بیک عده نو مرید و یا بقول بعضی طبقه خامان یا غالیان، علی الخصوص عامه مردم که براز و رمز عرفان واقف نیستند و یا بقولی برخی «چو بید در سرایمان خویش می لرزند»، توهمی رخ دهد که اولیاء از جمله اجل اینطایفه یعنی مولانا، نسبت بانبیاء عظام و ملک مقرب که نام بردیم، برتری دارند. در صورتیکه حضرت مولانا، افضل از انبیاء مزبور نیست، موضوع چیز دیگرست که داستان حضرت موسی علیه السلام و حضرت خضر را بخاطر می آورد. مولانا از اَمّت مرحومه حضرت محمد مصطفی علیه آلاف التحية والثناء و وارث بتمام معنای علم محمدی در زمان خود میباشد در این مورد سه وجه منظور است، و بسه معنی اشارت می شود که هر کدام برهان قاطعند:

۱- وارث کامل حضرت محمد (ص) است ۲- باصول و فروع و حقیقت احمدی متابعت تامه دارد ۳- مظهر مرآت سنت آن حضرت است. مانده قمریست که از انوار تابان حقیقت شمس محمدی (ص) مستنیر می شود. دارنده منصب ترجمانی احکام و احادیث قدسی است. در حدود یک دهم آیات قرآن کریم را بزبان نظم و بسبک خاص خویش، تفسیر

و تأویل کرده است.

بنظر مؤلف کتاب فاتح‌الابیات^(۱)، اولیاء عظام در هر عصر و زمان وجود دارند، از جمله آنان ابن‌فارض عمرین علی اندلسی است. ابن‌فارض معزی، حموی الاصل، مسکن و مدفن و محل ولادتش کشور مصر است. ابتداء بتحصیل فقه و حدیث و مقدمات پرداخته، سپس به تصوّف گرائیده است در سفر مکه طبع شاعرانه او نضج گرفته و قوای روحانی‌اش تکامل یافته است.

حضرت مستطاب میرزا محمدعلی خیابانی طاب‌ثراه^(۲) در کتاب ریحانة‌الادب سعی فرموده است با دلایل متقن ابن‌فارض را منتسب به تشیع نماید.

احوال و آثار ابن‌فارض ابو‌حفص عمرین علی بن‌مرشدبن علی

او در برابر مظاهر زیبایی چون، اشکال و صور و خواه صوت و صدا به اهتزاز در آمده و بلکه در عالم خلسه یا وجدی شبیه مستی و بیهوشی فرو میرفته است. آثار او^(۳) در درجه اول دیوان شعری کوچک بسیار مشهور دارد که بر آن شرحها نوشته‌اند، برخی معانی آنرا از روی ظاهر الفاظ فهمیده و معتقدند که عشق او زمینی و مادی و مجازی بوده است. مشهورترین شرح دسته‌اول، شرح شیخ حسن بوریانی^(۴) (متوفای ۱۰۲۴ هـ) میباشد^(۵).

اما شرح صوفیانه او به شرح شیخ عبدالغنی نابلسی (متوفای ۱۱۴۳) معروف میباشد. رشیدبن غالب، هر دو شرح را در کتابی جمع کرده که بارها بطبع رسیده است.

۱- کتاب فاتح‌الابیات ترکی چاپ استانبول جلد اول

۲- ریحانة‌الادب ج ۵ چاپ تبریز

۳- تاریخ ادبیات بزبان انگلیسی طبع لندن سال ۱۹۶۳

۴- کتاب منهج‌القوی طبع مصر

۵- کتاب تاریخ ادبیات عرب تألیف استاد بزرگوار شادروان ترجانی‌زاده چاپ تبریز سال

مشهورترین شعر ابن فارض صوفی دو قصیده است ۱- خمربه بمطلع:

«شَرَبْنَا عَلَى ذِكْرِ الْحَبِيبِ مَدَامَةً سَسْكُرُ نَابَهَا مِنْ قَبْلِ أَنْ يَخْلُقَ الْكَزَمُ

که در آن از شراب عشق الهی و از مستی روحی و صفات آن می و مجلس تعریف کرده

است:

صفاء و لا ماء و لطف و لا هوا و نور و لا نار و روح و لا جسم

۲: تائیه کبری در ۷۴۰ بیت که نظم السلوک نیز نامیده می شود. شعرش در آن عصرگاه غامض و سنگین است ولی شاعر به ارواح بلند، عاطفه ای صادق و معانی عالی، جذبه و حلاوت دارد که موسیقی خاصی با شعارش بخشیده است.

در شرح تجربیات صوفیانه خویش، که سرودیست روحی و نمایشی است از جنگ و جدل خیر و شر پیروزی نهائی خیر در دیدن و مشاهده جمال مطلق که جمال خداست، و در زیباییهای طبیعت و انسان متجلی می گردد. متصوفه و علماء باین قصیده بسیار اهتمام ورزیده و عده ای مانند فرغانی متوفای (۱۲۹۳ هـ) و کاشانی متوفای (۱۳۱۰ هـ) آنرا شرح کرده اند.

کلیاتی در باب ابیات ۱۷۴۱ - ۱۷۳۶

جمله شاهان بنده بنده خودند جمله خلقان مرده مرده خودند

این اشعار اشاره دارند به نظرات ابن عربی که مبتنی بر روابط بین قوی و ضعیف است «یعنی نیرومندی و نیازمندی» و به قول معروف «آنان که غنی ترند محتاج ترند». ذواتی که بر اریکه سلطنت تکیه زده اند، برای حفظ و حراست شخصی و نگاهداری موقعیت والای خود باید مأموران معتمدی داشته باشند که آنها را از شر معاندان و گزند مخالفان نگاه دارد. یعنی اگر به دیده تحقیق بنگریم بنده بنده خویش می باشند. برای بینش بیشتر به شرح بیت ۱۴۶۵ به بعد دفتر دوم مراجعه شود.

و به عبارت دیگر، هر عاشقی به حقیقت معشوق است و نیز معشوق به نوبت خود

عاشق می‌باشد.^(۱) یعنی عشق متقابل که مفاد و منطوق آیه شماره ۵۴ سوره مائده را به خاطر می‌آورد: «فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ».

به همین منوال در صفحه ۱۶۴ فاتح‌الایات مورد بحث قرار گرفته است.

چنانکه مولانا آن را صریح بیان می‌کند:*

«تشنگان گر آب جویند از جهان آب جوید، هم به عالم تشنگان»

در باب بیت ۱۷۳۹ باید متذکر گردید که قدیم‌ترین شروح مثنوی چنین ضبط کرده‌اند:

«بی دلان را دلبران جسته بجان»

در خصوص بیت ۱۷۴۰ به شرح بیت ۴۳۹۳ به بعد دفتر سوم مراجعه شود.^(۲)

بیت ۱۷۴۲:

چونک عاشق اوست تو خاموش باش او چو گوشت می‌کشد تو گوش باش

به بیت شماره ۵۷۷ دفتر اول صفحه ۴۰۳ مراجعه شود.

خاموشی در اصطلاح تصوف دلالت بر حیرت و فنا می‌نماید، برای مزید فایده به دفتر

سوم از بیت ۱۳۰۵ به بعد و پنجم از ابیات شماره ۲۱۴۳ به بعد و ۳۲۴۰ به بعد، دفتر ششم از

بیت ۴۶۲۴ به بعد مراجعه شود و شاهد مثال دیگر این ابیات است:

دم مزن تا بشنوی از دم زنان آنچه نامد در زبان و در بیان

دم مزن تا دم زند بهر تو روح آشنا بگذار در کشتی نوح

برای تکمیل اطلاع به مفهوم ابیات ۶۸۴ - ۶۸۳ مراجعه نمایند. مجلد دوم بقلم

نگارنده ص ۳۱ تفسیر بیت از نظر فاتح‌الایات چنین است: چون که عاشق حق تعالی است،

پس تو خاموش باش. مراد از گوش کشیدن یعنی تنبیه جهت استماع و حفظ اسرار است،

۱- داستان امتحان کردن خواجه لقمان زیرکی لقمان را (از ۱۴۶۲ تا ۱۵۶۰) که ضمن دوم الحاقی خواهد آمد.

* هر که عاشق دیدیش معشوق دان
 ۲- هیچ عاشق خود نباشد وصل جو
 کو به نسبت هست هم این و هم آن
 که نه معشوقش بود جویای او
 (به شرحی که در ملحقات دفتر سوم خواهد آمد)

مخصوصاً ویرانی قبل از آبادانی است: (۱)

(آنصِتوا) را گوش کن خاموش باش تا زبان حق نگشتی گوش باش

بیت ۱۷۴۳:

بند کن چون سیل سیلانی^(۲) کند ورنه رسوایی و ویرانی کند

بندکن: زبان درکش ای مرد بسیار دان، یعنی در حال جذب و غلبه کشش یعنی در حالت شطحیات، جلوی سیل سخن را بگیر تا کار به رسوایی و ویرانی نکشد و گرفتار نشوی. ولی از طرف دیگر عاشقان را چه غم از سرزنش دشمن و دوست، چون بنیاد عشق بر ویرانی و اساس ارشاد امحاء تقلید و سنت‌های دیرین است و به قول معروف:

هر بنای نو که آبادان کنند آن بنای کهنه را ویران کنند

برای تکمیل اطلاع به کتاب لمع مراجعه شود^(۳)

نیز اشاره به سخن با یزید است «سبحانی ما اعظم شانی» که مولانا در بیت ۲۱۰۲ دفتر چهارم آن را مورد بحث قرار داده است^(۴)

بیت ۱۷۴۴:

من چه غم دارم که ویرانی بود زیر ویران گنج سلطانی بود
به شرح بیت ۴۳۴ و ۶۸۳ (دفتر اول)

در مورد بیت ۴۳۴ مجلد اول ص ۲۹۸ و ۲۹۹ بقلم نگارنده مراجعه شود.

۱- فاتح‌الابیات ص ۱۶۳

۲- سیل سیلانی: حالت مایعی که به شدت و کثرت جاری است.

۳- صفحه ۳۷۵. توضیح: در موضوع وحدت، مؤلف کتاب روح‌المثنوی بیان جامع و مانعی دارد: «جمع اشياء، اقسام اسماء و صفات در مقسم واحد و حقیقت ذات مندرج است. عنایت بر تعدّدشان اهل کثرت، و توجه بر تجرّد و فردانیت صفت خاصّه اهل وحدتست».

ترجمه و اقتباس از کتاب روح‌المثنوی

۴- با مریدان آن فقیر محتشم
گفت مستانه عیان آن ذوفنون
با یزید آمد که نک یزدان منم
لا اله الا انما ما فاعبدون
تو چنین گفتی و این نبود صلاح
چون گذشت آن حال گفتندش صباح
(بقیه باقی این ابیات در ملحقات دفتر چهارم نقل خواهد شد، بدانجا مراجعه شود)

بیت ۱۷۴۵:

غرق حق خواهد که باشد غرق تر همچو موج بحر جان زیر و زیر
به شرح بیت ۱۷ مراجعه شود.

بیت ۱۷۴۶:

زیر دریا خوشتر آید یا زیر تیر او دلکش تر آید یا سپر
بیت ۱۷۴۷:

پاره کرده و سوسه باشی دلا گر طرب را باز دانی از بلا
بیت ۱۷۴۸:

گر مرادت را مذاق شکرست بی مرادی نی مراد دلبرست

کلیاتی درباره سه بیت فوق

اشاره به صفات جلالی و جمالی حق دارد. عاشق صادق رضای دوست گزیند و خواست و میل خود را کنار گذارد، از دوست هر آنچه آید نیکوست، به قضا رضا دهد. برای مزید اطلاع در این مورد به کتاب تائیه ابن فارض و نیز به کتاب تاریخ تصوف اسلامی دکتر غنی مراجعه شود.

بیت ۱۷۴۹:

هر ستاره شخونبهای صد هلال خون عالم ریختن او را حلال
با توجه به فاتح‌الایات منظور از ستاره تجلی جلالی و هلال عبارت از هستی عاشق یا وجود اوست، به عبارت دیگر ما را متوجه این حدیث می‌سازد:
«مَنْ أَحَبَّنِي قَتَلْتُهُ وَمَنْ قَتَلْتُهُ فَأَنَا دِيَّتُهُ» هر که بر من عاشق شود او را می‌کشم و خونبهایش منم.
بیت ۱۷۵۰:

ما بها و خونبها را یافتم جانب جان باختن بشتافتم
بها: به معنی روشنائی و به معنی پرتو تابان خدا، اما بهاء و خون بهاء در زبان فارسی به

معنی دیت اصطلاح فقهی است. اغلب مفسران جنبه معنی فارسی آن را مورد توجه قرار داده‌اند و شاید چنین باشد، در نتیجه حسن تأثیر عشق، وجود ناقص عاشق، از بین می‌رود و از نو وجود جاودان پیدا می‌نماید. همان است که سعدی فرموده است:

هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق ثبت است در جریده عالم دوام ما
برای مزید اطلاع به کتاب فاتح‌الابیات و شرح مثنوی ولی محمد چاپ لکنهو مراجعه شود.

کلیاتی در باب ۱۷۵۱-۱۷۵۶

بیت ۱۷۵۱:

ای حیات عاشقان در مردگی دل نیایی جز که در دل بردگی

بیت ۱۷۵۲:

من دلش جسته به صد ناز و دلال او بهانه کرده بنا من از ملال

بیت ۱۷۵۳:

گفتم آخر غرق تست این عقل و جان گفت رو روبرو من این افسون مخوان

بیت ۱۷۵۴:

من بدانم آنچه اندیشیده ای دو دیده^(۱) دوست را چون دیده

بیت ۱۷۵۵:

ای گران جان^(۲) خوار دیدستی مرا زآنک بس ارزان خریدستی مرا

پاره‌ای از شروح بجای (مرا) در هر دو مصرع بیت ۱۷۵۵ «دو را ضبط کرده‌اند.»

بیت ۱۷۵۶:

هر که او ارزان خرد ارزان دهد گوهری طفلی به قرص نان دهد

۱- دو دیده: به معنی احول و مجازاً مشرک و کافر است.

۲- گران جان: مجازاً به آدم بد ذوق و کج سلیقه اطلاق می‌شود.

در تفسیر بیت ۱۷۵۱ چنین آوردند که در عرف طریقت هر یک از اعضاء، وظیفه خاص خویش را دارد چنانکه وظیفه چشم و کمال آن در بصیرت است وظیفه دل ادراک جمال و کمال، دریافت و مهبط انوار الهی و مخزن الاسرار است چنانکه فرموده‌اند:

«قلوب الاحرار قبور الاسرار» و از همه مهمتر عاشق شدن است.

من در صدد دلجویی او برآمدم او چون از تقاضاهای مکرر من کراهت داشت، به صد عشو و ناز و کرشمه بهانه می‌آورد. باید دانست که عاشق در طلب جلوه معشوق گاهی به عجز و ناله می‌گراید و گاهی در مقام ناز و دلال می‌آید تا باشد که نقاب حجاب از روی خود بگشاید. برای مزید آگاهی بیشتر به تأیید ابن فارض مراجعه شود.

بعضی از شروح مثنوی چنین ضبط کرده‌اند.

بیت ۱۷۵۷:

غرق عشقی‌ام که غرقست اندرین عشقه‌های اولین و آخرین

بیت ۱۷۵۸:

مجملمش^(۱) گفتم نگفتم زآن بیان ورنه هم افهام سوزد هم زبان

بطور سر بسته و ابهام به مسائل عرفانی اشاره کردم و به تفصیل نپرداختم چون فهم‌های کهنه‌کوتاه نظر و زبان گوینده از شدت تأثیر این کلام بسوزد.

«مفصل» «حدیثی» را گویند که از سند او دو کس یا زیاده ساقط شده باشد، چنانکه مالک گوید:

«قال رسول الله (ص) کذا. چنانکه شافعی گوید: «قال ابن عمر کذا» و بعضی آن را منقطع شمرند و بعضی مرسل^(۲).

لا: در زبان عربی از ادات نفی، و در اصطلاح صوفیه بر نفی ما سوی الله، اطلاق می‌گردد. و اشاره به لا اله، مقابل الا الله که اثبات حق تعالی به الوهیت و نفی انانیت صوفی و اثبات وحدت وجود و اختصاص وجود به باری تعالی است. (جلت عظمته)

۱- سر بسته و مختصر، از اصطلاحات اهل اصول و در مقابل مفصل است.

۲- فرهنگ اصطلاحات الفنون ص ۲۸۲ سطر دوازدهم - چاپ تبریز اسفند ۱۳۵۲

هر دو تعبیر مأخوذ است از لا اله الا الله.

چیزی که از دو بیت اخیر استنباط می‌شود، آن است چون مردان کامل به مرحله کشف و مشاهده می‌رسند به قول معروف «مَنْ عَرَفَ اللَّهَ كَلَّ لِسَانَهُ» و به عبارت دیگر این ذوات مشمول مفاد این بیت می‌شوند: «هر که را اسرار حق آموختند، قفل کردند و دهانش دوختند».

اما در بعضی از شروح مثنوی بیت ۱۷۷۲ را چنین ضبط کرده‌اند.

من ز شیرینی نشستم رو ترش من ز بسیاری سخن هستم خمش
علم لدنی^(۱): علم لدنی علمی است که بنده از خدا آموزد بدون واسطه ملک و یا پیغمبری به حکم «و عِلْمَانِهِ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا» و علمی است که اهل قرب را به تعلیم الهی و تفهیم ربانی معلوم و مفهوم شود نه به دلائل عقلی و شواهد نقلی^(۲)

اما در نسخه نیکلسن چنین است:

اصل غیرتها بدانید از اله آن خلقان فرع حق بی‌اشتباه

تفسیر قول حکیم

بهرچ از راه و امانی چه کفر آن حرف و چه ایمان

بهرچ از دوست دور افتی چه زشت آن نقش و چه زیبا

و در معنی قول^(۳) «إِنَّ سَعْدًا لَغَيُورٌ وَأَنَا أَعْيُورٌ مِنْ سَعْدٍ وَاللَّهُ أَغْيُورٌ مِنِّي وَمِنْ

۱- لدن بالفتح (ع) نرم از هر چیزی و لَدُنْ به فتح اول و ضَمّ دال به معنی نزد مترادف «عند» نیز آمده است - لَدُنِّي به ضم اول و ضم ثانی و نون مشدد مکسور، آنچه کسی را بدون سعی از نزد حق تعالی رسیده باشد. یا بدون تعلیم غیر، از طبیعت و ذهن او باشد، این نوع منسوب به لَدُنْ به معنی نزد است. (نقل از آندراج جلد پنجم)

۲- همچنین در کتاب مصباح‌الهدایه صفحه ۱۵ مقدمه ابیات زیر قابل توجه است:

دل گفتم مرا علم لدنی هوس است تعلیمم کن گرت بدین دسترس است
گفتم که الف گفت دگر، گفتم هیچ در خانه اگر کس است یک حرف بس است

۳- روایت فوق را با اندک تغییری امام محمد غزالی در احیاء العلوم ص ۴۶، ابن عربی در کتاب فصوص الحکم ص ۱۰۹ و شیخ ابوالقاسم قشیری در رساله خویش ص ۱۱۶ به نحوی خاص آورده است.

غَيْرَتِهِ حَرَّمَ الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطَّنَ»

اشعاری که مولانا عنوان قرار داده است در باب غیرت حق تعالی است و اقتباس از بیت دوم قصیده سنایی است که در حاشیه دیوان تحت شماره ۳ ضبط است بدین قرار:

مکن در جسم و جان منزل که این دونست و آن والا

قدم زین هر دو بیرون نه، نه اینجا باش و نه آنجا
«وامانی و در افتی» در دیوان سنایی چاپ تهران مقدّم و موخّر گردیده است.
همین بیت در کتاب مرصادالعباد^(۱) چنین آمده است:
بهرچ از راه باز افتی چه کفر آن حرف چه ایمان

بهرچ از دوست وامانی چه زشت آن نقش چه زیبا
و به حقیقت تا مرید از وجود خویشتن سیر نشود، مرد این حدیث نبود:
سیر آمده زخویشتن، می باید برخاسته زجان و تن می باید
در هر گامی هزار بند افزونست زین گرم روی بند شکن، می باید
هر چیز که مرید صادق در این راه بر هم زند و براندازد حق تعالی با هزار چندان
پاداش و جزا در دنیا و آخرت، جبران زیانهای او بکند.

بدون تردید غیرتی به خدا نسبت داده می شود از لحاظ لفظ با غیرت سعد مشابه است
ولی از لحاظ معنی بسیار متفاوت است. چنانکه مولانا جلال الدین فرماید:

جمله عالم زآن غیور آمد که حق برد در غیرت برین عالم سبق
غیوری رسول: حمیت رسول اکرم صلی الله علیه و آله اشاره به حدیثی است که ذیل
غیور به آن اشاره شد. مولوی فرماید:

زآنکه واقف بود آن خاتون پاک از غیوری رسول رشکناک
در جای دیگر آمده است:
غیرت آن باشد که آن غیر همه است آنکه افزون از بیان و دمدمه است

حکیم سنایی می‌گوید هر چیزی که انسان را از خدا باز دارد و دور نماید بایستی آن سخن و آن امر را رها کنی، هر نقش که شخص را از قرب باری تعالی مانع شود، محب را از محبوب جدا گرداند، آن را نابود باید کرد، خواه زشت باشد و خواه زیبا. اما در مسأله ایمان و اسلام که مطرح شده است. ایمان سطحی است که خالصاً لوجه الله نباشد، اعمالی که از روی خلوص و صدق و صفا و نیت پاک انجام نگیرد، در این صورت واجد اعتباری نیست و با کفر فرقی ندارد. اما طرح مسأله در کتاب فاتح‌الابیات چنین آمده است^(۱): اما در مورد غیوری حضرت رسول (ص) رجوع شود به حکایت عایشه و مرد کور در مثنوی مولوی دفتر ششم از بیت ۶۷۰ به بعد.

غیرت حق در ابیات ۱۷۱۲^(۲) و ۱۷۱۳^(۳)، ذکر شده است.

غیرت در مورد حق تعالی معنی دیگر نیز دارد و آن ممنوع داشتن خلق است از بعضی از صفات جلال، مانند عظمت و کبریا که بندگان را به حسب آفرینش و تکوین از آن ممنوع داشته است.

برای آنکه انسان و هیچ موجودی را چنان نیافریده است که از نقص و حاجت مبرا

۱- در باب حدیث فوق رجوع کنید به صحیح مسلم ج ۴ ص ۲۱۱

* مثنوی چاپ نیکلسن ج ۱ ص ۱۰۸

* دفتر پنجم ص ۳۱۱

* با توجه به اشعار حکیم سنایی غزنوی و قول پیامبر صلوات علیه و آله سبب ورود حدیث شریف این بوده است: «پیامبر اکرم (ص) قذف کنندگان را مجازات حد فرمود. در این میان سعد بن عباد، اظهار کرد اگر من عیال خود را در مقام مقاربت با غیر ببینم بصرف رؤیت و ادعا و اظهار من، داعیه به ثبوت نمی‌رسد اگر موضوع را همچنان رها و دنبال شهود روم، معصیت انجام و بالتبجیه زن حامله می‌شود، زناکار فرار را برقرار ترجیح می‌دهد. پس اگر در صد انتقام برآمدم، ضعیفه را قذفش کنم، چون فاقد شهودم تازیانه می‌خورم و اگر خاموشی گزینم از درد غیرت می‌میرم. پس حضرت فرمودند حقیقتاً سعد غیور است و من غیورترم، خدا از من غیورتر است، از آن جهت است که افعال زشت و فواحش بر نتیجه ظاهر و باطنی که بر این دو مترتب شود حرام کرده است. (ترجمه از فاتح‌الابیات ج اول ص ۱۶۴)

۲- غیرت حق بود و با حق چاره نیست کو دلی کز عشق حق صد پاره نیست

۳- غیرت آن باشد که او غیر، همه‌ست آنک افزون از بیان و دمدمه‌ست

(بقیه باقی این ابیات در ملحقات دفتر چهارم نقل خواهد شد، بدانجا مراجعه شود)

باشد.

پس صفت عظمت و کبریا در خور انسان نیست. آدمی از روی جهل و غفلت مدعی آن می‌شود. آنگاه انسان با وجود کم بود و نیازمندی، تکبر دیگران را بر خود نمی‌پذیرد و این از آثار غیرت است که نعمتی الهی است. پس اگر انسان کبر دیگری را تحمل نمی‌کند از باب سریان اوصاف حق در وجود اوست.

از طرف دیگر، باری تعالی به اعتبار اینکه فرمانروای مطلق است چنان می‌خواهد که امر و نهی احکام او را، بندگان گردن نهند، بدین جهت بعضی امور را حلال و برخی را حرام کرده است. مردان خدا نیز بدین معنی به غیرت موصوف می‌گردند. هرگاه کسی برخلاف امر و نهی قدم بردارد، از آنجا که حفظ نوامیس الهی مقتضای غیرت اوست بر او خشم می‌گیرند و وی را متنبه می‌سازند، اما نخستین، حکم فطرت، دومین امر شریعت است.^(۱)

بیت ۱۷۶۴:

او چو جان است و جهان چون کالبد کالبد از جان پذیرد نیک و بد
«جان و جهان و غیره ضمن شرح بیت قبلی گفته شده است».

بیت ۱۷۶۵:

هر که محراب نمازش گشت عین سوی ایمان رفتنش می‌دان توشین^(۲)
عین: عین‌الیقین یا عیان.

عین: آنچه ادراک می‌شود به یکی از حواس ظاهری، مقابل ذهن که وجود عینی مقابل وجود ذهنی و خارجی است، مقابل غیر، که گویند عین او در مقابل غیر او.
عین در اینجا اشارت است به ذات شیئی که اشیاء دیگر از او ظاهر شوند.

عین الله، عین العالم، انسان کامل است. علم الیقین علم معاملات دنیاست به احکام و اوامر. عین‌الیقین^(۳) مقام عارفان است. علم به حال نزع و وقت بیرون رفتن از دنیاست. در این

۱- از افاضات خلد آشیان علامه فقید که این مهم را بهتر از دیگران بیان کرده است.

۲- شین: زشتی، زشت

۳- یقین در لغت علمی که شکی به آن نباشد. نزد عرفا عبارت است از «رؤیت عیان به قوت

مورد هجویری چنین می‌گوید: آنچه امروز با علم صحیح حاصل می‌شود، فردا با رؤیت حاصل شود: علم‌الیقین. عین‌الیقین مقام عارفان است، به حکم استعداد مر مرگ را. پس علم‌الیقین به مجاهدت و عین‌الیقین به مؤانست و حق‌الیقین به مشاهدت شود، آن یکی عام است، دیگری خاص و سه دیگر خاص‌الخاص^(۱).

برای تکمیل اطلاع به کتاب تصوف اسلامی صفحه ۵۳^(۲) مراجعه شود.

بیت ۱۷۶۶:

هر که شد مرشاه را او جامه‌دار هست خسران بهر شاهش اتجار^(۳)

بیت ۱۷۶۷:

هر که با سلطان شود او همنشین بردرش شستن^(۴) بود حیف و غبین^(۵)

بیت ۱۷۶۸:

دستبوسش چون رسید از پادشاه گر گزیند بوس پا باشد گناه

بیت ۱۷۶۹:

گرچه سر بر پا نهادن خدمتست پیش آن خدمت خطا و زلتست

بیت ۱۷۷۰:

شاه را غیرت بود بر هر که او بوگزیند بعد از آن که دید رو

ادامهٔ پاورقی از صفحهٔ قبل

ایمان نه به حجت و برهان» ابونصر سراج در کتاب لمع می‌گوید: «یقین بر سه وجه است: علم‌الیقین، عین‌الیقین و حق‌الیقین».

۱- رک کشف‌المحجوب چاپ ژوکوفسکی صفحه ۴۹۷ برای مزید اطلاع به کتاب تاریخ تصوف دکتر غنی صفحه ۴۰۷ مراجعه شود.

۲- زمانی که دل از حجاب گناه و وساوس شیطان پاک و منزّه گردید، در این حال آن به آئینه‌ای مانند که زنگار از سطح آن زدوده شده و صیقل تام و تمام یافته است. در این حال که اهریمن نمی‌تواند به آن تأثیر بخشد. بلکه دل در تصرف حق است و همین حال است که مرد کاملی گفته است: اگر من از فرمان قلبم سرپیچی کنم گویی امر حق را، انجام نداده‌ام و در بوتّه نسیان قرار گرفته‌ام.

۳- تجارت کردن

۴- شستن یعنی نشانندن

۵- گول خوردن

بیت ۱۷۷۱:

غیرت حق بر مثل گندم بود کاه خرمن غیرت مردم بود

بیت ۱۷۷۲:

اصل غیرت‌ها^(۱) بدانید از اله آن خلکان فرع حق بی‌اشتباه
در بیت ۱۷۶۷ بعضی از شروح به جای سلطان «شیطان» به جای حیف، «عیب» ضبط کرده است.

توضیح: بوا از اصطلاحات خاص مولانا است، خواه در معنی معمولی یعنی رایحه، یا از اثری به مؤثر پی بردن. حافظ فرماید:

به بوی آنکه زمیخانه کوزه‌ای یابم روم سیوی خراباتیان کشم بر دوش

تفسیر بیت ۱۷۶۵ از نظر فاتح‌الابیات

«هر که محراب نمازش عین شد» یعنی وحدت مطلقه و مشاهده و معاینه حقیقت الحقایق باشد، توجه او به مقوله ایمان، عیب یا تنزل مرتبه است، زیرا که معنی ایمان تصدیق غیب است. مشاهده و معاینه و شهود رفیع‌ترین مرحله در عرفان است. در صورتی که ایمان برای عوام مقام رفعت و شرافت است.^(۲)

تفسیر بیت ۱۷۷۲^(۳) از نظر فاتح‌الابیات

اصل غیرت‌ها را از خدا بدانید، آنچه سزاوار خلاق است بدون تردید و اشتباه فرع، آن کل است.

۱- در مورد غیرت‌ها رجوع شود به شرح بیت ۱۷۶۳ (دفتر اول)

۲- صفحه ۱۶۴ کتاب فاتح‌الابیات چاپ استانبول

۳- ایضاً همان صفحه

بیت ۱۷۷۳:

شرح این بگذارم و گیرم گله
از جفای آن نگار ده دله
منظور از نگار، محبوب حقیقی است، ده دله تعبیری از تجلیات مختلفه در خصوص
تعریض و نصیحت است چنانکه در بیت شماره ۱۵ «غم ما روزها بی‌گاه شد» به آن اشاره
گردیده است.

ده دله^(۱): به دفتر ششم بیت ۳۸۳۳^(۲) و ۴۴۵۴^(۳) مراجعه شود.

بیت ۱۷۷۴:

نالم ایرا ناله‌ها خوش آیدش
از دو عالم ناله و غم بایدش
شاید اشاره به حدیث مضبوط در کتاب کنوزالحقائق است که: خدای دل اندوهناک را
دوست می‌دارد، به قول معروف رنج و اندوه گاهی از هر شادی با عظمت‌تر است.
اشتیاق به وصول مرتبه کشف و شهود و درک قرب حق و لقاءالله برای انسان کامل یک
حالت بهت و تحیر و دهشت ایجاد می‌کند که نمی‌توان آن را با کلمات معمولی بیان کرد.
از این است که فرموده است:

ای خدا بنما تو جان را آن مقام
کاندر آن بی حرف می‌روید کلام

بیت ۱۷۷۵:

چون ننالم تلخ از دستان او
چون نیم در حلقه مستان او^(۴)

بیت ۱۷۷۶:

چون نباشم همچو شب بی روز او
بی وصال روی روز افروز او

۱- خدا لطف عام دارد، غیرت عاشقی طلب اختصاص می‌کند، مولانا می‌خواهد که لطف حق
مخصوص او باشد. (از افادات استاد علامه).

۲- تا نگیرد آن کفن خواه آن صله

۳- شد زن او نزد قاضی در گله

۴- پاره‌ای از شروح «نباشم» ضبط کرده‌اند.

بیت ۱۷۷۷ تا ۱۷۹۵:

ناخوش او خوش بود در جان من جان^(۱) فدای یارِ دل رنجان من

بیت ۱۷۷۸:

عاشقم بر رنج خویش و درد خویش بهر خشنودی شاه فردِ خویش

بیت ۱۷۸۳:

راستی کن ای تو فخر راستان ای تو صدر و من درت را آستان

۱- جان: مراد روح انسانی است و کنایت از نفس رحمانی و تجلیات حق است، یار: یار عالم شهود را گویند یعنی مشاهده ذات حق ۱۷۷۷ دفتر اول (منقول از فرهنگ تعبیرات عرفانی) جانِ جان: ذات حق تعالی ۱۷۸۱ د اول

بیت ۱۷۸۰، رجوع شود بشرح بیت ۸۱۷-۸۲۲ مجلد دوم ص ۱۴۱-۱۵۸
نفاق: دورویی و توسل به اهل باطل برای نیل به مراد بیت ۱۷۸۲ دفتر اول مجلد چهارم بقلم نگارنده

ماومن: اشاره به مهمانی معین الدین پروانه و محاجه مولانا با قاضی شهر است. برای مزید اطلاع رجوع شود به جلد اول مناقب العارفین.

روح: جوهری است نامرئی و نامحسوس و بسیط و مدبر و از امور الهی است و زوال ناپذیر است ۱۷۸۵ (دفتر اول)

۱۷۸۱: من زجان جان شکایت میکنم: من نیم شاکی روایت میکنم، رجوع شود بشرح بیت اول مجلد نخستین.

بیت ۱۷۸۲:

دل همی گوید ازو رنجیده‌ام وز نفاق سست می‌خندیده‌ام
به صورت ظاهر، دل می‌گوید از او رنجیده‌ام، در صورتی که بیان حال نیز از تأثیر جذبات حق است.

محو: در لغت پاک کردن نوشته است از لوح و نزد صوفیان عبارت از محو اوصاف عادت است همانطور که اثبات اقامه احکام عادت است. ۱۷۸۶ د اول

نرد... باختن: بدان پرداختن، به آن مشغول شدن ۱۷۸۷ د اول
جانان: معشوق، محبوب، نزد صوفیه صفت قیومی را گویند که قیام جمله موجودات به اوست. ۱۷۸۸ د - اول

امرکن: اشاره به آیه شریفه ۸۲ از سوره یس: «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» یعنی: فرمان نافذ خداوند در عالم چون اراده خلقت چیزی را کند به محض آنکه گوید به آن موجود باش بلافاصله موجود خواهد شد. بیت ۱۷۸۹۳ د - اول از همین مجلد مراجعه شود.
زکات: در فقه آنچه، به حکم شرع، درویش و مستحق را دهند و این کار بر مسلمانان فرض است، شرحه شرحه: ریش ریش، پارچه پارچه.

بیت ۱۷۸۴:

آستان و صدر در معنی کجاست ما و من کو آن طرف کان یار ماست
 صدر مجازاً به معنی «رب» و آستان را «عبد» گفته‌اند.
 زمانی صدق و صفای عارفانه تحقق پذیرد تمام مراتب خواجگی و بندگی از بین می‌رود.
 برای تحقیق بیشتر به شرح بیت ۱۷۴۱ - ۱۷۳۶ مراجعه شود.
 داستانی، در معنی آستان و صدر و شرح این بیت در جلد اول مناقب العارفین موجود است.
 به شرح زیر:

روایت کرده‌اند که روزی معین‌الدین پروانه در سرای خود اجتماع اکابر کرده بود و جمع علماء و شیوخ و ارباب فتوت در آن مجلس حاضر شده و صدور عظام صدرها را گرفته بودند مگر پروانه را آرزو شد که اگر حضرت مولانا نیز تشریف حضور پر نور ارزانی فرمودی چه بودی همانا شرف روزگار ما بودی، پس مجدالدین اتابک را که داماد پروانه و مرید مولانا بود برای این دعوت اعزام نمود. میان صدور و اکابر نگرانی ایجاد شد. که اگر مولانا تشریف حضور دهد کجا نشیند، باتفاق گفتند که ما هر یکی در جای خود نشسته‌ایم او نیز هر کجا که خواهد بنشیند. پس حضرت مولانا، چلبی حسام‌الدین و اصحاب را جمع کرده و روانه شدند. یاران پیشاپیش می‌رفتند و حضرتش در پی یاران می‌رفتند.

چون حضرت چلبی به سرای پروانه در آمد تمامت اکرام کرده بالای صُفّه جا دادند. در عقب حضرت مولانا در رسید پروانه و ارکان دولت پیش او دویدند.

پروانه دست مبارک حضرت خداوندگار را بوسه‌ها داد و عذرهای می‌خواست که حضرت خداوندگار را زحمت شد و اما بندگان را رحمت شد. چون مولانا به سرای در آمد دید که زیر و بالای صُفّه اکابر نشسته‌اند.

مولانا «السَّلامَ عَلَیْکُمْ وَ رَحْمَةُ اللهِ» گفت و در صحن سرای فرو نشست پس چلبی حسام‌الدین برخاست و به زیر آمده در پهلوی مولانا بنشست، اغلب اکابر به موافقت فرود آمدند و آنانکه از غلبه نفاق اتفاق کرده بودند در ماندند مثل ناصرالدین، و شیخ شرف‌الدین «وَمَنْ تَابَعَهُمْ مِنَ السَّفَهَاءِ» که هر یک در انواع کتابخانه‌ای بودند و گویند سید شرف‌الدین چون

این حالت را بدید که تمامت بزرگان به موافقت آن بزرگ از بالا به زیر دویدند و حضرت آن چنان صدری در صف نعال ساخته بود و صدرها خالی مانده شیخ شرف‌الدین سخن آغاز کرد که در صورت حال صدر کجاست؟ و در مذهب اهل طریقت صدر چه جایی را گویند؟ قاضی سراج‌الدین گفت که «در مدارس علماء، صدر میانه صَفّه است که مسندگاه مدرس است». شیخ شرف‌الدین هریوه گفت: «که در طریقه اهل اعتکاف، و پیروان خراسان کنج زاویه صدر است، شیخ صدرالدین گفت که «در مذهب صوفیان، صدور در خواتق، کنار صَفّه را گویند و آن فی‌الواقع صف نعال است». بعد از آن بر سبیل امتحان از حضرت مولانا سؤال کردند که محلّ صدر در سنت شما کجاست؟ حضرتش فرمود:

«آستان و صدر در معنی کجاست ما و من کو آن طرف کان یار ماست»
 «صدر آنجاست که یار است» سید شرف‌الدین گفت: کو یار؟ «فرمود که کوری نمی‌بینی».

تو دیده نداری که بدو درنگری ورنه ز سرت تا قدمت اوست همه
 همانا که برخاست و سماع شروع کرد، سماع آن چنان گرم شد که تمام اکابر جامه بر خود چاک کردند. «همچنان حکایت دیگر که در صفحه ۱۱۸ تا ۱۲۰ مندرج است.»

نقل از جلد اول مناقب العارفین افلاکی - چاپخانه انجمن تاریخ ترک

بیت ۱۷۸۵: ای رهیده جان تو از ما و من ای لطیفه روح اندر مرد و زن
 این بیت با توجه به توصیف حسام‌الدین چلبی به فخر راستان اشاره به او دارد. برای بینش بیشتر و امعان نظر مراجعه به شرح ابیات ۱۷۳۳ - ۱۷۲۷ ضرورت دارد.^(۱)

بیت ۱۷۸۶:

مرد و زن چون یک شود آن یک توئی چونکه یکها محو شد آنک توئی

۱- مظهر حقیقت محمدیه، یعنی مرد کامل (حسام‌الدین چلبی) «که جان تو از قید ما و من» رسته تو لطیفه روح هر مرد و زن هستی، نور تو از اغیار و ماسوارهایی یافته است. لطیفه روح در اصطلاح مشایخ تصوّف، حقیقت دقیق المعنی و رقیق الفحوی است که در عبارت نگنجد و به اشارت معلوم نشود. (ترجمه از فاتح‌الابیات، چاپ استانبول)
 لطیفه: «الطفیة یُذْکَرُ ولا یُؤْصَفُ»

تمام حوادث ناشی از وجود حقیقی و کلیه تعینات خلق از فیض حق مطلق است و تفاوت خلق و حق از جهت اطلاق و تعین است. تعین و کثرت افراد مانع یگانگی و وحدت او نیست.

تعین که ظاهر کثرت است روزی با همدیگر یکی می‌شوند و به سوی حق بر می‌گردند، چنانکه حضرت حافظ فرماید:

این جان عاریت که به حافظ سپرد دوست روزی رخسار بیینم و تسلیم وی کنم
- برای مزید اطلاع به کتاب تصوف اسلامی مراجعه شود^(۱).
- مطالعه تائیه ابن فارض مفید به نظر می‌رسد^(۲).

اما از نظر فاتح الابیات، بیت مذکور چنین تعبیری می‌شود:

چون مرد و زن محو شود و مرتبه وحدت پیدا کنند، چون تعین امر اعتباریست تنها هستی حق در نظر عارف جلوه‌گر می‌شود.

بیت ۱۷۸۷:

این من^(۳) و ما بهر آن بر ساختی تا تو با خود نرد خدمت باختی
خداوندگار آدمی را آفرید تا او را عبادت نماید. رجوع به قرآن کریم آیه ۵۶ سوره
۵۱^(۴) و در واقع عابد و معبود و به عبارت دیگر عاشق و معشوق.
ناگفته نماند عشق موجودات انعکاس عشق حق است. (برای بینش بیشتر به شرح
بیت ۱۷۳۳ - ۱۷۲۷ مراجعه شود)^(۵)

۱- از صفحه ۱۵۲ به بعد

۲- تائیه ابن فارض ص ۲۶۴ - ۲۴۱

۳- تا من و توها همه یک جان شوند عاقبت مستغرق جانان شوند
۴- و مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ. نیافریدیم جن و انس را مگر برای آنکه بپرستند مرا (بشناسند مرا) شیخ اکبر در حال جذبه گوید: «أَلْعَبُدُ حَقَّ وَ رَبِّ حَقَّ» در این مورد کافیست که به این آیه استناد کنیم «ثُمَّ ذَرَهُمْ فِي خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ» (۹۱/۶) - ثُمَّ ذَرَهُمْ، این کلمه خذلان است. تهاون و تهدید است نمی‌گذارد ایشانرا تا در بازی خویش می‌روند. مَثَل است برای کسیکه کار می‌کند که نفعی و خیری نبود و گویی به بازی هرزه مشغول است در جای دیگر گفت: (واعرض عَنِ الْجَاهِلِينَ) نقل از کشف الاسرار ج ۳
۵- منظور از من و ماتعینات کثیره است. (فاتح الابیات)

بیت ۱۷۸۸:

تا من و توها همه یک جان شوند عاقبت مستغرق جانان شوند
فاتح الابیات به جای «یک جان» یک سان ضبط کرده است.

بیت ۱۷۸۹:

اینهمه هست و بیا ای امرِکُن ای منزه از بیا و از سخن
بیا ای امرِکُن: خطاب به حضرت باری تعالی، یعنی ای صاحب (امرِکُن) که با آن ما را
به عالم وجود آوردی، ما را الهام بخش که کبر و نخوت را کنار بگذاریم، طلسم عدد و تعدد را
درهم بشکنیم.

حدود وجودی مانند زن و مردی و سپیدی و سیاهی و تعصب نژادی را هیچ انگاریم تا
به حقیقت انسانی بگرویم. (قرائت امرِکُن معادل است با ترکیب امرِکُن و این یکی بهتر است.
بعضی از شروح، به جای بیا (بیان) ضبط کرده‌اند و این خود نادر است.)

بیت ۱۷۹۰:

جسم جسمانه تواند دیدنت؟! در خیال آرد غم و خندیدنت؟!
مادّیون و علماء علم انسان شناسی و محققین درباره عقاید و ادیان باستانی نمی‌توانند
تصور معنوی از پروردگار متعال داشته باشند. درباره احادیث که در آن خنده به خدا نسبت
داده شده است روایتی از غزالی ذکر شده باشد. برای بینش بیشتر به این کتاب مراجعه فرمایند
(Aspects of ISLAM) تالیف: D. B. MACDONALD - ص ۲۲۸، طبع نیویورک ۱۹۲۱.

و نیز رساله قشیریّه صفحه ۷، ۷۵، شیخ ابوالقاسم قشیری را قرائت فرمایند.
ممکن است راه حل موضوع این باشد که بیت اوّل را به صورت استفهام انکاری
بخوانند که آیا جسم مستغرق در صفات جسمانی و عاری از معنویات، توأم با غم و خنده
می‌تواند ترا چنانکه شاید و باید ببیند یا در خیال آرد؟ پاسخ آن است که توان اینکار را ندارد
زیرا که جسم مادی و چشم سر، شایستگی آن ندارند و با خدا مناسبت ندارند. کتاب
فاتح الابیات در مقام شرح بیت مذکور بعدی را نیز آورده و هر دو را با هم به طریق فوق شرح

کرده است که خلاصه مطلب چنین است: (۱)

این جماعت ظواهر اخبار و آیات متشابهات را بدون بررسی باطن و عدم عنایت به آراء و فتاوی و نظر مفسران و راسخان در علم مستند قرار می‌دهند.

دیده دل آنان لایق دیدار محبوب ازلی نیست، زیرا که تا قلبی از قید غم و شادی خالی نباشد. سزاوار کشف و شهود نمی‌گردد. اما اینها در مرحله تقلید هستند و به پایه تحقیق نرسیده‌اند خدا ما را پاکیزه گرداند و از قیود جسمانیّت برهاند. اما باید دانست که تأویل امری است به گمان، به اتفاق علماء سخن گفتن در صفت حق تعالی به گمان روانیست.

«سروری» یکی دیگر از شارحان مثنوی آن بیت را به شکل استفهام انکاری اداء کرده است.

«شمعی» نیز با توجه به این آیه کریمه «لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ» را در بیت مذکور شرح کرده است. برای تکمیل فایده به جلد اول کتاب توضیح الملل از ص ۱۰۴ به بعد که اخیراً به کوشش دانشمند عالیمقدار جناب آقای جلالی نائینی اصلاح از انتشارات اقبال است مراجعه شود.

بیت ۱۷۹۳:

باغ سبز عشق کو بی منتهاست جز غم و شادی در او بس میوه‌هاست
عشق الهی از هر لحاظ، با احساس لذت و الم معمولی موافق و سازگار نیست، این عشق اصل خوشیهاست، که حذی بر آن متصور نیست. وصف حقیقی مافوق و برتر از تمام ثناهاست. معلول اسباب خارجی نیست. نهال آن از تخم وفا و ریشه آن از مزرع دل. و آبش از جهان دیگر است برای بینش بیشتر به مجلد سوم از بیت ۱۴۰۳^(۲) به بعد از دفتر نخستین

۱- جسم جسمانه تواند دیدنت در خیال آرد غم و خندیدنت
جواب: «دل که او بسته غم و خندیدنت تو مگو که لایق آن دیدنت»
یعنی آنهایی که بی‌روح و بی‌ذوق و در مرتبه جسمانیّت هستند، ای محبوب حقیقی آنها قادرند فقط ترا در مرتبه جسمانی ببیند برای تو آن چیزیکه در لسان شرع، غم و خنده و شادی ثابت شده‌اند به خیال آرند و حالاتی که در جسم خود وجود دارد درباره تو قیاس نمایند این طایفه از افکار مجیمه و مشبه پیروی می‌کنند.

۲- چون شدی بر بام‌های آسمان سرد باشد جستجوی نردبان

بقلم نگارنده مراجعه فرمائید.

بیت ۱۷۹۴:

عاشقی زین هر دو حالت برتر است بی بهار و بی خزان سبز وتر است

بیت ۱۷۹۵:

ده زکوة روی خوب ای خوب رو شرح جان شرحه شرحه بازگو

بیت ۱۷۹۶:

کز کرشم غمزۀ غمّازہ ای بر دلم بنهاد داغی تازه ای

این بیت اشاره به تجلی جمال ربوبی در دل عارف دارد.

بیت ۱۷۹۷:

من حلالش کردم ارخونم بریخت من همی گفتم حلال او می گریخت

به شرح بیت ۱۷۴۹ این دفتر مراجعه شود.

او می گریخت، شاید اشاره به این باشد که او حال فنا را مستدام نمی پسندید.

بیت ۱۸۰۲:

شرح گل بگذار از بهر خدا شرح بلبل گو که شد از گل جدا

در این بیت، مولانا بیان داستان گل را فرو می گذارد حکایت جدایی بلبل عاشق را بیاد

می آورد. حالتی را وصف می کند که گویای حال لذت و آلم انسانی و خیر و شر در این هستی

زودگذر است.

بیت ۱۸۰۶:

جور و احسان رنج و شادی حادث است حادثان میرند و حقشان وارث است

رجوع شود به قرآن کریم، سوره ۱۵ آیه ۲۳^(۱)، همچنین سوره ۲۸ آیه ۸۸^(۲)

ادامۀ پاورقی از صفحه قبل

آینه روشن که شد صاف و جلی جهل باشد بر نهادن صیقلی

پیش سلطان خوش نشسته در قبول زشت باشد جستن نامۀ رسول

۱- «وَإِنَّا لَنَحْنُ نُحْيِي وَنُمِيتُ وَنَحْنُ الْوَارِثُونَ» ماییم که زنده می کنیم و می میرانیم و ماییم که وارث همه ایم.

بیت ۱۸۰۷:

صبح شد ای صبح را پشت و پناه عذر مخدومی حسام‌الدین بخواه
صبح شد: این بیت اشاره به این دارد که کلمات در مورد معنای عرفانی بکار رفته
است. بدین معنی که شب اشاره به ایام فراق است و سپیده سحر کنایه از ایام وصال. شاهد
مثال در دیوان غزلیات شمس است.^(۱)

کنون از مغربی رستم به کلی که از مشرق برآمد آفتابم
در پاره‌ای از نسخه‌های قدیمی «صبح و پناه» به جای «پشت و پناه» ضبط کرده‌اند.
مولانا در مقام کشف و شهود و مناجات با باری تعالی چون یارای کلام در خود نمی‌یابد
از زبان حسام‌الدین چلبی که الهام بخش مثنوی است سخن می‌گوید که او را با کرم خویش
ببخشاید زیرا که چنان مجذوب حق است که قدرت ندارد به شرح اسرار عرفانی که به وی
الهام می‌شود پردازد.

بیت ۱۸۰۸:

عذر خواه عقل کل و جان تویی جان جان و تابش مرجان تویی
خداوند که آگاه از باطن عموم مردم است شفیع واقعی کسانی است که از مرد خدا یا
انسان کامل طلب مغفرت نمایند. تفسیر بیت از نظر فاتح‌الابیات چنین است که:

بیت ۱۸۰۹:

تافت نور صبح و ما از نور تو در صبحی با می منصور تو
منصور تو: منظور (حسین بن منصور حلاج) است که او را منصور حلاج و حلاج
می‌نامند که در سال ۳۰۹ هـ. ق بالای چوب‌دار جان داد.

۲- «لَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ إِلَّا إِلَهُهُ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ».

مخوان با خدا الهی دیگر را. نیست الهی مگر او. همه چیز هلاک و زوال پذیرد مگر وجه او.
۱- «ای کریم ذوالمنن تو عذرخواه عقل و جان کل هستی یعنی تویی که به عقل محمد (ص) و
روح محمد «صلوات الله و سلامه»، تعظیم و تفخیم می‌نمایی.
عذر خواهی کنایه از تعظیم است و در مقام ذکر ملزوم و اراده لازم است.
مقصود مرجان کنایه از قلب روشن است. ص ۱۶۹

برای مطالعه دقیق احوال حلاج به کتاب «ماسینیون» به نام (La Passion al Hallag) مراجعه فرمایند.

می و شراب حلاج، داستان انا الحق گفتن او را به خاطر می آورد.
بهترین اثر وی طواسین^(۱) است که در صفحه ۱۳۴ آن چنین می گوید: «روح تو با روح من سرشته است مانند شراب که در آب صاف حل می شود».
و نیز قدیمی ترین مأخذ معتبر عرفانی که بحث شافی و وافی در این مورد از وی آمده است کشف المحجوب هجویری است. در چند مورد از صفحه ۷۴ تا ۴۴۸ نام، اوصاف، اقاویل او آورده است.
می منصوری مجازاً حالتی است که از شهود حقیقت و غلبه معرفت پدید آید. رجوع شود به دیوان غزلیات شمس.

برای اطلاع کامل از شطحیات منصور حلاج به کتاب شرح شطحیات شیخ روزبهان بقلی شیرازی، شامل گفتارهای شورانگیز و رمزی صوفیانه وی به فصل ۴۸۱ تا ۴۸۶ به تصحیح و مقدمه از هنری کرین چاپ تهران ۱۳۴۴ مراجعه شود.
بیت ۱۸۱۰:

داده تو چون چنین دارد مرا باده که بود کو طرب آرد مرا
داده تو: عشق تو، تجلی تو، شهود تو
باده تو: حالتی که از باده انگوری عارض می گردد محدود به زمان موقت، ولی مستی عشق شورانگیز تو ثابت و باقی و تغییر ناپذیر است.

۱- طواسین: کتابی است به عربی تألیف حسین بن منصور حلاج بیضاوی و شامل شطحیات او، که توسط ماسینیون فرانسوی به طبع رسیده است. (فرهنگ معین جلد ۵) برای تکمیل اطلاع به کتاب کشف المحجوب هجویری صفحه ۱۵ مقدمه و صفحه ۴۶۵ به بعد متن کتاب مراجعه فرمایند.

نظر کلی در مورد ابیات ۱۸۱۱ - ۱۸۱۳:

منظور از «جوش» ما در بیت ۱۸۱۱ عشق الهی است. مقصود از «هوش ما»، «عقل کل» است.

بیت ۱۸۱۳:

ما چو زنبوریم و قالب‌ها چو موم خانه خانه کرده قالب را چو موم
مولانا دنیای ابدان را با کندو و مرد کامل را با زنبور عسل مقایسه می‌نماید چنانکه
زنبور عسل، با الهام حق شیرین خانه خود را با وضع دلپذیر و بسیار زیبا و ماهرانه می‌سازد و
با کوشش مداوم خانه‌های آن را مالا مال و مملو از عسل می‌گرداند. مرد کامل نیز مانند معمار
هنرمند و ماهر دنیای اطراف خود را می‌سازد و سالکان را بر حسب استعداد و توش و توان از
تأثیر نفس و حسن تربیت و تعلیم، شیرین کام می‌گرداند. یعنی دل آنان را با نور خدا منور،
قلبشان را مالا مال از عشق و علم الهی می‌گرداند. در آنان حال و هیجانی ایجاد می‌کند که
بی‌اختیار می‌گویند «جوشش باده گدای عشق ماست»

زیرا که حال و شور و مستی ما از آن جنس نیست که هوش را زایل کند و خرد را ببرد.
«باده از ما مست شد، نی ما از او».

بیت ۱۸۱۹:

دوست دارد یار این آشفته‌گی کوشش بیهوده به از خفتگی
کوشش بیهوده: مراجعه شود به شرح بیت ۲۰۴۰ دفتر چهارم.^(۱)
باید بدانیم که کوشش بیهوده نیز بهتر از تنبلی و بیکاری است و موجب نشاط درون و
تندرستی است. کمترین زیان بیکاری، خو گرفتن به سستی و اهمال است.

بیت ۱۸۲۰:

آنکه او شاه است او بیکار نیست ناله از وی طرفه کو بیمار نیست

«آنک او شاهست»: بعضی از شارحان مثنوی ترکیب مذکور را مرد کامل پنداشته‌اند که به تمام ضعف‌ها و ناتوانی‌های انسانی، فائق گشته است. با این اوصاف عالی، که او دارد ناز و نیاز و ناله و شکایت از طرف او شگفت‌انگیز می‌نماید بلکه زبان حال او گویای این مقال است که خدا یا نظر عنایت و رحمت و مرحمت نامتناهیت را بیشتر گردان و نعمت لقاء را میسر نما. او در مرحله فنا فی الله است و بقاء بالله است. (برای تحقیق بیشتر به کتاب تصوف اسلامی^(۱) مراجعه شود).

کتاب مستطاب فاتح‌الابیات^(۲)، «شاه» مذکور در این بیت را به معنی حق و ناله را به شوق که عبارت از انز عاج دل است و فاصله‌ها را از بین می‌برد و طالب را مطلوب و عاشق را به معشوق نزدیک می‌نماید. تعبیر کرده است. با توجه به اینکه پروردگار متعال همیشه برکار است به دلیل «كُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِى شَأْنٍ» خدا هر روز دست اندر کاری دارد.^(۳)

بیت ۱۸۲۱:

بهر این فرمود رحمان ای پسر کُل یوم هُوَ فِى شَأْنِ ای پسر^(۴)

بیت ۱۸۲۳:

تا دم آخر دمی آخر بود که عنایت با تو صاحب سر بود

دم آخر: در لحظه مرگ، نفس واپسین

بیت ۱۸۲۴:

هرچه کوشد جان که در مرد و زنست گوش و چشم شاه جان بر روزنست

برای درک مفهوم بیت فوق، به قرآن کریم - سوره سوم آیه ۱۹۵ و سوره دهم آیه ۶۲ مراجعه شود.^(۵)

۱- تألیف رینولد نیکلسن ص ۱۰۸ و ۱۴۲

۲- ص ۱۷۰ - چاپ استانبول

۳- سوره ۵۵ آیه ۲۹

۴- باری تعالی موصوف به صفت فعال است چنانکه در سوره هود آیه ۱۰۷ آمده است: «إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ إِنَّ رَبَّكَ فَعَّالٌ لِّمَا يُرِيدُ». مگر آنچه خواست پروردگار تو. به درستی که پروردگار کننده است آنچه خواهد.

۵- «فَاسْتَجَابَ لَهُمْ أَنِّي لَا أُضِيعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِّنْكُمْ مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى»

«هر چه می‌کوشند اگر مرد و زنست» ضبط در دیگر از مثنویهای خطی است.

بیت ۱۸۲۵:

بعد از آتش از قفس بیرون فکند طوطیک پرید تا شاخ بلند

بیت ۱۸۲۶:

طوطی مرده چنان پرواز کرد کآفتاب شرق ترکی تاز کرد

ترکی تاز: رجوع شود به شرح بیت ۸۵۷ دفتر اول: مجلد دوم

بیت ۱۸۳۰:

گفت طوطی کو به فعلم پند داد^(۱) که رها کن لطف آواز و وداد

دو فقره از مثنویهای خطی به جای «وداد»، «در گشاد» ضبط کرده‌اند. فاتح‌الابیات

«آواز» را «گشاد» ضبط کرده است. بعضی از مثنویهای چاپی به جای «آواز»، «نطق» درج

کرده‌اند.

بیت ۱۸۳۲:

یعنی ای مطرب شده با عام و خاص مرده شو چون من که تایابی خلاص

مرده شو: در ذیل شرح بیت ۱۹۰۹ بدان اشارت خواهد شد.

ادامه پاورقی از صفحه قبل

پس پروردگار ایشان دعای آن‌ها را به اجابت رسانید زیرا من آن خدایم که عمل هیچ کارآوری را چه مرد و چه زن تباه نمی‌کنم.

۱- آن طوطی هندوستان عوض فرستادن پیغام، مرا نصیحت عملی داد که خود را مرده ساز و از شر مردم رهائی پیدا نما.

تفسیر اجمالی از نظر فاتح‌الابیات:

ای مطرب خاص، اگر رهایی خواهی خود را بسان مردگان نما چه، تابوی نفعی در تو هست ترا به حال خود نگذارند. طوطی هندوستان گوید: پند عملی مرا سرمشق ساز تا گرفتار خواص و عوام نشوی، پس طریق ملامتیه اختیار کن بی‌نام و نشان به زندگانی بی‌ریا ادامه بده. تا به مرتبه صدق و اخلاص برسی و از آفت شهرت رهایی یابی.

نظر کلی درباره ایات (۱۸۳۳ - ۱۸۳۴)

بیت ۱۸۳۳:

دانه باشی مرغکانت برچندند غنچه باشی کودکانت برکنند

بیت ۱۸۳۴:

دانه پنهان کن به کلی دام شو غنچه پنهان کن گیاه بام شو

از خویشتن بمیر. اگر زندگی خواهی مرده شو، از اظهار وجود و کمال خودداری کن «چه آفت طاووس آمد پر او» تا هنر داری و آن را اظهار نمایی، و مردم زمان را به کار آیی، بند و زنجیرت کنند. جمال دلفریب و آراستگی و زیبایی را تا آن نعمت‌ها را از تو نگیرد ترا به حال خود نگذارند، پس اگر بسان دانه باشی مرغان به سراغت آیند و اگر در گلستان چون غنچه زیبا جلوه نمایی کودکان لالابالی بچینند، نگذارند به نقطه اوج کمال برسی. در اوان عمر بچینندت و پایمالت کنند، پس دانه پنهان کن و دام آشکار ساز. به عبارت دیگر؛ بسان گیاه خود روباش که پشت بام روید چون نه آب دهندش نه کود و نه انتظار نفعی از او دارند او را به حال خود واگذارند. پس، هنرها را پنهان نما تا آزادی یابی.

بیت ۱۸۳۶:

حیله‌ها و خشم‌ها ورشک‌ها بر سرش ریزد چو آب از مشک‌ها
بعضی از شروح، به جای خشم‌ها، چشم‌ها ضبط کرده‌اند.

بیت ۱۸۳۷:

دشمنان او را زغیرت می‌درند دوستان هم روزگارش می‌برند
روزگارش می‌برند: دوستان دنیوی، وقت او را ضایع می‌گردانند.

بیت ۱۸۳۸:

آن که غافل بود از کشت و بهار او چه داند قیمت این روزگار
«او» که در زندگانی این جهان از کاشتن درخت نیکویی مسامحه کرده است.

بیت ۱۸۴۱:

نوح و موسی را نه دریا یار شد
 نه بر اعداشان بکین قهار شد
 به قرآن کریم سوره ۷ آیه ۶۲^(۱) و سوره ۲ آیه ۴۷^(۲) مراجعه شود.

بیت ۱۸۴۲:

آتش ابراهیم را نی قلعه بود
 تا برآورد از دل نمرود دود
 به قرآن مجید سوره ۲۱ آیه ۶۹ مراجعه نمایند.^(۳)

کلیاتی در خصوص ابیات ۱۸۴۳، ۱۸۴۴

کوه یحیی را نه سوی خویش خواند
 قاصداش را به زخم سنگ راند
 گفت ای یحیی بیا در من گریز
 تا پناهت باشم از شمشیر تیز
 اشعار فوق اشاره به داستان یحیی بن زکریا^(۴) می نماید. هنگامی که جهودان درصدد
 قتل او برآمدند او فرار کرد، کوهی دهان باز کرد یحیی را در درون خویش پناه داد.
 برای بینش بیشتر به دفتر سوم بیت ۱۰۱۸ مراجعه نمایند. ظاهراً مولانا داستان یحیی
 و الیاس را به هم آمیخته است. مطابق روایت دیگر الیاس براسبی آتشین نشست و به جمع
 فرشتگان پیوست.^(۵)

۱- «فَكَذَّبُوهُ فَأَنْجَيْنَاهُ وَ الَّذِينَ مَعَهُ فِي الْفُلْكِ وَ أَعْرِفْنَا الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا عَمِينَ»
 او را (نوح را) تکذیب کردند، غرق گردانیدیم که آنها مردمی نادان و کوردل بودند.
 ۲- «وَ إِذْ فَرَقْنَا بَيْنَكُمْ الْبَحْرَ فَأَنْجَيْنَاكُمْ وَ أَعْرِفْنَا آلَ فِرْعَوْنَ وَ أَنْتُمْ تَنْظُرُونَ» در هنگامی که شکافتیم
 برای شما دریا را پس رهانیدیم شما را و غرق کردیم آل فرعون را و شما نگاه می کردید.
 ۳- «قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَ سَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ» گفتیم ای آتش باش سرد و سلامت بر ابراهیم.
 ۴- رک تفسیر طبری طبع مصر ج ۲۳ ص ۵۴ و همچنین برای تکمیل اطلاع از احوال «یحیی»
 به کتاب «قصص الانبیا المسمی بعرائس المجالس» تألیف علامه ابواسحاق احمد بن محمد بن
 ابراهیم الثعلبی چاپ مصر مطبوعه میمنیه سال ۱۳۴۲ صفحه ۲۳۷ «باب فی مقتل یحیی (ع)
 مراجعه شود.

۵- برای تکمیل فایده در مورد حضرت الیاس (ع) به فرهنگ معین جلد پنجم مراجعه شود.

بیت ۱۰۱۸ دفتر سوم

(سنگ بر احمد سلامی می‌کند کوه یحیی را پیامی می‌کند)

وداع کردن طوطی خواجه را و پریدن

بیت ۱۸۴۵:

یک دو پندش داد طوطی پر مذاق بعد از آن گفتش سلام الفراق
 بعضی از قدیم‌ترین نسخ خطی به جای «پر مذاق» «بی نفاق» ضبط کرده‌اند. نسخه‌ای
 «سلام الفراق» درج کرده است.

«مضرت تعظیم خلق و انگشت نما شدن»

بیت ۱۸۴۹:

تن قفص شکل است تن شد خارجان در فریب داخلان و خارجان

بیت ۱۸۵۰:

ایش گوید من شوم همراز تو و آتش گوید نی منم انباز تو

بیت ۱۸۵۱:

ایش گوید نیست چون تو در وجود در جمال و فضل و در احسان و جود

بیت ۱۸۵۲:

آتش گوید هر دو عالم آن تست جمله جانها مان طفیل جان تست

بیت ۱۸۵۳:

او چو بیند خلق را سرمست خویش از تکبر می‌رود از دست خویش

بیت ۱۸۵۴:

او نداند که هزاران را چو او دیو افکندست اندر آب جو

بیت ۱۸۵۵:

لطف و سالوس جهان خوش لقمه‌ایست کمترش خورکآن پراشش لقمه‌ایست

بیت ۱۸۵۶:

آتشش پنهان و ذوقش آشکار دود او ظاهر شود پایان کار

بحث کلی درباره ابیات ۱۸۵۷ - ۱۸۶۲

تا نپنداری و نگویی که من تحت تأثیر مدیحه و ستایش‌ها قرار نمی‌گیرم زیرا که می‌دانم سرچشمه این یاوه‌ها از آرزو و نیاز افراد است. اما مع الوصف تمجید و توصیف با حسن بیان و توأم با رسانی و شیوایی در دلت تأثیر می‌گذارد. از طرف دیگر مدح و آفرین امری است زوال پذیر مبتنی بر حاجت و نیاز روزانه که چون حاجت برآورده شد مانند حبابی روی آب و یا کفی به روی دریا در یک نقطه پایدار نماند.

ناگفته نماند اثر درونی ستایش مایه کبر و خداع جان می‌شود. چون مدح شیرین در اندک زمان خود را ننماید. در مقابل آن چون قدح تلخ است بالطبع تأثیری نامطلوب در دل گذارد بالتّیجه انسان را بد آید.

مولانا مدح را به حلوا تشبیه می‌کند که ذوق را خوش آید ولی تأثیر آن در کام و دهان تا ابد نپاید. ولی چنانکه روشن است دوام آن وجود را ضایع کند و موجب بروز دمل و یا سایر امراض شود حاصل کلام آنکه، ظواهر فریبنده دنیا چند روزی می‌درخشد ولی تلخی آن‌ها عاقبت الامر آشکار گردد.

تفسیر بیت ۱۸۵۸:

مادحت گر هجو گوید برملا روزها سوزد دلت زان سوزها

برملا: دفتر اول بیت ۳۲۰۹^(۱) - دفتر سوم بیت ۲۴۲۴^(۲)

گرم نباشد کی نماید کیمیا
کالصلّا هنگام ظلمت الصلا

۱- خواری و دونی مسها برملا
۲- همچنین تشنّیع می‌زد بر ملا

در ملا: دفتر سوم ۳۰۵۸^(۱) - اندر ملا: دفتر اول بیت ۳۵۶۸^(۲)

از ملا: دفتر سوم بیت ۲۴۵۴^(۳)

بر ملا: علی مَلَامَنَ النَّاسَ یا کتاب «بیان الملا»

بیت ۱۸۶۴:

ور خوری حلوا بود ذوقش دمی این اثر چون آن نمی‌پاید همی

بیت ۱۸۶۵:

چون نمی‌پاید همی باید نهان هر ضدی را تو به ضدّ او بدان

شرح و تفصیل این دو بیت ذکر شده است.

بیت ۱۸۶۷:

از وفور مدح‌ها فرعون شد کُنْ ذَلِيلَ النَّفْسِ هَوْنًا لَا تَسُدَّ

بعضی از شروح «از بس مدح‌ها» و برخی دیگر «از وفور مدح‌ها» ضبط کرده‌اند.

فاتح‌الابیات: نفس انسان به علّت تعظیم و تکریم خلق، صفت فرعونى می‌گیرند.

پس به تواضع گرائید و از مدیحه سرایان دوری گزینید تا از تابعان و پیروان این آیه

کریمه شوید:

«وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا»^(۴) در این زمینه شیخ الطائفه، جنید بغدادی

چه خوش گفته است: «نِعْمَةُ الْعِظَمَى الْخُرُوجُ عَنِ النَّفْسِ لِأَنَّ النَّفْسَ أَعْظَمُ حِجَابٍ بَيْنَكَ وَبَيْنَ

الله»^(۵).

۱- مسجدی بر ره بُد و بانک وصلا

۲- دست و پا در امر دل اندر ملا

۳- که ببینیدم که دارم شاخ‌ها

گاو دوزخ یعنی نفس. همچنین بیت ۲۵۰۶ دفتر سوم، یادداشت‌های بیت ۷۷۹ دفتر اول و

بیت ۱۴۳۶ دفتر دوم ملاحظه شود. بدین شرح:

صورت نفس اربعویی ای پسر

۴- سورة فرقان - آیه ۶۳

۵- فاتح‌الابیات صفحه ۱۷۳ چاپ استانبول

آمد اندر گوش سنقر در ملا

همچو اندر کَفْ موسی آن عصا

گاو دوزخ را ببینید از ملا

قصه دوزخ بخوان با هفت سر.

بیت ۱۸۶۸:

تا توانی بنده شو سلطان مباش زخم‌کش چون گوی شو، چوگان مباش

بیت ۱۸۷۱:

جمله گویندت چو بیندت به در مرده‌ای از گور خود بر کرده سر

«آنها از تو چنان فرار کنند که از مرده‌ای سر از قبر برآورده، می‌گریزند»

بیت ۱۸۷۲:

همچو آمد که خدا نامش کنند تا بدین سالوس بدنامش کنند

در مورد صحبت الاحداث در بین صوفیان رجوع به صفحه ۲۸۲ به بعد کتاب تلخیص الابلیس شود. و نیز به دفتر پنجم از بیت ۳۶۳ به بعد و دفتر ششم از بیت ۳۸۴۳ به بعد - به کتاب Passion du Massignon ص ۷۹۶، به کتاب Hartmann Darstaleling ص ۱۱۶، به کتاب تاریخ شعر عثمانی ص ۱۶۴، به کتاب تصوف اسلامی ص ۳۵ مراجعه فرمایند.

بیت ۱۸۷۳:

چونک در بدنامی آمد ریش او دیو را ننگ آید از تفتیش او

بیت ۱۸۷۴:

دیو سوی آدمی شد بهر شر سوی تو ناید که از دیوی بتر

در این باره به بیت ۱۲۷۷ دفتر ششم مراجعه شود:

(شد مصور آن زمان ابلیس زود گفت ای قبحه قدید بی‌ورود

بیت ۱۸۷۵:

تا تو بودی آدمی دیو از پی‌ات می‌دوید و می‌چشانید او می‌ات

بیت ۱۸۷۶:

چون شدی در خوی دیوی استوار می‌گریزد از تو دیو نابکار

بیت ۱۸۷۷:

آنگه اندر دامنست آویختند چون چنین گشتی همه بگریختند

بعضی از شروح تمایل دارند بجای «آنگه»، «آنکه» درج کنند. بقرآن مجید سوره حشر

آیه ۱۶ مراجعه شود.^(۱)

تفسیر مَا شَاءَ اللَّهُ كَانَ وَمَا لَمْ يَشَاءَ لَمْ يَكُنْ

بیت ۱۸۷۸:

اینهمه گفتیم لیک اندر بسیج بی عنایات خدا هیچیم هیچ
بسیج کردن: رجوع شود به دفتر سوم بیت ۲۹۶۳^(۲)

بیت ۱۸۸۴:

پیش از آن کین خاکها خَسَفَش کنند پیش از آن کین بادهای خَسَفَش کنند
بادهای: بادهای هوا و هوس و شهوت.
بسیاری از شروح «نفسش»^(۳) ضبط کرده اند، اما «نفسش» به عقیده اینجانب بهتر است.

بیت ۱۸۸۷:

گر در آید در عدم یا صد عدم چون بخوانیش او کند از سر قدم
کند از سر قدم: به شرح بیت ۳۰۹۳^(۴) دفتر اول و بدین ترتیب:
عدم: مقابل وجود، در مثنوی مرتبه اطلاق و بی‌نشانی، عالم مثال، عالم حقائق، عالم اعیان و معانی. عدمها آنچه بالفعل وجود ندارند ولی در علم خدا موجودند.

بیت ۱۸۹۰:

خاصّه هر شب جمله افکار و عقول نیست گردد غرق در بحر نُقُول
به شرح بیت ۳۸۸ مراجعه شود. مجلد اول ص ۲۷۳

۱- كَمَثَلِ الشَّيْطَانِ إِذْ قَالَ لِلْإِنْسَانِ اكْفُرْ فَلَمَّا كَفَرَ قَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ.
۲- ور منجم گویدت کامروز هیچ آن چنان کاری مکن اندر بسیج
۳- توضیح: نشف باشین خشک کردن - نشف باسین، خراب کردن - برباد دادن
۴- تا که سازد جان پاک از سر قدم سوی عرصه دور پهنای عدم

بیت ۱۸۹۶:

ای برادر عقل یکدم با خود آر دم بدم در تو خزانست و بهار
 خزانست و بهار: احوال مختلفه و احساسی و معنوی. ضمن شرح بیت ۲۰۳۷ و
 ۲۰۵۱ دفتر اول گفته خواهد شد.

بیت ۱۸۹۷:

باغ دل را سبز و تر و تازه بین پرز غنچه ورد و سرو و یاسمین

بیت ۱۸۹۸:

زانبهی برگ پنهان گشته شاخ زانبهی گل نهان صحرا و کاخ
 بعقیده شارحان مثنوی «برگ» معادل افکار، «شاخ» مانده کلمات و الفاظ و «گل» علم
 عرفان است.

بیت ۱۸۹۹:

این سخنهایی که از عقل کست^(۱) بوی آن گلزار و سرو و سنبُلست
 کلمات مثنوی که از دهان حسام الدین چلبی بیرون می آید، مانند الهام عقل کل است.
 قلب او که مالا مال از اسرار عرفانی است، رایحه دل انگیزش بوی همنشینی گل و سنبُل را
 ساطع می کند.

بلی، عقل کل یا عقل اول بنظر بزرگان اسلام، نخستین صادری است که از مصدر وجود
 یعنی حق تعالی صادر شده است. عقل اول در اصطلاح صوفیه مرتبت وحدت است و بعضی
 گویند نور محمدی است و بعضی گویند جبرئیل است^(۲).

- ۱- عقل کو عقل دگر را سخره کرد
 چالش عقل با نفس را به تنازع مجنون با ناله تشبیه کرده:
 همچو مجنونند و چون ناقه اش یقین می کشد آن پیش و آن واپس به کین
- ۲- مولوی معتقد است که عقل و افهام عادی بشر به کنه افکار و دریافتهای عارفان و مردان
 کامل نمی رسد.

شہسوار عقلِ عقلِ آمد صفی	بند معقولات آمد فلسفی
معدہ حیوان همیشه پوست جوست	عقل عقلت مغز و عقل توست پوست
عقل از دہلیز می ناید برون	فلسفی گوید زمعقولات دون

در این مورد در کتاب شرح فصوص الحکم چنین آمده است: وجود او علیه السلام (محمّد ص) اوّل فیضی بود که از حضرت ذات فایض شد که: «اوّل ما خلق الله روحی» پس از جهت اوّلیت، فردیت لازم وجود وی باشد.^(۱)

بیت ۱۹۰۰:

بوی گل دیدی که آنجا گل نبود جوش مل دیدی که آنجا مل نبود

بیت ۱۹۰۱:

بو قلاوزست و رهبر مرترا می برد تا خلد و کؤثر مرترا

بوی گل اثری است که از آن می توان به مؤثر پی برد.

به نظر مؤلف فاتح الابیات، این اشعار چون ناشی از عقل کل است نه عقل جزوی مانند رایحه گل ترا به گلزار عقل کُل و سرو و سنبل حکمت و معرفت خدا و کوثر رهنمون میگردد.

بیت ۱۹۰۲:

بو دوی چشم باشد نور ساز شد زبونی دیده یعقوب باز

اشاره به حکایت حضرت یعقوب (ع) و حضرت یوسف (ع) می نماید که چشم نابینای یعقوب با استشمام بوی یوسف بهبودی پیدا کرد و بینائی خویش را باز یافت. برای تکمیل فایده رجوع به قرآن کریم سوره ۱۴، آیه شریفه ۸۴ و ۹۵ شود.

بیت ۱۹۰۳:

بوی بد مردیده را تاری کند بوی یوسف دیده را یاری کند

بوی بد: اشاره به علوم مادی و دنیوی است.

بیت ۱۹۰۴:

تو که یوسف نیستی، یعقوب باش همچو او باگریه و آشوب باش

در بیت فوق یوسف به مثال نبی یا ولی است که رتبه معشوقی دارد و یعقوب مانند سالک صادق است. مولوی در موارد متعدد از حکیم سنائی اسم می برد و اشعار او را شرح

۱- شرح فصوص الحکم خواجه محمّد پارسا، تصحیح دکتر جلیل مسگرزاده استاد دانشگاه ص ۵۰۵.

می‌دهد و او را بنام حکیم غزنوی می‌ستاید. برای مزید فایده در مورد حکیم سنائی به جلد دوم تاریخ ادبیات استاد صفا مراجعه شود.

بیت ۱۹۰۶ و ۱۹۰۷:

نـاز را رویی بـاید هـمچو ورد چـون نـداری، گـرد بـدخویی مـگرد
زشت بـاشد روی نـازیبا و نـاز سـخت بـاشد چـشم نـایبنا و دـرد
این دو بیت از دیوان سنائی نقل شده^(۱). دیوان سنائی چاپ تهران بجای «چون»، «ور» و در بیت بعدی به جای «سخت»، «صعب» ضبط کرده است.

بیت ۱۹۰۸:

پیش یوسف نازش خوبی مکن جز نیاز و آه یعقوبی مکن

بیت ۱۹۰۹:

معنی مردن زطوطی بُد نیاز در نیاز و فقر خود را مرده ساز
مرگ طوطی به معنای ارائه نیاز بود. بنابراین بر سالک است که در طریقت، روش تسلیم پیش گیرد و خویشتن را مانده مرده در کف با کفایت پیر بداند، تا ره به مقصود برد و به منزل مطلوب برسد.

بیت ۱۹۱۰:

تا دم عیسی تو را زنده کند همچو خویشت خوب و فرخنده کند
نفس عیسی: الهام خدایی یا لطف و عنایت و دستگیری پیر مراد.

بیت ۱۹۱۱:

از بهاران کی شود سر سبز سنگ خاک شو تا گل برویی رنگ
خاک نمونه تواضع، افتادگی شایسته برای پذیرش تربیت و تعلیم. بعضی از شروح مثنوی خطی بجای برویی، «نمایی» ضبط کرده‌اند.

بیت ۱۹۱۲:

سالها تو سنگ بودی دلخراش آزمون را یک زمانی خاک باش

داستان پیر چنگی که در عهد عمر رضی الله عنه از بهر خدا

روزی بی‌نوایی چنگ زد میان گورستان

داستان زیر، شرح و تفسیر چهار بیت قبلی است. این حکایت نمودار تمثیل و حکایت پر راز و رمز است که معرف و توصیفگر یک روح و روان پاک می‌باشد، که خود را از آرایش‌های مادی و دنیای فانی دور میدارد، تا صلح و سعادت جاوید یابد، و برکت ابد پیدا نماید و از خویشتن خویش می‌میرد. اما اگر به دیده تحقیق بنگریم، درست نمی‌دانیم که آیا عامل این داستان واقعا عمر بن خطاب، خلیفه ثانی است؟ و محور موضوع، از جمله وقایعی است که به پیامبر اسلام نسبت داده شده است، یا زائیده ذهن جوال و خیال نیرومند شاعر توانا یعنی محمد جلال‌الدین مولانا است.

در این مورد یک فقره تجزیه و تحلیل دقیق علمی و رسا و شیوا از نظر زیبا شناسی و سبک ادبی، در کتاب متصوفین ایرانی تألیف Dr.G.Richter به عمل آمده است. طالبان بدان کتاب از صفحه ۴۵ - ۲۸ رجوع نمایند.^(۱)

۱- در این مورد استاد علامه فقید فروزانفر بحث مستوفی کرده است، خواستم که با نقل آن موضوع این اثر ناچیز را روشن و منور گردانم تا خوانندگان که افتخار حضور و استفاده از درس آن بزرگوار را نداشته‌اند، به علو مقام و شیوه تحقیق دقیق او پی ببرند. روانش شاد باد.

مأخذ و نقد و تحلیل داستان: مأخذ آن، قصه‌ای است که در اسرار التوحید (طبع طهران، ذبیح الله صفا ص ۱۱۶) ذکر شده است:

خلاصه آن این است که «حسن مؤدب» خادم خانقاه ابوسعید فضل‌الله بن ابی‌الخیر (متوفی به سال ۴۴۰) در نیشابور وام بسیار برآورده بود. پیرزنی صد دینار زر به وی داد تا نفقه درویشان کند بوسعید، حسن را گفت: این زر برگیر و به گورستان حیره برو، آنجا چار طاقی است نیم ویران و شکسته. پیری در آنجا خفته است. این زر به وی ده. حسن بدان چار طاقی رفت. پیری خفته دید که طنابوری زیر سر نهاده بود. بیدارش کرد و صد دینار زر به وی داد. پیر گفت: من در جوانی

ادامه پاورقی در صفحه بعد

ادامه پاورقی از صفحه قبل

طنبور می‌زدم و خواستاران بسیار داشتم تا از آنچه به من می‌رسید، وجوه معیشت راست می‌کردم. تا پیر شدم و دیگر مرا خواستاری نماند و تهی دست شدم. عیال و فرزندان مرا برانندند، من از همه کس و همه جا نومید گشتم، تا بدین گورستان آمدم. گفتم: خدایا! تاکنون برای خلق طنبور می‌زدم، اکنون برای تو می‌زنم تا نانم دهی. و از سرشب تا نماز بامداد طنبور می‌نواختم، سرانجام مانده شدم و به خواب رفتم. حسن او را برگرفت و به نزدیک بوسعید برد. پیر بر دست بوسعید توبه کرد.

شیخ گفت: ای جوانمرد از سرکمی و نیستی و بی‌کسی در خرابه نفسی بزدی ضایع نگذاشت. برو و هم با او می‌گویی و این سیم می‌خور.

* شیخ فریدالدین عطار نیشابوری نیز این حکایت را در مصیبت نامه طبع تهران ص ۳۴۱ - ۳۴۰ به نظم آورده است. با این تفاوت که جزء اول داستان از بی چیزی درویشان و وام حسن مؤدب را به آخر حکایت برده و داستان را از وصف پیر را مشگر آغاز کرده است. دگر آنکه را مشگر بجای گورستان به مسجدی ویرانه رفته است. نتیجه‌ای که می‌گیرد این است که کار مردم ناقص عقل فی الجمله آسان است و بدین گونه عذر مجذوبان و متألهان را که با خدا و خلق به گستاخی سخن می‌گفته‌اند، می‌خواهد.

مولانا بی هیچ شک، این قصه را چنانکه سیاق نظم و ترتیب حکایت گواهی می‌دهد از همین مصیبت نامه اقتباس کرده است ولی با تعرضی چند که بر تأثیر حکایت می‌افزاید و آن را عجیتر جلوه می‌دهد.

نخست آنکه ظرف وقوع حادثه در روایت او، شهر مدینه است. شهری که هجرت گاه رسول خدا بود و سرچشمه فتوح اسلامی و احکام الهی و محل اجتماع مهاجرین و انصار و اولین مرکز خلافت در عهد سه خلیفه از خلفاء راشدین بوده و همواره از شهرهای مقدس اسلامی و همتای مکه و قبله گاه مسلمانان جهان به شمار رفته است. این شهر مقدس در اواخر قرن اول هم یکی از مراکز اصلی موسیقی و در ردیف مکه، دارای رامشگران و موسیقی دانان و خنیاگران نامور بوده است. عده‌ای از تابعین و بعضی از صحابه و فرزندان طبقه نخستین از مهاجرین و انصار، در مجالس این خنیاگران زن و مرد حضور یافته و زر و سیم بدانها می‌بخشیدند. همان زر و سیم که از وجوه فیء و غنائم بدست آنها می‌رسید و یا به ارث از پدران خود که آن نیز به همین وجوه فراهم شده بود، بدست آورده بودند. (الا غانی در ترجمه حال: عَزَّة المیلاء، جملیه معبد، غریض، (العقد الفرید، ج ۳ ص ۲۴۱، عمرین ابی ربیع، بیروت ج ۱ ص ۵۸-۴۴).

دوم آنکه به جای ابوسعید، کسی که به فریاد پیر رامشگر می‌رسد، عمرین خطاب است. عمر به سختگیری و شدت و عدم محابا در امر به معروف و نهی از منکر شهرت دارد. تا بدان جا که وقتی بازیگران حبشی در دیدگاه حضرت رسول (ص) پای می‌کوفتند و پیامبر و عایشه نظاره می‌کردند او به منع و زجر آنها در ایستاد و پیامبر (ص) وی را از اینکار باز داشت (احیاء العلوم. طبع مصر ج ۲ ص ۱۸۹) او نخستین کسی بود که تازیانه احتساب به کمر بست و بر سر و اندام خلافاکاران کوفت (ابن اثیر. طبع مصر. ج ۳ - ۲۳) صفة الصفوه - طبع حیدر آباد دکن ج ۱

ادامه پاورقی در صفحه بعد

ادامه پاورقی از صفحه قبل

ص ۱۵) سختگیری او چنان بود که فرزند خویش ابوشحمة عبدالرحمان میانین را که به سبب باده‌گساری در مصر، عمرو بن العاص حد زده بود، دیگر بار زیر تازیانه گرفت و او بر اثر این عمل سخت جان سپرد - (اسدالغابة طبع مصر - ج ۳ ص ۲۱۳ - الاستیعاب، طبع حیدرآباد دکنی ج ۲ - ص ۳۹۸) وقتی نیز یکی از امامان جماعت را که پیوسته سوره (عبس) در نماز می‌خواند و در آن توهّم اسائه ادب نسبت به حضرت رسول اکرم (ص) می‌رفت، می‌خواست بکشد. (احیاء العلوم ج ۳ ص ۱۹۴) درشتی و سختی عمر در گفتار و کردار به جایی رسید که اکابر صحابه از دیدار او تن می‌زدند. وقتی زنی را به حضور خواست. او از هیبت و ترس از عمر بر خود لرزید و بچه از زهدان بدر افکند (شرح نهج البلاغه از ابن ابی الحدید. طبع مصر ج ۱ ص ۵۸) با اینهمه شدت و سختگیری که پیشینیان نقل کرده‌اند، ابن خردادبه، عمر را موسیقی شناس معرفی کرده و آوازی بدو نسبت داده است (عمر بن ابی ربیع - طبع بیروت ج ۱ ص ۴۷ به نقل از اغاتی ابوالفرج اصفهانی) مولانا در وصف عمر گوید: آن محتسب شهر شریعت، آن عادل اصل مسند طریقت، آن مردی که چون دژه عدل در دست امضای عقل گرفت، ابلیس را زهره نبود که در بازار وسوسه خویش به طراری و دزدی پردازد. (مجالس سبعة - ص ۵۰).

اما ابوسعید بن ابی الخیر مردی روشن‌بین و خوش مشرب و وسیع نظر و سراپا ذوق و حال بود. به سماع می‌نشست و به رقص بر می‌خاست و به وجد آستین می‌افشاند و با کسی سر جنگ نداشت، او می‌دانست و نیک دریافته بود که قهر و غلبه و شکنجه و آزار راه صحیح تربیت و تهذیب اخلاق نیست. به زور و قدرت و هیبت می‌توان بشر را مقهور کرد ولی نمی‌توان انسان کامل ساخت - قهر و هیبت ممکن است که ظاهر را منظم کند ولی باطن را تهذیب نمی‌کند و نور معنی نمی‌بخشد.

غرض مولانا در این حکایت این است که حسن ظاهر نشانه اتصال به حق نیست خدا را با هر جانی پیوندی و با هر دلی رازی در میان است تا فریفتگان اعمال و حرکات جسمانی نپندارند که تنها از راه خاص و بر زبان آوردن عبارات و مناجاتهای موروث، مشمول رحمت الهی توان بود، بلکه سازی که از سر دل و درد اشتیاق بنوازند و زخمه‌ای که از روی صدق و عشق بر ابریشم و سیم تار و ریاب زنند هم راهی به خداست این معنی آنگاه به وضوح می‌پیوندد که مردی سخت دیندار و پای بند اجرای احکام بصورت ظاهر، واسطه ابلاغ عنایت الهی باشد، بدین سبب عمر بن خطاب در این قصه جایگزین ابوسعید شده است.

گذشته از آنکه ترس و بیم پیر چنگی، وقتی مجسم می‌شد که سر و کارش با مردی می‌افتاد، سهمناک و هیبت‌انگیز چون عمر، نه خوش مشرب و سماع باره چون ابوسعید بن ابی الخیر.

سوم در اسرار التوحید و مصیبت نامه، دلیل اطلاع ابوسعید ذکر نشده است و معلوم نیست که از راه اشراف باطن یا خبری که دیگری بدو داده بود. بر حال پیر چنگی مطلع گردیده است، ولی در مثنوی خوابی نا بهنگام بر عمر استیلای می‌یابد و به ندای الهی در خواب از حال پیر آگاه می‌شود، چنانکه در حکایت پادشاه و کنیزک گفته‌ایم که خواب، یکی از طرق کشف و وسیله‌ای است که صوفیان بسیار بر آن تکیه کرده‌اند و مشکلات خود و مریدان را بوسیله رویا باز

ادامه پاورقی در صفحه بعد

بیت ۱۹۱۶:

همچو اسرافیل کاآوازش به فن مردگان را جان در آرد در بدن

اسرافیل: رجوع شود به شرح بیت ۳۹۸ شود^(۱)

بیت ۱۹۱۷:

یا رسایل بود اسرافیل را کز سماعش پَر بُستی فیل را

رسایل جمع رسیله در دفتر سوم بیت ۱۴۷۳^(۲) و نیز در همان دفتر بیت ۳۲۲۵^(۳)، همچنین در دیوان سنائی آمده است.^(۴)

رسائلی کردن: هم نوائی و همکاری با یک گروه موسیقی - رسیل کسی را می‌گویند که بر آهنگساز یا نوای خواننده دیگر آواز خواند. در برخی از شروح مثنوی بجای رسایل، رسیل ضبط گردیده است.^(۵)

در کتاب کشف‌المحجوب (ص ۵۲۵ سطر اول) چنین آمده است:

چون حق تعالی وی را خلیفت گردانید، وی را صوتی خوش داد و خُلق او را نرم‌تر گردانید و کوه‌ها را رسایل وی کرد تا حدی وحوش و طیور از کوه و دشت به سماع آمدندی و

ادامهٔ پاورقی از صفحهٔ قبل

گشوده‌اند. در این حکایت علاوه بر آن، متضمّن این نکته نیز می‌تواند بود که عمل عمر در باز جُست و تفقّد پیر رامشگر بفرمان خدا و اسباب غیبی بوده است، تا مقصود مولانا که انتباه ظاهر پرستان، هر چه قوی‌تر و مؤکدتر در دل خوانندگان جایگزین گردد. با مقایسهٔ دو فقره شرح مثنوی نیکلسن و فاتح‌الابیات شیخ اسمعیل انقروی، همگان می‌توانند به وسعت اطلاعات و فضل و فهم و معلومات برتری و شیوهٔ نگارش استاد پی ببرند. گرچه حمد و ثنای اوصاف آن بزرگوار از این بنده مشمول این بیت زیرین است:

خود ثنا گفتن زمن ترک ثناست کان دلیل هستی و هستی خطاست

۱- اسرافیل: Speraphil درخشیدن مانند آتش، فرشته صور. یکی از فرشتگان مقرب که بر طبق روایات اسلامی مأمور دمیدن صور و برانگیختن مردگان در روز رستاخیز است.

۲- کوه و مرغان هم رسایل با دمش هر دو اندر وقت دعوت محرّمش

۳- گفت حق آموخت آنگه جبرئیل در بیان با جبرئیل من رسیل

۴- ولیک آنگه خجل گردی که استادی ترا گوید

که با داوود پیغمبر رسیلی کن در این صحرا

(دیوان سنائی ص ۵۱)

۵- مثنوی شریف - ص ۷۸۴

آب باستانی و مرغان از هوا در افتادی.

در مورد تفسیر «و نفخ فی الصور» یعنی اسرافیل در صور در دمد یعنی نفخه صعق و مردم غافل باشند از قیامت و با یکدیگر در آویخته در معاملات و متاجرت، در آن حال آواز صور بر آید و هر دو در مقام خویش بمیرند، هر کس بر سر شغل خویش و از قیامت در رستخیز بی خبر که ناگاه ایشان را صعقه افتد.

و نفخ فی الصور: این نفخه سوم است نفخه بعث که خلق از گورها برآیند.
(کشف الاسرار ج ۸ - صفحه ۲۳۰)

بیت ۱۹۱۹:

انبیا را در درون هم نغمه‌هاست طالبان را زآن حیات بی‌بهاست
نغمه: ندای باطن، الهام قلبی، پیام الهی، که در بیت ۱۹۳۲ بدان اشاره خواهد شد.
گوید این آواز زآواها جداست زنده کردن کار آواز خداست
فاتح‌الایات در این مورد چنین گوید: در اندرون پیامبران کرام، نغمه‌هایی وجود دارد که طالبان معنوی و سالکان طریقت آن را در می‌یابند و به حیات ابدی می‌رسند که بسیار گرانبهاست^(۱).

بیت ۱۹۲۰:

نشنود آن نغمه‌ها را گوش حس کز ستم‌ها گوش حس باشد نجس
اهل سلوک تنها قادرند که معانی و نوع نغمه‌های عرفانی را دریابند. گوش نااهلان از شنیدن این معانی کر است. ستم‌ها: مجازاً سخنان یاه و بیهوده و غیبت و به سخنان خلاف شرع اطلاق می‌شود.

بیت ۱۹۲۱:

نشنود نغمه پری را آدمی کو بود ز اسرار پریان^(۲) اعجمی^(۳)

۱- فاتح‌الایات ج اول چاپ استانبول ص ۱۷۷
۲- به معنی زیباروی و محبوب است. شاعر گوید:

ادامه پاورقی در صفحه بعد

برای درک این معنی به تأیید صفحه ۶۹۷ رجوع فرمایند. بین انسان و جن رابطه‌ای وجود ندارد. اما در مورد وضع استثنایی مراجعه شود به دفتر ششم بیت ۲۹۷۴ به بعد. قصه عبدالغوث و ربودن پریان او را و سالها در میان پریان ساکن شدن و بعد از سالها آمدن او به شهر، و فرزندان خویش و باز ناشکیفتن از پریان به حکم جنسیت معنی و همدلی او با ایشان. تعبیری که مولانا به عمل آورده است با نظر نجم‌الدین کبریٰ مقرون است. برای مزید اطلاع به کتاب المنهج القوی مراجعه شود.^(۴)

یعنی بوسیله‌ی وارده‌ی قلبی می‌توان به اسرار پنهانی پی برد. فاتح الابیات را به طور خلاصه نظر چنین است که جنّ و انس در حکم زندانیاناند و محبوس محسوسات هستند؛ حتّی انبیاء عظام علیه‌السّلام و اولیاء کرام، به علوم والای آسمانی وقوف ندارند مگر اینکه این توانائی و ادراک را، عنایت حقّ و وارده‌ی غیبی به آنان عطا فرمایند. احوال قلبی در درجات مومن از فرط لطافت در عبارت نمی‌گنجد، گویندگان به کوتاهی بیان خود اعتراف کرده‌اند:

بیت ۱۹۲۴:

مَعْشَرُ الْجَنِّ سَوْءُ رَحْمَانٍ بَخْوَانٍ تَسْتَطِيعُوا تَنْقُذُوا رَا بَا زِ دَانِ

به قرآن مجید، سورة الرحمن، آیه ۳۳^(۵) مراجعه شود.

ادامه پاورقی از صفحه قبل

پری از شرم تو از چشم بشر پنهان شد قمر از رنگ تو از بام فلک زیر افتاد
در اوستا Pairikā موجودی است لطیف و بسیار زیبا از عالم غیر مرئی که با جمال خود انسان را می‌فریبد - در اوستا پری جنس مؤنث جادو محسوب شده که از طرف اهریمن گماشته شده تا پیروان مزد نسینا را منحرف سازد. (برهان قاطع ج ۱ تصحیح دکتر معین)
۳- اجمعی کسی را گویند که سخن فصیح نتواند گفت اگرچه از نژاد عرب باشد.
۴- منهج القوی لطلاب المثنوی. تألیف شیخ یوسف بن احمد چاپ قاهره سال ۱۲۸۹.
۵- يَا مَعْشَرَ الْجَنِّ وَالْإِنْسِ إِنَّ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ تَنْقُذُوا مِنَ اقْطَارِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ فَانْقُذُوا لَا تَنْقُذُونَ إِلَّا بِسُلْطَانٍ: کشف الاسرار در نوبت اول چنین ترجمه کرده: ای گروه آدمیان و پریان اگر بتوانید که بیرون شوید تا دور شید، از کرانی از کران‌های آسمانی و زمین بیرون شید و دور شید و بیرون شید مگر به سلطانی و برهانی و حجّتی.
نقل از کشف الاسرار ج ۹ ص ۴۱۵ - توضیح در مورد پری به تفسیر امام فخر رازی ج ۸ رجوع شود.

ای گروه پریان و آدمیان، اگر می‌توانید که از کرانه‌های آسمانها و زمین بیرون شوید و سر بزنید، پس چنین کنید ولیکن از هر جا سر بر آرید، قدرت الهی را در آنجا خواهید یافت - اما شما نتوانید از سلطه خداوند دور شوید، صراحت تفسیر بیضاوی است با توسل به علوم عقلی و نقلی از قضا و قدر الهی رهایی نتوان یافت و از مرگ نتوان گریخت. زیرا که قدرت خداوند از هر سو احاطه دارد. گروهی نیز برآنند که جز به راهنمایی الهی که ناشی از تجلی الهی است اسرار آفرینش را نتوان معلوم کرد، خواه جوینده پری یا آدمی باشد. بعضی نیز گفته‌اند این خطاب در روز قیامت خواهد بود.

بیت ۱۹۲۵:

نغمه‌های اندرون اولیا اولاً گوید که ای اجزای لا
باید دقت شود که مصراع دوم را «اولاً» گویند بدون تنوین.
اجزای لا: منظور «ما سوا الله» است یعنی آنچه سوای ذات باری تعالی باشند یعنی موجودات و مخلوقات.

فاتح الابیات چنین ضبط کرده است:
«در نغمه‌های اندرون اولیاء به لسان معنی چنین گوید که ای مخلوقات که به نیستی و عدم تعلق دارید».

«لا» در زبان تازی از ادات نفی است.

بیت ۱۹۲۶:

هین زلای نفی سرها برزنید زین خیال و وهم سر بیرون کنید
هین زلای نفی الخ: یعنی از «لا» گذشته به سوی لا اله الا الله گرائید یعنی لای نفی را که علامت است رها کنید، و «لا اله الا الله» بگویید که رجوع از شرک به توحید است.

بیت ۱۹۲۷:

ای همه پوسیده در کون و فساد جان باقیتان نروید و نزاد
کون و فساد یعنی دنیای عرض، کون حصول صورتی است در ماده که پیشتر نبوده است. کون جامع انسان کامل است که مظهر تمام نمای حق است:

کَوْنُ جامع مظهر ذات و صفات سایه حق آفتاب کائنات (شاه نعمت‌الله ولی)
 فساد: تباهی و فساد کون یعنی تباهی وجود، مراد فساد در عادات و مراسم سلوک است
 و فساد در اخلاقیات کون و فساد از لوازم جسم عنصری است.
 در بیت‌های قبلی در باب لایحه مُستوفی بعمل آمده است.
 بیت ۱۹۲۸:

گر بگویم شمه‌ای ز آن نغمه‌ها جان‌ها سر بر زند از دخمه‌ها
 دخمه‌ها: ابدان شان. اما فاتح‌الایات در این مورد چنین گوید:
 از آن نغمه‌ها که در دل‌های اولیای عظام وجود دارد، اگر شمه‌ای گویم، جان‌ها که در
 دخمه اجساد قرار دارند، از نو جان می‌گیرند و زنده می‌شوند یعنی تولد ثانوی پیدا می‌کنند.
 بیت ۱۹۲۹:

گوش را نزدیک کن کان دور نیست لیک نقل آن بتو دستور نیست
 گوش را یعنی گوش جان را^(۱)
 بیت ۱۹۳۱:

جان‌های مرده اندر گور تن بر جهد ز آوازشان اندر کفن
 دو فقره از شروح مثنوی خطی چنین ضبط کرده‌اند: «جان، هر یک مرده از گور تن»
 بیت ۱۹۳۳:

ما بمردیم و بکلی کاستیم بانگ حق آمد همه برخاستیم
 برخاستیم: ما یک حیات معنوی را آزمودیم. بانگ حق اشاره بصور اسرافیل است.
 بیت ۱۹۳۴:

بانگ حق اندر حجاب و بی‌حجیب آن دهد کو داد مریم را زحجیب
 برای مزید اطلاع به قرآن مجید سورة الشوری مراجعه شود^(۲):

*- گوش چشم و گوش جان خود دیگر است
 گوش حسی و گوش ظنی زن ابتر است (مثنوی مولوی)
 ۲- «وَمَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَآئِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ بآذُنِهِ مَا

ترجمه آیات در جلد نهم کتاب مستطاب کشف الاسرار چنین است:

«هرگز نبود (پیش از تو ای محمد) هیچ مردم را که الله سخن گفتید با او، مگر به نمودن در خواب یا افکندن در دل، یا سخن گفتن از پس پرده، یا رسول فرستد، تا پیغام رساند به دستوری و فرمان او آنچه می‌خواهد، «إِنَّهُ عَلِيُّ حَكِيمٌ» او بر است زَبَرِ خَلْق، دانایی راستکار. (آیه ۵۱).

همچنان پیغام دادیم به تو، نامه زندگی دل‌ها را از فرمان و سخن ما، تو ندانستی که نامه چه بود و ندانستی که ایمان چه بود، و لکن ما این نامه را روشنایی کردیم، راه می‌نماییم به این نامه‌ها، هر که را خواهیم از بندگان خویش را، تو راه می‌نمایی و می‌خوانی به راه راست. (ترجمه آیه ۵۲)^(۱). (ترجمه از کتاب مستطاب کشف الاسرار و عدة الابرار)

بانگ حق: کلام الله

اندر حجاب، چنانکه برای حضرت موسی اتفاق افتاد، برای مزید استحضار به قرآن کریم سوره ۲۰ آیه ۹^(۲)، همچنان به سوره ۲۷، آیات شریفه ۷ و ۸^(۳) مورد تلاوت و دقت

ادامه پاورقی از صفحه قبل

يَشَاءُ إِنَّهُ عَلِيُّ حَكِيمٌ (آیه ۵۱ سوره الشوری)
۱- «وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحاً مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُوراً نَهْدِي بِهِ مَنْ نَشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» (آیه ۵۲ سوره الشوری)؛ «و همچنین وحی فرستادیم به تو؛ روحی از امر خود، نبودی که بدانی چیست کتاب و نه ایمان ولیکن گردانیدیم آن را نوری که هدایت می‌کنیم به آن، آن را که خواهیم از بندگان خود، و به درستی که هر آینه راه نمائی به راه راست.

۲- «هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَى» «إِذْ رَأَى نَاراً فَقَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَاراً» یعنی به درستی که ترا آمد حکایت موسی، زمانی که آتشی دید. پس گفت به اهلس درنگ کنید من آتشی آرم. (آیه ۹ و ۱۰)

۳- «إِذْ قَالَ مُوسَى لِأَهْلِهِ إِنِّي آنَسْتُ نَاراً سَاتِيكُمْ مِنْهَا بَخَرٌ» (آیه ۷) هنگامی که موسی به اهلس گفت همانا من آتشی را دیدم شما را به زودی از آن خبری می‌آورم.

«فَلَمَّا جَاءَهَا تُودِي أَنْ بُورِكَ مَنْ فِي النَّارِ وَمَنْ حَوْلَهَا وَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» (آیه ۸)

ادامه پاورقی در صفحه بعد

قرار گیرد^(۱)

«آن دهد» الخ از مصراع دوم اشاره است به قصه آبستنی مریم که بنا به اکثر روایات، جبرئیل در گریبان وی دمید و او از تأثیر آن دم بار گرفت. برای بینش بیشتر به تنزیل عزیز سورة ۲۱، آیه ۹۱^(۲) و سورة ۶۶، آیه ۱۲^(۳) را تلاوت فرمائید.

بیت ۱۹۳۵:

ای فنا پوسیدگان زیر پوست
باز گردید از عدم زآواز دوست
به شرح بیت ۱۹۲۷ رجوع شود.
فاتح‌الابیات چنین ضبط کرده است:

ای مرده دلان قشری که فساد شما را نابود و مانند مردگان بی‌روح و معدوم کرده است.
زنهار به آواز دلنواز یار گوش فرا دهید، تا از عدم به مرتبه وجود و به مقام بقا برسید، و این را بدانید که انفاس اولیای حق به صور اسرافیل ماند، که مرده را از گور برانگیزد.^(۴)

بیت ۱۹۳۶:

مطلق آن آواز خود از شه بود
گرچه از حلقوم عبدالله بود

ادامه پاورقی از صفحه قبل

«یا موسیٰ إِنَّهُ اَنَا اللهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ» (آیه ۹) ترجمه: پس چون آمد، ندا کرده شد که برکت داده شد آنکه باشد در آن آتش و آنکه باشد پیرامون آن، منزّه است خدا پروردگار جهانیان، ای موسی به درستی که منم خدای غالب درست کردار.

۱- (برای مزید اطلاع در مورد معنی عرفانی «حجاب» به کتاب کشف المحجوب صفحه ۴ به بعد در نسخه چاپی به اهتمام محمد عباسی چاپ تهران مراجعه فرمایند.) همچنین در کتاب «مقالات شمس تبریز» چنین آمده است: «همه حجاب‌ها یک حجاب نیست. آن حجاب این وجود است». و همچنین شاعر عرب در این زمینه فرماید:

بینی و بینک اِنِّی یَزَا حُمْنِی
فَارْفَعْ بِلَطْفِکَ اِنِّی مِنَ الْبَیِّنِ
۲- «وَالَّتِیْ اَخْصَنْتَ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِیْهَا مِنْ رُوحِنَا وَجَعَلْنَاهَا وَابْنَهَا اَیَةً لِلْعَالَمِیْنَ» (سوره انبیاء) و آن را (مریم را) که نگاه داشت فرجش را، پس دمیدیم در او از روح خود و گردانیدم او و پسرش را آیتی برای عالمیان.

۳- «وَمَرْیَمَ اُتْنَتْ عِمْرَانُ الَّتِیْ اَخْصَنْتَ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِیْهِ مِنْ رُوحِنَا» یعنی: و یاد آر حال مریم دخت عمران را که رحمش پاکیزه داشتیم آنگاه در آن روح قدسی خویش بدمیدیم و یا به عبارت دیگر: «و مریم دختر عمران که نگاهداری کرد عورتش را پس دمیدیم در آن از روح ما»

۴- صفحه ۱۷۸ فاتح‌الابیات

برخی از شارحان «عبدالله» را تعبیر و اصطلاح عرفانی می‌دانند ولی کاشانی^(۱) را عقیده بر این است که منظور از آن حضرت محمد (ص) می‌باشد. رجوع به قرآن کریم^(۲) شود. برخی بغلط نظر داده‌اند که منظور اقطاب می‌باشند که نظرشان مورد قبول اهل تحقیق نیست مگر با توجه به حدیث «مَنْ كَانَ لِلَّهِ كَانَ اللَّهُ لَهُ» احادیث مثنوی ص ۱۹ بیت ۱۹۳۷:

گفته او را من زبان و چشم تو من حواس و من رضا و خشم تو
بیت ۱۹۳۸:

رو که بی‌یسمع و بی‌بصر تویی سرّ توی چه جای صاحب سرّ تویی
بی‌یسمع و بی‌بصر: مقتبسی از حدیث قدسی معروف و معتبر است که متضمن موضوعات قرب الفرائض و قرب النوافل است، خدا می‌فرماید بنده من به هیچ چیز به من نزدیک نشود محبوب‌تر از آنچه بر او فریضه کرده‌ام و همچنان بوسیله انجام مستحبات همچنان به من نزدیک شود تا آنجا که او را دوست محسوب دارم و چون بدین مرحله رسید من گوش او باشم که بدان می‌شنود و چشم او باشم که بدان می‌بیند و دست او باشم که بدان حمله می‌کند و پای او باشم که راه رود،^(۳) رجوع شود به کتاب الاتخافات السنیه فی الاحادیث القدسیه طبع حیدرآباد، ص ۹۱، ص ۲۲۵ سال ۱۳۲۳ هـ. ق.^(۴) ترجمه آیه شماره ۱۹ سوره

۱- اصطلاحات کاشانی ص ۹۱
۲- سوره ۷۲ آیه ۱۹ «وَأَنَّهُ لَمَّا قَامَ عَبْدُ اللَّهِ يَدْعُوهُ كَادُوا يَكُونُونَ عَلَيْهِ لِبَدًا» یعنی: چون برخاست بنده خدای او را می‌خواند، نزدیک بودید که پریان و افتادندی. ۶ از حرص بر سماع قرآن).

۳- کتاب احادیث مثنوی چاپ دانشگاه تهران

۴- برای تکمیل مسأله فوق به شرح بیت ۲۲۵ و ۲۲۶ همین دفتر مراجعه نمایند:

آنک از حق یابد او وحی و جواب هر چه فرماید بود عین صواب
آنک جان بخشد اگر بکشد رواست نایب است و دست او دست خداست
توضیح: برای تسهیل فهم شرح بیت مذکور، دو نکته دقیق اضافه می‌نماید.
الف - حدیث معروف:

عبدی! طعنی حتی اجعلک مثلی، ای بنده من! مرا طاعت کن، تا ترا مثل خود گردانم.
ب - هنگامی که یک انسان به جهت عظمت روحی توانسته باشد، حالت گرایشی صحیح با
ادامه پاورقی در صفحه بعد

۷۲ (جن) در نوبت اول کشف الاسرار چنین آمده است: و چون بر پای خاست بنده خدای و او را می خواند، نزدیک بودید که پریان و رافتادندی (از حرص بر سماع قرآن).
بیت ۱۹۳۹:

چون شدی «من کان لله از وله من ترا باشم که کان الله له»

من کان لله الله له: حدیثی است صوفیانه: «هر که خدا را بود خدا او را بود.»

بیت ۱۹۴۰:

که تویی گویم ترا گاهی منم هر چه گویم آفتاب روشنم

بیت ۱۹۴۱:

هر کجا تابم ز مشکاتی دمی هر کجا شد آنجا مشکلات عالمی

مشکاة: شرح در دیباجة کتاب آمده است.^(۱)

بیت ۱۹۴۲:

ظلمتی را کآفتابش برنداشت از دم ما گردد آن ظلمت چو چاشت

ادامه پاورقی از صفحه قبل

خدا پیدا کند او همه حال و در همه شرایط، با بی نهایت سروکار دارد. پس در جهان روح، قرن‌ها مطرح نیست، بلکه دمی مطرح است که زمان و فضای بی کران را زیر پا می گذارد. نقل از مجلد اول ص ۶۹۵ تفسیر مثنوی معنوی حضرت آیت الله محمد تقی جعفری طابت ثراه. ج - و نیز توجه به ابیات زیرین مثنوی و معنوی مولوی، مطالب گفته شده را بسیار روشن می نماید:

صورتش بر خاک و جان در لامکان	لا مکانی، فوق وهم سالکان
لامکانی نی که در فهم آیدت	هر دمی اروی خیالی زایدت
بل مکان و لا مکان در حکم او	همچو در حکم بهشتی چار جو
شرح این کوه کن و رخ زین بتاب	دم نزن و الله اعلم بالصواب

(دفتر اول از بیت ۱۵۸۱ تا ۱۵۸۴) (برای مزید اطلاع در این مورد به شرح بیت مذکور در صفحه بعد مراجعه فرمایند).

۱- در صفحه ۳۲ مجلد اول به قلم نگارنده (چنین آمده است: «مَثَلُ نوره کمشکاة فیها مصباح» اشاره شده است به قرآن کریم سوره نور آیه ۳۵ که در آن نور الهی با چراغ مقایسه شده است. نور مثنوی روشنگر حقایق معنوی است که در آن چراغدان است. مولوی نور مثنوی را پرتو انوار و الهام حق می داند که مظهر حقایق معانی و جوهر و لب و مغز قرآن مجید است گویی که منشأ آن لفظ جلالة است.

منظور از ظلمت، تیرگی جهالت و نادانی و تاریکی و بی‌ایمانی ناشی از گناهان است.

بیت ۱۹۴۳:

آدمی را او به خویش اسما نمود دیگران را ز آدم اسماء می‌گشود

بیت ۱۹۴۴:

خواه از آدم گیر نورش خواه از او خواه از خم گیر می‌خواه از کدو

اشاره به موضوع آدم (ع) است. برای تحقیق بیشتر به شرح بیت ۱۰۱۲ دفتر اول مراجعه شود.^(۱) در اینجا شاید منظور توجه به احوال مرد کامل است که او توان بیان رموز و اسرار عرفانی را به دیگران داراست.

می‌گشود: در مصراع دوم بیت ۱۹۴۳ ممکن است در معنی لازم به کار رفته باشد. توجه به تفسیر آیه ۱۷، سورة انفال «وَمَا رَمَيْتْ إِذْ رَمَيْتْ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى» که گاه بنده‌ای به زبان خدا سخن می‌گوید و فعل او منتسب به خداست، اشاره می‌نماید.

بیت ۱۹۴۵:

کین کدو با خم پیوسته ست سخت نی چوتو شاد آن کدوی نیکبخت

کدو: اشاره به ولی است و خم کنایه از باری حق تعالی شأنه است.

بعضی‌ها «شاذ آن»، کلمه عربی «شاذ» گرفته‌اند، در صورتی که در نسخه‌های قدیمی کلمه شاد فارسی نیز با ذال «شاذ» نوشته شده است.

اما شرح بیت از نظر فاتح‌الابیات چنین است:

این کدو اشاره به ولی، خم کنایه از حق است، ولی و مرد کامل، خلیفه وقت که با حق پیوسته است، عنان اختیارش چنانکه در آیه شریفه گذشت در دست باری تعالی است، که نیاز معنوی ارباب استحقاق را ادا می‌کند و با دلالت خویش و راهنمایی‌های شایسته و بایسته و انفاس گرم، کسانی را که در دست نفس اماره گرفتار و به خیال خود دلشادند، به سوی صراط مستقیم رهنمون می‌گرداند، نایب هستند و با منوب برای هدایت گمراهان اتصال دارند. پس

استفاضه کردن سالکان از چنین مردان واصل صاحب نفس چنان است که شخص سالک به خدا نزدیک شده و یا به حق پیوسته است. از این رو مولانا جهت تکمیل موضوع به حدیث قدسی اشاره می‌نماید:

بیت ۱۹۴۶:

«گفت طوبی من رأنی مصطفیٰ والذی یُبصر لِمَن وجهی رأی»

اشاره به این حدیث است:

قال علیه السلام «طوبی لِمَن رَأَنی وَاَمَنَ بی، طوبی لِمَن رَأَ مَنْ رَانی و طوبی لَهُمْ وَ حَسَن مَّأَبٌ».

گرچه ظاهر لفظ حدیث شریف محدود به نظر می‌آید ولیکن اگر به دیده تحقیق بنگریم، ثواب زیارت نامحدود است و این بیت دلالت بر اشتغال در تمام زمان‌ها و کلیه ذواتی را مشتمل است که از سرچشمه فیاض و نور عالم افروز محمدی (ص) برخوردار شده‌اند.

پوشیده نماند که این حدیث شریف را از امام طبری و حاکم عبدالله بن بشر روایت کرده‌اند. (نقل از فاتح‌الابیات)

نظر کلی در باب ابیات ۱۹۵۰ - ۱۹۴۷

بیت ۱۹۴۷:

چون چراغی نور شمع می‌راکشید هر که دید آن را یقین آن شمع دید

بیت ۱۹۴۸:

همچنین تا صد چراغ از نقل شد دیدن آخر لقای اصل شد

بیت ۱۹۴۹:

خواه از نور پسین بستان به جان هیچ فرقی نیست خواه از شمعدان

بیت ۱۹۵۰:

خواه بین نور از چراغ آخرین خواه بین نورش زشمع عابریں
برای درک مفهوم ابیات به دفتر دوم از بیت ۹۰۹ به بعد مراجعه شود.

کلیه انبیاء و اولیاء، نور باطن خود را از نور پاک محمدی گرفته‌اند. برای مزید اطلاع به شرح بیت ۴۲۵ دفتر اول^(۱) مراجعه شود. در بعضی از نسخ خطی در مصراع اول بیت ۱۹۴۹ «بستان تو آن» ضبط کرده است. و در مصراع دوم همان بیت به جای شمعدان «شمع جان» ضبط کرده‌اند.

در بیان این حدیث که «إِنَّ لِرَبِّكُمْ فِي أَيَّامِ دَهْرِكُمْ نَفَحَاتٍ لَا فَتَرَّ ضَوَاهَا»

این قسمتی از حدیث است که بوسیله^(۲) ابوهریره و ام سلمه روایت شده است مُشعر بر اینکه خدای را در دوران زندگی‌تان عنایات و تجلیات و رحمت‌هایی است، زنده‌ها بدانها توجه کنید و از آنها رو نگردانید. منظور مولانا از نفحات، انفاس مردان کامل هستند. به حکم آنکه «العلماء وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ» و نیز اشاره به فیض ثابت و پایدار باری تعالی است. پس بطور کلی می‌توان گفت که در هر عصری مظاهر عنایت الهی وجود دارند که انوار کردگار بر قلب آنان تجلی می‌کند و انقطاع نمی‌پذیرد و به قول معروف آنان از عرش می‌ستانند و بر فرش می‌رسانند شرط بهره‌مندی، صدق و صفا و خلوص نیت و راستی طالب است.

در بیت ۱۹۱۹ و ابیات بعدی به جای نفحه، کلمه «نغمه» و در بیت ۱۹۳۴ کلمه «بانگ» و در بیت ۱۹۳۵ «آواز» به کار برده است، و نیز حدیث دیگری مشابه این در کتاب «مرصاد العباد» است که چنین ضبط شده است:^(۳)

«إِنَّ لَهُ فِي أَيَّامِ دَهْرِكُمْ نَفَحَاتٍ لَا فَتَرَّ ضَوَاهَا»، تعرّض آن نفحات ادای اوامر خودداری

۱- صفحه ۲۹۳ تا ۲۹۴ مجلد اول از دفتر نخستین بقلم نگارنده چاپ شرکت اقبال.

۲- فاتح‌الابیات چاپ استانبول

۳- مرصاد العباد من مبداء الی المعاد ص ۷۴.

از نواهی شرع است بهر قدمی که در شرع بر قانون به آن متابعت نهاده می‌شود قربتی به حق تعالی حاصل می‌شود یعنی منزلی از منازل آن عالم که از آنجا آمده قطع می‌شود. چون بدین جاده قدم به صدق نهد، الطاف ربوبیت در صورت استقبال به حقیقت مددکاری او را یاری می‌کند:

«گر در ره عاشقی قدم راست نهی معشوق به اول قدمت پیش آید»

بیت ۱۹۵۲:

گوش و هوش دارید این اوقات را در ربایید این چنین نفحات را

برای درک معانی عرفانی «اوقات» به شرح بیت ۱۳۲ دفتر اول مراجعه فرمایند.^(۱)

بیت ۱۹۵۳:

نفعه آمد مرشما را دید و رفت هر که را می‌خواست جان بخشید و رفت

بیت ۱۹۵۴:

نفعه دیگر رسید آگاه باش تا از این هم وانمانی خواجه تاش^(۲)

بیت ۱۹۵۵:

جان آتش یافت زو آتش کشی جان مرده یافت در خود جنبشی

جان ناری: نفس اماره، نفس شهوانی

پاره‌ای از شروح قدیم مثنوی، بیت فوق را چنین ضبط کرده‌اند:

«جان ناری یافت از وی انطفأ مرده پوشید از بقای او قبا»

بیت ۱۹۵۶:

تازگی و جنبش طوبیست این همچو جنبشهای حیوان نیست این

طوبا: درخت بلند بهشتی، برای مزید اطلاع از چگونگی به کتاب احوال القیامه ص

۱- شرح بیت: چون حدیث روی شمس‌الدین رسید

شمس چارم آسمان سر در کشید

متضمن مندرجات صفحه ۱۳۱ و ۱۳۲ و ۱۳۳ مجلد اول از دفتر اول

۲- تاش از پسوندهای ترکی است.

۱۹۳ به بعد مراجعه فرمایند.

پاره‌ای از شروح به جای «حیوان»، «خلقان» ضبط کرده‌اند.

بیت ۱۹۵۸ - ۱۹۵۹

خود زبیم این دم بی منتها باز خوان قَائِنِ أَنْ يَحْمِلْنَهَا

ورنه خود اشَقْنَ منها چون بدی گرنه از بیمش دل گه خون شدی

«قَائِنِ أَنْ يَحْمِلْنَهَا» مقتبس است از سوره شریفه ۳۳ آیه ۷۲^(۱)

«إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا» یعنی، امانت را بر آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها عرضه کردیم پس آنها از تحمل آن سر باز زدند و بترسیدند و آدمی که ستمکار و نادان است آن را بر عهده گرفت. شاعر شیرین سخن حافظ شیراز چنین اشارتی دارند^(۲).

در اصطلاح مفسرین «امانت» به معنی اوامر و نواهی، اعتقاد به دین اسلام و تبعیت از شریعت، انجام تکالیف و فرایض آمده است. برای تکمیل فایده به تفسیر بیضاوی مراجعه شود. صوفیان امانت را به معرفت تعبیر کرده‌اند که جوهر و لب لباب اعتقاد است و حقیقت توحید، برخی دیگر آن را به عشق تعبیر کرده‌اند. در کتاب مرصاد چنین آمده است:

«أما از وجه تحقیقی بدان که مقصود از آفریدن موجودات، وجود انسان بود و مقصود از وجود انسان معرفت بود و آنچه حق تعالی آن را امانت خواند معرفت است،^(۳) و قابل تحمّل آن بار، انسان آمد، چنانکه شرح آن شمه در اول کتاب گفته آمده است. معرفت در دین تعبیه است، چنانکه آدمی را از دین هر قدر بر خورداری بیش است او را معرفت زیادت است و هر که را از دین نصیبی نیست از معرفت بی نصیب است، و آنچه بار کمال دین بود انسان مطلق متحمّل آن می‌تواند باشد. نه یک شخص معین مقید، چنانکه شجره تواند متحمّل ثمره بودن نه یک شاخ معین، الخ. شرح ظلوم و جهول در دفتر سوم مثنوی از بیت ۴۶۷۲ به بعد

۱- قرآن کریم سوره سی و سوم آیه ۷۲

۲- آسمان بار امانت نتوانست کشید

۳- مرصاد العباد من مبدء الی المعاد ص ۷۷

قرعه فال به نام من دیوانه زدند (الخ)

آمده است. و نیز در کتاب مرصاد العباد ص ۹۵ س ۱۰ به بعد و ص ۱۰۳ س ۱۴ به بعد، ص ۱۱۱، سطر آخر، فیه مافیه ص ۱۷ س ۸ به بعد درج شده است. و نیز مولانا درباره معرفت چنین فرماید: (۱)

از کشف الاسرار، ج ۸ - ۱۰۰

حالا مصلحت وقت در آن می بینیم که شرح تأویل آیات مزبور را از قول مبارک خواجه عبدالله انصاری به دست قلم بسپارم:

آدم صفی آن سالک اول، آن چشمه لطف ازل، آن صندوق اعجوبه های قدرت، آن حقه لطف حقیقت، آن نهال بوستان کرامت، روزگاری او را در میان مکه و طائف در مهد عهد معارف بداشتند، آن شوربخت، شور چشم ابلیس، به وی برگذشت، به دست حسد نهاد او را بجنابانید، اجوف یافت، گفت میان تهی است و از میان تهی چیزی نیاید.

اقبال ازلی در حق آدمی او را جواب داد که باش تا روزی چند که باز راز او در پریدن آید، اول صیدی که کند تو باشی. آن مهجور لعین از آدم گل دید، دل ندید، صورت دید، صفت ندید، ظاهر دید، باطن ندید، هرگز بر آتش مهر نتوان نهاد، مهر بر خاک توان نهاد که خاک مهرگیر است نه آتش، ما آدم را که از خاک و گل در وجود آوردیم، حکمت در آن بود که تا مهر امانت بر گل دل او نهیم، بسل مشتی خاک و گل در وجود آورد و آتش محبت بسوخت، پس او را بر بساط انبساط جای داد، آنکه امانت بر عالم صورت عرض داد، آسمان ها و زمین ها و کوه ها سروازدند، آدم مردانه در آمد، دست پیش کرد، گفتند ای آدم، بر تو عرضه نمی کنند تو چرا در می گیری؟ گفت زیرا که سوخته منم و سوخته را جز در گرفتن روی نیست، آن روز که آتش در سنگ، ودیعت می نهادند. عهد از او گرفتند که تا سوخته یی نبیند، سر فرود نیارد تو پنداری که آن آتش به قوت بازوی تو به صحرا می آید، نی نی! این گمان مبر که آن به شفاعت سوخته یی به در آید.

«إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ: ای جوانمرد! جهد کن که عهد اول هم بر مهر اول نگاهداری تا

فرشتگان بر تو ثنا کنند، عادت خلق آنست که چون امانتی عزیز به نزدیک کسی نهند، مهری برو نهند و آن روز که باز خواهند مهر را مطالعت کنند، اگر مهر بر جای بود، او را ثناها گویند. امانتی به نزدیک تو نهادند از عهد ربوبیت، «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ» و مهر «بلی» برو نهادند، چون عمر به آخر رسد و ترا به منزل خاک برند، آن فرشته در آید و گوید: «مَنْ رَبُّكَ»، آن مطالعت است که می‌کند که تا مهر روز اول بر جای هست یا نه؟ ای مسکین از فرق تا قدم تو، مهر بر نهاده‌اند. مهر از مهر بود، مهر بر آنجا نهند که مهر در آنجا دارند. ای رضوان بهشت ترا، ای مالک! دوزخ ترا، ای کروییان! عرش شما را، ای دل سوخته که بر تو مهر مهر است، تو مرا و من ترا. (کشف الاسرار و عده الابرار - جلد ۸ - صفحات ۱۰۰ و ۱۰۱) اما در مورد امانت آنچه صوفیان بدان تکیه می‌کنند به طریقی که گفته شد، مجدداً اضافه می‌نماید که در تفسیر قرآن منتسب به نجم‌الدین کبری^(۱) بنا به نقل کتاب شرح مثنوی^(۲)، منهج القوی طی شرح بیت شماره ۲۳۷۲ به بعد دفتر دوم^(۳) آن را «فوز العظیم»^(۴) اطلاق می‌کند.

و نیز گفته‌اند: آن به معنی الفناء فی الله و البقاء بالله^(۵) باشد، یعنی حالی که دلالت به دریافت و وصول فیض الهی است، و این عنایت یعنی امانت به انسان و علی‌الخصوص انسان کامل عطا می‌شود، چون او در حکم قلب کائنات است، مانند حلقه اتصال تمام موجودات با

۱- «نجم‌الدین کبری احمد بن عمر محمد خوافی خوارزمی» موسس سلسله کبرویه، مقتول ۶۱۸، از مشاهیر عرفا و اکابر صوفیان قرن ۶ و ۷ هجری است. مجدالدین بغدادی، نجم‌الدین رازی، سعدالدین حمویه، سیف‌الدین باخرزی و غیره از شاگردان او بوده‌اند. او را «شیخ ولی تراش» گفته‌اند. دوازده کس را به مریدی قبول کرد که تماماً از مشایخ و اولیا شدند. در حمله مغول در خوارزم به درجه عالی شهادت نائل آمد. از تألیفات او، رساله الخائف الهائم عن لومة اللائم، فواتح جمال به فارسی و چند رباعی است.

۲- تالیف شیخ یوسف بن یوسف بن احمد مولوی، چاپ قاهره سال ۱۲۸۹ هجری قمری.

۳- لا جرم اشفقن منها جملهمشان کند شد ز آمیز حیوان حمله شان

۴- «تِلْكَ حَدُودُ اللَّهِ» این اندرزهای خداست و «مَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ» یعنی هر که فرمان برد خدای را و رسول وی را «يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ» در آورد او را در بهشت‌هایی «تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ» که می‌رود از زیر آن جویهای روان «خالدین فیها» جاویدان جای ایشان، «ذلک الفوز العظیم» این است فِرَوزی بزرگ.

۵- از آن جمله فنا و بقاست، قوم اشاره کرده‌اند به فنا و گفته‌اند پاک شدن دست از صفات نکوهیده و اشاره به بقاء به تحصیل اوصاف ستوده

حضرت کبریایی است، این است والا و یا عظمت پایه خلیفه اللهی است.
 عده‌ای را عقیده چنین است که امانت لطیفه سیار و سیال انسانی است که مستعد
 رهایی از قید تعین و وصول به مرتبه اطلاق است. برخلاف آسمان‌ها و زمین و سلسله شامخ
 جبال، که در محدوده هستی خویش اسیرند، استعداد نظر و پیوستگی به وجود مطلق را
 ندارند، ولی انسان را دلی است و مقام معرفت، بنابراین سر قبول امانت از جانب انسان همین
 است، به قول مشهور بیان مولانا هم ناظر به تعبیرات صوفیانه است نه اهل ظاهره.
 بیت ۱۹۶۰:

دوش دیگر لون این می داد دست لقمه چندی در آمد ره بپست
 دیگر لون: رنگ دیگر، مجازاً نوع، شکل، از نظر عرفانی یعنی نحوه تجلی حق تعالی
 همیشه به یک سان و وضع نیست بلکه به نوع دگر است.
 تعریف تجلی: تجلی نور و مکاشفه‌ای است که از باری تعالی به دل عارف ظاهر
 می‌گردد و دل او را می‌سوزاند و مدهوشش می‌نماید، چنانکه گفته‌اند:

«تجلی کن که تا سرمست گردند کند اجزای عالم مست شوری
 چو دریای عتاب تو بجوشد برآید موج طوفان از تنوری
 خلائق همچو کشت و تو بهاری به تو یابد شقایقشان ظهوری»^(۱)
 هجویری گوید: «تجلی تأثیر انوار حق است به حکم اقبال بر دل مقبلان» (کشف
 المحجوب ص ۶۴۰)

شارحان مثنوی را عقیده آن است که تجلی حق تعالی تکرار نمی‌پذیرد (لا تکرار
 فی التجلی) او در هر ذره‌ای جلوه‌ای و با هر دلی رازی در میان آرد. فی المثل با آفتاب سزی در
 میان است که با آب نیست و با آدمی رازی که با فرشتگان نیست. چنانکه ابوطالب^(۲) مکی

۱- شاهد مثال بارز در دیوان غزلیاتست:

هر ذره زخورشیدت گویای انالاحقی هر گوشه چو منصوری آویخته از داری
 این طرفه که از یک خم هر یک زمیثی مستند وین طرفه که از یک گل در هر قدمی خاری
 ۲- ابوطالب مکی عمرو بن عثمان ص ۱۸۱ و ۱۸۹، کشف المحجوب چاپ امیرکبیر

گفته است:

«لا يتجلى في صورة مَرَّتَيْن» هرگز در یک صورت دو بار روی ننماید و در دو آئینه به یک صورت نیاید. بنابراین ممکن است بر دل جلال الدین رازی افکند که خاص وی و مناسب ظرفیت و استعداد وی باشد. برای کسب اطلاع بیشتر به کتاب المنهج القوی مراجعه نمایند.^(۱) لقمه چندی: اشاره به نکات ضعف و سستی افکار مادی است، علاقه‌مندی به امور دنیوی از ناحیه بعضی از افراد. برای فهم این مسأله به بیت ۳۹۹۰^(۲) به بعد که پایان این دفتر است، توجه شود.

بیت ۱۹۶۱:

۱- طبع مصر ۱ ص ۳۲۶

۲- دفتر اول - بیت ۳۹۹۰

ای دریغا لقمه دو خورده شد گندمی خورشید آدم را کسوف اینست لطف دل که از یک مشت گل نان چو معنی^(۴) بود خوردش سود بود همچو خار سبز کاشتر می‌خورد چونک آن سبزش رفت و خشک گشت می‌دزاند کام و لنجش^(۷) ای دریغ نان چو معنی بود آن خار سبز تو بدان عادت که او را پیش از این بر همان بومی خوری این خشک را گشت خاک آمیز و خشک و گوشت بر سخت خاک آلود می‌آید سخن تا خدایش باز صاف و خوش کند صبر آرد آرزو را نه شتاب

۱- ذنب: نام شکلی است در آسمان که تقاطع منطقه جوزهر و مائل به صورت مار بزرگ بهم می‌رسد یک طرفش را رأس گویند و طرف دیگر را ذنب. (دهخدا)، ۲- شَعشاع: عربی است و صفت به معنی نیکو و خوش‌نما (دهخدا)

۳- پروین گسل: پروین شکن، شکننده پروین در زیبایی (دهخدا)، پروین شش ستاره است یک به دیگر خزیده مانند خورشه انگور. (التفهیم بیرونی)، ۴- معنی: آنچه لفظ بر آن دلالت دارد. (اقرب الموارد)، ۵- صورت: آنچه به یکی از حواس ظاهر درک شود. مقابل معنی. (دهخدا)، ۶- حجود: انکار، ۷- لُنج: لب را گویند و به عربی شفه خوانند (برهان قاطع)، ۸- گبز: هر چیز گنده و قوی و سطر را گویند. (برهان قاطع)

جوشش فکرت از آن افسرده شد چون ذنب^(۱) شَعشاع^(۲) بدری را خسوف ماه او چون می‌شود پروین گسل^(۳) چونک صورت^(۵) گشت انگیزد جحود^(۶) زان خورش صد نفع و لذت می‌برد چون همان را می‌خورد اشتر زدشت کان چنان وُرد مربی گشت تیغ چونک صورت شد کنون خشکست و گبز^(۸) خورده بسودی ای وجود نازنین بعد از آن کامیخت معنی با ثری زان گیاه اکنون بپرهیز ای شتر آب تیره شد سر چه بند کن او که تیره کرد هم صافش کند صبر کن والله اعلم بالصواب

بهر لقمه گشته لقمانی گرو وقت لقمان است ای لقمه برو

این مسأله در ادبیات عرفانی منظوم فارسی، ریشه عمیقی از قول کاملان دارد که روح در جسد زندانی و به قول دیگر در تخته بند تن، اسیر و در بند است.

تضاد روح و تن چنان عیان است که کمتر نیاز به بیان دارد، «این یکی تن فزود از جان کاست» مضمون آثار نظمی سخن سرایان بزرگ است، از جمله در مثنوی معنوی مولانا به نحو بسیار زیبایی نمایان شده است. بدین قرار در بیت فوق مولانا با کلمه لقمان و لقمه یک نوع بازی با کلمه را آغاز دیده است.

نام لقمان در سوره ۳۱ قرآن مجید^(۱) دو بار تکرار شده است بهمین مناسبت نام سوره

۱- آیه ۱۱ و ۱۲: «وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ - وَإِذْ قَالَ لُقْمَانُ لِأَبْنَيْهِ وَهُوَ يُعِظُهُ يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ» که آیات ۱۳ و ۱۴ به نظر می‌رسد که جزء گفتار لقمان نباشد زیرا ترجمه آن چنین است: «به آدمی سفارش کردیم که با پدر و مادر خود نیکی کند زیرا مادر او را با مشقت و زحمت در شکم پرورد و تا آنگاه که او را از شیر باز گرفت دو سال در زحمت بود، ای آدمی مرا و پدر و مادر خود را سپاسگزار باش، تنها بازگشت به سوی من خواهد بود الخ.» آیات شانزده تا نوزده اندرز لقمان به فرزند خویش است.

در زمان جاهلیت اشعار حکمی به لقمان نسبت داده‌اند. ولی بعضی از مورّخین معتقدند که لقمان جاهلیت غیر از لقمان مذکور در قرآن است. زیرا که لقمان جاهلیت را فرزند عاد، می‌پنداشته‌اند یعنی پسر عموی حضرت ابراهیم (ع) می‌دانند، او با حضرت ایوب (ع) پیغمبر هم منسوب بود، طبق گفته مولانا او معاصر حضرت داود (ع) پیامبر بود که بدان اشاره خواهد شد. گویند او مخیر شده است که از حکمت و نبوت یکی را برگزیند او حکمت را اختیار کرده است و نبوت نصیب حضرت داود شده است.

اما لقمان در نظر ارباب قصص بنده‌ای از حبشه یا نوبه و سیاه چرده بود، درودگری یا خیاطی می‌دانست، به بردگی روزگار می‌گذاشته و خواجه‌های خود را شیفته حکم و اندرزهای خویش کرده است و در بسیاری از قصه‌های مثنوی به گفتار حکمت آمیز و رفتارهای بسیار خردمندانه او اشاره شده است. من جمله اشعار ۳۵۸۴ به بعد دفتر اول مثنوی شاهد این مقال می‌باشد:

بیت ۳۵۸۴: بود لقمان پیش خواجه خویشتن در میان بسندگان خوار تن
بیت ۳۵۸۵: می‌فرستاد او غلامانرا بباغ تا که میوه آیدش بهر فراغ

داستان متهم کردن غلامان و خواجه تاشان مرلقمان را آن میوه‌های ترونده که می‌آوردیم او خورده است.

بیت ۳۵۸۶: بود لقمان در غلامان چون طفیل پر معانی، تیره صورت همچو لیل
ادامه پاورقی در صفحه بعد

مزبور سورة لقمان نامیده شده است.

بیت ۱۹۶۲:

از برای لقمه این خار خار از کف لقمان برون آرید خار
خارخار: رجوع شود به مجلد اول تفسیر مثنوی به قلم نگارنده چاپ اقبال، صفحه ۱۵۸، در تفاسیر مثنوی خطی، بجای کلمه «برای»: «هوای»؛ «جوئید کار» در مصراع دوم بجای «آرید خار» ضبط کرده‌اند.

بیت ۱۹۶۳:

در کف او خار و سایه‌ش نیز نیست لیک‌تان از حرص آن تمیز نیست

بیت ۱۹۶۴:

خار دان آن را که خرما دیده ز آنک بس نان کور و بس نادیده
اگر شما تشخیص کافی داشته باشید متوجه می‌شوید که اندرون وجود شما یک نور روشن خدائی وجود دارد که آن شخصیت باطنی و حقیقی شماست. نخستین خار توهم وجود عرضی تو می‌باشد.

در حیات نباتی خار پائین‌ترین درجه است، برگ نخل بالاترین آن می‌باشد. برای

ادامهٔ باورقی از صفحه قبل

آن غلامان میوه‌های جمع را خواجه را گفتند لقمان خورد آن چون تفحص کرد لقمان از سبب امتحان جمله‌مان را ای کریم بعد از آن ما را به صحرای کلان آنگهان بنگر تو بدکردار را گشت ساقی خواجه از آب حمیم بعد از آن میراندشان در دشتها قبی در افتادند ایشان از عنا چونک لقمان را در آمد قبی زناف حکمت لقمان چو دانید این نمود

بیت ۳۵۹۹: یَوْمَ تَبْلَى السَّرائِرُ كُلَّهَا

سوره ۸۶ آیه ۹

خوش بخوردند از نهیب طمع را خواجه بر لقمان ترش گشت و گران در عتاب خواجه‌اش بگشاد لب سیرمان در ده تو از آب حمیم تو سواره ما پیاده میدوان صنایع‌های کاشف الاسرار را مرغلامان را و خوردند آن زبیم میدویدندی میان کشت‌ها آب می‌آورد زیشان میوه‌ها می‌برآمد از دورنش آب صاف پس چه باشد حکمت رب الوجود

بِأَنَّ مِنْكُمْ كَامِنٌ لَا يُشْهَدُ

مزید اطلاع به چهار مقاله رجوع شود صفحه ۶ سطر نهم.

در پاره‌ای از نسخه‌های خطی در مصرع اول بیت ۱۹۶۳ بجای «نیز نیست»، تیز نیست»، ضبط شده است.

در کف پای او خاری است، از این نظر به خدا ناشکری می‌کند برای بیشن بیشتر رجوع شود به شرح بیت ۸۶، مأخذ مذکور.

برای اطلاع بیشتر در مورد خار و خرما بن رجوع شود به امثال حکم فصل ۲ شماره ۷۰۶.

بیت ۱۹۶۵:

جان لقمان که گلستان خداست پای جانش خسته خاری چراست
بیت ۱۹۶۶:

اشتر آمد این وجود خار خوار مصطفی زادی بر این اشتر سوار
مصطفی زادی: اشاره به روح است که بر جسد سوار است. روح محمدی، برای تکمیل فایده به شرح بیت ۶۸۶، در مجلد دوم شرح مثنوی چاپ انتشارات اقبال مراجعه نمایند و^(۱) همینطور به کتاب تصوف اسلامی^(۲) تالیف نیکلسن.

در موضوع مقایسه بدن با اشتر خار خوار در دفتر چهارم در بیت ۱۵۴۵^(۳) مطالعه شود.

بیت ۱۹۶۷:

اشتر ار تنگ گلی بر پشت تست کز نسیمش در تو صد گلزار رست
بیت ۱۹۶۸:

میل تو سوی مگیلانست و ریگ تا چه گل چینی زخار مرده ریگ

۱- صفحه ۳۶ - ۳۳

۲- صفحه ۱۰۷ به بعد

گمره آن جان کوفرو ناید زتن
در زده تن در زمین چنگالها

۳- این دو همره همدگر را راهزن
جان گشاید سوی بالا بالها

بیت ۱۹۶۹:

ای بگشته زین طلب از کوبکو چند گویی کین گلستان کو و کو

بیت ۱۹۷۰:

پیش از آن کین خار پا بیرون کنی چشم تاریکست جولان چون کنی

بیت ۱۹۷۱:

آدمی کو می‌نگنجد در جهان در سر خاری همی گردد نهان

برای دریافت تباین طبیعت حقیقی انسان و حیات جسمانی رجوع شود به دفتر سوم بیت ۹۹۹ به بعد، دفتر چهارم بیت ۵۲۱ به بعد و ۸۰۳ به بعد و ۲۴۹ به بعد و ۳۷۵۹ به بعد همان دفتر.

بیت ۱۹۷۲:

مصطفی آمد که سازد همدی کَلْمینی یا حمیرا کَلْمی

همدی: بعضی از شارحان مثنوی آن را به معنی یک هم دم گرفته‌اند ولی در اینجا قافیۀ یاء معروف با قرنیۀ املاء بصورت فوق بهتر است.

کَلْمه حمیراء مصغّر حمراء، به معنی زن سپید پوست و زیبا، لقبی بود که پیامبر (ص) به عایشه داده بود.^(۱)

حقیقت محمدی، روح اعظم، عقل کل مصطفوی که مقام وی را درکون و مکان مجال گنجایش نیست، هر زمان که آن حضرت اراده می‌فرمود، به مقام عادی بشری نزول نماید، می‌فرمود که ای حمیرا با من سخنی بگو تا با تو انس گیرم و از لذایذ بشری بهره‌ور شوم. عربها سفیدپوستان را سرخ می‌نامیدند، چنانکه ابن‌اثیر در کتاب نهایه در شرح این حدیث گفته است: قال علیه السلام؛ خذوا شطر دینکم من الحمیراء - نیمه دین خود را که متعلق به امور نسوان است از عایشه فراگیرید.^(۲)

باری اظهار تعلق پیامبر (ص) به عایشه تعبیر بدین می‌شود که روح مجرد تا در دام

۱- فاتح الابیات ترکی صفحه ۱۸۳

۲- برای بینش بیشتر به فائق زمخشری، تاج‌العروس در ذیل کلمه «حمر» مراجعه نمایند.

تعلق جسم گرفتار است، باز به خوشی و لذات جسمانی نیازمند است، در فقر محمدی رعایت نفس و ایفاء حقوق بدن شرط است.^(۱)

بیت ۱۹۷۳ دفتر اول:

ای حمیراء آتش اندر نه تو نعل تاز نعل تو شود این کوه لعل

حمیراء لقبی است که حضرت رسول اکرم مشارالیه را بدان مفتخر کرده‌اند، بمعنی بانوی سپید اندام است، چون تازیان احمر را بمعنی سفید تعبیر کرده‌اند. این بانو در زمان حیات حضرت رسول اکرم (ص) چه بعد از وفات ایشان، موجب ایجاد وقایع مهم بودند، وقعه جمل، بشرحی که در کتب تواریخ ضبط کرده‌اند قابل توجه است.^(۲)

در مورد ایشان احادیث زیادی نقل شده است از جمله «خَذُوا شَطْرَ دِينِكُمْ مِنَ الْحَمِيرَاءِ» دلالت بر این میکند که نیمه دین خود را که مربوط بکارهای نِسوان است از مشارالیه یاد گیرید.^(۳)

اما مناسبت نعل در آتش نهادن، را در این مورد اغلب شارحان با توجه باعتقاد و قدرت قلم و اندیشه بیان شان، اظهار کرده‌اند، در این میان آنچه جامع و مانع دیده شد نظر مشهور است که خلاصه از آن درج می‌شود:

«روح مجرّد تا در دام تعلق جسم گرفتار است، احکام این آویزش و تعلق از وی گسیخته نمی‌شود، بازش بخوشی و لذت جسمانی نیازمند است، بدین جهت در «فقر محمدی» رعایت نفس و ایفاء حقوق بدن، شرط است و رونده اینراه باید حقوق روح و حظوظ جسم را هر یک جداگانه ادا کند، حضرت رسول اکرم (ص) بنابر همین قاعده مباشرت امور دنیوی را مانع وصول نمی‌شمرد و خود نیز با کمال ریاضت و استغراق گاه بگاه احکام تعلق جسمانی را

۱- از افادات استاد علامه فروزانفر که روانش شادباد.

۴- توضیح: برای درک بیشتر به کتاب طواسین از ۱۳۲ به بعد و فصوص الحکم ۲۷۲ مراجعه فرمایند.

تاریخ مفصل ایران بقلم مرحوم عباس اقبال آشتیانی بکوشش دانشمند محترم استاد دبیر سیاقی ص ۶۴، ۶۵

۳- کما قال ابن اثیر فی شرح هذا الحديث، قال عليه السلام:

«خَذُوا شَطْرَ دِينِكُمْ مِنَ الْحَمِيرَاءِ ترجمه از کتاب فاتح‌الابیات چاپ استانبول ص ۱۸۲

به ادا میرسانید، ظاهراً مراد مولانا این است که خار آویزش و تعلق هرگاه بحکم شرع و برای آسایش روح باشد، موجب نقص نیست، بلکه نردبان کمال روحانی نیز تواند بود. و یا آنکه احکام پیوستگی جان و تن بیکدیگر از لوازم نشأ جسمانی است، و کاملان و واصلان هم از آن، مادام که در حبس تن اند، رهائی نمی یابند. چنانکه حضرت سید کائنات هم توجه بعایشه داشت و از محادثه وی لذت می برد. اما مؤلف دانشمند کتاب فاتح الابیات در مورد نعل در آتش نهادن چنین فرماید:

افسونگران را رسم چنان بود که برای بازگرداندن بنده فراری یا رام کردن دل محبوب سرکش اسم و رسم و شکل وی را در روی نعل بزرگ می نوشتند، آتش قوی روشن می کردند، نعل را در وسط آتش قرار میدادند و اسم فراری، یا دلدار جفاکار را توأم با دعا و ورد با آهنگ مخصوص میخواندند بدین امید که روح او را تسخیر کنند و بازگشتن وادار سازند الی آخر

شارح دیگر بنام ولی محمد اکبر آبادی، که نیکلسن شرق شناس انگلیسی او را بعنوان منتقد بزرگ ستوده است، نظر او را صائب و استادانه و اطمینان بخش معرفی کرده است.^(۱) گوید:

«کاملان که خار لذات نفسانی و تعلقات جسمانی را از پای جان بیرون کردند.» ایشان را طعام خوش و صورت دلکش، حجاب مشاهده دلدار نیست. بقول مولانا گرولی زهری خورد نوشی شود».

بلکه نمودار حسن یار است، چنانچه سرور کائنات در آئینه روی عایشه صدیقه جمال جان می دید و از گفتار او کلام جانان می شنید «ارحنا یا بلال» را نیز نباید فراموش شود.^(۲) همچنین عقیده ای در بین مردم ایران زمین وجود دارد، مشعر بر اینکه در نتیجه تابش مداوم اشعه آفتاب، سنگ اصلیل در قعر زمین مبدل به لعل می گردد که در ضمن بیت معروف، در حکم ضرب المثل است، پیر و جوان آن را می داند:

۱- مقدمه مثنوی ج اول شرح انگلیسی

۲- چون آواز خوش نیز روحانیتی دارد و انسانرا بسوی عالم معنی رهبری می کند.

۳- برای بینش بیشتر به ابیات شماره (۲۰۰۰) و (۲۵۹۲)، همین دفتر مراجعه فرمایند.

«سال‌ها باید که یک سنگ اصلی زآفتاب لعل گردد در بدخشان یا عقیق اندر یمن»
 ساری عبدالله افندی شارح مثنوی به زبان ترکی، همچنین در کتاب منهج القوی لطلاب
 مثنوی نیز موضوع فوق را مانند فاتح‌الابیات شرح کرده است. برای مزید اطلاع به شرح بیت
 ۳۶۶۳^(۱) دفتر اول، ۲۴۳۷^(۲)، همان دفتر مراجعه شود.

بیت ۱۹۷۷:

این نه آن جانست کافزاید زنان یا گهی باشد چنین گاهی چنان
 جان حیوانی، به سبب اختلاف احوال مزاجی، یعنی گرمی و سردی و تری و خشکی
 تغییر می‌پذیرد، از تغذیه تقویت می‌شود و در اثر گرسنگی دچار ضعف می‌شود، برای مزید
 آگاهی به تفسیر مثنوی نگارنده مجلد اول صفحه ۲۹۰ مراجعه فرمایند.

ولی جان مورد بحث ما در این مقال روح قدسی است که لطیف است و با قلب و مغز
 پیوستگی دارد، سرچشمه خوشی‌هاست که بر دیگر عوامل سایه می‌افکند.

بیت ۱۹۷۸:

خوش‌کننده‌ست و خوش و عین خوشی بسی‌خوشی نبود خوشی ای مرثی
 روح انسانی مستقیماً از سوی پروردگار به وجود وی دمیده می‌شود. به اصطلاح
 «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي». در اصطلاح عارفان، مرد کامل، سرچشمه خیر
 است. او خُلق خویش، صفا، صدق، وفا و اخلاص را به تمام جهان و علی‌الخصوص به

۱- همچو شهد و سرکه در هم بافته تسا به بیماری جگر ره یافته
 رجوع شود به شرح بیت ۵۳ (ص ۸۶ از مجلد اول) شرح مثنوی نگارنده.

۲- در بیان این خبر که أَتَهُنَّ يَغْلِبُنَّ الْعَاقِلَ وَيَغْلِبُهُنَّ الْجَاهِلُ
 بیت ۲۴۳۳: گفت پیغمبر که زن بر عاقلان غالب آید سخت و بر صاحب‌دلان
 بیت ۲۴۳۴: باز بر زن جاهلان غالب شوند کاندرا ایشان تنندی حیوانست بند
 بیت ۲۴۳۵: کم بودشان رقت و لطف و وداد زآنک حیوانیست غالب بر نهاد
 بیت ۲۴۳۶: مهر و رقت وصف انسانی بود خشم و شهوت وصف حیوانی بود
 بیت ۲۴۳۷: پرتو حقست آن معشوق نیست خالقست آن گویا مخلوق نیست
 و نیز در قابوس نامه آمده است: «اسکندر را گفتند که چرا دختر دارا را به زنی نکنی که بس
 خوبست؟ گفت: سخت زشت باشد که چون ما بر مردان جهان غالب شدیم زنی بر ما غالب
 شود.» (قابوس نامه - تصحیح دکتر غلامحسین یوسفی - صفحه ۱۳۰ چاپ هفتم)

مردان خویش القاء می‌کند.

بی‌خوشی نبود خوشی: سالک چون در تحت توجه و تربیت پیر صاحب نفس، تلقین پذیرد، مقامات را طی کند، در درون وی روشنایی پدیدار می‌گردد، بحکم «العلم نورٌ یَقْذِفُهُ الله بقلب من یشاء» و این حال گذر است، ولی اگر ادامه پیدا نماید، او در خوشی غرق و بآن متحد و یگانه می‌گردد و منبع خوشی می‌شود. در غیر اینصورت سالک در معرض تغییر، تبدیل و تلوین گردد.

مرتشی: رشوه خوار و بحکم آنکه فرموده‌اند: «الراشی و المرتشی^(۱) کلاهما فی النار»^(۲)

بیت ۱۹۷۹:

چون تو شیرین از شکر باشی بود کآن شکر گاهی ز تو غایب شود

بیت ۱۹۸۰:

چون شکر گردی ز بسیاری وفا پس شکر کی از شکر باشد جدا

چنانکه اشاره شد، مریدی وقتی با دل و جان تربیت پیر را بپذیرد و در حال متصرف شود، وفا کند، صفا پذیرد، معدن خیر و نیکی می‌گردد برای مزید اطلاع به شرح بیت ۱۲۴۱ همین دفتر مراجعه شود.

در پاره‌ای از شروح مثنوی خطی «بسیاری وفا» ضبط کرده‌اند در صورتی که نسخه‌ای دیگر «تأثیر» درج کرده است که شاید مرجح باشد.

بیت ۱۹۸۱:

عاشق از خود چون غذا یابد رحیق عقل آنجا گم بماند بی رفیق

رحیق: رجوع شود به شرح بیت ۳۲۳ همین دفتر جلد اول صفحه ۲۴۳.

رحیق یعنی باده ناب، بهترین شراب.

بیت ۱۹۸۲:

عقل جزوی عشق را منکر بود گر چه بنماید که صاحب سر بود

۱- مرتشی: مجازاً به کسی گویند که خود هیچ ندارد و مایه از دیگران می‌ستانند.

۲- حدیث نبوی. رجوع شود به: جامع‌الصغیر و کتب معتبر دیگر.

عقل جزوی: غیر از عقل اول، عقول دیگر را جزوی نامند.

عقل: جوهر مستقل بالذات و بالفعل (Intelligence) که اساس و پایه جهان ما بعد طبیعت و عالم روحانیت است یعنی همان جوهر مجرد مستقل که ذاتاً و فعلاً همان عقل است. عقل اعلی، عقل الهی، ذات حق. عقل اول آنچه نخستین بار از ذات حق صادر شد. عقول عشره: ارسطو و پیروانش برای حل اشکال صدور موجودات از خالق (با توجه به سنخیت علت و معلول) بین خالق و مخلوق وسایطی قائل شده‌اند^(۱) (عقول (از بالا به پایین) به تدریج از روحانیت و بساطتش کاشته می‌شود و به کثرت و مادیت نزدیک تر می‌شود تا عقل دهم تا با جهان مادی سنخیت دارد.^(۲))

عقل جزوی منکر عشق است، زیرا که بحکم «المرء عدو لما جهل» انسان آنچه را نداند بدان دشمن می‌گردد، عقل جزوی چون اسرار عشق را درک نمی‌کند و به عظمت مراتب عشق واقف نیست، گرچه در ظاهر چنان می‌نماید که صاحب سر است ولی او همچنان نادان است، با صفت شیطان انباز است. زیرا که او فانی نشد و گفت من از آدم برترم، از «لا» دم نزد، پس از مرتبه فرشتگی تنزل کرد و شیطان نامیده شد چون خود را مقابل آدم و مخالف او اعلام نمود. برای مزید اطلاع در احوال آدم به شرح بیت ۱۴۰۲ دفتر چهارم^(۳) دفتر ششم و همچنین دفتر چهارم بیت در ۲۶۰^(۴)، ۱۹۶۰^(۵) به بعد و دفتر پنجم ۴۶۳^(۶) به بعد مراجعه شود.

در مثنوی بحث‌های بسیار مفیدی آمده است درباره تفاوت عقول در اصل فطرت خلاف معتزله که ایشان می‌گفتند در اصل عقول جزوی^(۶) برابرند، این افزونی و تفاوت از تعلّم

۱- کتاب فلسفه عمومی ترجمه دکتر یحیی مهدوی صفحه ۱۱۴.

۲- کتاب سیر حکمت در اروپا تألیف مرحوم محمد علی فروغی از ص ۲۶ - ۲۸.

۳- فقر آن محمود تست ای بیم دل کم شنو زین مادر طبع مُضَلّ

چون شکار فقر گردی تو یقین همچو کودک اشک باری یوم دین

۴- جمع آمد خلق بروی آن زمان جملگان لا حول گو درمان کنان

عقل جزوی عقل استخراج نیست جز پذیرای فن و محتاج نیست

۵- و همچنین برای توضیح بیشتر در مورد حضرت آدم (ع) به مجلد سوم به صفحه ۱۵۴ و ۱۵۵ و ۱۶۴ و ۱۶۵ مراجعه فرمایند.

۶- عقل عقلند اولیا و عقلها بر مثال اشتران تا انتها

است و ریاضت و تجربه.

دفتر ۵ بیت ۴۵۹:

این تفاوت عقلها را نیک دان در مراتب از زمین تا آسمان

دفتر ۵ بیت ۴۶۰:

هست عقلی، همچو قرص آفتاب هست عقلی کمتر از زهره شهاب

دفتر ۵ بیت ۴۶۱:

هست عقلی چون چراغی سر خوشی هست عقلی چون ستاره آتشی

دفتر ۵ بیت ۴۶۳:

عقل جزوی عقل را بد نام کرد کام دنیا مرد را بی کام کرد

همچنین در بیت ۴۵۴ فرماید:

بس نگو گفت آن رسول خوش جواز ذره ای عقلت به از صوم و نماز

بیت ۴۵۵:

زانک عقلت جوهرست ایندو عرض ایندو در تکمیل آن شد مفترض^(۱)

بیت ۴۵۶:

تا جلا باشد مرآن آئینه^(۲) را که صفا آید ز طاعت سینه را

۱- عقول جزوی رجوع شود بشرح بیت ۱۹۶۱، همین دفتر ص ۱۱۴

۲- مفترض = واجب گردیده.

دفتر چهارم

بیت ۱۹۶۲: عقل، دو عقلست اول مکسبی از کتاب و اوستا و فکر و ذکر
بیت ۱۹۶۳: عقل تو افزون شود بر دیگران
بیت ۱۹۶۴: لوح حافظ باشی اندر دور و گشت
بیت ۱۹۶۵: عقل دیگر بخشش یزدان بود چون ز سینه آب دانش جوش کرد
ور ره نبخش بود بسته چه غم
عقل تحصیل میثال جویها
بیت ۱۹۶۹: راه آبش بسته شد شد بی نوا

ادامه پاورقی در صفحه بعد

که در آموزی چو در مکتب صبی
از معانی وز علوم خوب و بکر
لیک تو باشی ز حفظ آن گران
لوح محفوظ اوست کوزین در گذشت
چشمه آن در میان جان بود
نه شود گنده نه دیرینه نه زرد
کوهی جوشد ز خانه دم بدم
کان رود در خانه از کویها
از درون خویشتن جو چشمه را

بیت ۴۵۷:

لیک گر آئینه از بن فاسدست صیقل او را دیر باز آرد بدست

بیت ۱۹۸۳:

زیرک و داناست اما نیست نیست تا فرشته لا نشد اهریمنیست
مراتب عقل جزوی مانند وضع فرشتگانست چنانکه در بالا بدان اشاره شده، تا فرشته
به مقام فناء فی الله یعنی (لا) نرسد اهریمن است. ابلیس از آن جمله و از رحمت خدا بدور
است، رجوع کنید به دفتر سوم مثنوی بیت ۳۱۹۳، ۴۰۵۴ به بعد.

بیت ۱۹۸۴:

او به قول و فعل یار ما بود چون به حکم حال آیی لا بود
چون به حکم حال الخ: اگر از او مسائل عرفانی پرسیده شود جوابی ندارد و راه انکار
در پیش می‌گیرد.

بیت ۱۹۸۵:

لا بود چون او نشد از هست نیست چونک طوعاً لا نشد کره‌ها بسیست
چون او با اختیار به سوی فنا، به اصطلاح «لا» نرفت، پس بی‌اختیار و به اضطرار به
سوی نابودی می‌رود. طوعاً حدیث «موتوا قبل ان تموتوا» را بخاطر می‌آورد.

بیت ۱۹۸۶:

جان کمالست و ندای او کمال مصطفی گویان ارحنا یا بلال

ادامهٔ پاورقی از صفحهٔ قبل

دفتر ۴۶۳۵: عقل جزوی عقل را بدنام کرد
کام دنیا مرد را بی‌کام کرد
دفتر ۴۶۴۵: آن زصیدی حسن صیادی بدید
وین زصیادی غم صیدی کشید
دفتر ۴۶۵: آن زخدمت ناز مخدومی بیافت
وین زمخدومی ز راه عز بتاخت
آن زفرعونی اسیر آب شد
وز اسیری سبط صد سهراب شد

جان روح الهی، حقیقت، نور انبیاء، نور مصطفاست. چنانکه گفته شد جان در حد ذاته عین کمالست چون قوای نفسانی نیرو گیرد پس در این اثنا، همچنانکه برای رفع خستگی پیامبر اکرم (ص) به اولین مؤذن اسلام فرمود: «ارحنا یا بلال» چون ندای او از جان برمی‌خاست و صدای او با نام خدا آغاز می‌شد که باعث راحت دل‌ها و شفای بیماران می‌گشت. چنانکه جوهری گفته است: «رَاحَةُ الرَّجُلِ إِذَا رَجَعَتْ إِلَيْهِ بَعْدَ الْإِعْيَادِ» (نقل از فاتح‌الابیات)^(۱)

بلال حبشی در مکه متولد شده بود، او را ابوبکر خرید و آزاد کرد. نخستین کسی است که اذان گفت، پس از وفات پیامبر (ص) اذان نگفت و از مدینه هجرت نمود. برای مزید اطلاع رجوع شود به: اسدالغابة طبع مصر ج ۱، صفة الصفوة طبع حیدر آباد، سفينة البحار، فرهنگ معین ج ۵.
بیت ۱۹۸۷:

ای بلال افراز بانگ سلسلت ز آن دمی کآندر دمیدم در دلت

سَلَسَلْتُ: (با فتح هر دو سین) توصیف آب شیرین و صاف و زلال است.

بعضی از شارحان، سِلْسِلَت (با کسر دو سین) ضبط کرده‌اند. فاتح‌الابیات این اعراب را ملحوظ نکرده است.

هنگامی بود که حضرت رسول اکرم (ص)، در انجام وظیفه عظیم و بار سنگین احساس خستگی می‌کردند، با امعان توجه به سوی معبود، می‌خواستند شذائد دنیا را فراموش بکنند. با حضور قلب اقامه نماز کنند از این رو «ارحنا یا بلال» می‌فرمودند که ای بلال؟ به اذان گفتن بپرداز با لحن سلسلت که از دل و جان و روح و روانت بر می‌آید، بدان نحوی که احد^(۲)

۱- ارحنا یا بلال: ای بلال ما را به بانگ نماز آسایش بخش، نقل از کتاب احادیث مثنوی صفحه ۲۱- بلال بن رباح حبشی وفات در دمشق، مؤذن و خازن و از یاران خاص حضرت رسول بود، اهل حبشه.

۲- اشاره به احوال بلال و شکنجه‌هایی که تحمل می‌کرد و در قبال آن شکنجه‌ها کلمه مبارکه «احد» پیوسته به زبان می‌آورد.

بلال بن رباح (فوت. دمشق ۲۰ یا ۱۸ هـ. ق) مؤذن و خازن و از یاران خاص و صمیم پیغمبر
ادامه پاورقی در صفحه بعد

می‌گفتی، به شیوه‌ای که به تو تلقین کرده‌ام، همان نفعه فیض به قلب تو افافضه کرده‌ام، آئینه‌ات را از زنگار شرک زدوده‌ام. به آواز رسای مخصوص خویش پروردگارت را بستای و ثناگوی. بیت ۱۹۸۹:

مصطفی بی‌خویش شد زآن خوب صوت شد نمازش از شب تعریس فوت
بیت ۱۹۹۰:

سر از آن خواب مبارک برداشت تا نماز صبحدم آمد به چاشت
بیت ۱۹۹۱:

در شب تعریس پیش آن عروس یافت جان پاک ایشان دستبوس
طبق ضبط فاتح‌الایات، در پاره‌ای از نسخ، مصراع دوم بیت ۱۹۹۱، را چنین ضبط کرده‌اند: «رست جان پاک ایشان از عبوس»
برای دریافت بیت‌های فوق سه مسأله را باید مد نظر قرار دهیم. نخست آنکه حدیثی است معروف: «تَنَامُ عَيْنَايَ وَلَا يَنَامُ قَلْبِي».

موضوع دوم شب تعریس^(۱) است، مطابق روایات اسلامی هنگامی که مسلمانان در سال ششم هجری مطابق ۶۲۸ میلادی، بعد از فتح خیبر مظفرانه معاودت می‌کردند، تا نزدیک صبح راه طی کردند چون خسته و کوفته شدند و به منزلی فرود آمدند و تا برآمدن آفتاب بیدار نشدند. بلال را نیز خواب در ربود، پس پیامبر از آن منزل حرکت کرد و آنگاه فرود آمد و نماز صبح را قضا فرمود.

این مسأله طبق مندرجات کتاب فاتح‌الایات به فرمایش «ارحنا یا بلال» نیز مناسبت دارد زیرا که چون بلال با آن آواز دلنوازش که از دل بر می‌آمد و بر دلها می‌نشست، صدا را سر داد. پس حالت استغراقی از مشاهده جمال حقیقت بر وجود مبارکش عارض گردید، حکم

ادامه پاورقی از صفحه قبل

(ص). مادرش حمامه نام داشت. وی در آغاز از مشرکان و منافقان بود و پس از اسلام در راه دوستی پیغمبر (ص) از مشرکان و منافقان آزار و اذیت بسیار دید و صبر و شکیبایی و خلوص بسیار به خرج داد. (فرهنگ معین جلد پنجم)

۱- تعریس شب در منزلی فرود آیند، پس از اندکی استراحت بار برگیرند فرهنگ جامع ج ۲.

ظاهر از وی ساقط شد.

بیت ۱۹۹۲:

عشق و جان هر دو نهانند و ستیر
گر عروش خوانده‌ام عیبی مگیر
عشق مصدر بمعنی مفعول بکار رفته است، عشق و جان هر دو دلالت بر هستی باری تعالی در
مظاهر متعدد دارد. بنابراین حضرت حق در حجاب کبریا محتجب است و جان نیز در کمال
نور اینت مستور است. از جمله صفات ممتاز عروس مستور بودنست. پسی کلمه عروس در
این بمعنی پارسا، پوشیده، پاکدامن و من باب استعاره بیان گردیده است.

نظر کلی دربارهٔ ابیات ۱۹۹۶ - ۱۹۹۷

عیب شد نسبت به مخلوق جهول
نی به نسبت با خداوند قبول
کفر هم نسبت بخالق حکمتست
چون بما نسبت کنی کفر آفتست
در رابطه با خدا، که او خیر مطلق است هیچ چیز شرّ مطلق نیست:
رجوع شود شود به دفتر چهارم بیت ۶۵ به بعد^(۱)، دفتر ششم بیت ۲۵۹۷:^(۲)
«چنانچه ابیات زیرین دلالت می‌کند باینکه در جهان بد مطلق نباشد، یعنی بد به نسبت وجود
دارد، نمونهٔ بارز آن زهر مار است که برای ماران وسیله حیات و زندگی و نسبت به آدمی
موجب ممات و خاتمه حیات است:

توضیح: مکید، مکیدت: حيله گری، دستان ساختن

- | | |
|---|--|
| ۱- پس بد مطلق نباشد در جهان
در زمانهٔ هیچ زهر و قند نیست
مَر یکی را یا دگر را پای بند
زهر مار، آن مار را باشد حیات | بد به نسبت باشد اینرا هم بدان
که یکی را با دگر را بند نیست
مَر یکی را زهر و بر دیگر چو قند
نسبتش بما آدمی باشد ممات |
| ۲- نیست باطل هر چه یزدان آفرید
خیر مطلق نیست زینها، هیچ چیز
نفع و ضرر هر یکی از موضعست
بقیه شرح این مسأله بشواهد شعری در دفتر دوم پنجم و دفتر ششم واگذار گردد. | از غضب و زحلم و زنصح و مکید
شر مطلق نیست زینها، هیچ نیز
علم از این رو واجبست و نافعست |

بیت ۱۹۹۷:

کفر هم نسبت به خالق حکمتست چون به ما نسبت کنی کفر آفتست
کفر هم نسبت به خالق حکمت است، چون در نظام آفرینش شری وجود ندارد، زیرا
حق تعالی فرموده است «ما خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَ الْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا» پس بر مقتضای آیه مذکور
آفریدگار چیز باطل و عبث نیافریند. این موضوع را در بیت بعدی چنین بیان می‌کند: در یکی
عیبی بود با صد حیات، بر مثال چوب باشد در نبات. اگر وجود چوب در نبات نامناسب است
ولی از علل موجدۀ نبات است بدلیل تصریح بیت زیرین:

بیت ۱۹۹۹:

در ترازو هر دو را یکسان کشند زآنکه آن هر دو چو جسم و جان خوشند
با توجه به مفاد بیت مذکور بدین معنی باید توجه شود که آنچه بزرگان درباره جسم و
جان واصلان گفته‌اند که جسم و جانسان پاک است و صاف بیت بعدی مصداق و مثل
محسوس آن است:

بیت ۲۰۰۰:

پس بزرگان این نگفتند از گزاف جسم پاکان عین جان افتاد صاف
چه خوش گفته است جنید بغدادی قدس سرّه العزیز:

رَقَّ الزَّجَاجُ وَ رَقَّتْ الْخَمْرُ فَتَشَابَهَا فَتَشَابَهَ كُلُّ الْأَمْرِ
فَكَانَ خَمْرٌ وَ لَا قَدَحٌ وَ كَانَتْ قَدَحٌ وَ لَا خَمْرٌ^(۱)

بیت ۲۰۰۱:

گفتشان و نفسشان و نقششان جمله جان مطلق آمد بی‌نشان

۱- در اصل قطعه‌ای است از صاحب بن عبّاد. (در این باره رجوع شود به یتیمه الدهرج ص ۳ ص ۹۴، ابن خلکان ج ۱ ص ۹۴) این قطعه از اشعار بسیار معروف است از آن جمله در سندباد نامه ص ۱۰۶، راحة الصدور ص ۴۲۵، مصباح الهدایه ص ۳۶ و ۴۰۵، لمعات عراقی ص ۳۳۵ و نیز اول مرزبان نامه چاپ تهران ص ۵ آمده است. این قطعه را عراقی ترجمه کرده است که از ص (۱۷۴) کلیات او نقل می‌شود:

از صفای می و لطافت جام در هم آمیخت رنگ جام و مدام
همه جام است و نیست گویی می یا مدام است و نیست گویی جام

باید دانست که پاکان و نیکان یعنی انبیاء و اولیاء از لحاظ صفا، نشان جان را مانده است، چون حرف و صوت و گفتشان از راه پیام و الهام الهی است و نقش هدایتی را که ایفا می‌کنند از راه افاضه روح مطلق است و نامتناهی است. بنابراین جان عزیزشان نیز مانند جسم و هر دو به همدیگر شبیه‌اند.

بیت ۲۰۰۲:

جانِ دشمن^(۱) دارشان جسم است صرف چون زیاد از نرد او اسم است صرف
 زیاد از اصطلاحات بازی نرد است و منظور معلوم است که در اثر ریاضت و تورع آن
 بزرگان چنان استحال و تغییر پیدا کرده و به درجه‌ای تصفیه شده‌اند که جسمشان هم تبدیل به
 روح گردیده است. یعنی به مرتبه مُخْلِص رسیده‌اند. برای فهم نورانیت اجسام انبیاء و اولیاء
 بدفتر ششم بیت ۳۰۸۵ بعد^(۲) رجوع شود.

چنانکه در بیت ۱۶۷۵ در باب تسلط پیران نسبت به مریدان آمده است:

چون به تذکیر و به نسیان قادرند بر همه دلهای خلقتان قاهرند

نظر کلی دربارهٔ ابیات ۲۰۰۲ تا ۲۰۰۴

نمونه‌ای دیگری از این استحال و تکامل، تبدیل شدن شراب است به سرکه که پاک و مطهر می‌شود به حکم آنکه به عقیده فقها هرگاه چیزی ناپاک بر اثر استحال نام آن و ماهیت آن

۱- دشمن: از دو کلمه ترکیب یافته است: دش به معنی بدی بر قیاس دشنام و دشخوار به معنی کلمه زشت و ضد آسان «من» از کلمه «منش» به معنی رفتار و تفکر و در اصطلاح خوش منش و بدمنش که استعمال می‌شود همینطور دشمن «= بداندیش» در مقابل بهمن «= خوش اندیش»؛ بقول حافظ:

آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرف است
 یا: دشمن بود بد اندیش

۲- یوسف و موسی ز حق بردند نور
 از جمال قدرت ابدان رجال
 جسمشان مشکات‌دان دلشان زجاج
 در رخ و رخسار و در ذات الصدور
 یسافت‌اندر نوری چون احتمال
 تافته بر عرش و افلاک این سراج

عرفاً تغییر پیدا می‌کند مانند شراب که به سرکه تبدیل شود در اینصورت به درجه طهارت می‌رسد.

بطور کلی موجودات و جانداران عادی وقتی در زیر خاک می‌روند به مرور زمان خاک می‌شوند ولی موجودات و حیوانات دیگر که به معدن نمک گرفتار آیند گرچه اصالتاً ناپاک باشند ولی چون تبدیل به نمک شدند جنبه طبیعی خود را از دست می‌دهند و تطهیر می‌شوند و تغییر می‌یابند چنانکه بقول شاعر:

گویند سنگ لعل شود و درون کام آری شود و لیک به خون جگر شود
یعنی در اثر تابش آفتاب و اثر مجاورت اشعه خورشید و ماه است که سنگ به مرور زمان تبدیل به لعل می‌شود. برای مزید اطلاع به دفتر دوم مثنوی بیت ۱۳۴۴^(۱) مراجعه شود.

۱- در نمک لان چون خرمرده فتاد
صبغة الله هست خَم رنگ هو
چون در آن خَم افتد و گویش قُم
آن منم خم خود انا الحق گفتنست
رنگ آهن محو رنگ آتش است
چون سرخی گشت همچون زرکان
شد ز رنگ و طبع آتش محتشم
آتش من گر ترا شکست و ظن
آتش من گرترا شد مشته
آدمی چون نور گیرد از خدا
پای در دریا منه کم گوی از آن
گر چه صد چون من ندارد تاب بحر
جان و عقل من فدای بحر باد
تا که پایم می‌رود راتم درو
بی ادب حاضر ز غایب خوشتر است
ای تن آلوده به گرد حوض گرد
پاک کو از حوض مهجور اوفتاد
پاکی این حوض بی پایان بود
زانکه دل حوض است لیکن در کمین
پاکی محدود نو خواهد مدد
آب گفت آلوده را در من شتاب

آن خری و مردگی یکسو نهاد
پیسها یکرنگ گردد اندرو
از طرب گوید منم خم لا تَلُم
رنگ آتش دارد الا آهنست
ز آتشی می‌لافتد و خامش وش است
پس انا النارست لافش بی زیان
گوید او من آتشم من آتشم
آزمون کن دست را در من بزن
روی خود بر روی من یکدم بنه
هست مسجود ملایک زاجتبا
بر لب دریا خمش کن لب گزان
لیک من نشکیم از غرقاب بحر
خونهای عقل و جان این بحر داد
چون نماند پا چو بطنم درو
حلقه گر چه کڑ بود نه بر درست
پاک کی گردد برون حوض مرد
اوز پاکی خویش هم دور اوفتاد
پاکی اجسام کم میزان بود
سوی دریا راه پنهان دارد این
ورنه اندر خرج کم گردد عدد
گفت آلوده که دارم شرم از آب

ادامه پاورقی در صفحه بعد

به گفته ابوحنیفه چنانکه سگ یا خوک در نمکزار افتند و بمیرند بعد به نمک مستحیل شوند پاک می‌گردند. از امام شافعی دو قول ضد و نقیض در این مورد نقل شده است. علامه حلی از بزرگان علمای شیعه در آن تردید کرده است. برای مزید اطلاع رجوع شود به کتاب تذکرة الفقهای آن عالم بزرگوار و در حدیث نیز آمده است که «انا املح من اخی یوسف و یوسف أجمل منی» «من از برادرم یوسف با نمک ترم و یوسف از من زیباتر بود.» همینطور حدیث دیگر است: «انا افصح العربی» من فصیح‌تر از همه اعرابم.

بیت ۲۰۰۵:

آن نمک باقی است از میراث او با توند آن وارثان او بجو
وارثان او اشاره به این حدیث است: «العلماء ورثة الانبیاء» علما و مردان کامل ورثه حقیقت محمدی (ص) هستند رجوع شود به کتاب مصباح الهدایه.

بیت ۲۰۰۶:

پیش تو شسته ترا خود پیش کو پیش هست جانِ پیش اندیش کو
برای مزید اطلاع از این موضوع به شرح بیت ۴۰۵ تا ۴۰۶ به مجلد اول از دفتر اول بقلم این بنده مراجعه شود.

با توجه به شرح ابیات قبلی می‌توان دریافت آن نمکی که به روح نیکان و پاکان قدرت استحاله می‌دهد آن نمک معنوی است که حضرت رسول اکرم (ص) خود را بدان توصیف و با حضرت یوسف مقایسه کرده است. یعنی توش و توان روح با عظمت آن بزرگوار است که عرب بت پرست و فاسد را از ورطه جاهلیت نجات داد و لباس توحید و پاکی بر تن زشت و قامت نازیباشان پوشانید. اکنون این زمان وارثان دین محمدی که پیش روی تو نشسته‌اند و

ادامه پاورقی از صفحه قبل

بی من این آلوده زایل کی شود
الحیاء یمنع الایمان بود
تن ز آب حوض دلها پاک شد
هان زپای حوض تن می‌کن حذر
در میانشان بزرخ لا یبغیان
بیشتر می غر بدو واپس مغر

گفت آب این شرم بی من کی رود
ز آب هر آلوده کو پنهان شود
دل زیایه حوض تن گلناک شد
گرد پای حوض دل گرد ای پسر
بحر تن بر بحر دل بر هم زنان
گر تو باشی راست و باشی تو کژ

چراغ هدایت در دست دارند پیرو شایسته راه ویند.

بیت ۲۰۱۰:

که همینی در غم و شادی و بس ای عدم کو مرعدم را پیش و بس
انسان فانی است برای مزید آگهی به مجلد اول از دفتر اول از ص ۴۲۰ تا ۴۲۳، منظور
از عدم بمعنی عدم بالفعل و موجود بالقوه، اطلاق می شود:

لذت هستی نمودی نیست را عاشق خورد کرده بودی نیست را
برای مزید اطلاع در مورد ابیات ۲۰۰۷ و ۲۰۰۸ و ۲۰۰۹ به شرح بیت های ۶۰۶،
۶۱۰ مجلد اول از صفحه ۴۲۵ - ۴۲۰ شرح مثنوی تالیف نگارنده مراجعه شود.

بیت ۲۰۱۱:

روز بارانست میرو تا به شب نه از این باران از آن باران رب
باران رب، اشاره به افاضه و ارشاد و هدایت مولانا نسبت به مریدان و مرشدان است.
بیت ۲۰۱۲:

مصطفی روزی بگورستان برفت باجنازه مردی از یاران برفت
بیت ۲۰۱۳:

خاک را در گور او آکنده کرد زیر خاک آن دانه اش را زنده کرد
نور محمد مصطفی (ص) موجب تجدید حیات و زندگی جاوید است.
این تمثیل را مشعر بر اینست که آدمی پس از مرگ دوباره زنده می شود. مولانا در دیوان
غزلیات نیز ذکر کرده است.^(۱)

بیت ۲۰۱۴:

این درختانند همچون خاکیان دستها بر کرده اند از خاکدان
خاکیان: اشاره به نوع آدمی، که آدم ابوالبشر از خاک آفریده شد، که در قرآن کریم بطور
تفصیل مورد بحث قرار گرفته است.

۱- الف - کدام دانه فرو رفت و پر برون آمد

زچاه یوسف جان را چرا فغان باشد

تمثیل خزان در بهار، اشاره به بعث وحشر، و مرگ رستاخیز است.

بیت ۲۰۱۵:

سوی خلقان صد اشارت می‌کنند و آنک گوشستش عبارت می‌کنند

بیت ۲۰۱۶:

با زبان سبز و با دست دراز از ضمیر خاک می‌گویند راز

بیت ۲۰۱۸:

در زمستان شأن اگر محبوس کرد آن غرابان را خدا طاووس کرد

بیت ۲۰۱۹:

در زمستانشان اگر چه داد مرگ زنده شان کرد از بهار و داد برگ

در ابیات فوق اشاره به تجدد احوال می‌کند که بر وجود خداوند متعال دلیل قاطعی

است

بیت ۲۰۲۰:

منکران گویند خود هست این قدیم این چرا بستیم بر ربّ کریم

هست این قدیم: اشاره هست به مسأله دهریه. برای مزید اطلاع رجوع کنید به ملل و نحل شهرستانی از صفحه ۴۳۲ به بعد، نیز برای مزید اطلاع ممکن است به این مأخذ مراجعه نمایند.^(۱)

خلاصه بنا به عقیده مولانا، خزان و بهار اشاره به مرگ و رستاخیز و تجدد احوال،

دلالت بر وجود پروردگار می‌نماید.

بیت ۲۰۲۱:

کوری ایشان درون دوستان حق برویانید باغ و بوستان

بیت ۲۰۲۲:

هر گلی کاندر درون بویا بود آن گل از اسرار کل گویا بود

بیت ۲۰۲۴:

منکران همچون جُعل زآن بوی گل یا چو نازک مغز در بانگ دهل
 همچون جُعل: رجوع شود به دفتر دوم بیت ۲۰۲۴^(۱)

بیت ۲۰۲۵:

خویشان مشغول می سازند و غرق چشم می دزدند از این لمعان و برق
 از شدت اشتغال خود را فراموش می کنند. مستغرق در کارهای خود هستند.

بیت ۲۰۲۶:

چشم می دزدند و آنجا چشم نی چشم آن باشد که بیند مأمی
 اشاره است به: «وَهُمْ عِیُونَ لَا یَبْصُرُونَ بها»؛ رجوع شود به قرآن سوره هفتم آیه ۱۷۸.

بیت ۲۰۳۳:

گفت بهر آن نمود ای پاک جیب چشم پاکت را خدا باران غیب
 اشاره به داستان باریدن باران است و ملاقات عایشه که با تعجب ملاحظه نمود که لباس پیامبر (ص) از اثر باریدن شدید، نم نشده است و این را گلدزیر در کتاب خود از صفحه ۳۵۶ به بعد نوشته است. همچنین در کتاب عرفان اسلامی در صفحه ۷۳ به بعد آمده است.

بیت ۲۰۳۶:

ناید آن الّا بر خاصان پدید باقیان فی لبس من خلق جدید
 اشاره است به قرآن کریم، سوره قاف (۵۰) آیه ۱۴: «أَفَعَبَّبْنَا بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ بَلْ هُمْ فِي لَبْسٍ مِنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ.» تأویل آیه:

بیت ۲۰۵۳:

جزو تو از کلّ او کلی شود عقل کُلّ بر نفس چون غُلّی شود.
 اشاره به وضع مرید و مراد است که عقل کل توانایی محدود کردن و به زنجیر کشیدن نفس

اماره که موجب گناه است می‌گردد. بحکم آنکه فرموده‌اند «إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ چنانکه یکی از متأخرین گوید:

خوشم از آنکه چو وجدان پاک من همه جا عنان نفس گرفته است پاسبان من است
بیت ۲۰۵۵:

«گفته‌های اولیا نرم و درشت تن مپوشان زانکه دینت راست پشت»
بعضی از شارحان این را «حدیث اولیاء» ضبط کرده‌اند.

پرسیدن صدیقه رضی الله عنها از مصطفی (ص) که سرّ باران امروزین چه بود

بیت ۲۰۶۰:

گفت صدیقه که ای زبده وجود حکمت باران امروزین چه بود
زُبده وجود: اشاره است به حضرت محمد (ص) به دلیل: «لَوْلَاکَ مَا خَلَقْتُ الْاَفْلَکَ» و نیز
«کُنْتُ نَبِیًّا وَ اَدَمٌ بَیْنَ الْمَاءِ وَ الطِّینِ»
بیت ۲۰۶۳:

گفت این از بهر تسکین غمست کز مصیبت بر نژاد آدمست
این ابیات ممکن است مقایسه شود به ابیات متعددی که در ذیل بدان‌ها اشاره می‌شود. (یعنی
از ۲۰۶۳ تا ۲۰۷۰) دفتر چهارم بیت ۱۳۲۳ به بعد، همان دفتر ۲۶۰۸، ۳۷۴۰ با دفتر ششم
۲۱۹۳ به بعد همچنین ۳۵۲۶ به بعد و نیز مراجعه شود به کشف المحجوب صفحه ۳۸۲.
جنید گفت که کتب بسیار برخواندم مرا چندان فایده نبود که اندرین بیت
درباره این بیت باز رجوع شود به شرح بیت ۳۲۶۴ دفتر پنجم.
بیت ۲۰۶۵:

این جهان ویران شدی اندر زمان حرصها بیرون شدی از مردمان

رجوع شود به حدیث «لولا الحُماة لَخَرَبَتِ الدُّنیا».

بیت ۲۰۶۶:

اُستن این عالم ای جان غفلتست هوشیاری این جهان را آفتست
هوشیاری: رجوع شود به تائیه شماره ۳۲۶ به بعد و عرفان اسلامی صفحه ۲۳۰ و
کشف المحجوب صفحه ۱۸۷

هوشیاری در معنای صحو نیز بکار رفته است که ضد سُکر است.

شاهد مثال بیت ۲۳۴۲:

گفت ای زن تو زنی یا بوالحزن^(۱) فقر فخرست و مرا بر سر مزن^(۲)
در مورد فقر رجوع شود به کشف المحجوب ص ۲۱، رساله قشیریه ص ۲۳۴
بیت ۲۰۷۰:

گر ترشح بیشتر گردد زغیب نی هنر ماند درین عالم نه عیب
یعنی اشاره به نور معنوی است. برای مزید آگاهی رجوع شود به شرح بیت ۱۹۹۶ و
۱۹۹۷ همین دفتر.

بیت ۲۰۷۱:

این ندارد حدّ سوی آغاز رو سوی قصه مرد مطرب باز رو

بقیه قصّه پیر جنگی و بیان مخلص آن

بیت ۲۰۷۳:

مطربی کز وی جهان شد پُر طرب رُسته ز آوازش خیالات عجب

بیت ۲۰۷۴:

۱- بوالحزن: اب، ابو، بو بمعنی ملازم می آید و از جنس کنیه نیست، مانند ابولاحسن، همچنین کلماتی که با ام ترکیب می شود معنی مجازی دارند.
۲- بر سزدن، بمعنی سنت، در محاورات مردم آذربایجان نیز ترجمه آن گفته می شود

چون بر آمد روزگار و پیر شد
باز جانش از عجز پشه گیر شد
بعضی جانش بخوانید (با فتحه نون)

بیت ۲۰۷۷:

آن نوای رشک زهره آمده
همچو آواز خر پیری شده
زهره یعنی ونوس که در اصطلاح شعر فارسی به معنی مطرب فلک است.

بیت ۲۰۸۰:

اندرونی کاندرونها مست از اوست
نیستی کین هسته‌ها مان هست ازوست
اشاره به مرد کامل است. صدور جمع صدر بمعنی سینه قلب که جایگاه معرفت و تجلی گاه حق است که در سینه جای دارد.

بیت ۲۰۸۷:

گفت خواهم از حق ابریشم بها
کو به نیکویی پذیرد قلبها
ابریشم بها: مزد ساز زن، بسبب آنکه قدما بجای سیم، در سازها، ابریشم بکار می بردند^(۱)

بیت ۲۰۹۶:

مرغ آبی غرقِ دریای عسل
عین ایوبی شراب و مُغْتَسَل
عین ایوبی: رجوع شود به قرآن کریم سوره ۳۸ (ص) آیه ۴۰ و ۴۱: «وَأَذْكُرْ عَبْدَنَا أَيُّوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ أَنِّي مَسْنِي الشَّيْطَانُ يَنْصُبْ عَلَيَّ عَذَابٍ - أُرْكَضُ بِرَجْلِكَ هَذَا مُغْتَسَلٌ بَارِدٌ وَشَرَابٌ» و یاد کن بنده ما ایوب را هنگامی که خواند پروردگارش را که مس کرد مرا شیطان بِرَنجی و آزاری - بزن پایت را به زمین این چشمه به جهت شست و شوی سرد است و آشامیدنی.

بیت ۲۰۹۷:

۱- نظامی گنجوی فرموده است:
نوای جهان خارج آهنگی است
خلل در بریشم در چنگی است

غیر آواز عزیزان در صدور که بود از عکس دیشان نفع صور
بیت ۲۰۹۸:

که بدو ایوب^(۱) از پا تا بفرق پاک شد از رنجهای چون نور شرق
اشاره به وصف آن چشمه است که در بیت بالا به آن اشاره شد.

بیت ۲۱۰۲:

امر می آمد که نی طامع مشو چون ز پایت خار بیرون شد برو
تفسیر این بیت در ضمن بیتهای ۱۹۶۲ الی ۱۹۷۱ داده شده است (رجوع کنید به همین مجلد حاضر)

بیت ۲۱۰۹:

خود چه جای ترک و تاجیکست و زنگ فهم کردست آن ندا را چوب و سنگ
فهم کردست: رجوع شود به شرح بیت ۵۱۲ و ۵۱۳ دفتر اول مجلد اول ص ۳۴۶ - ۳۵۰ بقلم این بنده:

«آن جوادی که جمادی را بداد این خبرها وین امانت وین سداد»
«مرجمادی را کند فضلش خبیر عاقلان را کرده قهر او ضریر»
بیت ۲۱۱۰ و ۲۱۱۱:

گر نمی آید بلی زیشان ولی آمدنشان از عدم باشد ولی
زانج گفتم زآشنایی سنگ و چوب در بیانش قصه هاشم دار خوب
رجوع شود به تفسیر بیت ۱۱۴۲ تا ۱۱۴۶ در مجلد سوم و بیت ۲۰۳۶ مجلد سوم از دفتر اول ص ۱۱۴ - ۱۱۱

ناید آن الا که بر خاصان پدپد باقیان فی لبس من خلق جدید

بشرح بیت ۲۰۳۶ همین دفتر مراجعه شود.

بیت ۲۱۱۳:

۱- از انبیای مذکور در تورات و قرآن مجید، به شکیبائی و صبر مشهور است.

استن حنّانه از هجر رسول ناله می‌زد، همچو ارباب عقول

برای مزید فایده بدیوان شمس تبریزی غزل ۲۳۳ بیت اول:

دفتر اول ۳۲۸۰:

فلسفی کو منکر حنّانه است از حواس اولیا بیگانه است

منم ستون آن مسجد که مسند ساخت پیغمبر

چو او مسند دگر سازد ز درد، هجر نالانم

بیت ۲۱۲۴:

گر نیندی واقفان امر کن در جهان رد گشته بودی این سخن

رجوع شود به ۵۱۲ تا ۵۱۳ دفتر اول مجلد اول ص ۳۴۶ - ۳۵۰

به شرح بیت ۲۱۰۹ رجوع شود: تاجیک از نژاد ایرانی و دارای زبان و سایر

خصوصیات سکنه فلات ایران.

بیت ۲۱۳۸:

او عصاتان داد تا پیش آمدیت آن عصا از خشم هم بروی زدیت

رجوع شود به توضیح بیت ۲۵۳۱

گفت دیدیت آن قضا را مبرم شدست صورت او مید را گردن زدست

کره ناقه چه باشد خاطرش که بجا آرید زاحسان و برش

گر بجا آید دلش رستید از آن ورنه نومیدید و ساعدها گزان

در شما چون زهر گشته آن سخن زآنک زهرستان بدیت از بیخ و بن

چون شوم غمگین که غم شد سرنگون غم شما بودیت ای قوم حرون

چون عصا شد آلت جنگ و نفیر آن عصا را خرد بشکن ای ضریر

او عصاتان داد تا پیش آمدیت آن عصا از خشم هم بروی زدیت

حلقه کوران به چه کار اندرید
دیده بان را در میانه آورید
بیت ۲۱۴۰:

دامن او گیر کو دادت عصا
درنگر کآدم چها دید از عَصی^(۱)
معجز موسی و احمد را نگر
چون عصا شد مار و استن باخبر
از عصا ماری و از استون حنین
پنج نوبت می زنند از بهر دین
گر نه نا معقول بودی این مزه
کی بدی حاجت به چندین معجزه
* عَصی: عَصی آدم زَبَنه فغوی سورة ۲۰ آیه ۱۱۹

بیت ۲۱۴۴:

هر چه معقولست عقلش می خورد
بی بیان معجزه بی جز و مدّ
بیت ۲۱۴۵:

این طریق بکر نامعقول بین
در دل هر مقبلی مقبول بین
همچنان کز بیم آدم دیو و دد
در جزایرها رمیدند از حسد
هم زبیم معجزات انبیا
سرکشیده منکران زیر گیا
تا به ناموس مسلمانی زینند
در تسلس تا ندانی که کینند
همچو قلابان بر آن نقد^(۲) تباه
نقره می مالند و نام پادشاه

بیت ۲۱۵۰: تسلس: سالوس ورزیدن مانند تحریر از حرام زاده

ظاهر الفاظشان توحید و شرع
باطن آن همچو درنان تخم صرع^(۳)
فلسفی را زهره نی تا دم زند
دم نزنند دین حقش بر هم زند
دست و پای او جماد و جان او
هر چه گوید آن دو در فرمان او

۱- عَطِی = کفی = ۱- نافرمانی، عصیان بالکسر سخت دل، ر.ک. آندراج.
۲- الف نقد: (مصدر) در مقابل نسیه است و در اصطلاح نقد سوا کردن خوب از بد است مثل نقد الشعر، ب- آنکه سکه تقلبی زند، نقل از آندراج.
۳- تخم صرع: (که به زبان لاتین: lolium timulentum) برای مزید استحضار به کتاب آخوندف ص ۳۸۱ مراجعه شود. تلخه و تلخک در زبان های جمع.

توضیح: طریق بکر: راه رهائی ذواتیکه از راه توبه و صفا و عشق بسوی خدا بر می گردند.

بیت ۲۱۵۳:

با زبان گرچه که تهمت می نهند دست و پاهایشان گواهی می دهند^(۱)

بیت ۲۱۶۶:

این قدر از بهر ابریشم بها خرج کن چون خرج شد اینجا بیا

رجوع شود به توضیح ۲۰۸۷ دفتر اول: و شرح بیت ۳۶۰۹ دفتر چهارم

گفت خواهم از حق ابریشم بها کو به نیکویی پذیرد قلبها

ابریشم بها: اجرت ساز زن. قبلاً شرح و علت تسمیه ابریشم بها گفته شده است

بیت ۲۱۸۶:

چون بسی بگریست و از حد رفت درد جنگ را زد بر زمین و خرد کرد

رجوع شود به توضیح ۲۹۴۹ دفتر اول:

صد هزاران ساله راه از جاده دور بردشان و کردشان ادبا و عور

بیت ۲۱۹۹:

پس عمر گفتش که این زاری تو هست هم آثار هشیاری تو

اُستن این عالم ای جان غفلتست هوشیاری این جهان را آفتست

بیت ۲۲۰۰:

راه فانی گشته راهی دیگرست زانکه هشیاری گناهی دیگرست

رجوع شود به شرح بیت ۵۱۷ دفتر اول:

این ثنا گفتن زمن ترک ثناست کین دلیل هستی و هستی خطاست

بیت ۲۲۰۱: (۲)

۱- اشاره به آیه ۶۵ از سوره یاسین: «الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ وَ تُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَ تَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ»: امروز مهر می گذاریم بر دهنهایشان و سخن می گویند با ما دستهایشان و گواهی می دهند به آنچه که کسب می کردند.

۲- هشیاری و صحو، مستلزم زوال سکر و بازگشت بحالت قبل از مستی و بمعنی رجوع به ماضی است.

هست هوشیاری زیاد ما مضمی ماضی و مستقبل است پرده خدا
رجوع شود به توضیح ۱۳۲ و ۱۳۳ و مجلد اول ۱۱۴۶ و ۱۱۴۹ دفتر اول. مجلد سوم
ص ۱۰۵ تا ۱۱۱

قال اطمعنی فانی جانی واعتجل فالومت سیف قاطع
صوفی ابن الوقت باشد ای رفیق نیست فردا گفتن از شرط طریق
آن ز تیزی مستمر شکل آمدست چون شررکش تیز جنبانی شدست
طالب این سر اگر علامه ایست نک حسام‌الدین که سامی نامه‌ایست
بیت ۲۲۰۴:

چون بطوفی خود بطوفی مرتدی چون به خانه آمدی هم با خودی
رجوع شود به توضیح ۲۳۶۴: دفتر اول: گشتن برگرد چیزی، مرتد از دین برگشته
چون تو برگردی و سرگشته شوی خانه را گردنده بینی و آن توی
بیت ۲۲۰۵: بعضی از شارحان مثنوی، مرتد را از دین برگشته، طوف را طواف کعبه گفته‌اند.

ای خبرهات از خبر ده بی‌خبر توبه^(۱) تو از گناه تو بتر
رجوع شود به شرح بیت ۵۱۷ و ۵۱۸ دفتر اول: مجلد اول. خبرده بمعنی حق تعالی
این ثنا گفتن زمن ترک ثناست کین دلیل هستی و هستی خطاست
پیش هست او بیاید نیست بود چیست هستی پیش او کور و کبود
کور و کبود از اصطلاحات خاص مولانا است به معنی بی‌فایده.

۲۲۱۴ و ۲۲۱۵:

عقل جزو از کل گویا نیستی گر تقاضا بر تقاضا نیستی
چون تقاضا بر تقاضا می‌رسد موج آن دریا بدینجا می‌رسد
رجوع شود به بیت ۱۱۳۹ دفتر اول مجلد سوم و ۲۰۲۱ و ۲۰۲۳ دفتر اول، مجلد
چهارم: گر ازادات شرط، تعلیق و ترتیب

۱- توبه بمعنی بازگشت بسوی خدا و نخستین مرحله سلوک است. از رُویم بن احمد پرسیدند که توبه چیست؟ گفت آنکه از توبه، توبه کنی (اللمع لیدن ص ۴۳)

چون زدانش موج اندیشه بتاخت
از سخن و آواز او صورت بساخت
کسوری ایشان درون دوستان
حق برویانید باغ و بوستان
بوی ایشان رغم انف منکران
گرد عالم می‌رود پرده دران
بیت ۲۲۱۹:

در شکار بیشه جان باز باش
همچو خورشید جهان جانباز باش
رجوع شود به شرح بیت ۱۱۳۶ دفتر اول: مجلد سوم
صورت از معنی چو شیر از بیشه‌دان
یا چو آواز و سخن زاندریشه دان
مجلد سوم ص ۱۰۱ - ۱۰۲
بیت ۲۲۲۰:

جان فشان افتاد خورشید بلند
هر دمی تی می‌شود پر می‌کنند
تی: مخفف تهی است.
بیت ۲۲۲۳:

گفت پیغمبر که دایم بهر پند
دو فرشته خوش منادی می‌کنند
بیت ۲۲۲۴:

کای خدایا منفقان را سیردار
هر درمشان را عوض ده صد هزار
منفق کسیرا گویند که اموال خود را در راه خدا خرج کند.
بیت ۲۲۲۵:

کای خدایا ممسکان^(۱) را در جهان
تومده الا زیان اندر زیان
بیت ۲۲۲۶:

ای بسا امساک کز^(۲) انفاق به
مال حق را جز بامر حق مده
اشاره است به حدیث: مَا مِنْ يَوْمٍ يُضَيِّحُ الْعِبَادُ فِيهِ إِلَّا مَلَكَانِ يَنْزِرُ لَأَنْ يَقُولَ أَحَدُهُمَا

۱- امساک برخلاف انفاق نگهداری مال و خرج نکردن مرادف بخل است، خودداری از انجام وظائف دینی و تکالیف اخلاقی است.

۲- انفاق صرف مال است در محل مشروع و معقول، منفق مجاهد راه حق است

اللَّهُمَّ اعْطِ مُتَّفِقًا خَلْفًا وَيَقُولُ الْآخِرُ اللَّهُمَّ اعْطِ مُنْسِكَ تَلَفًا.

هیچ روزی نیست که بندگان خدا بصبح در آیند مگر اینکه دو فرشته از آسمان فرود می آیند یکی میگوید خدا، بخشنندگان را عوض ده و آن دیگری میگوید خسیسان را تباهی مال ده، احادیث مثنوی ص ۲۲، بخاری ج: ۲۴ ص ۳۶۴

بیت ۲۲۲۷:

تا عوض یابی تو گنج بیکران تا نباشی از عداد کافران

بیت ۲۲۲۸:

کاشتران قربان، همی کردند تا چیره گردد تیغشان بر مصطفی

بیت ۲۲۲۹:

امر حق را بازجو از واصلی^(۱) امر حق را در نیابد هر دلی

بیت ۲۲۳۰:

چون غلام یاغی کو عدل کرد مال شه بریاغیانش بذل کرد

رجوع بسوره انفال آیه ۳۶ شود إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ لِيَصُدَّوْا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ الْخ
یعنی آنها که کافرنند مالهای خود را خرج می کنند تا دیگران را از راه خدا باز دارند.^(۲)

بیت ۲۲۳۳:

سروران^(۳) مکه در حرب رسول بودشان قربان بامید قبول

۱: دوازده تن بودند در غزوه بدر، هر روز ده شتر می کشتند و مشرکان را اطعام می کردند. بعضی گفتند در مورد ابوسفیان معروفست.

۱- واصل: بهترین تعریف آن از خویشتن رستن و بحق پیوستن است، پس وصل نهایت سیر الی الله است، یعنی طی مرتبه فناء فی الله و وصول و بقاء بالله.

۲- برای مزید آگاهی به صفحه ۴۳ سطر ۶ ج چهارم کشف الاسرار و عدت الابرار مراجعه فرمایند.

۳- در مورد غلام یاغی به کتاب تاریخ بیهقی مراجعه فرمایند که مشحون از حکایت غلامان وفادار و بی وفائی این قبیل کسان است.

۲۲۳۷: به دفتر اول بیت ۳۹۲۷ رجوع شود.

بیت ۲۲۶۲:

چه عطا ما برگدایی می‌تنیم مر مگس را در هوا رگ می‌زنیم
تنیدن، در موارد زیادی در مثنوی معنوی بکار برده شده است دفتر پنجم بیت ۴۶۸،
مرمگس را الخ رجوع شود به شرح بیت ۲۳۲۴ دفتر اول:

چون قدم بامیر و بابگ می‌زنی چون ملخ را در هوا رگ می‌زنی
و نیز در دفتر پنجم بیت ۲۵۰۹. قدم زدن کنایه خود را در آن مقام قرار دادن
بیت ۲۲۶۹:

حال ما این است در فقر و غنا هیچ مهمانی مبامغرور ما
رجوع شود به شرح بیت ۲۳۵۶ دفتر اول: مبا یعنی مباد همچنان در دفتر ۶ بیت
۴۷۹۴

باد معادل باد در دفتر دوم بیت ۵۶۴

بیت ۲۲۷۱:

ظاهر ما چون درون مدعی در دلش ظلمت زبانش شغشی
رجوع شود به شرح بیت ۲۲۸۶: بشرح زیر:
مدعی را قحط جان اندر سر است لیک ما را قحط نان بر ظاهرست
بیت ۲۲۸۵:

چون تحری در دل شب قبله را قبله نی و آن نماز او روا
رجوع شود به شرح بیت ۳۴۰۴ و ۳۴۰۶ دفتر اول. شب عالم غیب را میگویند، و نیز
بشریت را.

لیک با خورشید و کعبه پیش رو این قیاس و این تحری را مجو
کعبه نادیده مکن روز و متاب از قیاس الله اعلم بالصواب
بیت ۲۲۹۵:

همچنین ارپشه گیری تا به پیل شد عیال الله و حق نعم المعیل

رجوع شود به شرح بیت ۹۲۷ دفتر اول:

ما عیال حضرتیم و شیرخواه گفت الخلق عیال لاله
اشاره است به حدیث: الخلق کلهم عیال الله فَأَحَبَّهُمْ إِلَى الله أَنْفَعُهُمْ لِعِيَالِهِ.

بیت ۲۳۲۱:

گفت پیغمبر قناعت چیست گنج گنج را تو وای نمی دانی ز رنج
اشاره است به حدیث: الْقَنَاعَةُ مَالٌ لَا يَنْفَدُ وَكَثْرٌ لَا يَفْنَى

کم تر زن بغل: یعنی مسخره کردن - محبت ظاهری

بیت ۲۳۲۵ - ۲۳۲۴:

چون قدم بامیر و بابگ می زنی چون ملخ را در هوا رگ می زنی
رجوع شود به شرح بیت ۲۲۶۲ دفتر اول، و این حدیث «الدنيا جيفة و طلائعها كلاب»

بیت ۲۳۳۱:

هم تو ماری هم فسونگر ای عجب مارگیر و ماری ای ننگ عرب
رجوع شود به شرح بیت ۷۷۲ دفتر اول: مجلد اول و دفتر سوم بیت ۱۰۵۳

مادر بستها بت نفس شماست زآنک آن بت مار و این بت اژدهاست

بیت ۲۳۴۲:

گفت ای زن تو زنی یا بوالحزن^(۱) فقر فخر آمد مرا بر سر مزین^(۲)

بیت ۲۳۴۵:

مرد حق باشد بمانند بصر پس برهنه به که پوشیده نظر

به شرح بیت ۴۰۶ مجلد اول بقلم نگارنده:

غار با او یار با او در سرود مهر بر چشمست و برگوشت چه سود

بیت ۲۳۴۶:

۱- بوالحزن: اب، ابو، بو بمعنی ملازم می آید و از جنس کنیه نیست، مانند ابوالحسن، همچنین کلماتی که با ام ترکیب می شود معنی مجازی دارند.

۲- بر سر زدن، بمعنی سنت، در محاورات مردم آذربایجان نیز ترجمه آن را گفته می شود.

اشاره به حدیث الفقر فخری و بِهِ أَفْتَحُ، رک بیت ۲۳۵۷ همین دفتر

وقت عرضه کردن آن برده فروش سرکند از بنده جامه عیب پوش

بیت ۲۳۴۷:

ور بود عیبی برهنه کی کند بل بجامه خدعه با وی کند

بیت ۲۳۴۸:

گوید این شرمنده است از نیک و بد از برهنه کردن او از تو رمد

بیت ۲۳۴۹:

خواجه در عیبست غره تا بگوش خواجه را مالست و مالش عیب پوش

بیت ۲۳۵۰:

کز طمع عیبی نبیند طامعی گشت دلها را طمعها جامعی

این حدیث معنی شعر را آشکار می کند «العلم و المال یستران کُلَّ عَیْبٍ»^(۱)

بیت ۲۳۵۱:

ور گدا گوید سخن چون زرکان ره نیابد کاله او دردکان

مولانا در اشعار فوق توانگر را به برده فروشان روزگار پیشین تشبیه کرده است که برده خوش اندام را برهنه عرضه می کردند تا گران تر بفروشدند و معیوبان را در حجاب، تا از سر خود وا کنند، همین مثال دارد، انسانی که دارای فضیلت است. بمال و ثروت اضافات نمی نازد. ظاهرش را به زر و سیم و گوهر نمی آراید تا عیب درون را مستور دارد.

ولی زرمندان و آزمندان و ظاهرپرستان، چون کمبود شخصیت داشته، فاقد فضایل معنوی هستند، با تجمل و تظاهر به مکنات، نقطه ضعف خود را می پوشانند و طماعان با این طبقه از جهت دوستی مال دنیا وحدت دارند.

برای مزید اطلاع در مورد برده فروشی ر.ک. تاریخ ادبیات دکتر صفاج ۲ و ۳، برده داری در

۱- دانش و خواسته هر عیبی را می پوشاند جامع صغیر ج ۲ ص ۶۹.

اسلام نوشته آقای دکتر موحد مراجعه نمایند.

بیت ۲۳۵۷:

فقر فخری از گزافست و مجاز نی هزاران عزّ پنهانست و ناز

رجوع کنید به شرح بیت ۲۳۴۲:

«گفت ای زن تو زنی یا بوالحزن فقر فخرست و مرا بر سر مزّن»

و اشاره به حدیث: الفقر فخری. منظور مولانا از فقر شاید بدین معنی اطلاق می‌شود: نیازمندی به باری تعالی، بی‌نیازی از مردم، نیازمندی بدو موجب می‌شود که سالک از وی بخواهد تا کمال ممکن را بدو اضافه نمایند. بنابراین ضیاء و عقار و زر و سیم و دَرّ و گوهر در پیش چشم او ارزشی نخواهد داشت. هجویری «قول شبلی نقل می‌کند» أَلْفَقْر بَحْرُ الْبَلَاءِ وَ بَلَاءُهُ كُلُّ عَزٍّ «ص ۳۱ س ۳، کشف المحجوب»

بیت ۲۳۵۸ - ۲۳۶۴:

از غضب بر من لقبها راندى یارگیر و مارگیرم خواندى

رجوع شود بشرح بیت ۳۵۷۲ همین دفتر: مار کنایه از ثروت شاهد مثال (بیت ۱۳۴ د ۲)

گر بخواهد بر عدو ماری شود ور بخواهد برولى یاری شود

بیت ۲۳۵۹:

گر بگیریم مار دندانش کنم تاش از سرکوفتن ایمن کنم

بیت ۲۳۶۰:

زان که آن دندان عدو جان اوست من عدو را می‌گنم زین علم دوست

دوست مال دنیا، مانند دندان مار است که کیسه زهر در بن آن نهان و عدم تعلّق بمال دنیا بکندن مار ماند دندان.

بیت ۲۳۶۱:

از طمع هرگز نخوانم من فسون این طمع را کرده‌ام من سرنگون

بیت ۲۳۶۲:

حاش لله طمع من از خلق نیست از قناعت در دل من عالمیست
بیت ۲۳۶۳:

بر سرِ امرود بن بینی چنان زان فرود آ تا نماند آن گمان
بیت ۲۳۶۴:

چون که برگردی و سرگشته شوی خانه را گردنده بینی و آن توی
۱: حاش لله: جمله ایست که در مورد تنزیه بکار میرود و حاش در ترکیب مخفف حاشا، معنی این کلمه نزدیک است به معاذ الله به معنی پناه بر خدا.
«بیان آنکه جنبیدن هر کسی که از آنجا که ویست هرکس را از چنبره وجود خود ببند تا به کبود آفتاب را کبود نماید سرخ را سرخ نماید. چون تا به از رنگها بیرون آید سپید شود از همه تابه های دیگر او راستگوتر باشد. و امام باشد.
بیت ۲۳۶۵:

دید احمد را ابوجهل و بگفت زشت نقشی کز بنی هاشم شگفت
بیت ۲۳۶۶:

گفت احمد مرو را که راستی راست گفתי گرچه کار افزاستی
بیت ۲۳۶۷:

دید صدیقش بگفت ای آفتاب نی زشرقی نی زغربی خوش بتاب
رجوع بقران کریم سوره ۲۴ آیه ۳۵ و آفتاب اشاره به نور محمد است.
بیت ۲۳۶۸:

گفت احمد راست گفתי ای عزیز ای رهیده تو زدنایای نچیز
نه چیز یعنی ناچیز.
بیت ۲۳۶۹:

حاضران گفتند ای صدر الوری راستگو گفתי دو ضدگو را چپرا
صدرالورا: راز آفرینش، اشاره است بحضرت پیامبر.
بیت ۲۳۷۰:

گفت من آئینه‌ام مصقول دست ترک و هندو در من آن بیند که هست
 برای تکمیل فایده در مورد مفهوم ۲۳۷۰ به بعد رجوع شود به مجلد سوم شرح مثنوی
 از صفحه ۱۸۶ تا صفحه ۱۹۲ تألیف نگارنده چاپ انتشارات اقبال.
 در توصیف پیامبر امام محمد غزالی فرماید «کانت شمائله و احواله شواهد قاطعیه بصدقه»^(۱)

مراعات کردن زن شوهر را و استغفار نمودن از گفته خویش

بیت ۲۳۹۴:

زن چو دید او را که تند و توسنست گشت گریان^(۲)، گریه خود دام زنست

بیت ۲۳۹۶:

زن در آمد از طریق نیستی گفت من خاک شما نیستی

ستی کلمه عربی و مخفف سیدتی است با حذف تشدید، والی محمد را عقیده بر این
 است که آن را باید با فتحه نوشت و به زبان آورد و آن معادل کلمه کدبانوی من است، اما آن
 معنی است که در هندوستان و در زبان سانسکریت باین کلمه اطلاق می‌شود.
 بت پرست، یازنی که هنگام مرگ شوهرش خود را به آتش می‌افکند، وارد در
 موضوعات و مفاهیم مثنوی معنوی نیست.

۱- ظاهر حال حضرت پیامبر بصدق گفتارش گواهی میداد. احیاء العلوم ج ۲ ص ۲۵۶
 ۲- گریه نمودار ناتوانی و مقابله با شداید بوده است. چون از گذشته‌های بسیار دور مردان
 علی‌الخصوص جُهاَل بزنان زور می‌گفتند از اینرو زنان در مواردی یا برای تحریک عاطفه شوهر
 یا مردم دیگر متوسل بگریه می‌شدند همچنین در مقابل شداید روزگار که دست‌شان بمقابله
 نمی‌رسید. گریه غیر از زنان اسلحه نخستین و قاطع انسان است تا «نگرید طفل کی نوشد لبن»
 طفل نوزاد با سائقه غریزی برای ادامه حیات، دست به گریه می‌زند به همچنین در بیماریهای
 روانی نیز مفید فایده است شاعر گوید:

گویند گریه عقده دل باز می‌کند خون گریه می‌کنم دل من وا نمی‌شود

بیت ۲۳۹۸:

جان و سرکز بهر خویشم نیست این از برای تست این ناله و حنین
پاره‌ای از شروح خطی مصراع اول را چنین: «جان تو کز» و مصراع دوم را «تستیم» ضبط کرده‌اند.

بیت ۲۴۰۵:

تو که در جان و دلم جا می‌کنی اینقدر از من تبرا می‌کنی
«اینقدر» اشتباهی چاپی «زین قدر» است.

بیت ۲۴۰۶:

تو تبرا کن که هستت دستگاه ای تبرا ترا جان عذر خواه
به بیت ۲۴۱۵: همین دفتر رجوع شود.

بیت ۲۴۰۷:

یاد می‌کن آن زمانی را که من چون صنم بودم تو بودی چون شَمَن
آن زمان را الخ: در هنگام پس از هستی که روح و نفس، یا روح و عقل، قرین محبوب
همدیگر بودند اما هوا و هوس آنها را از راه راست دور گردانید یعنی موجب جدایی نفس‌آماره
گردید. برای تکمیل اطلاع به قرآن کریم سوره ۷ آیه ۵۳ و نیز کتاب تدبیرات^(۱) مراجعه شود.
۱: شَمَن: بت پرست، راهب بودایی

بیت ۲۴۰۸:

بسنده بروفق تو دل افروخته است هر چه گویی پخت گوید سوخته است
«هر چه گوئی» الخ، برای بینش بیشتر رجوع شود به دفتر ششم بیت ۴۱۵۵^(۲)
پخته از اصطلاحات عرفانی علی‌الخصوص معمول مولانا است:
در نیابد حال پخته هیچ خام پس سخن کوتاه باید والسلام
همچنین است تعبیر عرفانی سوخته با لفظ کردن و شدن استعمال می‌شود:

۱- تدبیرات الاهیته - ابن عربی - لیدن ۱۹۱۹

۲- هان بین این را به چشم اعتبار این چنین دعوی مندیش و می‌آر

پخته کن پخته ز سر خامی را پایه بفضای ناتمامی را
فاتح الابیات و منهج القوی، کلمه پخت را فعل امر پختن، چنانکه کوفت از کوفتن می‌دانند، ولی باید دانست که سوخته مرتبه بالای پختن است.
فاتح الابیات این را بسوختن دل در راه عشق تعبیر می‌کند، کلمه سوخته در اغلب کتب عرفانی، صفت درویشان دل از دست داده، به مجذوب اطلاق شده است.
در جای دیگر نیز مولوی در این زمینه مطالب مفیدی اظهار کرده است.^(۱)

بیت ۲۴۱۱:

خوی شاهانه ترا نشناختم پیش تو گستاخ مرکب تاختم
اغلب نسخ خطی باستانهای یکی «گستاخ کار در تاختم» نوشته‌اند.

بیت ۲۴۱۲:

چون زغفو تو چراغی ساختم توبه کردم اعتراض انداختم
چراغی: راهنمای و هدایت کننده برای پشیمانی و اظهار گناه.

بیت ۲۴۱۳:

می‌نهم پیش تو شمشیر و کفن می‌کشم پیش تو گردن را بزن
«شمشیر و کفن»؛ برای فهم این تعبیر عرفانی رجوع شود به شرح بیت ۳۱۷۵^(۲) دفتر چهارم، ۲۰۸۷^(۳) دفتر پنجم، ۳۰۳۳^(۴) دفتر ششم. شمشیر و کفن مبالغه در عذر خواستن،

بی‌پردن بر وی بر آسمان
بی‌زاد و راحله دل، همچو برق
حس مردم شهرها در وقت خواب
خوش نشسته می‌رود در صد جهان
این خبرها زان ولایت از کیست
صد هزاران پیر بروی متفق
آن چنانک هست در علم ظنون
(دفتر ششم از بیت ۴۱۲۹ - ۴۱۳۴)

در بغل کرده پسر تیغ و کفن
پیش شه رفتند با تیغ و کفن
پیش او آئی به شمشیر و کفن

۱- چون زمن سازی ببالا نردبان
آن چنانک می‌رود تا غرب و شرق
آن چنانک می‌رود شب زاغتراب
آن چنانکه عارف از راه نهان
گردادستش چنین رفتار دست
این خبرها وین روایات محقق
یک خلاقی نی میان این عیون

۲- سجده کرد و بر زمین می‌زد ذقن
۳- عذر آن گرمی و لاف و ما و من
۴- گفت آنک ترک گوئی کبر و فن

آماده کیفر بودن است.

بیت ۲۴۱۸:

زین نسق می‌گفت با لطف و گشاد در میانه گریه بر وی فتاد
گشاد به معنی تأثر و آشفتگی، شیفستگی معنی شده است، نیاز خوشی، مرادف فتح
است. حافظ شیراز این کلمه گشاد را خیلی خوش تعبیر کرده است:

«خیز تا از در میخانه گشادی طلبیم بر در دوست نشینیم و مرادی طلبیم»
گشاد: مصدر مرخم است از گشادن بمعنی انبساط و گشاده‌روئی

بیت ۲۴۲۰:

شد از آن باران یکی برقی پدید زد شراری در دل مرد وحید

بیت ۲۴۲۱:

آنک بنده روی خویش بود مرد چون بود چون بندگی آغاز کرد

بیت ۲۴۲۳:

آنک از نازش دل و جان خون بود چون در آید در نیاز او چون بود؟

بیت ۲۴۲۴:

آنک در جور و جفااش دام ماست عذر ما چه بود چو او در عذر خاست
نیاز صفت عاشق است، پس اگر معشوق نازنین از راه نیاز در آید بناگاه جمله دل عاشق
را در دام خویش اسیر می‌کند و حلقه برگردنش می‌افکند. «می‌برد آنجا که خاطر خواه اوست».
از سوی دیگر در آیه شریفه چنین آمده است.

بیت ۲۴۲۵:

زُیْنِ لِّلنَّاسِ حَقٌّ أَرَاستَه است زآنچ حق آراست چون دانند جَست
از طرفی دیگر آرزو خواهی و شهوتها، از قبیل زنان و فرزندان آراستگی کیسه‌های
بسیار بزرگ آکنده از زر و سیم و غیره^(۱) که بمؤمنان تجویر شده است.

۱- آل عمران آیه ۱۴ ص ۴۰ جزو سوم کشف‌الاسرار، بدین قرار:

در این زمینه اختلاف آراء بسیار است، اما ما حَصَلَ کلام چنین است: که هر چه واجب یا مستحب باشد، خدا در چشم مؤمنان می‌آراید، ولی شیطان محرّمات را می‌آراید در مورد این موضوع مفسران اختلاف نظر دارند.

بیت ۲۴۲۶:

چون پی یَسْكُنُ الیهاش آفرید کی تواند آدم از حوّا برید
برای مزید اطلاع بقرآن کریم سوره هفتم آیه ۱۸۹ مراجعه شود. مفسران گفته‌اند که این تن تنها آدم است که خدا حوّا را از دندۀ چپ او آفرید تا از وحشت و تنهایی برهد»

شرح دفتر اول با شواهد شعری همان اثر

بیت ۲۴۲۷:

رستم زال ار بود و زحمزه بیش هست در فرمان اسیر زال خویش
حمزه^(۱) ابن عبدالمطلب عموی بزرگوار پیامبر و قهرمان و جنگجوی بسیار ممتاز عرب برای بینش بیشتر به دفتر سوم بیت ۳۴۱۹ به بعد مراجعه شود.^(۲)

ادامۀ پاورقی از صفحه قبل

«آن مهتر عالم و سیّد ولد آدم مصطفی ص خبر داد از کردگار قدیم جَلّ جلاله و عَزّ کبریاء گفت: «آنکه که بهشت بیافرید ربّ العالمین به جبرئیل گفت «یا جبرئیل اِذْهَبْ فَانظُرْ الیهَا» «رو در این بهشت نظاره کن و آنچه من ساختم و آفریده‌ام بندگان و دوستان خود را کمی ببین.

۱- در موقعی که رؤسای متعصّب قریش در آزار حضرت میکوشیدند، دو تن از بزرگان عرب با و گرویدند یکی حمزه بود. اسلام حمزه باین شکل صورت گرفت که در محل صفا، ابوجهل بحضرت رسول مصادف شد و او را دشنام داد، چون حمزه رسید و از این کیفیت اطلاع یافت، سخت در خشم فرو رفت، و درصدد برآمد که انتقام این حرکت را از ابوجهل بگیرد در نزدیک خانه کعبه بابوجهل برخورد و او را با کمان خویش زد و گفت ترانمی‌رسد که به محمد برادرزاده من دشنام دهی، در صورتیکه من بدین او گرویده‌ام و همین پیش آمد حمزه را در عداد مسلمانان و در صف اسلام قرار داد از این بابت تزلزل در قریش راه یافت «نقل از تاریخ مفصل ایران بقلم مرحوم اقبال آشتیانی.»

۲- اندر آخر حمزه چون در صف شدی بی‌زره سرمست در غزو آمدی
سینه باره و تن برهنه پیش پیش در فکندی در صف شمشیر خویش

بیت ۲۴۳۲: این چنین خاصیتی در آدمی است

مهر حیوان را کم است آن از کمی است

عشق انسان پایدار است:

به علت فرزندان، مهر و محبت حاکم در خانواده در حکم واسطه است که آب قدرت تخریبی خود را در قبال آن از دست می‌دهد، از این قبیل است، حاجت جنسی و عشق مجازی در جان و تن مرد مؤثر واقع شود و او را مانده مهره مومین در دست زن مسخر می‌گرداند، پس غلبه و چیرگی مرد، امر ظاهریست، قدرت باطن از آن زن و کدبانوست.

از طرفی عشق و دلدادگی بمعنی وسیع و روحی کلمه از اختصاصات انسانست. اما مدت محبت غریزی حیوانات زودگذر است. این عمل نقصان قدرت فهم و شعور آنهاست و برعکس دوام آن در آدمی بعلمت عقل و معرفت اوست.

بعلاوه زیبایی و ناز از اوصاف معشوق و با یکدیگر متناسب هستند.

بیت ۲۴۳۳:

گفت پیغمبر که زن بر عاقلان غالب آید سخت و بر صاحب‌دلان

بیت مزبور متناسب است با مضمون «خَيْرُكُمْ خَيْرُكُمْ لِأَهْلِهِ»

بیت ۲۴۳۴:

باز بر زن جاهلان غالب شوند زآنکه ایشان تند و بس خیره روند

اشارتست به حدیث «هُنَّ يُغْلِبْنَ الْكِرَامَ وَ يَغْلِبُهُنَّ اللَّثَامُ» خلاصه مطلب آنست که خردمندان با زنان بمدارا رفتار می‌کنند از اینروست که زنان چیره می‌شوند، بر عکس جاهلان احساس فرمانروائی مینمایند.

بیت ۲۴۳۵:

مهر و رقت وصف انسانی بود خشم و شهوت وصف حیوانی بود

رجوع شود به شرح بیت ۱۳۶۲ از دفتر اول: ص ۱۹۹ مجلد سوم

بازگو تا چون سگالیدی به مکر
آن عوانان^(۱) را چون بمالیدی به مکر
بیت ۲۴۳۷:

پرتو حقست آن معشوق نیست
خالقست آن گوئیا مخلوق نیست
بیت ۲۴۳۸:

مرد زآن گفتن پشیمان شد چنان
گز عوانی ساعت مردن عوان
بیت ۲۴۳۹:

گفت خصم جان جان من چون شدم
بر سر جانم لگدها چون زدم
در این باره به شرح بیت ۱۲۰۲ و ۱۲۳۳ از دفتر اول مجلد سوم مراجعه فرمایند.
چون سلیمان را سراپرده زدند
پیش او مرغان بخدمت آمدند
از قضا این تعبیه کی نادرست
از قضا دان کو قضا را منکرست
بیت ۲۴۴۰:

چون قضا آید فرو پوشد بصر
تا نداند عقل ما پا را ز سر
اشاره است بدین روایت:

«لَنْ يَنْفَعَ حَذْرٌ مِنْ قَدَرٍ يَنْفَعُ مِمَّا نَزَلَ وَمِمَّا لَمْ يَنْزِلْ فَعَلَيْكُمْ بِالْدَّعَاءِ عِبَادَ اللَّهِ»

و از کلمات امیرالمؤمنین علی (ع) است:

والحذر لا یعنی من القدر و الصبر من اسباب الظفر»

بیت ۲۴۴۷:

چونکه بی‌رنگی اسیر رنگ شد
موسی با موسی در جنگ شد
بی‌رنگی منشأ ادیان و مذاهب حق تعالی که خود از پررنگی منزّه است.
بیت ۲۴۴۸:

چون به بی‌رنگی رسی کآن داشتی
موسی و فرعون دارند آشتی
برای بینش بیشتر مجلد دوم ص ۸۶ و ۸۷ را مطالعه فرمائید.

۱- عَوان: در اصطلاح دیوانی مأمور اجرای دیوانی و حسبیت، سرهنگ دیوان و پاسبان (به نقل از فرهنگ معین)

بیت ۲۴۶۹:

گر تو را آید بدین نکته سؤال رنگ کی خالی بود از قیل و قال
 بی‌رنگی با یاء مصدری آفرینش نخستین عالم وحدت و حقیقت مطلق و نیز بی‌رنگی،
 یعنی عالم بی‌رنگی مرتبه احدیت ذات بحث، که «کان الله و لم یکن معه شیء» بطور ساده خدا
 بود و غیر از خدا هیچ چیز نبود، کنز مخفی بودن بمصداق حدیث «کُنْتُ کُنْزاً مَخْفِیًّا فَاحْبَبْتُ
 أَنْ أُعْرِفَ فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِأَعْرِفَ» «گنجینه مخفی بودم، دوست میداشتم، شناخته شوم، پس
 آفریدم انسانرا، تا شناخته شوم» پس آن کنز پنهانی چنین بظهور آمد که اسماء متضاد و صفات
 متقابل و اعیان ثابته آن مرتبه بی‌رنگی را رنگ و لون داد. و تعین هر کسی ظهور کرد و آن
 بی‌رنگی یعنی مرتبه بدون تعین بصورت این تعینات مقید گردید.

پس اگر بعالم نفس الامر نظر کنیم همچنانکه تعین حضرت موسی (ع) ظهور کرد که این
 حقیقی بود. مظهر ضد حضرت موسی، با صفت متقابل به مضه ظهور رسید، یعنی فرعون.
 می‌توانیم بقول شاعر بگوئیم:

که خلقان همه بفطرت توحید زاده‌اند این شرک عارضی است بود عارضی یزول
 یا باعتبار دیگر

«کَلْ مَوْلُودٍ یُولَدُ عَلٰی فِطْرَةِ الْاِسْلَامِ ثُمَّ اَبَواهُ یَهُودَانَهُ، وَ یَنْصَرَانَهُ
 هر کسی غالباً از دینی پیروی می‌کند، که پدر و مادرش بدو می‌آموزند، یا از محیط
 زندگی خود فرا می‌پذیرد. برای مزید فایده به مجلد دوم از دفتر اول ص ۸۶ - ۸۷ بقلم این بنده
 مراجعه فرمایند و نیز به کتاب برگزیده غزلیات شمس غزل ۳۰ چاپ شرکت اقبال سال ۱۳۷۲
 باهتمام این بنده مراجعه فرمایند.

اهم مسائل مورد بحث حیرت است به مجلد اول ص ۲۳۵ مراجعه فرمایند. مضافاً
 باید بدانیم حیرت وقتی روی می‌دهد که دلائل وجود و عدم چیزی متساوی باشند. مولانا
 خوانندگان را تشویق به جستجوی دلیل می‌نماید.

بیت ۲۴۹۷:

عقل تو همچون شتر بان تو شتر می‌کشانند هر طرف در حکم مُز

در این بیت عقل به شتریان تشبیه شده است بحکم آنکه حرکات و اعمال بدن تابع عقل است.
بیت ۲۴۹۸:

عقل عقلند اولیاء عقلها بر مثال اشتران تا انتها
عقل عقل: حقیقت محمدی که تجلی مینماید و در ذوات مقدّس اولیاء مسلمان، بحکم آنکه
«العلماء ورثة الأنبياء» علماء ورثه‌های انبیاء هستند. اولیاء نیز در راههای نامعلوم سالکانرا
هدایت می‌کنند.
بیت ۲۴۹۹:

اندر ایشان بنگر آخر زاعتبار یک قلاوزست جان صد هزار
اشاره به تأثیر و تصرف مردان کامل است.
قلاوز اصطلاح نظامی، کسانی را که راهدان بودند و مستحفظ لشکر ترکان، بنابراین
کلمه ترکی است.
بیت ۲۵۰۰:

چه قلاوز و چه اشتریان بیاب دیده‌کان دیده بسیند آفتاب
با امعان نظر به بیات بعدی چنین استنباط می‌شود که وجود مردان کامل از دیده‌عوام و
بی‌بصیرت نهان است. تنها سوختگان را این توش و توانست، تا بسان گوهر شناسان ماهر، در
و گوهر شاهوار و نفیس را تشخیص دهند.
چون ولی حق، آیت رحمت است و منادی هدایت، زمام اختیار خلق بدست اوست،
چشمه‌خورشید حقیقت است. اگر جمعی که آئینه دل‌شان را زنگار گرفته باشد طاقت و توان
دیدار او را نداشته باشند. در حکم خفاش هستند. این موضوع را ابیات زیرین بهتر بیان
می‌کند^(۱)

۱- بیت ۲۰۸۶: دفتر دوم تلخ کی گردی چو هستی کان قند
گردو سه ابله ترا منکر شدند
۲۰۸۷: دفتر دوم حق برای تو گواهی میدهد
گر دو سه ابله ترا تهمت نهند

دفتر اول با شواهد شعری آن

بیت ۲۵۰۱:

نک جهان در شب بماند میخ‌دوز منتظر موقوف خورشیدست و روز
دو فقره از نسخه‌های خطی قدیم خورشیدست و روز، در مصرع دوم ضبط کرده‌اند، و
آنها چنین ترجمه کرده‌اند، دنیای ظلمت، در کمال بی‌صبری در انتظار طلوع خورشید و
روشنائی روز است.

پاره‌ای از شروح در مصرع اول بجای نک، یک ضبط کرده‌اند.

بیت ۲۵۰۲:

اینست خورشید نهان در ذره‌ای شیر نر در پوستین برّه‌ای

بیت ۲۵۰۳:

اینست دریای نهان در زیرکاه پا بر این کّه هین منه در اشتباه
در این ابیات و نیز در ابیات دیگر مولانا به نکته باریکی اشاره مینماید، که ظاهر ساده
و آرام و بی‌آلایش اولیاء الهی با قدرت و توان آنان تباین دارند، از اینرو سبب تردید و سوءظن
مردم ساده و عوام را تحریک میکند، چه این ذوات گرامی، مانند دریایی هستند که گوئی قشر
نازکی از کاه سطح آنها پوشانده و از دیدگاه ظاهر بینان پنهان نگاهداشته است بدین ترتیب:

جسم ما روپوش ما شد در جهان	ما چو دریا زیر این که در نهان
شاه دین را منگر ای نادان به طین	کاین نظر کرده است ابلیس لعین
کی توان اندود این خورشید را	با کف گل تو بگو آخر مرا
گر بریزی خاک و صد خاکسترش	بر سر نور او برآید بر سرش

دفتر چهارم بیت ۳۸۲۳ به بعد

برای مزید فایده بدفتر اول بیت ۱۱۸۵، مجلد سوم شرح مثنوی بقلم نگارنده ص ۱۲۲

چاپ شرکت اقبال مراجعه فرمایند.

بیت ۲۵۰۴:

اشتباهی و گمانی در درون رحمت حقست بهر رهنمون

رحمت حقست الخ: معنی مصرع با توجه به بیت ۲۰۹۱ - ۲۰۸۳^(۱) دفتر دوم روشن می‌شود. بعقیده پاره‌ای از شارحان اسلامی و شرقی، سالک نباید بصورت ظاهر مردان حق که مانند دریای ژرف و بی‌پایان در زیر پرده نازکی از کاه نهانند، و بقول بعضی آب در زیر کاهند، بنظر بی‌اعتنائی بنگردد، بقدّم حقارت پا بر آن گذارد، که این اشتباه سبب گمراهی و زوال وجود وی میگردد. زیرا که: «هیچ سری نیست که سری ز خدا نیست» علی‌الخصوص بکسانی که در کسوت درویشی‌اند. زنهار که بدان‌ها بچشم سوء ظن ننگری زیرا که گفته‌اند «أَنَّ بَعْضَ الظَّنِّ اِثْمٌ» و نیز فرموده‌اند «أَنَّ الظَّنَّ لَا يَغْنَى مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا». مع‌ذالک باید هوشیار بود بهردستی نباید «داد دست» مگر بذات سعادت‌مندی که مراحل عرفانی از قبیل محو و صحو را طی کرده و متخلق باخلاق محمدی (ص) بوده باشد.

بیت ۲۵۰۵:

هر پیامبر فرد آمد در جهان فرد بود آن رهنمایش در نهان

کتاب مستطاب فاتح‌الابیات، مصرع ثانوی را چنین ضبط کرده است:

«فرد بود و صد جهانش در نهان»

هر پیامبر بجهان تنها آمد، اما او بصورت ظاهر فرد بود، اما در معنی در نهان او صد

۱- بیت ۲۰۸۳: دفتر دوم

آنک حق باشد گواه او را چه غم
آن دلیل آمد که آن خورشید نیست
آن دلیل ناگلابی می‌کند
در محکی‌اش در آید نقص و شک
شب نیم روزم که تا بم در جهان
تا که از من گه نمی‌یابد گذار
تا نمایم کین نقوش است آن نفوس
وانمایم هر سبک را از گران
بلک از آینده من روفت گرد
ترجمه از فاتح‌الابیات چاپ استانبول

«گفت از اقرار عالم فارغم
گر خفاشی را زخورشیدی خورست»^(۱)
«گرگلابی را جعل راغب شود
گر شود قلبی خریدار مَحَك
دزد شب خواهد نه روز اینرا بدان
فارقم فاروقم و غلبیروار
آرد را پیدا کنم من از سپوس
من چو میزان خدایم در جهان
او گمان دارد که با من جور کرد
خور: قوت لایموت نقل از فرهنگ معین

جهان پنهان بود «چنانکه گفته‌اند:

«لیس علی الله بمستنکر إن یجمع العالم فی واحد»

اگر کسی گوید که پیامبران تنها بدنیا نیامدند بلکه حضرت موسی (ع) برادر خود هارون را بسمت خلافت و یار و معین خود انتخاب کرد و حضرت عیسی رسولان بشهر انطاکیه هدایت برای قوم آنجا فرستاد که تابع آن حضرت بودند. خلاصه کلام ایراد وارد نیست پس چنین نتیجه گرفته می‌شود، هر پیامبری فرد بجهان آمد، یعنی بحسب ظاهر فرد بود، اما از لحاظ معنی صد جهان در وجود وی نهان بود که آنرا عالم کبری نامند بنابراین (عالم کبری) به ما سوی الله اطلاق می‌شود، جهان و هر چه در آن هست.

بیت ۲۵۰۶:

«عالم کبری بقدرت سحر کرد کرد خود را درکھین نقشی نورد»

این بیت در بعضی نسخ خطی قدیمی، شاید در دو نسخه حذف گردیده است. نکته بسیار برجسته که نباید فراموش کرد، تصحیح پاره مسائل مندرج در ترجمه مثنویست که نیکلسن گاهی بعضی از اشتباهات خود را ضمن تفسیر متذکر می‌شود بدین قرار: «در ترجمه بیت ۲۵۰۶ «عالم کبری را مفعول سحر کرد» پنداشته بودم، اما این تعبیر معنی مطلوب را نمیدهد بدلیل ابیات ۵۲۱ تا ۵۲۶ دفتر چهارم بایست به پیامبر اکرم اسناد داده شود:

«پس بصورت عالم اصغر توئی پس بمعنی عالم اکبر توئی

«ظاهر آن شاخ اصل میوه است باطناً بهر ثمر شد شاخ هست

«مصطفی زین گفت کآدم و انبیاء خلف من باشند در زیر لوا

تأویل: خداوند عالم، کردگار جهان و دیان^(۱) مهربان جَلّ جلاله و تقدّست اسماؤه»
درین آیات صالح پیغامبر را برادر ثمود خواند، معلوم است که این برادری از روی صورت و نسبت است نه از روی دین و دیانت و موافقت. چون از روی نسبت بود این برادری لاجرم در

قیامت بگسلد و هیچ اثر نماند که الله میگوید «جَلَّ جَلالُه لا انساب بینَهُم یومُنِی، و گفت «یومَ یَفِرُّ المرءُ مِن اخیه» باز مؤمنان را برادر یکدیگر خواند و گفت «انما المؤمنون اخوه» این برادری از روی دیانت و موافقت است نه از روی نسبت. لطیفه دیگری از پیغامبران را برادر امت خواند و برادر اگرچه مشفق و مهربان باشد از وی هم فرقت بود، عداوت آید نبینی که یوسف از برادران چه دید و چه شنید؟ چون حکم الهی و سابقه ازلی در صفت اخوت این رفت. رجوع شود به بیت ۱۹۶۶ و توضیح آن در دفتر اول و ۳۴۹۶ همان دفتر، در دفتر سوم بیت ۴۴۳۶ و چهارم بیت ۱۵۴۵.

رَبِّ الْعَالَمِینِ مصطفی عربی را برادر امت نخواند، بلکه تن و جان ایشان خواند «لَقَدْ جَاءَکُم رَسُولٌ مِّنْ اَنْفُسِکُمْ»

«عالم کبری»

اما بنظر مؤلف کتاب مستطاب فاتح الایات در مورد مصرع:

«عالم کبری بقدرت سحر کرد» مراد از عالم کبری، باطن انسان کامل است، بدین معنی که انسان بصورت ظاهر جرم صغیر و در معنی عالم کبیر است، چنانکه در کلام گهربار حضرت علی علیه السلام، بدان اشاره شده است:

«وَتَزَعَمُ اَنَّکَ جِرْمٌ صَغِیْرٌ وَفِیکَ انْطَوٰی الْعَالَمُ الْاَکْبَرُ»

بیت ۲۵۰۷:

ابلهانش فرد دیدند و ضعیف کی ضعیف است آنک باشد شه حریف

بیت ۲۵۰۸:

ابلهان گفتند مردی بیش نیست وای آن کو عاقبت اندیش نیست

نظر کلی درباره ابیات

«حقیر و بی یار و یاور دیدن دیده‌های حس، صالح و ناقه را» چون خواهد که حق باری تعالی لشگری را هلاک کند آنرا در نظر ایشان حقیر نماید، خصمان را و اندک، اگر چه غالب باشد، آن خصم و یَقْلُکُمْ فِی اَعْيُنِهِمْ لِتَقْصَى اللّٰهُ اَمْرًا کَانَ مَفْعُولًا.

(در مورد حکایت حضرت صالح و قوم ثمود) بقرآن کریم رجوع شود به سوره هفتم^(۱) آیه ۷۱ ببعد، سوره یازدهم آیه ۶۴ و سوره ۲۶ آیه ۱۴۱ به بعد.

در بیان آنکه حکما گویند: آدمی عالم صغری است و حکمای الهی گویند آدمی «عالم کبری است». آن عالم حکما بر صورت آدمی متصور بوده، و علم این حکماء در حقیقت آدمی.^(۲)

بیت ۲۵۰۹:

ناقه صالح بصورت بد شتر پس بریدندش زجهل آن قوم مُر^(۳)

بیت ۲۵۱۰:

از برای آب چون خصمش شدند نان کور و آب کور ایشان^(۴) بدند

۱- وَ اِلٰی ثَمُوْدَ اٰخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللّٰهَ مَا لَکُمْ مِنْ اِلٰهٍ غَيْرُهُ قَدْ جِئْتُکُمْ بِبَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّکُمْ، هَذِهِ نَاقَةُ اللّٰهِ لَکُمْ اٰیَةٌ فَذَرُوْهَا تَاْكُلْ فِی الْاَرْضِ اللّٰهِ لَا تَمْسُوْهَا بِسَوْءٍ فِیْئَاْ خُذْکُمْ عَذَابَ الْیَمِّ.
۲- از دفتر چهارم

بیت ۵۲۱ پس به صورت عالم اصغر توئی	پس بمعنی عالم اکبر توئی
بیت ۵۲۲ ظاهر آن شاخ اصل میوه است	باطناً بهر ثمر شد شاخ هست
بیت ۵۲۳ گر نبودی میل و امید ثمر	کی نشاندی باغبان بیخ شجر
بیت ۵۲۴ پس به معنی آن شجر از میوه زاد	گر بصورت از شجر بودش ولاد
بیت ۵۲۵ مصطفی زین گفت کادم و انبیاء	خلف من باشند در زیر لوا
بیت ۵۲۶ هر این فرموده است آن ذوفنون	رمز نحن الاخرون السابقون
بیت ۵۲۷ گر بصورت من زادم زاده‌ام	من بمعنی جدّ جدّ افتاده‌ام
بیت ۵۲۸ کز برای من بدش سجده ملک	و زپی من رفت در هفتم فلک
بیت ۵۲۹ پس ز من زائید در معنی پدر	پس زمیوه زاد در معنی شجر

۳- مُر: تلخ

۴- نان کور و آب کور کسیکه آب و نان از ارباب استحقاق دریغ ورزد.

بیت ۲۵۱۱:

ناقه الله آب خورد از جوی میغ آب حق را داشتند از حق دریغ

بیت ۲۵۱۳:

تا بر آن امت ز حکم مرگ و درد ناقة الله^(۱) و سُقیّاها چه کرد

بیت ۲۵۱۴:

شحنة قهر خدا ز ایشان بچُست خونبهای اشتری شهری درست

بیت ۲۵۱۵:

روح چون صالح^(۲) و تن چون ناقة^(۳) است روح اندر وصل و تن در فاقه است

اشتر آمد این وجود خار خوار مصطفی زادی برین اشتر سوار

کس نیابد بر دل ایشان ظفر بر صدف آید ضرر نی بر گهر

بیت ۲۵۱۹:

جسم خاکی را بدو پیوست جان تا بیازارند و ببینند امتحان

هر جسمی پناه عالمیان واقع نمی شود مگر آن صورت جسمانی انبیاء که وسیله ارشاد مردم هستند.^(۴)

۱- قرآن کریم آیه شریفه ۶۴:

«و یا قوم هذه ناقة الله لكم آية و ای قوم این ناقة خدا شما را نشانی است و برهان بر نبوت من. کردگار قدیم جبار نامدار عظیم حکیم جلّ جلاله و عزّ کبریّاوه در بیان قصه عاد و ثمود اظهار جلال و تعزّر و استغنائی ازلی می کند سیاست جبّاری و عظمت قهاری خود بخلق مینماید

نقل از کشف الاسرار ج ۴ ص ۴۱۷ سورة هود

۲- مطابق روایات اسلامی صالح یکی از پیامبران عربست که بقوم ثمود فرستاده شده بود

۳- ناقة: شتر ماده

ناقه صالح: شتری بود که بمعجزه از کوه برون آمد، علت این امر تقاضای قوم ثمود بود که صالح آنها را به توحید دعوت کرد، آنها معجزه خواستند که اشتری با اوصاف خاصی از کوه به برون آید. و بدعائی صالح چنین شد. ولی آنها بعهده وفا نکردند ناقة را پی زدند. برای مزید فایده به کتاب قصص قرآن ۸۱ - ۷۸ مراجعه فرمایند.

۴- صاری شارح معروف ترک در جلد سوم مثنوی معنوی، ضمن شرح بیت ۳۱۳، نقل می کند که مضمون بیت ۲۵۱۹ را سلطان ولد فرزند مولانا در کتاب انتها نامه بزبان نظم چنین آورده

ادامه پاورقی در صفحه بعد

بیت ۲۵۳۱:

گفت دیدید آن قضا میرم شدست صورت اومید را گردن زدست
رجوع شود به بیت ۲۱۳۸ دفتر اول که کلمه آمدیت بکار برده شده است:

«او عصاتان داد تا پیش آمدیت آن عصا از خشم هم بروی زدیت»
بیت ۲۵۵۹ و ۲۵۶۰:

باز اندر چشم و دل او گریه یافت رحمتی بسی علتی در وی بتافت
قطره می بارید و حیران گشته بود قطره بسی علت از دریای جود
رجوع شود به شرح بیت ۲۵۲۱ دفتر اول:

توضیح: بیت ۲۵۳۱، منظور از عصا وسیله راه و روشی و راهنمایی است، مقصود مولانا از این تمثیل اشاره باحوال معتزلیان و بیان احوال استدلالیان است که این شیوه تا حدی درست است که به رد فرمایش انبیاء و اولیاء بکار نرود و بکفران نعمت نکشد، چنانکه در بیت زیرین تصریح شده است، شاهد شعری از دفتر اول
بیت ۲۵۲۱:

زان تعلق کرد با جسمی اله تا که گردد جمله عالم را پناه
باید دانست که فقط جسم انبیاء و اولیاء پناه عالمیان واقع می شود بسبب معرفت آنها و علو مقام شان
بیت ۲۵۶۸:

پیر خرنی جمله گشته پیر خر از ریای چشم و گوش همدگر
برای وقوف از نحوه بازی با کلمات رجوع شود به شرح بیت ۱۰۲۸ دفتر اول: مجلد سوم ص ۵۲.
پیر خر خریدار و طالب پیر راه با کسر خاء
«قبلاً باید توجه کرد که مصرع اول بیت ۲۵۲۰ یعنی:

ادامه پاورقی از صفحه قبل

است:

سرّ یزدان درج شد اندر بشر ساخت پنهان همچو در آهن شرر

«بی خبر کآزار این آزار اوست آب این خم متصل با آب جوست»
 کلید حلّ بیت‌های قبلی و پاره‌ای از بیت‌های بعدی است و متّخذ است، از حدیث «انّ الله تعالى، قال من عادى ولياً فقد اذنته بالحرب»: «حق تعالی فرمود «هر کس یکی از اولیاء مرا دشمن دارد، من او را آگاه می‌کنم از جنگ خود» «یعنی بی خبر کآزار این آزار او»
 بیت: ۲۵۶۹

از بهشت آورد یزدان بردگان تا نمایندشان سقّر پروردگان
 در مورد توضیح «مرج البحرین»^(۱) سوره پنجاه و پنج و آیه‌های ۱۹ - ۲۰ قرآن کریم مورد مطالعه قرار گیرد. برای توضیح بیشتر بدفتر اول مجلد اول ص ۲۲۴ و ۲۲۵ شرح بیت شماره ۲۹۷ بقلم نگارنده مراجعه شود.

بیت ۲۵۷۲ و ۲۵۷۳، دفتر اول

بیت ۲۵۷۱:

اهل نار و اهل نور آمیخته در میان شان کوه قاف انگیخته

بیت ۲۵۷۲:

همچو در کان خاک و زر کرد اختلاط در میان شان صد بیابان و رباط

بیت ۲۵۷۳ دفتر اول:

همچنانک عقد در دُرّ شبّه^(۲) مختلط چون میهمان یک شبّه
 همچنانکه خاک و زر، درکان با همدیگر اختلاط دارند، ولی در باطن جامعه زیست می‌کند میان ایندو تفاوت فاحش وجود دارد، همچنانست که در گردن بند ماه رویان درّ و شبّه در ردیف قرار گرفته‌اند.

گوش خر بفروش و دیگر گوش خر کین سخن را در نیابد گوش خر

۱- پروردگار دو دریای شور و شیرین را بهم آمیخت، در حالی میان آنها حائلی است که در آنها بیکدیگر نتوانند رسید، سوره الرحمن آیه‌های ۱۹ و ۲۰
 ۲- شبّه: سنگی است سیاه و براق، در اصطلاح عامّه شبق گویند. رباط: کاروان سرای، برای سکونت موقت کاروانیان.

بطور موقت مانند میهمان یک شبه در یک ردیف جای دارند. ولی از همدیگر تأثیرپذیر نیستند، همین حال را دارند، افراد انسان در شکل و قیافه و رنگ پوست، پستی و بلندی قامت اختلاف دارند.

پس آنچه وجه اتصال دائمی آنهاست، وحدت و تشابه معتقدات مذهبی، و فرهنگ آنهاست. «بقول مولانا»

از درون دان رنگ سرخ و زرد را	گاو را رنگ از برون و مرد را
مرد با نامحرمان چون بندیست	همزبانی خویشی و پیوندیست
ای بسا دو ترک چون بیگانگان	ای بسا هندو و ترک همزبان
همدلی از همزبانی بهتر است	پس زبان همدلی خود دیگرست

برای مزید آگاهی در مورد شرح ابیات فوق به مجلد دوم از دفتر اول بقلم این نگارنده ص ۸۵ تا ۸۷ مراجعه فرمایید.

بیت: ۲۵۸۰:

ز آنک اصل مهرها باشد رشد	مهر تلخان را به شیرین می‌کشد
جمله عالم را بخوان قُلْ یا عباد»	رجوع شود به شرح بیت ۲۴۹۶ از دفتر اول:
	«بندۀ خود خواند احمد در رشاد

بیت: ۲۵۸۴:

لیک زهر اندر شکر مضمهر بود	ای بسا شیرین که چون شکر بود
----------------------------	-----------------------------

بیت: ۲۵۸۵:

آنک زیرک‌تر به بو‌شناسدش و آن دگر چون بر لب و دندان زدش

اشاره به حدیث: «اَنَّ اللَّهَ خَلَقًا يَعْرِفُونَ النَّاسَ بِالتَّوَسُّمِ، خدای را بندگانده مردم را از روی سیما بشناسند و نیز کنایه از قدرت چشم دل است که مولانا بکرات بدان یادآور شده است.

بیت: ۲۵۹۰:

ور دهندش مهلت اندر قعر گور	لابد آن پیدا شود یوم النشور
----------------------------	-----------------------------

«یوم النشور»: روز رستاخیز که مردگان از گورشان بر می‌خیزند و در صحرای محشر متفرق می‌گردند. عقیدهٔ اغلب مسلمانان مبتنی بر این است که اعمال مردگان بر آنها عرضه می‌شود و بهشتیان و دوزخیان معلوم می‌گردند.^(۱) میزان و ترازو، حساب و کتاب جزء عقاید مسلم هر مسلمان خالص است.

بیت ۲۵۹۱:

هر نبات و شکری را در جهان مهلتی پیدا است از دور زمان
برای هر کسی مهلتی مقرر است، مطابق عقیده متکلمان معنی چنانکه در بیت بعدی روشن می‌شود:

بیت ۲۵۹۲:

سالها باید که اندر آفتاب لعل یابد رنگ و رخشانی و تاب
در این باره رجوع شود به بیت ۱۹۷۳ دفتر اول:

ای حمیرا آتش اندر نه تو نعل تا ز نعل تو شود این کوه لعل
رُخشانی: با توجه به این عقیده که درخشندگی لعل در نتیجهٔ تابش آفتاب است.

بیت ۲۵۹۳:

باز تره در دو ماه اندر رسد باز تا سالی گل احمر رسد

بیت ۲۵۹۴:

بهر این فرمود حق عزوجل سوره الانعام در ذکر اجل

اما فاتح الایات و سایر کتب شروح مثنوی کلمه «در» را، در ذکر اجل اضافه کرده‌اند، یعنی حق در سوره الانعام ذکر اجل فرمود. رجوع شود بشرح بیت ۲۵۷۳^(۲) بعضی گفته‌اند،

۱- احیاء العلوم غزالی چاپ مصر ج ۴ ص ۳۶۶ - ۳۵۴، پوشیده نماند به نظر بعضی نخستین کسی که جمع در میان شریعت و طریقت را بهم پیوسته، و در کتاب کیمیای سعادت نیز همانند ابواب و فصول را آورده است، حجة الاسلام زمان در اصطلاح قدیم امام محمد غزالی متوفی در ۵۰۵ می‌باشد. ولی با توجه به اجوبه یا ابواب کشف المحجوب، مندرجات ص ۵۴ مقدمه چاپ امیرکبیر تقدم ابی الحسن علی بن عثمان هجویری مسلم می‌گردد که الفضل للمتقدم ج. س
۲- «هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ طِينٍ ثُمَّ قَضَىٰ أَجَلًا وَأَجَلٌ مُّسَمًّى»، اجل = مهلت، سر رسید وام، ادامهٔ پاورقی در صفحهٔ بعد

اجل امتحانست در دنیا دوم اجل امتنان است در آخرت.

بیت ۲۵۹۸:

در مقامی هست هم این زهر و مار از تصاریف خدایی خوش گوار

بیت ۲۵۹۹:

در مقامی زهر و در جایی دوا در مقامی کفر و در جایی روا

بیت ۲۶۰۰:

گر چه آنجا او گزند جان بود چون بدینجا در رسد درمان شود
رجوع شود به شرح ابیات ۱۶۰۳ تا ۱۶۱۴ دفتر اول که در همین مجلد آمده است.

بیت ۲۶۰۱:

آب در غوره ترش باشد و لیک چون به انگوری رسد شیرین و نیک
اشاره به حدوث و تکامل موجوداتست که بمرور زمان ظاهر و باطن و تأثیر آنها تغییر می‌کند.

بیت ۲۶۰۲:

باز در خم او شود تلخ و حرام در مقام سررگی نعم الادم
اشاره است به حدیث: «نعم الادم الخُلُّ» چه خوش نان خورشتی سرکه (احادیث مثنوی ص ۲۵)

بیت ۲۶۰۳:

گر ولی زهری خورد نوشی شود ور خورد طالب سیه پوشی شود
در این بیت مسائلی را که قبلاً در ابیات بالا بدان اشاره شده بود روشن مینماید برای

ادامه پاورقی از صفحه قبل

وقتی که مطابق تعریف متکلمین در علم خدا مقرر شده است این اجل طبیعی است، اجل اخترامی یا مرگ غیر طبیعی که بواسطه عروض اسباب خارجی رخ میدهد صوفیان گفته‌اند که نخست اجل امتحان است در دنیا و دوم اجل امتنان است در عقبی اولین اجل، طلب سالک است که نهایت می‌پذیرد و آخرین اجل زمان وصال است که نهایت ندارد.

احتراز از تکرار بشرح بیت ۱۵۷۹ به بعد همین مجلد اشاره می‌شود که طالبان بدان مراجعه نمایند.

بیت ۲۶۰۴ - ۲۶۰۶

رَبِّ هَبْ لِي از سلیمان آمدست که مده غیر مرا این ملک و دست
تو مکن با غیر من این لطف و جود این حسد را ماند اما آن نبود
نکته لاینبغی میخوان به جان سرّ من بعدی زبخل او مدان

رجوع شود به مجلد اول و مجلد سوم از دفتر نخستین

رجوع شود به دفتر اول ۵۱۷ و ۹۸۳ تا ۹۹۰ همان دفتر

بیت ۵۱۷:

این ثنا گفتن زمن ترک ثناست کین دلیل هستی و هستی خطاست
۵۸۳ تا ۵۹۰ به مجلد اول رجوع شود.

بیت ۲۶۲۹:

شاهدت گه راست باشد گه دروغ مست گاهی از می و گاهی ز دوغ
رجوع شود به دفتر اول مجلد سوم ۱۲۲۶:

چون نمایی مستی ای خورده تو دوغ پیش من لافسی زنی آنگه دروغ

بیت ۲۶۳۴:

حس را تمییز دانی چون شود آنک حس یُنظر بنور الله بود
اشاره به حدیث: اِتَّقُوا فِرَاسَةَ الْمُؤْمِنِ فَإِنَّهُ يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ.

بیت ۲۶۳۸:

حاجتش نبود پی اعلام مهر چون محبت نور خود زد بر سپهر
رجوع شود به دفتر اول بیت مجلد اول ۱۱۶:

آفتاب آمد دلیل آفتاب گر دلیلت باید از وی رو متاب

بیت ۲۶۴۵:

در وجود تو شوم من منعدم چون محبم حبّ یعمی ویصم
 اشاره به حدیث: حُبُّكَ الشَّيْءُ يُغْمِي وَيُصِمُّ

شرح بیت‌های ۲۶۴۷ - ۲۶۶۶ دفتر اول

بیت ۲۶۴۷:

گفت والله عالم السرّ الخفی کافرید از خاک آدم را صفی
 اشاره به آفرینش آدم ابوالبشر از خاک، که قبلاً بدان اشاره شده است. دانای راز نهان که
 از اوصاف باری تعالی است.

بیت ۲۶۴۸:

در سه گز قالب که دادش وانمود هر چه در الواح و در ارواح بود
 سه گز: برخلاف شرح بعضی از شارحان مثنوی، مراد عدد نیست، که تصور کرده‌اند که در ازای
 قدّ هر آدمی متناسب و با توجه بطول ذراعش، سه ذراع است. در ازای قد و قامت آدم ابوالبشر
 باندازه شصت ذراع بوده است. مولانا در موارد متعدّدی این اصطلاح را بکار برده است
 چنانکه در جلد پنجم بیت شماره ۳۵۷۹.

الواح: در تعریفات جرجانی شماره ۲۰۴ چهار لوح ذکر کرده است ۱- لوح قضا ۲-
 لوح قدر ۳- لوح نفس جزئیّه سماویه ۴- لوح هیولی در عالم صورت.

بیت ۲۶۴۹:

تا ابد هر چه بود او پیش پیش درس کرد از علّم الاسماء خویش
 علّم الاسماء رجوع بقرآن شریف سورة دوم آیه ۲۹ و نیز بدفتر اول مثنوی

بیت ۲۶۵۰ - ۲۶۵۱:

تا ملک بی خود شد از تدریس او قدس دیگر یافت از تقدیس او

آن گشادیشان کز آدم رو نمود در گشادِ آسمانهاشان نبود
در باب برتری انبیاء بر ملائکه رجوع شود بدفتر دوم بیت ۳۳۲۷ به بعد، همچنین به
ترجمه کشف المحجوب از صفحه ۲۳۹ به بعد. گشادی بمعنی سعه صدر است.
بیت ۳۳۲۷:

کیست کافر غافل از ایمان شیخ	چیست مرده بی خبر از جان شیخ
جان نباشد در خبر جز آزمون	هر که را افزون خبر جانش فزون
جان ما از جان حیوان بیشتر	از چه زآن رو که فزون دارد خبر
پس فزون از جان ما جان ملک	کو منزّه شد ز حس مشترک
وز ملک جان خداوندان دل	باشد افزونتر تحیر را بهل
زآن سبب آدم بود مسجودشان	جان او افزونترست از بودشان
ورنه بهتر را سجود دون تری	امر کردن، هیچ نبود در خوری
کی پسندد عدل و لطف کردگار	که گلی سجده کند در پیش خار

بیت ۳۳۳۳:

جان چو افزون شد گذشت از انتها شد مطیع اش جان جمله چیزها
غرض از تدریس در بیت ۲۶۵۰ اشاره بآیه شریفه در سوره دوم است:
«وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا الْخ».

آیه ۳۱ همان سوره «قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمُ، الْخ»
که بطور تفصیل در شرح بیت ۱۲۳۴ مجلد سوم از ص ۱۵۵ تا ۱۵۷ ذکر گردیده
است.

اما در مورد بیت ۲۶۵۱، توضیح کافی و وافی در شرح بیت ۱۲۳۵، در همان کتاب در
ص ۱۵۸، داده شده است. اما در مورد کلمه گشاد. در معنی شرح صدر مصرع اول و فراخی در
مصرع دوم، همین بیت آمده است.

برای مزید فایده همچنین به کتاب کشف المحجوب هجویری مراجعه فرمایند و
مطالعه فصوص الحکم مفید بنظر آمد.

بیت ۲۶۵۲:

در فراخی عرصه آن پاک جان تنگ آمد عرصه هفت آسمان
یعنی وسعت نظر آن مرد کامل از هفت آسمان بیشتر است، اشاره به حدیث است که
در بیت ۲۶۵۳ بدان اشاره شده است.

گفت پیغمبر که حق فرموده است من نگنجم هیچ در بالا و پست
بیت ۲۶۵۵:

در دل مؤمن بگنجم ای عجب گر مرا جوئی در آن دلها طلب
که «قلب المؤمن بیت الله و قلب المؤمن عرش الله». برای بینش بیشتر به ج ۲ بیت ۳۱۰۹ بعد
رجوع شود.

بیت ۲۶۵۶:

گفت اَدْخُلْ فی عبادى تَلْتَقِی جَنَّةٌ مِنْ رُؤِیْتِی یا مُتَّقِی
بیت مذکور، اشاره بآیات شماره ۳۰ و ۳۱ سوره الفجر می باشد که ترجمه آنها چنین
است «پس داخل شو با بندگانم، و داخل شود در بهشتم».
بهتر است بیان این نکته را از پیر هرات بشنویم که بسیار شیرین و شیوا و رسا و
زیباست:

«الهی بود من بر من تاوان است، تو یک بار «بود» خود بر من بنمای، الهی معصیت من
بر من گرانست «تو رود جود خود بر من باران، الهی جرم من زیر حلم تو پنهانست، تو پرده
عفو خود بر من گستران. گفته اند: ارادت مرید خواست ویست، در راه بردن و خواست مرد از
خواست وی خیزد.»

خواست او از شناخت خیزد تا شناسد نخیزد و تا نخیزد نخواهد و تا نخواهد نخورد،
اینهمه منازل عبودیت اند و مراحل عبادت.

مرید چون این منازل باز برد، مطلوب او جمله طالب او گردد، از غیب این ندا بجان
وی رسد که «یا ایته النفس المطمئنه ارجعی الی ربک راضیه مرضیه» سیصد و شصت نظر از
ملکوت قدس می آید و با هر نظر این تقاضا می رود که:

«ارجعی» هنوزگاه آن نیامد؟ که باز آئی؟ و با ما سازی؟ وقت نیامد که ما را باشی؟ و زینهار که چون آئی از راه دنیا نیائی که قدمت بوحل فرو شود، از راه نفس نیائی که بما نرسی. بر درگاه ما دل را بار است، هیچ چیز دیگر را راه نیست و بار نیست. بزرگی را پرسیدند که: راه حقّ چو نیست؟ گفت قدم در قدم نیست، اما دل در دل است، و جان در جان، بجان رو تا بدرگاهی رسی، بدل رو تا پیشگاه آئی. خون صدّیقان بسپالودند و زآن ره ساختند.

«جز بجان رفتن درین ره یک قدم را بار نیست»

نقل از کشف الاسرار ج ۱۰

فاتح الایات گوید: فادخلی فی عبادی یعنی داخل شو در جرگه بندگانم داخل شو که آنان اهل توحیدند و بآنان بهشت داخل شو، بزمرة بندگان وارد شدن کنایه از بدست آوردن دل آنانست، پس توجه و کوشش برای بدست آوردن دل عارفان از جمله عباداتست، چنانکه مردی از بایزید بسطامی پرسید:

«انسان برای تقرّب بخداوند باید چه عملی شایسته انجام بدهد؟»

گفت «نظر کردن بدرویشان و راه بردن بدل ایشان. چه گفته اند «فان الله ينظر الى قلوب العارفين كل يوم ثلاثمائة وستين نظرة»

بیت ۲۶۵۷:

عرش با آن نورِ با پهنای خویش چون بدید آنرا برفت از جای خویش

بیت ۲۶۵۸:

خود بزرگی عرش باشد بس مدید لیک صورت کیست چون معنی رسید

بیت ۲۶۵۹:

پس ملک می گفت ما را پیش ازین الفتی می بود برگرد زمین

یکی از شروح مثنوی بیت ۲۶۵۹ را چنین ضبط کرده است:

هر ملک در مصرع اول، بر روی زمین در مصرع دوم ضبط کرده است.

پیش از این، در مصرع اول همان بیت، اشاره قبل از آفرینش آدم است، اشاره بقرآن

کریم سوره دوم آیه ۲۸ میباشد، زمانی که حق باری تعالی در طی خطاب بفرشتگان فرمود اِنِّیْ جَاعِلٌ فِی الْاَرْضِ خَلِیْفَۃً، آنان در پاسخ بعرض رسانده‌اند آیا شما می‌خواهید در روی زمین موجوداتی را بیافرینید که کارهای خلاف کنند و خونها بریزند، ما از آنها خیلی بهتریم، ما ترا ستایش می‌کنیم. پروردگار فرموده، من میدانم آنچه را که شما بدان آگاه نیستید. بنظر می‌آید که فرشتگانی که در مرحله اول مخالف خلقت آدمی در روی زمین بودند فرشتگانی بودند زمینی. برای مزید استحضار به تفسیر طبری ص ۹۲، سطر آخر را ملاحظه فرمایند.

بیت ۲۶۶۰

تخم خدمت بر زمین می‌کاشتیم اَن تَعْلَقَ مَا عَجَبَ مِی‌داشتیم
فرشتگان تعلق خاطری بر زمین داشتند و عَلَتْ اَنرَا نمی‌دانستند، علت آن بود آنجا
آخر الامر سرزمین و موطن آدم ابوالبشر خواهد بود. که آدم بسان گنجینه پنهانی بود و نور
درخشان و تابان او ایشانرا قبل از خلقت جسمی تحت تأثیر قرار داده بود. برای درک موضوع
شرح بیت ۵۴۰ دفتر نخستین مجلد اول ص ۳۷۶ تا ۳۸۰ را لطفاً مطالعه فرمایند.
بیت ۲۶۶۹:

نور این تسبیح و این تهلیل را می‌فروشی بهر قال و قیل را
تسبیح: منزله داشتن پروردگار متعال از عیب و نقص و کاستی
تهلیل: لا اله الا الله گفتن
قیل و قال، اعتراض ملانکه بر خلقت آدم، قصه آفرینش آدم ابوالبشر، و داستان خلیفه
الهی، از جمله مسائلی است که صوفیه در اثبات مسائل خود بدان دست می‌یازند، چنانکه در
مرصاد العباد و کشف الاسرار آمده است.

عالمی بود آرمیده در هیچ دل آتش عشقی نه، در هیچ سینه تهمت سودائی نه، دریای
رحمت الهی بجوش آمد خزائن طاعات پر برآمده، غبار هیچ فترت بر ناصیت طاعت مطیعان
نانشسته بود و نَحْنُ یُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ» بعیوق رسانیده، هر چه در عالم جوهری بود که آن لطافتی

داشت به خود در طمعی افتاده عرش مجید بعظمت خود می‌نگریست میگفت مگر رقم این حدیث بما فروکشد الی آخر ج دوم ص (۱۴۰ - ۱۴۲)
بیت ۲۶۷۲:

ز آنک این دَمها چه گر نالایقست رحمت من بر غضب هم سابقست
ما را بمضمون حدیثی دلالت می‌کند که حق باری تعالی فرماید:
«سَبَقَتْ رَحْمَتِي غَضَبِي» بخشایش من بر خشم من پیشی گرفته است.^(۱)
بیت ۲۶۷۸:

حق آن کف حق آن دریای صاف که امتحانی نیست این گفت و نه لاف
این پاسخ شوهر است در مقابل تردیدهایی که زنش کرده است و در طی بیت ۲۶۴۸
بدان اشاره شده است.
بیت ۲۶۸۷:

همنشینی مقبلان چون کیمیاست چون نظرشان کیمیائی خود کجاست
رجوع شود به بیت ۲۷۸۱ دفتر اول:
تا زنید آن کیمیاهای نظر بر سر مس‌های اشخاص بشر
شرح این بیت در کتاب تفسیر مثنوی نیکلسن دیده نشد.

نظر کلی در خصوص ابیات ۲۶۵۳-۲۶۵۶ و ۲۶۸۳

بیت ۲۶۵۳:

گفت پیغمبر که حق فرموده است من نگنجم در خم بالا و پست

۱- رجوع شود بفتح الابیات ترکی ص ۱۳۸، ص ۱۶۸ جلد اول شرح مثنوی نیکلسن، و کتاب احادیث مثنوی انتشارات دانشگاه تهران، بخاری در ج ۲ ص ۳۰۳ و نیز از ابوهریره روایت شده است که بامر الهی در نقطه اوج عرش نوشته شد: «أَنَّ رَحْمَتِي غَلَبَتْ عَلَى غَضَبِي». العهدۃ علی الراوی

اشاره است به حدیث: «لَا يَسْعُنِي أَرْضِي وَلَا سَمَائِي وَ يَسْعُنِي قَلْبُ عَبْدِي الْمُؤْمِنِ»
(عوارف المعارف سهروردی، حاشیه احیاء العلوم ج ۲ ص ۲۵۰) (یعنی: زمین و آسمان من
گنجایش مرا ندارد و دل بنده مؤمن گنجایش مرا دارد).
بیت ۲۶۵۴:

در زمین و آسمان و عرش نیز من نگنجم این یقین دان ای عزیز
بیت ۲۶۵۵:

در دل مؤمن بگنجم ای عجب گر مرا جوئی در آن دلها طلب
رجوع شود دفتر دوم ۳۱۰۹ به بعد و دفتر سوم بیت ۲۲۶۶ به بعد: شاهد مثال شعری
دفتر دوم بیت ۳۱۰۹: «ابلهان تعظیم مسجد می‌کنند»

در خرابی اهل دل جد می‌کنند»
بیت ۳۱۱۰: «آن مجازست این حقیقت ای خران

نیست مسجد جز درون سروران»
بیت ۳۱۱۱: «مسجدی کان اندرون اولیاست

سجده‌گاه جمله است آنجا خداست»
«پس بود دل جوهر و عالم عرض

سایه دل چون بود دل را غرض»
«آن دلی کو عاشق مالست و جاه

یا زبون این گل و آب سیاه»
دفتر اول ۲۶۵۶ «گفت اَدْخُلْ فِی عِبَادِی تَلْتَقِیْ»

جَنَّةٌ مِنْ رُؤِیْتِیْ یَا مَتَّقِیْ

اشاره است به آیات شریفه ۲۷ تا ۳۱ سوره فجر (رجوع شود به کتاب المفردات فی
غریب القرآن تألیف ابوالقاسم حسین بن محمد، معنی آیه این است «ای نفس قدسی مطمئن و
دل آرام امروز بحضور پروردگار باز آی که تو خشنود و او راضی از توست باز آی در وصف
بندگان خاص من در آی و در بهشت داخل شو.»)

بیت ۲۶۸۳:

چون کنم در دست من چه چاره‌ایست درنگر تا جان من چه کاره‌ایست
رجوع شود به بیت ۳۸۹۲ دفتر سوم:
چون زمین و چون جنین خون خواره‌ام تا که عاشق گشته‌ام این کاره‌ام
بیت ۲۶۹۹:

پس گواهی بایدم بر مفلسی تا مرا رحمی کند در مفلسی
بدگمانی کردن و حرص آوری کفر باشد پیش خوان مهتری

به دفتر نخستین مجلد اول ص ۱۰۷ مراجعه فرمایند.

بیت ۲۷۰۹: ای خداوند این خم و کوزه مرا در پذیر از فضل الله اشتري
بیت ۲۷۱۱: تا شود زین کوزه منفذ سوی بحر تا بگیرد کوزه من خوی بحر
رجوع شود به بیت ۲۵۲۰ دفتر اول:

«بسی خبر کآزار این آزار اوست آب این خم متصل با آب جوست»
بیت ۲۷۱۴: لوله بربند و پردازش زخم گفت غَضُّوا عَنْ هَوا أَبْصَارُكُمْ^(۱)

رجوع شود به تفسیر بیت ۵۶۵ دفتر اول، ص ۲۲۵

گفت هان ای سخرگان گفت و گو وعظ گفتار زبان و گوش جو

مجلد اول ص ۳۹۶

بیت ۲۷۱۸: رو بر سلطان و کار و بارین حس تجری تحتها الانهار بین
رجوع شود به شرح بیت ۳۰۹۰ دفتر اول:

بیت ۲۷۴۱: خاص و عامه از سلیمان تا بمور^(۲) زنده گشته چون جهان از نفخ صور

۱- احیاء العلوم غزالی چاپ مصر ج ۴ ص ۳۶۶-۳۵۴، پوشیده نماند به نظر بعضی نخستین کسی که جمع در میان شریعت و طریقت را بهم پیوسته، و در کتاب کیمیای سعادت نیز همانند ابواب و فصول را آورده است، حجة الاسلام زمان در اصطلاح قدیم امام محمد غزالی متوفی در ۵۰۵ می‌باشد. ولی با توجه به اجوبه یا ابواب کشف المحجوب، مندرجات ص ۵۴ مقدمه چاپ امیرکبیر تقدم ابی الحسن علی بن عثمان هجویری مسلم می‌گردد که الفضل للمتقدم. ج.س
۲- حَتَّى إِذَا اتَوْا عَلَى وَادٍ النَّمْلِ الخ پس چون آمدن بوادی مور

از سلیمان تا بمور ضرب المثل است، بقرآن کریم سوره ۲۷، آیه ۱۸ مراجعه شود مرد کامل حیات عالم است دفتر چهارم بیت ۱۰۳۱، دفتر ششم بیت ۲۴۲۶ مورد مطالعه قرار گیرد.
بیت ۲۷۴۲: اهل صورت در جواهر بافته اهل معنی بحر معنی یافته
جواهر: بمعنی ثواب و سزای اعمال نیک یا بمعنی گوهر آگین پاره‌ای از شارحان «بافته» صفت اهل ظاهر پنداشته آمد.

بیت ۲۷۴۷: پس از این فرمود حق در وَالضَّحَى

بـانگ کم‌زن ای محمد برگدا^(۱)

نـاطقه سـوی دهـان تـعلیم راست

ورنه خود آن نطق را جویی جداست

بیت ۲۷۶۰:

آن مجازش تا حقیقت می‌کشد

عاشق آن و هم اگر صادق بود

رجوع شود به شرح بیت ۲۲۸۳ دفتر اول:

در حق او نافع آید آن دروغ

لیک نا در طالب آید کز فروغ

بیت ۲۷۶۱ - ۲۷۶۲ - ۲۷۶۳:

لیک می‌ترسم ز افهام کهن

شرح می‌خواهد بیان این سخن

صد خیال بد در آرد در فکر

فهم‌های کهنه کوته نظر

لقمه هر مرغی انجیر نیست

بر سماع راست هر کس چیز نیست

رجوع شود به شرح بیت ۵۸۰ دفتر اول:

طعمه هر مرغ انجیری کیست

دانه هر مرغ اندازه ویست

مجلد اول از دفتر اول

بیت ۲۷۶۹ - ۲۷۶۶:

نقش اگر غمگین نگاری بر ورق او ندارد از غم و شادی سبق

۱- و اما السائل خواننده را و پرسنده را بانگ برمزن. برخی از مفسران مقصود جویندگان حقائق تصور کرده‌اند. رجوع به تفسیر طبری ج ۳

صورتش غمگین و او فارغ از آن صورتش خندان و او زآن بی نشان
وین غم و شادی که اندر دل خطیست پیش آن شادی و غم جز نقش نیست
صورت خندان نقش از بهر تست تا از آن صورت شود معنی درست
بیت ۲۷۷۵:

حاجت او فهم شان شد بی مقال کار ایشان بد عطا پیش از سؤال
رجوع شود به شرح بیت ۲۷۴۹ تا ۲۷۵۰ دفتر اول:
آن یکی جودش گدا آرد پدید و آن دگر بخشد گدایان را مزید
پس گدایان آینه جود حق اند و آنک با حقّند جود مطلق اند
بیت ۲۷۷۷:

گفت وجهم گر مرا وجهی دهید بی وجوهم چون پس پشتم نهید^(۱)
بیت ۲۷۷۸:

ای که در روتان نشان مهتری فرّتان خوشتر ز زرّ جعفری
زر جعفری را نیکلسن به حضرت امام جعفر صادق (ع) نسبت داده است ولی بشواهد
تاریخی این موضوع صحیح بنظر نمی‌رسد^(۲)
رجوع شود به شرح بیت ۲۷۸۱ دفتر اول:
تا زنید آن کیمیاهای نظر بر سر مس‌های اشخاص بشر
از ره خشک آمدست و از سفر از ره آبش بود نزدیکتر
رجوع شود به شرح بیت ۵۷۰ دفتر اول:
مجلّد اول ص ۳۹۹ چاپ انتشارات اقبال

۱- مولانا در این بیت، انواع معانی وجه را ذکر کرده است که بعقیده امروز بازی با کلماتست حدی که نیکلسن آنرا غیرقابل ترجمه معرفی کرده است. ترکیب وجه‌العرب بمعنی بزرگ، و درویش آمده است. بمعنی پول که امروز تنخواه گردان در اصطلاح اداری گویند. در این بین تعبیر دوم اولیتر است.

۲- ولی در شروح دیگر زر جعفری طلای خالص منسوب بجعفر نامی کیمیاگر بوده است. برخی دیگر بجعفر برمکی نسبت داده‌اند، از قبیل برهان قاطع، آندراج و غیره

بیت ۲۸۶۰ - ۲۸۶۱

کَلِّ عَالَمٍ رَا سَبُودَانِ^(۱) اِی پسر کو بود از علم و خوبی تا بسر
قَطْرَةُ از دَجَلَه خُوبِی اوست کَانَ نَمِی گنجِ ز پَرِی زیر پوست
رجوع شود به شرح بیت‌های: ۱۰۳۰، ۱۱۱۲، ۱۱۳۳، مجلد سوم از دفتر اول ص ۸۶،

ص ۵۳.

بیت ۲۸۶۳:

گنج مخفی بد ز پَرِی^(۲) جوش کرد خاک را سلطانِ اطلس پوش کرد
خاتم ملک سلیمانست علم جمله عالم صورت و جانست علم
عقل پنهانست و ظاهر عالمی صورت ماموج و یا از وی نمی
پس به ضَدَّ نور دانستی تو نور ضَدَّ نور را می‌نماید در صدور
اساس کلیه تعینات صور هستی بدون چون و چرا و بلاشرط، ناشی از ذات حق و
هستی مطلق است. این اشعار دقیقاً مُشعر به تعریف وحدت وجود است به کیفیتی که ممکن
است، مولوی آنرا از صدرالدین قونیوی شاگرد ابن عربی شنیده باشد.

بیت ۲۸۶۵: به شرح بیت ۳۵۳۷ دفتر اول:

آنک دیدندش همیشه بی‌خودند بی‌خودانه به سبوسنگی زدند

نظر کلی در خصوص ابیات زیرین

- ۱- عالم را بسبب تشبیه می‌کند که از حسن و جمال سرشار و لبریز اما محدود است، این زیبایی جمال که در دنیای می‌نگریم قطره از اقیانوس ژرف و بی‌کران جمال لم‌یزلی است که از فرط پری هرآنی بشکلی جلوه می‌کند.
- ۲- اشاره بحديث «كنت كنزاً مخفياً فأحببت أن أعرف فخلقت الخلق ليكني أعرف»
(گفت گنجی پنهان بودم، دوست داشتم که شناخته شوم پس خلق را آفریدم تا مرا بشناسند، احادیث مثنوی ص ۲۹)

اهل معنی بحر معنی یافته

اهل صورت در جواهر بافته

رجوع شود به شرح بیت ۱۷۳۶ دفتر اول الی ۱۷۴۱:

جمله خلقان مرده مرده بودند	جمله شاهان بنده بنده بودند
جمله خلقان مست مست خویش را	جمله شاهان پست پست خویش را
تا کند ناگاه ایشان را شکار	می شود صیاد مرغان را شکار
جمله معشوقان شکار عاشقان	دلبران را دل اسیر بی دلان
کو بنسبت هست هم این و هم آن	هر که عاشق دیدیش معشوق دان
آب جوید هم به عالم تشنگان	تشنگان گر آب جویند از جهان

بیت ۲۷۵۴:

شکل ماهی لیک از دریا رمان

ماهی خاکی بود درویش نان

رجوع شود به شرح بیت ۵۰۲ و ۵۰۳ دفتر اول مجلد اول ص ۳۴۴:

بل مثال ماهی و آب زلال	«نیست یکرنگی کزو خیزد ملال
ماهیان را با یبوست جنگهاست»	«گرچ در خشکی هزاران رنگهاست

بیت ۲۸۰۹ - ۲۸۰۱:

مرغ حیران گشته بر شاخ درخت

سایه مرغی گرفته مرد سخت

رجوع شود به شرح بیت ۴۱۷ دفتر اول:

می دود بر خاک پَران مرغ وش	مرغ بر بالا پَران و سایه اش
مُدْمَغ: کسیکه گرفتار بیماری مغزیست، ماهی خاکی که جانوریست از جنس نرْمَجَه که در آب و خاک تواند زیست.	

بیت ۲۸۱۲: رجوع شود بدفتر دوم بیت ۱۷۵۰

وز همه آب روان چون دُولها

شه چو حوضی دان و هر سولولها

رجوع شود به بیت ۲۷۱۰ تا ۲۷۱۴ دفتر اول:

پاک دار این آب را از هر نجس	۲۷۱۰: کوزه با پنج لوله پنج حس
تا بگیرد کوزه من خوی بحر	۲۷۱۱: تا شود زین کوزه منفذ سوی بحر

۲۷۱۲: تا چو هدیه پیش سلطان‌ش بری پاک بپند باشدش شه مشتری

۲۷۱۳: بی‌نهایت گردد آبش بعد از آن پر شود از کوزه من صد جهان

۲۷۱۴: لولها ببرند و پُردارش زخم گفت غَضُوا عَنْ هَؤُلَاءِ ابصارکُم

بیت ۲۸۳۴: رجوع شود به ص ۲۵

زین همه انواع دانش روز مرگ دانش فقر است ساز راه و برگ

رجوع شود به شرح بیت ۳۴۴۵ تا ۳۴۶۱ دفتر اول (رجوع شود به ملحقات دفتر اول)

بیت ۲۸۴۲:

آب دریا مرده را بر سر نهد و بود زنده ز دریا کی رهد

رجوع شود به شرح بیت ۹۸۵ دفتر اول مجلد سوم از دفتر اول ص ۳۵ بقلم نگارنده

نظر کلی دربارهٔ ابیات زیرین

«یک عنایت به زصدگون اجتهاد جهد را خوفست از صدگون فساد»

آن سکون سابع اندر آشنا به زجهد اعجمی با دست و پا

اعجمی زد دست و پا و غرق شد می‌رود رُود سَبَّاح ساکن چون عَمَد

عَمَد: چوبهای بهم بسته که بدان از دریا و نهر عبور کنند. (رک. لغات و تعبیرات ج ۶)

بیت ۲۸۴۴:

ای که خلقان را توخر میخوانده این زمان چون خر بدین یخ مانده

رجوع شود به صفحه ۳۵۸ مجلد اول شرح بیت ۵۲۰

بیت ۲۸۴۷: فقه فقه و نحو نحو و صرف صرف درکم آمد یابی ای یار شگرف

رجوع شود به بیت ۸۹ و ۹۲ دفتر چهارم: فقه فقه جان و حقیقت فقه، بر همین قیاس نحو نحو

و غیره.

دفتر ۴ بیت ۸۹: کردمی از زخم آن جانب پناه

بـاز آوردنـد مـیـگرگان بـه راه

دفتر ۴ بیت ۹۰: چون سبب ساز صلاح من شدند

پس دعاشان بر منست ای هوشمند

دفتر ۴ بیت ۹۱: بنده می‌نالد بحق از درد و نیش

صد شکایت می‌کند از رنج خویش

دفتر ۴ بیت ۹۲: حق همی گوید که آخر رنج و درد

مر تورا لایه کنان و راست کرد

دفتر اول ۲۸۶۳: گنج مخفی بد زپری جوش کرد

خاک را سلطان اطلس پوش کرد

اطلس پوش رجوع شود به بیت ۱۰۰۱ دفتر سوم:

خویشتن را آدمی ارزان فروخت بود اطلس خویش بر دلقی بدوخت

دلق: کنایه از بدن و طبیعت جسمانی.

دفتر اول بیت ۲۸۷۵

پس دمی مردار و دیگر دم سگی چون کنی در راه شیران خوش تگی

رجوع شود به شرح بیت ۱۹۳۲ دفتر دوم و ۲۹۶۳ دفتر دوم و ۱۱۳۶ مجلد سوم از دفتر

نخستین بقیه شرح ص ۱۶۸

دفتر دوم ب ۱۹۳۲: اژدهایی خرس را در می‌کشید

پـیرمردی رفت و فـریادش رسیـد

دفتر دوم ب ۱۹۳۳: شیرمردانند در عالم مدد

آن زمان کـافغان مـظلومان رسـد

دفتر دوم ب ۲۹۶۳: حق تعالی گرم و سرد و رنج و درد

بـر تـن مـا مـی‌نهد ای شیرمرد

بیت‌های ۲۸۶۸ و ۲۸۶۹:

جزو جزو خم به رقص است و بحال عقل جزوی را نموده این محال
نی سبو پیدا در این حالت نه آب خوش بسین والله اعلم بالصواب
رجوع شود به شرح بیت ۱۳۴۸ به بعد دفتر اول مجلد سوم ص ۱۹۵

جسمشان رقصان و جانها خود می‌پرس و آنک گرد جان از آنها خود می‌پرس
شیر را خرگوش در زندان نشاند ننگ شیری کو ز خرگوشی بماند
در چنان ننگی و آنگه این عجب فخر دین خواهد که گویندش لقب

بیت ۲۸۷۵:

پس دمی مردار و دیگر دم سگی چون کنی در راه شیران خوش تگی
رجوع شود به شرح بیت ۱۳۸۹ ۱۱۳۶، دفتر اول، مجلد سوم ص ۲۰۹، ص ۱۰۱
سهل شیری دان که صفها بشکند شیرآنست آن که خود را بشکند
صورت از معنی چو شیر از بیشه‌دان یا چو آواز و سخن زانندیشه‌دان

بیت ۲۸۸۰:

هرچ گوید مرد عاشق بوی عشق از دهانش می‌جهد در کوی عشق

بیت ۲۸۸۱:

گر بگوید فقه فقر آید همه بوی فقر آید از آن خوش دمدمه

بیت ۲۸۸۲:

ور بگوید کفر دارد بوی دین ور بشک گوید شکش گردد یقین

رجوع شود به شرح بیت ۲۸۴۷ دفتر اول: مجلد چهارم بقلم نگارنده چاپ اقبال

فقه فقه و نحو نحو و صرف صرف در کم آمد یابی ای یار شگرف

و نیز قرائت شرح ابیات ۳۸۴۷^(۱) به بعد دفتر سوم مفید بنظر می‌آید.

۱- الف استاد نیکلسن در تفسیر بیت مذکور باستناد فاتح‌الابیات چنین نوشته است:
نیست در لوح دلم جز الف قامت دوست چه کنم حرف دگر یاد نداد استادام

ادامه پاورقی در صفحه بعد

بیت ۲۸۸۸:

گریت زرین بیابد مؤمنی کی هلد او را پی سجده کنی

در بعضی نسخه‌ها چنین ضبط کرده‌اند:

«ور بیابد مؤمنی زرین وثن کی هلد آن را برای هرشمن»

بیت ۲۸۹۵:

منگر اندر نقش و اندر رنگ او بنگر اندر عزم و در آهنگ او

با امعان نظر ابیات ۲۸۸۰، ۲۸۸۱، ۲۸۸۲، ۲۸۸۴، ۲۸۸۵ احتمال دارد که مولانا و

بعضی از صوفیان صفا مانند ابوعلی، هجویری، ابوسعید ابی‌الخیر، ابوالقاسم قشیری و

ابوالقاسم گرگانی بطرفداری اهل سکر یا توجیه‌گفتار^(۱) حسین منصور حلاج پرداخته‌اند

بیت ۲۹۰۰:

حاش لله این حکایت نیست هین نقد حال ماوتست این خوش ببین

رجوع شود به مجلد اول از دفتر اول شرح بیت ۳۵

بیت ۲۹۰۱:

ز آنک صوفی با گَر و با فَر بود هرچ آن ماضیست لایذکر^(۲) بود

رجوع شود به شرح بیت ۱۳۲ تا ۱۳۴ دفتر اول مجلد اول ص ۱۴۷ - ۱۴۹

قال اطعمنی فائی جاع و اعتجل فالوقت سیف قاطع

صوفی ابن الوقت باشد ای رفیق نیست فردا گفتن از شرط طریق

تو مگر خود مرد صوفی نیستی هست را از نسیه خیزد نیستی

ادامه پاورقی از صفحه قبل

چونک عاشق توبه کرد اکنون بترس کاو چو عیاران کند بردار درس
عاشقانرا شد مدرس حسن دوست دفتر و درس و سبق شان روی اوست

۱- رجوع شود به کتاب کشف‌المحجوب ص ۲۲ و ۲۳ چاپ بنیاد امیرکبیر

۲- لا یذکر جمله عربی است که بصورت صفت بکار برده شده است، نظایر زیاد دارد.

بیت ۲۹۰۲:

هم عرب ما هم سبو ما هم مَلِک جمله ما یُؤفک عنه من اُفک^(۱)

رجوع بقرآن کریم شود سورة ۵۲ آیه ۹

به شرح بیت ۱۲۹۴ مجلد دوم رجوع شود:

لطف حق این شیر را و گور را الف دادست این دو ضد دور را

«یُؤفک عنه من اُفک» اشاره به آیه ۹ در سورة الذاریات است: «روی گردان می‌شود از قرآن و از ایمان کسی که به حکم قضا روی گردان شده است یا بر می‌گردانند از ایمان آن کس را که برگردانیده‌اند.

صوفی ابن الوقت باشد ای رفیق نیست فردا گفتن از شرط طریق

در کتاب رسائل الملامتیه آمده است که: بنده درجه ایمانش بحدی میرسد که درباره گذشته و آینده فکر نکند^(۲)

داستان عرب و زن و خلیفه، هدیه بردن عرب سبوی آب باران را از بادیه سوی بغداد به امیرالمومنین برپنداشت که آنجا هم قحط آبست. داستان بسیار جالب است. مولانا در قصه فوق به بیان اسرار معرفت پرداخته است، داستان مبارزه عقل با نفس اماره را برای چندمین بار متذکر گردیده است.

بیت ۲۹۰۴:

بشنو اکنون اصل انکار از چه خاست زآنک کل را گونه گونه جزوهاست

بیت ۲۹۰۵:

جزو کل نی جزوهاست نسبت به کل نی چو بوی گل که باشد جزو گل^(۳)

۱- یُؤفک عنه من اُفک یعنی برگردانیده می‌شود از او آنکه برگردانیده شد (ترجمه لفظی)

۲- زان حالها بگو که هنوز آن نیامدست چون خوی صوفیان نبود ذکر مامضی

۳- بالاستقلال در باطن انسان وجود ندارد بلکه جزو دو اعتبار است:

یکی آنکه از آن ترکیب یافته مانند ترکیب آب از اکسیژن و هیدروژن، ولی بدین اعتبار اجزاء بنظر استقلال نمی‌توان به حساب آورد یعنی آنها منفرد از کل موجود نیستند، بلکه آب که از ترکیب ایندو پدیدار شده است از این معنی آنها جزو کل تعبیر مینمایند.

بیت ۲۹۰۶:

لطف سبزه جزو لطف گل بود بانگ قمری جزو آن بلبل بود

بیت ۲۹۰۷:

عاشقان کل نی عشاق جزو ماند از کل آنک شد مشتاق جزو

بیت ۲۹۱۴:

اولاً بشنو که خلق مختلف مختلف جانند از یا تا الف

بیت ۲۹۱۵:

در حروف مختلف شور و شکیست گر چه از یک روز سر تا پا یکیست

بیت ۲۹۱۶:

از یکی روضه و یک رو متحد از یکی رو هزل و از یک روی جد

رجوع شود به بیت ۱۵۱۴ از دفتر اول: مجلد سوم

بشنو اکنون اصل انکار از چه خاست زآنک کل را گونه گونه جزوهاست

ماکسیم اندر جهان پیچ پیچ چون الف او خود چه دارد هیچ هیچ

بیت ۲۹۱۷:

پس قیامت روز عرض اکبرست عرض او خواهد که بازیب و فرست

روز عرض اکبر: روز رستاخیز است به مناسبت آنکه همگان در پیشگاه حضرت منان

حضور به هم می‌رسانند. نیک و بد اعمال آنان مورد رسیدگی قرار می‌گیرد. به پای میزان

می‌روند و از پل صراط می‌گذرند. آنانکه نامه اعمالشان به دست راستشان باشد یعنی اصحاب

یمین به بهشت می‌روند و بدکاران به دوزخ رانده می‌شوند.

ادامه پاورقی از صفحه قبل

دیگر اعتبار جزو نسبت به کل در این زمان جزو در مقابل کل قرار می‌گیرد و منفرداً اظهار وجود مینماید. مانند اکسیژن و هیدروژن.

اما قوای انسانی از جنس اولی است. آنها در شخصیت انسان محو می‌باشند چنانکه اشاره نمی‌توان گفت که این جزو محل ترس است، جزو دیگر مکان درایت «بقول مولانا دانی چو بوی گل که باشد جزو گل». اینهمه بحث مفصلی است که بعد خواهد آمد. برای تکمیل فایده بدیوان ابن فارض مراجعه نمایند.

عرض از اصطلاحات دیوانی است برای بینش بیشتر در مورد این کلمه به کتاب اصطلاحات دیوانی تالیف دانشمند محترم آقای دکتر حسن انوری مراجعه نمایند. در احوال حضرت سلیمان آمده است که در روز عرض کلیه طبقات حتی مرغان و وحوش دربارگاه او حاضر می‌شدند چنانکه شاعر در وصف روز عرض حضرت سلیمان گفته است:

جاءت سليمان يوم العرض قبرة
تهدى برجل جراد كان في فيها
ترنمت بفصيح القول واعتذرت
ان الهدايا على مقدار مهيدها

در کتاب تاریخ بیهقی اصطلاح عرض زیاد استعمال شده است و در زمان غزنویان دیوان عرض وجود داشت که وظیفه‌اش ثبت نام لشکریان بود و ترتیب ارزاق و بیستگانی آنها را می‌داد. و روز عرض لشکر از جلوی امیر یا پادشاه می‌گذشتند و هنرنمایی می‌کردند. این کار در زمان قاجاریان نیز انجام می‌گرفت و عمل عرض را سان می‌گفتند و امروزه رژه می‌نامند. در کتاب احیاء العلوم غزالی در ضمن بیان اسامی و احوال روز قیامت يوم العرض هم آمده است. همچنین است در کتاب احوال القیامه ترجمه ولف در لایپزیک سال ۱۸۷۲ چاپ و منتشر شده است. برای اطلاع از چگونگی دوزخ و بهشت اسلامی به کتاب تفصیل الآیات القرآن حکیم صفحه ۴۴۷ تا ۴۴۸ و ۴۴۹ تا ۴۵۷ مراجعه شود. منشأ این تعبیر آیاتی است که در وصف قیامت در قرآن آمده است. سوره ۶۹ (الحاقه) «يَوْمَئِذٍ تُعْرَضُونَ لَا تَخْفَى مِنْكُمْ خَافِيَةٌ» در آن روزی که به عرض می‌ایستید هیچ چیز شما پنهان نمی‌ماند.

مطابق روایات اسلامی در روز قیامت سه نوع عرض خواهد بود: یکی برای توبیخ، دوم برای معذرت، سوم آنکه نامه اعمال به دست حشریان داده می‌شود. برای تحقیق بیشتر رجوع شود به تفسیر طبری جلد ۲۹ چاپ مصر و تفسیر امام فخر رازی جلد ۸ صفحه ۲۸۴. همچنین برای تکمیل اطلاعات در این زمینه کتاب کلید فهم قرآن نوشته مرحوم سنگلجی و همچنین تاریخ طبری، جهانگشای جوینی و نفثة المصدور برای درک مفهوم عرض، مراجع معتبر محسوب می‌شوند.

بیت ۲۹۱۸ (شرح دفتر اول باستعانت دفتر اول)

هر که چون هندوی بد سودائیس
روز عرضش نوبت رسوائیس^(۱)

۱- آیه ۴۱ سوره الرحمان: «يُعْرِضُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيْمَاهُمْ فَيُؤْخَذَ بِالنَّوَاصِي وَالْأَقْدَامِ»

بد سودائی اندیشه شیطانی، هندو در معنی بد خوست، برای تکمیل اطلاع به مجلد اول از دفتر اول بقلم نگارنده، شرح بیت بیست و سوم صفحه ۶۵ مراجعه شود. و نیز بقرآن کریم سوره سوم آیه ۱۰۲^(۱) رجوع نمایند.

دفتر اول از بیت ۳۵۱۰ تا ۳۵۲۰^(۲) را قرائت فرمایند.

بیت ۲۹۱۹:

چون ندارد روی همچون آفتاب او نخواهد جز شبی همچون نقاب

در این باره به بیت ۲۳۴۹ دفتر اول مراجعه شود:

«خواجه در عیب است و غرقه تا به گوش خواجه را مالست و مالش عیب پوش»
کسی به زر و سیم فخر می‌کند که از فضایل نفسانی بی‌نصیب می‌باشد چنین شخصی
ظاهرش را به گوهر و زر و سیم که جمادی رنگین است می‌آراید تا عیب درون مستور دارد.
این کاهش را مردم طماع درک نمی‌کنند. زیرا که طماع محبت به مال دنیا دارد، دنیا دار نیز. پس
هر دو در این محبت مشترکند.

در کتاب کليلة و دمنه چاپ مینوی صفحه ۱۷۵ در این مورد آمده است:

«هر کلمتی و عبارتی که توانگری را مدحست درویشی را نکوهش است فی‌المثل اگر
درویش دلیر باشد بر حمقش حمل افتد و اگر سخاوت ورزد به اسراف و تبذیرش منسوب

ادامه پاورقی از صفحه قبل

ناگرویدگانرا باز شناسد به نشان ایشان پایهای ایشان گیرند و موی سر.
۱- يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَ تَسْوَدُّ وُجُوهٌ فَاَمَّا الَّذِينَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ. وَ اَمَّا الَّذِينَ اَبْيَضَّتْ وُجُوهُهُمْ
فَفِي رَحْمَةِ اللَّهِ.

روزی که سفید شود رویهائی و سیاه شود رویهائی پس آنانکه سیاه شد رویهائی شان الخ برای
مزید فایده به جلد دوم کشف الاسرار از ص ۲۲۸ به بعد مراجعه نمایند.

۲- بیت ۳۵۱۳: الشَّقِيُّ وَ مَنْ شَقِيَ فِي بَطْنِ الْأُمِّ

مَنْ سَمَاتِ اللَّهِ يُعْرِفُ كُلَّهُمْ

بیت ۳۵۲۰: او مکرر یَنْظُرُ بنور الله بود کاندرون پوست او را ره بود

که اشاره به حدیث معتبر است «اتَّقُوا مِنْ نَظَرِ الْمُؤْمِنِ فَإِنَّهُ يَنْظُرُ بنور الله»

توضیح: در پاره نسخه‌ها سَمَاتِ الْجِسْمِ ضبط کرده که اشاره به «يَعْرِفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِمَاهُمْ»
مینماید.

شود و اگر در اظهار حلم بکوشد، آن را ضعف می‌شمارند و اگر به وقار گراید کاهل نماید، و اگر زبان آوری و فصاحت نماید بسیار گوی نام کنند، و گر بمأمن خاموشی گریزد مُفَحَم خوانند. «العلم و المال یُسْتَرَانِ کُلُّ عیبٍ و الفقرُ یُکْشِفَانِ کُلَّ عیبٍ...» دانش و مال هر عیبی را می‌پوشد، فقر و نیستی هر نقصی را نمودار می‌کند. سنایی غزنوی در حدیقه بیت زیبایی را در این زمینه آورده است:

«سرگل را کله پناه بود با چنین سر کله گناه بود»

مولوی نیز در دفتر چهارم بیت ۲۶۰۱ می‌گوید:

عیب کُل را خود بپوشاند کلاه خاصه چون باشد کله خورشید و ماه
بیت ۲۹۲۰:

برگ یک گل چون ندارد خار او شد بهاران دشمن اسرار او
بیت ۲۹۲۱:

و آنک سر تا پا گلست و سوسنست پس بهار او را دو چشم روشنست
بیت ۲۹۲۲:

خار بی معنی خزان خواهد خزان تا زند پهلوی خود با گلستان
بیت ۲۹۲۳:

تا بپوشد حسن آن و ننگ این تا نبینی رنگ آن و رنگ این
بیت ۲۹۲۴:

پس خزان او را بهارست و حیات یک نماید سنگ و یاقوت زکات

خار نمونه فردی است که از کار نیک پرهیز می‌کند و آماده ضرر رساندن به دیگران است بهار یادآور روز قیامت و حیات اخروی است. خزان سمبل یا نمونه زندگانی فعلی خار است. یاقوت زکات یعنی یاقوت پاکیزه و آبدار و بی‌رگ و مزکی در فرهنگها بکار رفته است. باغبان در بیت ۲۹۲۵: اشارت به وجود ولی کامل است که بر احوال سعاداء و اشقیاء اشراف دارد جامع تمام حقائق است.

بیت ۲۹۲۵:

باغبان هم داند آنرا در خزان لیک دید یک به از دید جهان

بیت ۲۹۲۸:

تا بود تابان شکوفه چون زره کی کند آن میوه‌ها پیدا گره

بیت ۲۹۲۹:

چون شکوفه ریخت میوه سر کند چونک تن بشکست جان سر بر زند

بیت ۲۹۳۰:

میوه معنی و شکوفه صورتش آن شکوفه مژده میوه نعمتش

بیت ۲۹۳۱:

چون شکوفه ریخت میوه شد پدید چونک آن کم شد شد این اندر مزید

بیت ۲۹۳۲:

تا که نان نشکست قوت کی دهد ناشکسته خوشها کی می دهد

بیت ۲۹۳۳:

تا هلیله نشکند با ادویه کی شود خود صحت افزا ادویه

رجوع شود به شرح بیت ۲۳۵۲ دفتر چهارم: و بیت ۵۴ مجلد اول از دفتر اول

بیت ۲۹۳۴:

آن هلیله و آن بلبله کوفتن زآن تلف گردند معموری تن

بیت ۲۹۳۵: رجوع شود بشرح بیت ۱۷۲۷:

گر چه جسم نازکت را زور نیست لیک بی خورشید ما را نور نیست

رجوع شود به شرح بیت ۲۳۳۹ از دفتر پنجم:

«قطب شیر و صید کردن کار او باقیان این خلق باقی خوار او»

بیت ۲۹۴۰: تمثیل قطب کی عارف واصل است در جیره دادن خلق از قوت رحمت بر

مراتبی که حقش الهام دهد، رجوع بدفتر ۵ ص ۱۴۹:

«کرده‌ام بخت جوان را نام پیر کوز حق پیرست نه از ایام پیر»

رجوع شود به دفتر سوم بیت ۱۷۹۰ به بعد و ۲۲۸۰، ۲۱۶۳ دفتر چهارم:

- «- شیخ که بود پیر یعنی مو سپید معنی این مو بدان ای بی امید»
 «هست آن موی سیه هستیء او تا زهستیش نماند تای موی»
 «چون که هستی اش نماند پیر اوست گر سیه مو باشد او یا خود دو پوست»
 «- پیر عقل آمد نه آن موی سپید مو نمی گنجد درین بخت و امید»
 «- پیر پیر عقل باشد ای پسر نه سپیدی موی اندر ریش و سر»

توضیح: کلمه نازک فارسی و از این کلمه نزاکت بسیاق عربی بمعنی سلیقه ساخته شده

است «دوزی ج ۲ ص ۶۵۶»

بیت ۱۵۰۰ به بعد برای شرح بیت ۲۹۵۱ تا ۲۹۵۴ و مقایسه تن و نفس بدفتر ۴

مراجعه شود.

بیت ۲۹۵۵:

گردنانی ره هر آنچ خربخواست عکس آن کن خود بود آن راه راست

بیت ۲۹۵۶:

شاوِ روهُنْ پس آنکه خالفوا إِنَّ مَنْ لَمْ یَغْصِیْهِ تالف

در تعبیر، هُنْ که مرجع ضمیر مؤنث است مؤلف احادیث مثنوی را سخن دیگر است،

اما انقروی و نیکلسن آنرا نفس اماره گفته اند.

بیت ۲۹۵۸:

این هوا را نشکند اندر جهان هیچ چیزی همچو سایه همراهِ

همراهِ بمعنی پیران طریقت است.

بیت ۲۹۶۲: برای مزید اطلاع به بیت ۴۲۲ از مجلد اول دفتر نخستین بقلم نگارنده

ص ۲۹۲ چاپ شرکت اقبال مراجعه نمایند.

بیت ۲۹۶۵:

یا علی از جمله طاعات راه برگزین تو سایه بنده اله

بنده اله: رجوع شود به بیت ۴۲۳ مجلد اول از دفتر نخستین صفحه ۲۹۲ و نیز بیت ۱۹۳۶ مجلد سوم از دفتر مزبور.

بیت ۲۹۶۷:

تو برو در سایه عاقل گریز تا رهی زآن دشمن پنهان ستیز
دشمن نهانی و سرّی عبارتست از نفس اماره و خود پسندی. مولانا آنرا در تحت عناوین متعدد آورده است گاهی مدعی و زمانی ازدها: نفس ازدهاست اوکی مرده است. بمعنی شیطان نیز آمده است.

بیت ۲۹۶۹:

چون گرفتت پیرهین تسلیم شو همچو موسی زیر حکم خضر رو
فاتح الابیات و ساری افندی «چون گرفتی» ضبط کرده‌اند. منظور از پیر خضر است بیت ۲۹۷۰ هذا فراق، بقرآن کریم سوره (۱۸) آیه شریفه ۷۷ و همچنین برای دریافت بیت ۲۹۷۱ بهمان سوره و آیه‌های ۷۳-۷۰ مراجعه فرمایند.
بیت ۲۹۷۳: یدالله فوقَ اَیْدِیْهِمْ آیه ۱۰ سوره ۴۸، این آیت یکی از دلایل صوفیان برای گرفتن پیمان است که آن را بیعت می‌نامند. قصّه موسی و خضر یکی از اصول مهم تربیت خانقاه است.

«پس چون آهنی گرچه تیره هیکلی صیقلی کن صیقلی کن صیقلی
بیت ۲۹۸۹:

گفت آخر شیر فرمودی مرا گفت از چه اندام کردی ابتدا
رجوع شود به دفتر دوم بیت ۱۸۶۹:
«این سزید از ما چنان آمد زما ریگ اندر چشم چه افزاید هما»
بیت ۲۹۹۵:

گفت تا گوشش نباشد ای حکیم گوش را بگذار و کوه کن گلیم
رجوع شود به دفتر دوم بیت ۳۶۰:

بیت ۳۰۰۶:

گفت حق در آفتاب منتجم ذکر تزاور کذی عن کَهْفِهِم

.... ذکر تَزَاوَرُ کَذی عن کَهْفِهِم: مصرع دوم، اشاره به آیه شریفه زیرین است.

«وَتَرَى الشَّمْسَ إِذَا طَلَعَتْ تَزَاوَرُ عَنْ كَهْفِهِمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَإِذَا غَرَبَتْ تَقْرِضُهُمْ ذَاتَ الشَّمَالِ»
(سوره کهف - آیه ۱۷)

ترجمه: و گردش آفتاب را چنان مشاهده می‌کنی که هنگام طلوع از سمت راست غار آنها را برکنار و هنگام غروب نیز از جانب چپ ایشان را به دور می‌گردید. و به ترجمه آزاد مرحوم پاینده^(۱) مفهوم آیه چنین ضبط شده است: «و خورشید را بینی که چون برآید از غارشان بطرف راست مایل شود و چون فرو رود، بجانب چپشان بگردد».

بیت ۳۰۱۹:

امر شاوَر هم پیمبر را رسید گرچه رائی نیست رایش را ندید
«وَسَاوَرُهُمْ فِي الْأَمْرِ» (سوره آل عمران - آیه ۱۵۹)
و با آنان در کار (مهم) مشورت کن.

بیت ۳۰۲۸:

هر که باشد شیر اسرار و امیر او بداند هر چه اندیشد ضمیر
به کتاب کشف الاسرار جلد اول ص ۱۱۵ مراجعه فرمایند.

بیت ۳۰۳۵:

نقش با نقاش چه اسگالد دگر چون سگالش اوش بخشید و خبر
برای دریافت شرح بیت فوق رجوع شود به مجلد اول شرح مثنوی مذکور
فاتح‌الابیات، سگالی را بمعنی ظنّ و عیب ترجمه کرده است.
«نقش باشد پیش نقاش و قلم عاجز و بسته چو کودک در شکم»

۱- «مرحوم پاینده» ترجمه آزاد قرآن کریم را چنانچه باید و شاید، انجام داده است روانش شاد باد.

بیت ۳۰۳۷:

ظانین بالله ظنَّ السَّوء را چون منافق سر بیندازم جدا
بقرآن کریم سوره ۴۸ آیه مراجعه شود:

«يَعَذَّبُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ، تَأْذِيبٌ لِّدَوْرِيَّانَ الرَّسُولِ وَأُولَئِكَ يَكُونُ لَكَ مِنْهُمْ عَلَمٌ»^۱
المشركات»، الظانين بالله ظنَّ السوء، آن بداندیشان در خدای. یعنی خدای تعالی بمنافقین و منافقات، و با آنها که بخدا ظن می‌برند برای تکمیل فایده رجوع شود به مجلد سوم از دفتر اول
ایضاً همان کتاب ص ۲۳ شرح بیت ۹۵۲، قرآن کریم سوره الصافات آیه ۱۶۵.
و نیز باید دانست که کتاب مستطاب فاتح‌الابیات مصرع دوم بیت فوق را چنین ضبط
کرده است «ظانین بالله ظن السوء را — گر نبرم سر بود عین خطا» ترجمه از ج ۱ ص ۱۶۴.
چنانکه مولانا فرموده است:

اینهمه هست و بیا ای امر کن ای منزله از بیا و این سخن
دل که آن بسته غم و خندیدنت تو مگو که لایق آن دیدنست

داستان شیر و گرگ و روباه

بیت ۳۰۳۹ - ۳۰۴۰:

مال دنیا شد تبسمهای حق کرد ما را مست و مغرور و خَلَقْ
بسیار متناسب است که در این مقام بیتی از دیوان متنبی^(۱) نقل شود:
«إِذَا رَأَيْتَ يَنْوِبَ اللَّيْثِ بَارِزَةً»
«فَلَا تَظُنَّ أَنَّ اللَّيْثَ يَتَبَسَّمُ»

یعنی زمانی که دندان شیر را دیدی، گمان مبر که شیر تبسم می‌کند» بقول معروف «نه

۱- دیوان متنبی ص ۴۸۳

احمد بن الحسین الجعفی الکوفی، در خدمت عضدالدوله دیلمی بود، قصائد غزاً در مدح عضدالدوله سروده است و در بیابان سماوه در سال ۳۵۴ هـ. ق به قتل رسیده است

خنده است دندان نمودن ز شیر»

برای تکمیل فایده و توضیح موضوع مذکور بشرح بیت ۱۷۹۰ در این مجلد مراجعه شود. فعلاً در این موضوع به آیه کریمه لا تدرکه الابصار وَ هُوَ يَذَرُكَ الابصار، اشاره مینماید.
بیت ۳۰۶۵:

رشته را باشد به سوزن ارتباط نیست در خور با جَمَلِ سم الخياط
سوره اعراف آیه ۴۰ آنانکه آیات خدا را تکذیب کنند درهای آسمان به روی آنها باز
نشود و به بهشت در نیایند تا آنکه شتر در چشمه سوزن در آید.
بیت ۳۰۶۷: کو بود بر هر محالی کن فکان، اشاره بآیه ۱۱۷ بقره است. «فَأَنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ»
بیت ۳۰۶۹:

«اکمه و ابرص چه باشد مرده نیز زنده گردد از فسون آن عزیز»
«وَ أَتَرَى الْأَكْمَةَ وَ الْأَبْرَصَ وَ أَخِي الْمَوْتَى بِأَذْنِ اللَّهِ» (سوره آل عمران - ۴۹)
و کور مادرزاد و مبتلای پیسی را به امر خدا شفا دهم و مردگان را به امر خدا زنده کنم.
بیت ۳۰۷۱:

کُلّ یوم هو فی شان بخوان مر و را بی کار و بی فعلی مدان
«يَسْأَلُهُ مَنَ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ كُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ» (سوره الرحمن - آیه ۲۹)
هرکه در آسمان و زمین است همه از او نیازهای خود را می طلبد و او را (در هر عالم) به
شأن و کاری پردازد.

بیت ۳۰۷۲: کمترین کارش هر روز آن، ولی بعضی از شارحان این مصرع را باختلاف ضبط
کرده اند.

بیت ۳۰۷۳:

لشکری ز اصلاب سوی امّهات بهر آن تا در رحم روید نبات
بیت ۳۰۷۴:

لشکری ز ارحام سوی خاکدان تا زَنَر و ماده پر گردد جهان

بیت ۳۰۷۵:

لشگری از خاک زآن سوی اجل تا ببیند هر کسی حسن عمل

بیت ۳۰۷۶: (۱)

این سخن پایان ندارد، هین بتاز سوی آن دو یار پاک پاک باز

صفت توحید

بیت ۳۰۷۹ تا ۳۰۷۷:

گفت یارش کاندرا ای جمله من نی مخالف چون گل و خار چمن

بیت ۳۰۷۸:

رشته یکتا شد غلط کم شو کنون گرد و تا بینی حروف کاف و نون

بیت ۳۰۷۹:

کاف و نون همچون کمند آمد جذوب تا کشاند مرعدم را در خطوب

اشاره به ابیات قبلی است در مورد ترک انانیت و وحدت عاشق و معشوق که در این مورد بحث مستوفی بعمل آمده است. نظر خاص و هدف بیان چگونگی آفرینش و اشاره به آنهایی که پایبند مادیات هستند و مستغرق در امور و افکار جسمانی اند هرگز قادر بدیدن تو نیستند. سروری شارح مثنوی مسأله را بشکل استفهام انکاری مطرح می‌کند شمع، شارح و دیگر نیز باستناد آیه مذکور موضوعی مطرح می‌کند. بهر حال در میان شارحان مسلمان عادت بر این جاریست که لفظی بمیان نیاید که بیان آن مورد استفاده فرق مشبهه^(۲) و مجسمه^(۳)

۱- عنوان صفت توحید را چهار فقره از شروح مثنوی مورد استفاده نیکلسن نداشتند ولی سه فقره دیگر این عنوان ذکر کرده‌اند.

۲- در مورد تعریف و تقسیم مشبهه بگروه مختلفه، رجوع شود به ج اول فصل دوم کتاب توضیح الملل تألیف دانشمند بزرگوار محمد بن عبدالکریم شهرستانی با مقدمه و تصحیح و ترجمه دانشمند معاصر سید محمدرضا جلالی نائینی چاپ شرکت اقبال

۳- مجسمه: کرامیه اصحاب ابو عبدالله محمد بن کرام، برای تکمیل اطلاع رجوع شود به ادامه پاورقی در صفحه بعد

باشد پس باید از ذکر آن لفظ تبری و استغفار کرد و بصراحت به اتیان مطلب پرداخت.

بیت ۳۰۴۸:

گفت پیش آ ای خری کو خود بدید پیشش آمد پنجه زد او را درید
پاره ای از نسخه کو خواهد خرید ضبط کرده اند که بهترین قرائت است رجوع شود
بدفتر سوم بیت ۷۴۶

بیت ۳۰۴۹:

چون ندیدش مغز تدبیر رشید در سیاست پوستش از سر کشید
مغز: برای بینش بیشتر به مجلد دوم، از دفتر نخستین، اثر اینجانب ص ۴۶ مراجعه
فرمائید نسخه دیگری مغز و تدبیر ضبط کرده است.

بیت ۳۰۵۰:

گفت چون دیدمنت از خود ببرد این چنین جانرا ببايد زار مُرد
بعقیده مؤلف باید (نبرد) خواند زیرا که ببرد غلط چاپی است.

بیت ۳۰۵۱:

چون نبودى فانی اندر پیش من فضل آمد مر ترا گردن زدن

بیت ۳۰۵۲:

كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ جز وجه او چون نه ای در وجه او هستی مجو
بقرآن کریم سوره ۲۸ آیه ۸۸ رجوع شود.

بیت ۳۰۵۳:

هر ك اندر وجه ما باشد فنا كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ نبود جزا

ادامه پاورقی از صفحه قبل

ص ۱۳۷ ج اول کتاب توضیح الملل شهرستانی:
«ایشانرا از آن رو در صفاتی شمردم که اثبات صفات می کنند، مگر آنکه سخن ایشان در ثابت کردن صفات به جسمیت قائل شدن منتهی می شود.»

بیت ۳۰۵۴:

ز آنک در الّست او از لاگذشت هرک در الّا او فانی نگشت

كُلّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ لَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ

«هر چه لم یکن تمّ کان است در معرض زوالست و در صدمه فنا، نابودی است فردا، فقط جلال احدیت بذات و صفات صمدیت باقی، پاینده، پیش از همه زندگان زنده و بر زندگانی و خداوند، میراث بر جهان از جهانیان و باقی پس جهانیان و بازگشت همه کار و همه خلق باوی.»

پیر طریقت گفت: الهی ای داند هر چیز و سازنده هر کار و دارنده هر کس نه کس را با تو انبازی و نه کس را از تو بی نیازی.

کار بحکمت می اندازی و به لطف می سازی، نه پیداست و نه بازی، نه بچرائی کار تو بنده را علم و نه بر تو کس را حکم، سزاها تو ساختی و نواها تو خواستی نه از کس بتو نه از تو بکس همه از تو بتو همه توئی بس:

«أَلَا كُلُّ شَيْءٍ مَا خَلَا اللَّهَ بَاطِلٌ» خدا و بس، علائق منقطع و اسباب مضمحل و رسوم باطل و حدود متلاشی و خلائق فانی و حق یکتا بحق خود باقی «نقل از ج هفتم ص ۳۶۰»، کشف الاسرار و عُدّت الابرار»

بقیه شرح ابیات ۳۰۵۸ به کتاب مصابیح نسبت داده اند. (نقل از کتاب فاتح الابیات) از سرّی سقطی روایت شده است: عشق واقعی در بین دو تن ایجاد نمی شود مگر اینکه آنها همدیگر را، ای من «یا انا» خطاب بکنند، همچنین است در رساله قشیریه چنین بیان می کند «تو من، من تو» که نمایانگر وحدت شخصیت روحانی و عرفانی عاشق و معشوق نسبت بهم دیگرند، به اُلَمَع رجوع شود.

برای مزید اطلاع در این زمینه مطالعه کتاب الطواسین حلاج بی فایده نیست، کتاب عرفان اسلامی علی الخصوص ص ۸۰ مفید بنظر رسید.

در مورد بیت ۳۰۶۰، پاره ای از شروح (انباز) را همباز ذکر کرده اند.

بیت ۳۰۶۱:

حلقه زد بر در بصد ترس و ادب تا بنجهد بی ادب لفظی زلب

بیت ۳۰۶۲:

بانگ زد یارش که بر در کیست آن گفت بر در هم توئی ای دلستان
 ادب: در مورد تعریف ادب، در دفتر نخستین مجلد اول، ص ۱۰۰، بقلم حقیر را
 بخوانند همچنین مطالعه صفحات ۱۰۲ تا ۱۰۶ کتاب مذکور توصیه می‌شود، داستان شیر و
 گرگ و روباه و قضاوت ناشیانه با اظهار انانیت، و داوری روباه که حاکی از فناء است. و تنبیهی
 که از قتل گرگ پیدا کرده است. قابل توجه است

نظر کلی در باب بیت‌های ۳۰۶۲ - ۳۰۶۳ - ۳۰۶۴

حکایت از آن می‌کنند که عاشق بیچاره بعد از تصفیه نفس و تحمل ریاضات، برای بار
 دوم بدر خانه محبوب رسید و دق الباب کرد، و در پاسخ صاحب خانه «گفت که بر در هم توئی
 ای دلستان» سلب وجود نفی انانیت در مقابل معشوق کرد، جواب موافق شنید، که شرط
 وحدت اینست.

بیت ۳۰۶۴:

نیست سوزن را سر رشته دوتا چونک یک تائی در این سوزن درآ
 برای بینش بیشتر در موضوع شرح بیت فوق به مجلد اول از دفتر نخستین ص ۴۲۰ -
 ۴۲۳ مراجعه فرمائید.

بیت ۳۰۶۵:

رشته را باشد بسوزن ارتباط نیست در خور با جمل سمّ الخیاط
 بقرآن کریم سوره ۷، آیه ۳۸ رجوع فرمایند:
 «وَلَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّى يَلِجَ الْجَمَلُ وَ سَمَّ الْخِيَاطِ».

«داخل نمی‌شوند بهشت تا وقتی که در آید شتر در سوراخ سوزن»

بیت ۳۰۷۲:

کمترین کارش هر روز آن بود کو سه لشگر را روانه می‌کند

اشاره به آیه چهارم سورة الفتح «والله جنود السموات والارض».

بیت ۳۰۶۶: هستی جمل: رجوع بشرح بیت ۱۹۶۶^(۱) دفتر اول:

بیت ۳۰۷۰، رجوع شود به مجلد اول از دفتر نخستین صفحه ۴۲۲ و ۴۲۳، نگارنده

آیه شریفه إِنَّمَا إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُون.

بیت ۳۰۸۰:

پس دو تا باید کمند اندر صور گر چه یکتا باشد آن دو در اثر

بیت ۳۰۸۱:

گر دو پاگر چارپا یک را برد همچو مقراض دو تا یکتا برد

بیت ۳۰۸۲:

آن دو انبازان گازر را بسین هست در ظاهر خلافی زآن و زاین

بیت ۳۰۸۳:

آن یکی کرباس را در آب زد و آن دگر همباز خشکش میکند

درباره مصرع اول بیت ۳۰۸۱ شرح مثنوی فاتح الایات، چارپا راه برد یا بُرد و

همچنین پاره‌ای از شروح دیگر.

۱- اشتر آمد این وجود خار خوار مصطفی زادی بر این اشتر سوار
مصطفی زادی: اشاره بروح و معنویت است که بر جسم سوار و آنرا دلالت راهنمایی می‌کند.
برای تکمیل مطلب رجوع به مجلد دوم از دفتر نخستین بقلم اینجانب ص ۳۳ تا ۳۵، شرح
بیت ۶۸۶

۲- کتاب عرفان اسلامی ص ۱۰۷ به بعد،

پدر ارواح یا ابوالارواح، اشاره بحدیثی است، مشعر بر اینکه:
«من نور خدا هستم، مؤمنان واقعی از من کسب نور می‌کنند» مقایسه و مقابله بدن با یک
شتر و سوارش در دفتر چهارم بیت ۱۵۴۵ ذکر گردیده است. در داستان تنازع مجنون با ناقه
معروف است:

ایندو همره همدیگر را راهزن گمره آن جان کاو فرو ماند ز تن

تعریفات کلی (بقیه کلیات ۳۰۷۸ - ۳۰۷۹)

کُن: مرکب از دو حرفست، اما در واقع یکی بیش نیست، تأثیر آن حیات بخشی بتمام عالم است، از اینرو با یک کمند مقایسه شده است، که در صورت ظاهر از رشته‌های متعدد و خیلی نزدیک بهم بافته شده، ولی در واقع نتیجه عمل همگان یکی است، اشاره به خطبه (کُن) وجودی است. باری خطب جمع خطاب، فرمان ازلی «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ» در این خصوص بهتراست عنان قلم را بدست مبارک حجة الاسلام انصاری بسپاریم که فرماید: «یکی خطاب خدای شنید در شغب آمد، یکی سماع نام رحمن کرد، در طلب آمد، یکی در «استماع نام رحیم بماند، و در طرب آمد، تن محل امانت است، چون خطاب خدای شنید، بی قرار گشت. دل بارگاه محبت است، بسماع نام رحمن در دایره طلب و شوق افتاد.

جان نقطه گاه عشق است، چون بشارت نعت رحیم یافت، بر شادروان رجاء و طرب بماند، هر چه بقیمت بود نثارش گشت، هر چه منت بدل دادند، آنچه رؤیت و مشاهده بود نصیب جان آمد. الهی یاد تو میان دل و زیانست، مهر تو در میان سرو جانست.

کشف الاسرار ج ۴

بیت ۳۰۸۴ د ۱:

پس دو تا باید کمند اندر صُور گر چه یک باشد آن دو در اثر
در بیت قبلی بشرح این بیت پرداخته شده است. خلاصه کلام آنست که صورت ظاهر حائز اهمیت نیست ولی آنچه دارای اعتبار معنی و باطن امور است اینک بذکر آراء بعضی از کاملان می‌پردازیم.

شاه نعمت‌الله ولی نیز چنین فرماید:

«وجودی در همه عالم عیان شد ولی از دیده مردم نهان شد»
«بهر آئینه حسنی مینماید بهر برجی بشکل نو در آید»

برای درک مفهوم تنیدن در مثنوی رجوع شود بدفتر دوم بیت ۲۵۹۷^۱ و ۳۵۶۲^۲ بشرح زیر:

۱: همچو آن طفلی که بر طفلی تند شکل صحبت کُن مساسی می‌کنند

۲: قاصدا زیر آیم از اوج بلند تا شکسته پایگان بر من تنند
بیت ۳۰۸۶:

هر نبی و هر ولی را مسلکیست لیک با حق می برد جمله یکیست
برخی از شروح مثنوی مصرع دوم را (تا حق) ضبط کرده اند از آن جمله است فاتح الایات، رجوع شود به صفحه ۱۶۸ ج اول چاپ استانبول. باری مذاهب گوناگون وجود دارد، نحوه عبارات نیز مختلف است ولی چون هدف پرستش خداست در اینجا تقریباً مساوی مینماید، ولیکن بعضی اقرب و برخی ابعد، نزدیک ترین ادیان والا مقام ترین پیامبران حضرت محمد (ص) علیه می باشد (فاتح الایات).

برای مزید فایده رجوع شود: دفتر ششم بیت ۲۴۱۹^۳ به بعد و نیز همان دفتر ۳۶۶۷^۴ بعد و ۳۷۵۵^۵ بعد تأثیه ص ۷۳۸، کتاب عرفان اسلامی ص ۱۳۰ بعد

۳- ۲۴۱۹: «مؤمن و ترسا جهود و گبر و مغ جمله را رو سوی آن سلطان اُلغ»
۲۴۲۰: «بلکه سنگ خاک و کوه آب را هست واگشت نهانی با خدا»

۴- ۳۶۶۷: «صد کتاب ارهست جز یک باب نیست
صد جهت را قصد جز محراب نیست»

۵- ۳۷۵۵: «پس حقیقت حق بود معبود کَلْ

کز پی ذوقست سیران سُبُل»
«لیک بعضی رو سوی دم کرده اند

گر چه سر اصل است سر گم کرده اند»
مسأله خلقت یا آفرینش فارسی و CRÉATION اصطلاح فرنگی، در ردیف مسائل مهم ما بعد الطبیعه، از قبیل حقیقت وجود و ذات و صفات و جوهر و عرض و ماده و صورت و سلسله علل و علت اولی و امکان نیل به حقیقت و حدود معرفت مقام مهمی را حائز است. راز آفرینش در ردیف مسائل ذهن کنجکا و انسان، در مقام اول قرار دارد. پرسشی است که علم و فلسفه و عرفان و دین همواره درصدد پیدا کردن پاسخی برای آن بوده اند ولی آنچه یک فرد مسلمان بآن اعتقاد دارد، اثبات آفریننده واحد و آفرینش در مفهوم ایجاد از عدم، جهان

حادث زمانی است، با تکیه بآیه کریمه:

«إِنَّمَا أَذَا أَرَادَ شَيْئاً أَنْ يَقُولَ لَهُ: «كُنْ فَيَكُونُ»

شرح بیت‌های (۳۰۸۷ - ۳۰۹۱) دفتر اول

چونک جمع مستمع را خواب برد	سنگهای آسیا را آب برد
رفتن این آب فوق آسیاست	رفتنش در آسیا بهر شماست
چون شما را حاجت طاحون نماند	آب را در جوی اصلی باز راند

بیت ۳۰۹۱:

ناطقه سوی دهان تعلیم راست ورنه خود آن نطق را جوئی جداست
هر نبی و هر ولی مذهب و مسلک خاص خویش را دارد، گرچه همه‌شان موضوع
خداپرستی را مطرح می‌کنند. بنابراین نهایتاً مقصد و مقصود یکی است. ولیکن اقرب جمیع
راه‌ها و روشها دین اسلام است، بهترین ادیان، دین مقدس حضرت محمد (ص) پیامبر اسلام
است. اما اگر در جریان تبلیغ، مستمعین گوش‌نیوش نداشته باشند، در مثل بدان
ماند که نیازمندان آسیاب، مراقب جریان آب به نقطه محرک آسیاب نداشته باشند، در آن
صورت جهت جریان آب عوضی می‌شود، آب از بالای طاحونه حرکت می‌کند. در این مثل
سنگهای آسیا کنایه از حروف و الفاظ است. قوت ناطقه مانند آنست، عدم توجه بدان، مانند
زایل کردن حرکت سنگهاست.

شرح کلمات از بیت ۳۰۹۵ دفتر اول: ۳۰۹۶، ۳۰۹۷

بیت ۳۰۹۵ خیالات: عالم مثال را گویند که قوه مدرکه جزئیاتست.

خیال برزخ است میان عالم ارواح و اجسام، برای تکمیل فایده بشرح بیت شماره ۶۹

مجلد اول از دفتر نخستین ص ۹۲ و ۹۳ بقلم نگارنده مراجعه شود

بیت ۳۰۹۶: هستی: رجوع شود بشرح بیت ۴۷۲۷ دفتر سوم:

کاشکی هستی زبان داشتی تا زهستان پرده‌ها برداشتی

رجوع شود به شرح مجلد سوم از دفتر اول، از ص ۲۲۲ تا ۲۲۴ بقلم نگارنده چاپ

شرکت اقبال

بیت ۳۰۹۷: هستی جهان، یعنی عالم محسوس و عبارت دیگر عالم شهاده.

بیت ۳۱۰۰: رجوع شود به بیت ۳۰۷۸ - ۳۰۷۹.

ادب کردن شیرگرگ را که در قسمت، بی ادبی کرده بود

بیت ۳۱۰۲:

گرگ را بر کند سر آن سرفراز

تا نماند دو سری و امتیاز

بیت ۳۱۰۳:

فَأَتَقَمْنَا مِنْهُمْ^(۱) است ای گرگ پیر

چون نبودی مرده در پیش امیر

بیت ۳۱۰۴:

بعد از آن رو شیر با روباه کرد

گفت: این را بخش کن از بهر خورد

بیت ۳۱۰۵:

سجده کرد و گفت: این گاو سمین

چاشت خوردت باشد ای شاه گزین

بیت ۳۱۰۶:

و آن بز از بهر میان روز را

یخنی^(۲) باشد شه پیروز را

۱- قرآن کریم سوره ۷ آیه ۱۳۲:

«فَأَتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ يَأْتُهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ».

ترجمه: کین کشیدیم از ایشان بدروغ فرا داشتند سخنان ما و از آن ناگاه نشستند.

تاویل: آورده اند که روزی جبرئیل آمد به صورت مردی نزد فرعون و پرسید از وی که چه می گوئی به مردی که بنده ای دارد و او را مال و جاه و نعمت دهد آنگه بر خواجه خویش عصیان آرد و خواهد که بروی مهتر شود؟ فرعون گفت: «جزاء وی آن است که او را به آب کشند». از حضرت عزت فرمان آمد. «ای جبرئیل این فتوی گوش دار.» نقل از کشف الاسرار ج ۳، ص ۷۱۶

۲- هر چیز از مال و اسباب که ذخیره گذارند تا وقت حاجت بکار آید. پخته مقابل خام

مخور غم زصیدی که ناکرده ای که یخنی بود هر چه ناخورده ای

ادامه پاورقی در صفحه بعد

بیت ۳۱۰۷:

و آن دگر خرگوش بهر شام هم شب چره این شاه با لطف و کرم

بیت ۳۱۰۸:

گفت: ای روبه تو عدل افروختی این چنین قسمت زکی آموختی

بیت ۳۱۰۹:

از کجا آموختی این ای بزرگ گفت: ای شاه جهان از حال گرگ

بیت ۳۱۱۰:

گفت: چون در عشق ما گشتی گرو هر سه را برگیر و بستان و برو

بیت ۳۱۱۱:

رو بها چون جملگی ما را شدی چونت آزاریم چون تو ما شدی

بیت ۳۱۱۲:

ما ترا و جمله اشکاران ترا پای برگردون هفتم نه برآ

چون گرفتی عبرت از گرگ دنی پس تو روبه نیستی، شیرمنی

عاقل آن باشد که گیرد عبرت از مرگ یاران در بلای محترز

طبق مثل ساری: «الْعَاقِلُ مَنْ اتَّعَظَ بِمَوْتِ جِيرَانِهِ». عاقل آنست که از مرگ همسایه اش

پندگیرد.

رو به آن دم بر زبان صد شکر راند که مرا شیر از پی آن گرگ خواند

گر مرا اوّل بفرمودی که تو بخش کن این را که بردی جان از او

پس سپاس او را که ما را در جهان کرد پشیدا از پس پیشینیان

بیت ۳۱۱۸:

تا شنیدیم آن سیاستهای حق بر قرون ماضیه اندر سبق

سبق برای فهم معنی سبق رجوع شود:

به شرح بیت ۱۹۵۱ دفتر اول و بیت ۳۸۲۶ همان دفتر. دفتر دوم بیت ۱۳۰۶ دفتر دوم و نیز بدفتر چهارم ۲۸۸۱ مراجعه شود.

تا که ما از حال آن گرگان پیش همچو روبه پاس خود داریم و خویش
بیت ۳۱۱۸: سبق رجوع به دفتر ۱ ب ۱۹۵۱-۳۸۲۶، دفتر ۲ ب ۱۳۰۶، ۲۸۸۱
بیت ۳۱۲۰:

اَمّت مرحومه زین رو خواندمان آن رسول حق و صادق در بیان
رو که بی یَسْمَع و بی یُبْصِر تویی سَر تویی چه جای صاحب سَر تویی
«بی یَسْمَع» و «بی یُبْصِر» مقتبس از حدیث قدسی معروف و معتبر است که متضمن موضوعات قرب الفرائض و قرب النوافل است (بشرح بیت ۱۹۸۳ و در همین مجلد به کتاب الاتحافات السنیه فی احادیث القدسیه طبع حیدر آباد ۱۳۲۳ هجری و نیز برای تکمیل فایده در مورد فرائض به ص ۵۹۲ چهل حدیث امام خمینی مراجعه شود همچنین به دفتر چهارم به شرح بیت ۲۶۱۳، و به شرح بیت ۱۹۳۹ همین مجلد، مراجعه فرمائید.
توضیح در مورد قرب نوافل نیز به کتاب مستطاب چهل حدیث، به صفحات (۴۴۵، ۴۴۶، ۴۸۲، ۵۹۱، ۵۹۲) مراجعه نمایند. باری صورت حدیث چنین است:

«اِنَّهُ لَيَتَقَرَّبُ اِلَیَّ بِالْاِنْفِلَةِ حَتّٰی اُحِبَّهُ، فَاِذَا اُحِبَّتُهُ كُنْتُ» «كُنْتُ سَمْعُهُ الَّذِیْ یَسْمَعُ بِهٖ وَ بَصَرُهُ الَّذِیْ یُبْصِرُ بِهٖ وَ لِسَانُهُ الَّذِیْ یَنْطِقُ بِهٖ وَ يَدُهُ الَّتِیْ یَبْطِشُ بِهَا».

پس فقر و فاقه عبد بکلی سَد شود و از دو عالم بی نیاز گردد، البته در این تجلّی خوف از تمام موجودات از او مرتفع شود و خوف حضرت حق تعالی جای گزین آن گردد و عظمت وحشت حق سراسر قلب را فراگیرد و از برای غیر حق عظمت وحشت و تصرف نبیند و حقیقت «لا مَوْثِرَ فِی الْوُجُودِ اِلَّا اللهُ» بقلب دریابد. «نقل از صفحه ۴۴۶ چهل حدیث امام راحل قُدس سرّه».

بیت ۳۱۲۱:

استخوان و پشم آن گرگان عیان^(۱) بنگرید و پسندگیرید ای مهان
رجوع شود بشرح بیت ۱۸۹۱ دفتر ۶

بیت ۳۱۲۲:

عاقل از سر بنهد این هستی و باد چون شنید انجام فرعونان و عاد
بیت ۳۱۲۳:

ور بنهد دیگران از حال او عبرتی گیرند از اضلال او

بیت ۳۱۲۵:

چون بمردم از حواس بوالبشر حق مرا شد سمع و ادراک و بصر
حق مرا اشاره بحديث قدسی در باب قرب النوافل، بیت ۱۹۳۸ بیت ۳۱۳۳ فاتتقمنا منهم
رجوع شود بشرح بیت ۳۱۰۳ همین مجلد
ابیات ۳۱۶۵ - ۳۱۶۸:

سرّ ما را بی‌گمان موقن شود زآنکه مؤمن آئینه مؤمن بود
چون زند او نقد ما را بر محک پس یقین را باز داند او ز شک
چون شود جانفش محک نقدها پس ببیند قلب را و قلب را

برای بیش بیشتر در مورد و مفهوم ابیات فوق رجوع شود: بیت ۸۹۰^(۲) و ۱۴۷۴^(۳)
و ۱۵۳۱^(۴)، دفتر اول، دفتر سوم بیت ۴۵۸، ۳۹۰۱^(۵)، ۴۱۷۹^(۶) و دفتر چهارم ۳۶۳۷^(۷)

۱- رجوع شود بدفتر ششم بیت ۱۸۹۱، مراد از استخوان و پشم آثار امت‌های سابق، که قهر و غلبه و بلائی که خدا بآنها نازل کرد داستان آنان موجب عبرت و پند و اندرز ما گردید، چنانکه در داستان شیر و گرگ، هلاک دهشناک گرگ موجب تنبیه روباه گشت و این آیه کریمه فسیروا فی الارض فانظروا کیف کان عاقبة المکذبین».

۲- مجلد دوم بقلم نگارنده ص (۲۵۰ - ۲۵۱) چاپ شرکت اقبال.

۳- گندم از بالا بزیر خاک شد بعد از آن او خوشه و چالاک شد
دانه هر میوه آمد در زمین بعد از آن سرها بر آورد از دفین
اصل نعمت‌ها ز گردون تا به خاک زیر آمد شد غذای جان پاک
پس صفات آدمی شد آن جماد بر فراز عرش پیران گشت شاد الخ ...

۴- ۳ و ۴ رجوع به مجلد چهارم از دفتر اول شود.

بیت ۶ به بعد، گلشن راز بیت ۴۷۸ به بعد) (ترجمه از تفسیر مثنوی نیکلسون صفحه ۱۹۰)
بیت ۳۱۷۳:

جِئْتُمُونَا وَفُرَادَى بَى نَوَا هَم بَدَان سَان کِه خَلَقْنَا کَم کَذَا:
«وَلَقَدْ جِئْتُمُونَا فُرَادَى کَمَا خَلَقْنَاکُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَتَرَكْتُمْ مَا خَوَّلْنَاکُمْ وَرَاءَ ظُهُورِکُمْ وَ مَا نَرَى مَعَکُمْ
شَفْعَاءَ کُمْ أَلَّذِینَ زَعَمْتُمْ أَنَّهُمْ فِیکُمْ شُرَکَآءُ لَقَدْ تَقَطَّعَ بَیْنَکُمْ وَضَلَّ عَنْکُمْ مَا کُنْتُمْ تَزْعُمُونَ» (سوره
انعام - آیه ۹۴).

۵- بیت ۳۹۰۱ دفتر سوم:

بر جهید آن کشته ز آسایش زجا
یا کرامی اذبحو هذا البقر
از جمادی مردم و نامی شدم
مُردم از حیوانی و آدم شدم
حمله دیگر بمیرم از بشر
وز ملک هم بایدم جستن زجو
بار دیگر از ملک قربان شوم
پس عدم گردم چون ارغنون
مرگدان آنک اتفاق اَمّت است

در خطاب اِضْرِبُوهُ بَعْضَهَا
إِنْ أَرَدْتُ کُمْ خَشَرَ أَرْوَاحَ النَّظَرِ
وز نما مُردم به حیوان بر زدم
پس چه ترسم کی زمردن کم شدم
تا بر آرم از ملائک بال و پر
کُلّ شیئی هَالِکِ إِلَّا وَجْهَهُ
آنچه اندر وهم ناید آن شوم
گویدم أَنَا إِلِیْهِ رَاجِعُونَ
کآب حیوانی نهان در ظلمت است

۶- دفتر سوم بیت ۴۱۷۹ به بعد

۴۱۷۹: لیک مقصود ازل تسلیم تست

۴۱۸۰: ای نخود می جوشی اندر ابتلا

۴۱۸۱: اندر آن بستان اگر خندیده ای

۴۱۸۲: گر جدا از باغ و آب و گل شدی

۴۱۸۴: شو غذا و قوت آن اندیشه ها

ای مسلمان بایدت تسلیم جست
تا نه هستی و نه خود ماند ترا
تو گل بستان جان را دیده ای
لقمه گشتی اندر احیا آمدی
شیر بودی شیر شو در بیشه ها

دفتر سوم ۴: بیت ۴۵۸ به بعد

گندم از بالا بزیر خاک شد
دانه هر میوه آمد در زمین
اصل نعمت ها زگردون تا بخاک
از تواضع چون زگردون شد بزیر
پس صفات آدمی شد آن جماد
جمله اجزا در تحرک در سکون

بعد از آن او خوشه و چالاک شد
بعد از آن سرها برآورد از دفین
زیر آمد شد غذای جان پاک
گشت جزو آدمی حی دلیر
بر فراز عرش پُران گشت شاد
ناطقان کآنا الیه راجعون

۷- دفتر چهارم بیت ۳۶۳۷:

چه عجبگر روح مؤظنه ای خویش
می نیارد یاد کاین دنیا چو خواب

که بُدستش مسکن و میلاد پیش
می فرو پوشد چو اختر را سحاب

و محققاً شما یکایک (برای حساب) به سوی ما باز آئید بدانگونه که اول شما را بیافریدیم و آنچه را که از مال و جاه به شما داده بودیم، همه را پشت سر افکنید و آن شفیعان که به خیال باطل شفیع خود می‌پنداشتید همه نابود شدند و میان شما با آنها جدایی افتد و گم شد از شما آنچه گمان می‌کردید.

بیت ۳۱۷۷: «چنین دست تهی» مراجعه به مجلد اول ص ۳۰۰ ب ۴۳۷

بیت ۳۱۷۹:

شو قلیل النوم مَمَّا يَهْجَعُونَ باش در اسحار از یستغفرون:
«كَانُوا قَلِيلًا مِّنَ اللَّيْلِ مَا يَهْجَعُونَ وَبِالْأَسْحَارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ» (سوره ذاریات - آیات ۱۷ و ۱۸)

و از شب اندکی را خواب می‌کردند و در سحرگاهان از درگاه خدا آمرزش می‌خواستند. بنده را هیچ کرامت بزرگتر از آن نبود که در شب تاریک برخیزد، متواری هر درگاه باری، در مناجات و زاری، شبی که وصفش این است «لیل‌ها و عمرها و رب ینادی». و زمین خدا بسیار پهناور است و خدا صابران را بحدّ کامل و بدون حساب پاداش خواهد داد. برای تکمیل فایده بدفتر چهارم بیت ۱۷۶۰ ببعد و ۲۳۸۱ و دفتر ششم بیت ۶۳۵. بیت ۳۱۸۵ و ۳۱۸۴ به مجلد سوم (از بیت ۱۰۷۵ - ۱۰۷۳ و همچنین بیت ۳۴۳۵، ۳۴۵۳ مراجعه شود).

بیت ۳۱۹۱:

گر صدایت بشنوند خیر و شر ذات کُنه باشد زهر دو بی خبر
حروف کلمات الهامی از آن اولیاء نیست از حق است و آنان مانند کوه اینکلمات مقدس را منعکس مینمایند. «و یَبْقَى وَجْهُهُ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ» (رحمن - ۲۷) و پاینده است ذات پروردگار تو، صاحب جلال و گرامی داشتن است. (و نیز به دفتر سوم بیت ۲۸۳ مراجعه شود).

بیت ۳۱۳۰ همین مجلد.

دفتر ۵ ب ۷۸۹^(۱)، دفتر ششم ۱۲۶^(۲)، منتخب اشعار دیوان شمس بانضمام ترجمه انگلیسی، غزل شماره ۱۲ از بیت ۶ بعد، گلشن راز بیت ۴۸۷ به بعد.

بیت ۳۱۶۸: یعجب الزراع، بقرآن کریم سورة شریفه ۴۸ آیه ۲۹ مراجعه فرمایند و نیز شرح ابیات ۱۳۴۴ - ۱۳۴۵، مجلد سوم از دفتر نخستین رجوع شود.

۳۱۸۷: اولیاء اصحاب کھف اند ای عنود در قیام و در تقلب هم رقود

۳۱۸۸: می‌کشدشان بی‌تکلف در فعال بی خبر ذات الیمین ذات الشمال

۳۱۸۹: چیست آن ذات الیمین فعل حسن چیست آن ذات الشمال اشغال تن

برای فهم مطلب فوق بقرآن کریم سورة ۱۸، آیه شریفه ۱۷ مراجعه شود: «و تَحْسَبُهُمْ اِيقَاطًا وَ هُمْ رُقُودٌ وَ نُقَلِّبُهُمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَ ذَاتَ الشِّمَالِ» «می‌پندارند، ایشانرا بیداران و ایشان خفتگان بودند و میگردانیدشان بجانب راست و «جانب چپ» برای آگاهی بیشتر به بیت ۳۹۲ از دفتر نخستین و مجلد اول از ص (۲۷۶ - ۲۸۰). بقلم این فقیر.

بیت ۳۱۹۴:

حبّه‌ای را جانب کان چون برم قطره‌ای را سوی عَمّان چون برم

درباره تشدید توضیح عَمّان مراجعه شود به کتاب برگزیده دیوان شمس باهتمام

نگارنده و چاپ شرکت اقبال ترجمه نیکلسن غزل، شماره ۱۲

دفتر سوم بیت ۲۸۳:

(از صدا آن کوه خود آگاه نیست سوی معنی هوش کُره را راه نیست)

دفتر اول بیت ۳۲۱۶:

علت ابلیس انا خیری بدست وین مرض در نفس هر مخلوق هست

۱- دفتر پنجم بیت ۷۸۹:

تو از آن روزی که درمست آمدی آتشی یا باد یا خاکی بدی

۲- دفتر ششم بیت ۱۲۶:

گر منی گنده بود همچون منی چون بجان پیوست یابد روشنی

بیت ۱۲۷:

هر جمادی که کند رو در نبات از درخت بخت او روید حیات

باز جان چون رو سوی جانان نهد رخت را در عمر بی‌پایان نهد

«قَالَ مَا مَنَعَكَ أَلَّا تَسْجُدَ إِذَا أَمَرْتُكَ قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ»
 (اعراف ۱۲) گفت چه چیز منع کرد ترا که سجده نکنی آدم را چون امر کردم ترا، گفت من
 بهترم از او، آفریدی مرا از آتش نورانی و آفریدی او را از گِلِ ظلمانی. ابلیس قیاس کرد و در
 قیاس خطا کرد، گفت من از آتشم و آدم از گِل و آتش به از گِل^(۱)
 بیت ۳۲۳۲:

کآنچه می‌گوید رسول مستنیر مر مرا هست آن حقیقت در ضمیر
 برای بینش بیشتر بقرآن کریم سوره ششم آیه ۹۳ مراجعه فرمائید، اولیتر آنست که به
 جلد اول تفسیر شریف لاهیجی ص ۷۹۴ تا ۷۹۷ مراجعه کنند و بعقاید قاضی ناصرالدین
 بیضاوی و ابن ابی سرح را که در بعضی شروح مثنوی مطرح شده است، از زبان مفسر بزرگ
 شیعه، شریف لاهیجی قرائت فرمائید. همچنین بصفحه^(۲) ۳۷۸ فاتح‌الایات.
 ۳۲۴۰: کرده حق ناموس را صدمن حدید ای بسی بسته بییند ناپدید
 ناموس بمعنی قانون ثابت و تغییرناپذیر آمده است.
 ۳۲۴۲ - ۳۲۴۳:

گفت اغلالاً فهم به مقمحون نیست آن اغلال بر ما از برون
 خلفهم سداً فاغشیناهم پیش و پس را نمی بیند عمو
 «أَنَّا جَعَلْنَا فِي أَعْنَاقِهِمْ أَغْلَالًا فَهِيَ إِلَى الْأَذْقَانِ فَهُمْ مُقْمَحُونَ» (یس - ۸)
 بدرستی که ما گردانیدیم در گردنهایشان غل‌ها، پس آن تا ذقن‌هاست پس ایشان سر به هوا
 کنندگان‌اند. گفته‌اند این آیت مرزی نیکوست، کسیکه از دشمن ترسد این آیت بر روی دشمن
 خواند الله تعالی شرّ آن دشمن از وی باز دارد*
 بیت ۳۲۴۴:

رنگ صحرا دارد آن سدی که خاست او نمی‌داند که آن سدّ قضاست^(۳)

۱- ج ۳ کشف‌الاسرار و عدّات‌الابرار صفحه ۵۶۶ سطر نهم ببعد.
 ۲- مرتد شدن ابی سرح کاتب وحی بسبب آنکه پرتو وحی بروزد، الخ
 ۳- برای آگاهی بیشتر رجوع شود به دفتر سوم از بیت ۱۶۵۰ به بعد:

بآن سد نامرئی یا سد قضا و یا حجاب اعظم مولانا در دفتر سوم بیت ۱۶۵۰، اشاره مینماید.

۳۲۷۶ - ۳۲۷۷: یوم دین که زُلْزَلَتْ زِلْزَالَهَا این زمین باشد گواه حالها
 کَوْتُ حَدَّثَ جَهْرَةً أَخْبَارَهَا در سخن آید زمین و خاها
 «إِذَا زُلْزَلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا - وَأَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا - وَقَالَ الْإِنْسَانُ مَا لَهَا - يَوْمَئِذٍ تُخَدِّثُ أَخْبَارَهَا» (زلزله - آیات ۱ تا ۴) چون به زلزله در آورده شود زمین زلزله اش و بیرون اندازد بارهایش را و گوید انسان چیست مرآن را، روزی خبرهایش را چنین می گوید.

۳۲۸۰: فلسفی کو منکر حنانه است از حواس انبیاء بیگانه است
 حنانه: اشاره به بیت ۲۱۱۳ دفتر اول:

«استن حنانه از هجر رسول ناله می زد همچو ارباب عقول»
 ۳۲۸۳: فلسفی مر دیو را منکر شود در همان دم سخره دیوی بود^(۱)

۳۲۸۸: جمله هفتاد و دو ملت در تو است ...: وه که روزی آن برآرد از تو دست
 «ستفترق امتی اثنتین و سبعین فرقه» (حدیث نبوی)

۳۳۱۴ ... چون شدی تو حُمُرُ مُسْتَنْفِرَةٍ:

«كَأَنَّهُمْ حُمُرُ مُسْتَنْفِرَةٍ (مدثر - ۵۰)، گویی آنان خران گریزانی هستند.

۳۳۱۷: پس چو وحشی شد از آن دم آدمی کی بود معذور ای یار سمی
 آن دم یعنی تلقینات پیامبران و اولیاء. سمی بمعنی همانم آمده است.

ادامه باورقمی از صفحه قبل

«بینی اندر دلق مهترزاده» سر برهنه در بلا افتاده»

۱- رجوع شود به دفتر اول ۳۲۹۰ برای مزید آگهی به قرآن کریم سوره ۱۸ (کهف) آیه ۴۸ مراجعه شود. * توضیح در مورد کلمه عمو مذکور در مصرع دوم بیت ۳۲۴۳، آنرا ترکی تصور کرده اند، در صورتیکه از ریشه عمّ عربی و باضافه پسوند واو فارسی بقیاس خال که خالو گویند. گاهی در مقام توهین گفته می شود. بمردم عامی می گویند، بدوستان نزدیک خطاب می کنند، از اصطلاحات خاص مثنویست که سالمندان را عمو و جوانان و نو درویشان را پسر خطاب مینمایند.

۳۳۲۰: باز عقلی کو رَمَد از عقلِ عقل کرد از عقلی به حیوانات نقل^(۱)
 ۳۳۲۱: همچو تاروت و چو ماروت شهیر از بطر خوردند زهر آلوده تیر^(۲)
 در مورد تاروت و ماروت به مجلد اول شرح بیت ۵۳۵ رجوع شود
 ۳۳۹۰: گفت پیغمبر به اعرابی ما صَلَّ إِنَّكَ لَمْ تُصَلِّ يَافَتَى
 شرح بیت ۳۳۹۰ - د - ۱:

گفت: پیغمبر به یک صاحب ربا- «صَلَّ إِنَّكَ لَمْ تُصَلِّ يَافَتَى» در پاره‌ای از شروح
 مصرع اول را چنین ضبط کرده‌اند:
 «گفت پیغمبر باعرابی ما» صَلَّ إِنَّكَ لَمْ تُصَلِّ يَافَتَى
 با عنایت به ابیات بعدی:

دفتر بیت ۳۳۹۱: «از برای چاره این خوفها آمد اندر هر نمازی اِهْدِنَا»
 بیت ۳۳۹۳: «کین نمازم را میامیز ای خدا با نماز ضالین و اهل ریا
 بنابراین کاربرد «صاحب ریا» مرجح است.

اما در مورد معنی و مفهوم بیت مزبور، در اخبار آمده است، که مرد مرایی به مسجد
 وارد شد که حضرت رسول حضور داشت و اقامه نماز کرد و بعد از فراغ از نماز حضرت فرمود
 تا نماز خویش را تجدید نماید، تا آثار ریا از عبادت وی برطرف گردد بحکم آنکه «لا صلوة إلا
 بحضور القلب».

توجه بشرح بیت ۳۸۱ مجلد اول، ما را از هرگونه توضیح دیگر مستغنی می‌سازد.

«إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» (فاتحه - ۶) «ما را به راه راست هدایت بفرما»

۳۴۱۰: منطق الطیری به صوت آموختی ...: صد قیاس و صد هوس افروختی

«وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ وَقَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ عَلَّمْنَا مَنْطِقَ الطَّيْرِ وَأَوْثِنَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَإِنَّ
 هَذَا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ» (نمل - ۱۶) و سلیمان که وارث ملک داوود شد به مردم گفت که ما را

۱- رجوع شود به دفتر اول بیت ۵۳۶ به بعد، دفتر پنجم ۲۵۹۴، قرآن کریم سوره حجر آیه ۴۶،
 دیوان غزلیات حاشیه غزل ۱۹۹.

۲- رجوع شود به بیت ۵۳۵ دفتر اول.

زبان مرغان آموختند و از هر گونه نعمت عطا کردند این همان فضل است، بدین سان اهل معرفت و ذوق، این علم و فهم است و حقیقت است. مفید را پرسیدند؟ گفت آن حکمی است لدنی ربانی صفت نشده حقیقت بمانده حال عارف همین است.

۳۴۱۵: گرچه هاروتید و ماروت و فزون - از همه بر بام نحن الصّافون: «وَمَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَعْلُومٌ» (معنی:) و نیست از ما هیچ کسی مگر که او را ایستادن گاهی است پرستش را، شناخته و دانسته، «وَأَنَا لَنَحْنُ الصّافُونَ» (الصفات - ۱۶۵ - ۱۶۴) (معنی:) و ما قطار داران ایم در پرستش الله.

«وَمَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَعْلُومٌ» این آیت بر لسان طریقت اشارت است به مغازلات و مکاشفات ارباب حقیقت یکی در شکر وجد، یکی در برق کشف، یکی در حیرت شهود یکی در نور قرب، یکی در ولایت وجود، یکی در بها، جمع، یکی در حقیقت افراد، این هفت دریاست بر سرکوی توحید نهاده رونده در این راه تا بر این هفت دریا گذر نکنند روا نباشد که بر سرکوی توحید رسد و استسقای این هفت بحر را از هفت درگاه قرآن است. (کشف الاسرار جلد ۸)

هفت بحر: اشاره بهفت بحر عشق است وجد، شهود، قرب، ولایت، وجود، جمع و غیره

۳۴۴۰: تَفْرُجُ الرُّوحُ إِلَيْهِ وَالْمَلَكُ مِنْ عُرُوجِ الرُّوحِ يَهْتَرُ الْفَلَكُ

اشاره به آیه شریفه ۴ از سوره مبارکه معارج که چنین می فرماید: «تَفْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَ الرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ» (یعنی:) به سوی او بر می شود فرشتگان و جبرئیل در روزی که اندازه آن پنجاه هزار سال بود.

درخواست می کند رسول، (ص) فرو گشاد عذاب بر این کافران و فرو گشاد عذاب بودنی است و افتادنی بر این کافران هم در دنیا و هم در آخرت. در دنیا روز بدر ایشان را کشتند و در آن قلیب^(۱) بدر به خواری افکندند و در آخرت ایشان را عذاب کند روزی که اندازه آن پنجاه هزار سال است. (کشف الاسرار - جلد ۱۰) ص ۲۳۲

اغلب مفسران جبرئیل را بروح تعبیر، و روز موصوف را روز رستاخیز نامیده‌اند.

دفتر اول ۳۴۴۲:

از حق إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي رَسِيد مرکب ظن بر فلک ها کی دويد

اشارتست به آیه مبارکه ۲۸ از سوره شریفه نجم که می‌فرماید: «وَمَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا» (معنی آیه:) و ایشان را به آن هیچ دانش نیست نمی‌روند مگر بر پی‌پنداشت، و پنداشت بجای سخن راست و کار راست هیچ به کار نیاید. (برای تحقیق بیشتر در این مورد که مسأله بیان لقب صدیق به ابوبکر است و سوال و جوابی که با ابوجهل کرده اینکه ابوبکر و مسأله معراج به سمع قبول تلقی کرده است به تفسیر سوره النجم جلد نهم نوبت سوم کشف الاسرار مراجعه شود.

دفتر اول ۳۴۴۳:

أَغْلَبَ الظَّنَّ فِي تَرْجِيحِذَا لَا تُؤْمَرِ الشَّمْسُ فِي تَوْضِيحِهَا

اشاره به آیه ۲۲ از سوره کهف که می‌فرماید: «فَلَا تُؤْمَرُ فِيهِمْ إِلَّا مِرَاءً ظَاهِرًا وَلَا تَسْتَفْتِ فِيهِمْ مِنْهُمْ أَحَدًا» (یعنی:) پیکارمکن در کار ایشان مگر به آنچه قرآن ترا پیدا کند. (الخ) بعبارت دیگر فتویٰ مپرس در کار اصحاب کهف از جهودان از هیچکس.

این آیت از سوره کهف است و چه خوش گفته است پیر طریقت در تعریف اصحاب کهف: «علمای طریقت و خداوندان معرفت گفته‌اند بناء کار تصوف بر روش و سیرت اصحاب الکهف نهاده‌اند و نیک ماند آداب طریقت و حلّیت اینان به احوال و سیرت ایشان، از تحقیق قصد، تجرید ارادت و همت و عزلت از خلق و اسقاط علاقت و اخلاص در دعوت و انابت، از خود بیزار و از عالم آزاد به حق شاد. از تحکّم خویش و پسند خویش باز رسته و دست نیاز بربّ الله تعالی زده، گهی از صولت هیبت سوزان و گدازان گهی در نسیم انس شادان و نازان. (کشف الاسرار جلد پنجم سوره کهف) (و نیز برای اطلاع بیشتر به کتاب مستطاب تفسیر شریف لاهیجی جلد دوم مراجعه شود).

نظر کلی

بیت ۳۴۴۱ هر کس از دوستان خدا را مرگ برایش رحمت است و شادیست.
و برای دشمنان خدا مصیبت و بدبختی است.

بیت ۳۴۴۲: قبلاً گفته شده است بشرح ابیات ۳۹۸۱ و ۳۹۸۲ همین دفتر مراجعه کنید.

منظور مولانا جلال‌الدین در ابیات پیشین بیان بستگی بدی و خوبی زندگی و مرگ به زمینه‌های روحی انسان بود. اما جزای اعمال انسان شباهت به افعال و اعمالش ندارد، چنانکه گوید:

دان که نبود فعل هم‌رنگ جزا هیچ خدمت نیست هم رنگ عطا
مزد مزدوران نیریکار نمی‌ماند برای آنکه مزد عرض و کار جوهر است، کار تحمّل
سختی، صرف نیرو کدّ یمین و عرق جین است، در قبال آن مزد شیئی محسوس و طبق زر و
سیم است ارتکاب گناه مانند کشتن دانه است، بدیهی است دانه به محصول مشابّهت ندارد،
عصا، در ذات با مار همانندی ندارند، همچنانکه دوا با درد و آب با فرزند، نیشکر با قند.
بیت ۳۴۴۸:

آن همه سختی و زور است و عَرَق وین همه سیم است و زَر است و طبق
بیت ۳۴۴۹:

گر تسرا آید زجائی تهمتی کرد مظلومت دعا در محنتی^(۱)
بیت ۳۴۵۱:

تو همی گوئی که من آزاده‌ام بر کسی من تهمتی ننهادهام
بیت ۳۴۵۱:

تو گناهی کرده‌ای شکل دگر دانه کشتی دانه کی ماند به پر

۱- دل مظلومی از تو رنجیده و او ترا نفرین کرده است.

بیت ۳۴۵۳:

اوزنا کرد و جزا صد چوب^(۱) بود گوید او من کی زدم کس را به عود

بیت ۳۴۵۴:

نه جزای آن زنا بود این بلا چوب کی ماند زنا را در خلا

بیت ۳۴۵۵:

مار کی ماند عصا را ای کلیم درد کی ماند دوا را ای حکیم

بیت ۳۴۵۶:

تو به جای آن عصا آب منی چون بیفکندی شد آن شخص سنی

بیت ۳۴۵۷:

یار شد یا مار شد آن آب تو زآن عصا چون است این اعجاب تو

بیت ۲۱۲۴ این بیت نیز اشاره بنطق جمادات دارد:

«گر نیندی واقفان امر کن در جهان رد گشته بودی این سخن»

امر کن مأخوذ از آیه اِنَّمَا اَمْرُهُ اِذَا اَرَادَ شَيْئًا اَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ سوره یس آیه ۸۲ و آیات و احادیثی را که در خصوص سخن گفتن جمادات و نباتات آمده است آنها را تأویل می‌کنند. معتزله^(۲) آنرا انکار می‌کنند ولی صوفیه بشرحی که گفته شد همه آنها را حق و واقع میدانند، بقول مولانا:^(۳) شاهد مثال دیگر:

۱- اشاره به آیه دوم سوره نور است «فَاجْلِدْ وَاكُلْ وَاِجِدْ مِنْهُمَا مِائَةً جَلْدَةٍ»، زانی می‌گوید آیا من کسیرا چوبی زده‌ام که چوبم می‌زنند.

۲- در مورد معتزله قائلند بتوحید و عدل، یعنی یگانگی و عادل بودن الهی، و آنکه شناخت‌ها همه عقلی است، پیش از وارد و ظاهر شدن شرع، برای تکمیل اطلاع، رجوع شود به کتاب توضیح الملل ج ۱ ص ۸ تا ۱۲ چاپ تهران، شرکت اقبال.

۳- چون شما سوی جمادی می‌روید محرم جان جمادان چون شوید
از جمادی عالم جانها روید غلغل اجزای عالم بشنوید
فاش تسبیح جمادات آیدت وسوسه تأویلها نریایدت
چون ندارد جان تو قندیلها بهر بینش کرده‌ای تأویلها
که غرض تسبیح ظاهر کی بود دعوی و دیدن خیال غی بود

ادامه پاورقی در صفحه بعد

بیت ۳۴۵۷:

اسم خواندی رو مسمی را بجو مه ببالا دان نه اندر آب جو
رجوع شود به مجلد سوم بیت ۲۱۲۷
بیت ۳۴۵۹:

همچو آهن ز آهنی بی‌رنگ شو در ریاضت آئینه بی‌رنگ شو*
بیت ۳۴۶۰:

خویش را صافی کن از اوصاف خود تا بسینی ذات پاک صاف خود
برای بینش بیشتر در موضوع فوق به مجلد اول از دفتر نخستین مثنوی تألیف نگارنده
از ص ۷۶ - ۷۵ همین دفتر مراجعه شود.

* توضیح: ژنگ بمعنی چین و چروک در صورت، چهره، شاهد مثال:

آینه‌ات دانی چرا غماز نیست زآنکه زنگار از رخس ممتاز نیست
شاهد مثال بیت ۳۶۱۴:

«خواهد آن رحمت بتابد بر همه بر بد و نیک از عموم مرحمه»
دلیل حذف (که) در بیت ۳۴۵۸ ذکر شده است.

شاهد مثال بیت ۳۶۱۵ دفتر اول:

«حق همی خواهد که هر میر و اسیر با رجاء و خوف باشند و حذیر»
صفحه ۸۸۵ مراجعه شود.) به مجلد چهارم شرح ابیات ۱۴۵۶ - ۱۴۵۸^(۱) بدفتر ششم بیت
۲۰۴ به بعد، همان دفتر بیت ۴۰۸ بعد مراجعه فرمایند.

ادامه پاورقی از صفحه قبل

بلکه مر بیننده را دیدار آن وقت عبرت می‌کند تسبیح خوان
پس چو از تسبیح یاد می‌دهد آن دلالت همچو گفتن می‌بود
این بود تاویل اهل اعتزال و آن آنکس کساو ندارد نور حال
چون زحسن بیرون نیاید آدمی باشد از تصویر غیبی اعجمی
دفتر سوم بیت (۱۰۲۷ - ۱۰۱۹)

۱- کلیه کائنات زبان حق را شنیدند و فرمانبردار مگر انسان که آشفته حال بود و در عالم تردد بود تا از خدا ترجیح یکطرف بدنش آماده شود.

بیت ۳۴۴۸:

گفت ایزد یَحْمِلُ اسفاره
 بار باشد علم کان نبود زهو
 اشارتست به (آیه شریفه ۵) از سوره مبارکه جمعه که چنین فرماید: «مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا
 الثَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْجِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا» (یعنی:)
 مثل ایشان مثل خر است که در باروی دفتر بود خر را از آن دفتر چه سود که هوش و گوش دفتر
 ندارد^(۱)
 دفتر اول ۳۵۱۱:

روز زادن روم و زنگ و هر گروه
 یَوْمَ تَبْيَضُّ و تَسْوَدُّ وُجُوهُ
 اشاره به سوره مبارکه آل عمران آیه شماره ۱۰۶ که فرماید: «يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهُ وَ تَسْوَدُّ
 وُجُوهُ فَأَمَّا الَّذِينَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ أَكَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ»
 (یعنی: در آن روز که سپید گردد رویهای و سیاه گردد رویهای، اما ایشان که سیاه گشت
 روهای ایشان، ایشان را گویند که: کافر گشتید پس آنکه که گرویده بودید، پس بچشید عذاب را
 -بآنچه کافر شدید.

یَوْمَ مَنْصُوبٌ عَلَى الظَّرْفِ است، قیل: یَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهُ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْإِنصَارِ وَ تَسْوَدُّ
 وُجُوهُ بَنِي قَرِظَةَ وَ النَّضِيرِ.^(۲)
 (کشف الاسرار جلد دوم)
 بحث کافی را در این مورد بشرح بیت ۳۵۵۵ دفتر سوم واگذار می‌شود.
 بیت ۳۵۱۳:

الشَّقَى مِنْ شَقَى فِي بَطْنِ الْأَمِّ
 مِنْ سِمَاتِ^(۳) اللَّهُ يُعْرِفُ كُلَّهُمْ
 «السَّعِيدُ مِنْ سَعْدِ فِي بَطْنِ أُمِّهِ وَ الشَّقَى مِنْ شَقَى فِي بَطْنِ أُمِّهِ» (حدیث نبوی)
 (جامع صغیر، ج ۲، ص ۳۶، شرح تعرّف، ج ۲، ص ۷۷) برخی از شارحان ام را
 «ام‌الکتاب» پنداشته‌اند و با توجه به آیه «يُعْرِفُ الْمَجْرُمُونَ بِسِيمَاهُمْ» موضوع را توجیه

۱- به نقل از کشف الاسرار جلد ۹

۲- به نقل از کشف الاسرار جلد ۹

۳- علامت‌ها، نشانی‌ها - داغها

کرده‌اند^(۱).

۳۵۲۰: او مگر ينظر بنور الله بود کاندرون پوست او را ره بُود:
اشاره است بدین حدیث: «اتَّقُوا مِنْ فِرَاسَةِ الْمُؤْمِنِ فَإِنَّهُ يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ» (جامع صغیر، ج ۱، ص ۸) برای درک بیت مزبور به مجلد دوم از ص ۸۱ تا ۸۴ را مطالعه فرمایند.
بیت ۳۵۲۲:

میده‌د رنگ اُحْسَنُ التَّقْوِيم را تا باسفل می‌برد این نیم را
آدم را به نیکوتر صورتی آفریدیم و او را از جمله مخلوقات برگزیدیم، رقم محبت
بروی کشیدیم و شایسته بساط خویش گردانیدیم، عناصر حس و جواهر قدس و منابع دانش
در قالب وی پیدا کردیم و آنکه مقربان حضرت را و باشندگان خطه نصرت را فرمودیم که:
پیش تخت وی پیشانی بر خاک نهید و بنده وار سجده آرید که خواجه اوست و شما چاکران اید
دوست اوست و شما بندگان اید. خاک بر سر کسی که عز پدر خود آدم نداند و شرف و جاه و
منزلت وی نشناسند.

أحسن تقویم: همچنین فرزند آدم نطفه بود، علقه گردانید، علقه بود مضغه گردانید،
عظام و لحم گردانید. مرده بود زنده گردانید، نادان بود دانا گردانید آنکه بر خود ثنا کرد که:
«فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ» خاک را و نطفه را از حال بحال میگردانید تا آنچه را در ازل حکم
کرده و قضا رانده بروی برفت. همچنین سعید و شقی را از حال بحال میگرداند، گه در طاعت
گه در معصیت، گه در مجلس علم، گه شادان و گه گریان، تا آخر عهد شمرده بسر آمد و حکم
ازلی در آید، اگر دوزخی بود. «ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ» و گر بهشتی بود فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ
حق جلّ و علا کرامت فرماید بفضل و کرم خویش. کشف الاسرار ج ۱ ص ۵۴۷ - ۵۴۵
برای تکمیل اطلاع از مفهوم بیت فوق به مجلد دوم از دفتر اول تألیف نگارنده از ص ۸۴ -
۸۱) مراجعه فرمایند.

بیت ۳۵۳۳:

وا گشاییم هفت سوراخ نفاق در ضیای ماه بی خسف و نفاق
 هفت عیب جاندار و شهوانی، افتخار و مباحات، حرص و آز، شهوت، غضب خست
 بدخواهی، که اینهمه با هفت دروازه دوزخ مقایسه شده‌اند، برای تکمیل اطلاع رجوع شود به
 شرح بیت ۷۷۹^(۱) دفتر اول و نیز بقرآن کریم، سوره ۱۵ آیه^(۲) ۴۴: «لَهَا سَبْعَةُ ابوابٍ لِكُلِّ بابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَقْسُومٌ» آنرا هفت در است، هر دری را گروهی از ایشان باز بخشید.
 آن روز که جبرئیل امین این آیت آورد، دریای حیرت و حرقت مصطفی (ص) ب موج
 آمد و آن گوهر درد و سوز خویش بر انداخت گریستنی عظیم در گرفت. چندان بگریست
 جانهای صدیقان صحابه از آن گریه در سوزش افتاد.

بیت ۳۵۳۷:

و آنک تشنه گرد کوثر میدوند یک به یک را نام وا گویم کیند
 استعمال «آنکه مفرد، یا فعل جمع میدوند، نمونه دیگری دارد در همین دفتر و بیت
 ۲۸۶۵^(۳).

بیت ۳۵۴۴:

گفت هین درکش که اسبت گرم شد عکس حق لا یَسْتَحِی زِد شرم شد
 لا یَسْتَحِی: بقرآن کریم سوره ۳۳^(۴) آیه ۵۳ مراجعه شود.

بیت ۳۵۴۵:

آئینه تو جست بیرون از غلاف آئینه و میزان کجا گوید خلاف
 غلاف: برای تحقیق بیشتر به بیت ۳۵۵۲ دفتر اول بشرح زیر: دفتر چهارم بیت

۱- صورت نفس اربعه ای پسر قصه دوزخ بخوان با هفت سر
 دفتر اول مجلد دوم بقلم نگارنده چاپ شرکت اقبال از ص ۱۰۲ تا ص ۱۰۶

۲- نقل از کشف الاسرار و عدة الأبرار ج ۵ ص ۳۳۰

۳- آنک دیدندش همیشه بی خودند بی خودانه بر سبوسنگی زدند

۴- «فیسْتَحِی مِنْكُمْ» و او را شرم می‌بود از شما «والله لا یَسْتَحِی مِنْ الْحَقِّ» «والله از گفتنی گفتن شرم ندارد».

۳۲۶۸^(۱)، برگزیده غزلیات شمس تبریزی، غزل ۲۵^(۲)، بیت سیزدهم، بکوشش نگارنده و چاپ انتشارات اقبال.

بیت ۳۵۴۶، رجوع بدفتر دوم بیت ۵۷۲:

گر طمع در آینه برخاستی	در نفاق آن آینه چون ماستی
گر ترازو را طمع بودی بمال	راست کی گفتی ترازو وصف حال
لیک در کش در نمد آئینه را	گر تجلی کرد سینا سینه را

بدیوان شمس تبریزی، حاشیه ۲۷۹ و آخرین بیت سبک آئینه سخن را تو بگیرد و در نمد کن.

سینا: به بیت‌های ۲۵ و ۲۶ مجلد اول از دفتر اول، صفحه‌های ۶۸ و ۶۹ مراجعه فرمائید.

بیت ۳۵۵۳:

گفت آخر هیچ گنجد در بغل	آفتاب حق و خورشید ازل
-------------------------	-----------------------

بیت ۳۵۵۴:

هم بغل را هم دغل را بر درد	نی جنون ماند به پشتش نی خرد
----------------------------	-----------------------------

بیت ۳۵۵۵:

گفت یک اصبح چو بر چشمی نهی	بینی از خورشید عالم را تهی
----------------------------	----------------------------

اصبح: بمعنی انگشت است. چنانکه فرماید:

دو سر انگشت بر دو چشم نه	گر نبینی اینجهان خاموش نه
--------------------------	---------------------------

بیت ۳۵۵۶:

یک سر انگشت پرده ماه شد	وین نشان ساتری الله شد
-------------------------	------------------------

۱- برق آئینه‌ست لامع از نمد
 ۲- چه جای صورت اگر خود نمد شود صد تو
 شعاع آینه جان عالم آورد بظهور

بیت ۳۵۵۷:

تا بپوشاند جهان را نقطه خسف گردد آفتاب از سقطة

ابیات ۳۵۵۵ - ۳۵۵۷، «اشاره بستار العیوب» بودن حق است. باری تعالی از راه لطف گناهان مخلوقان خود را می پوشاند، و آنها را از سرنوشت نهائی، در بی خبری قرار می دهد، تا بدین وسیله آنان امیدوار باشند و معتقد بغیب.

برای تکمیل فایده بمقاد بیت های زیرین توجه فرمائید:

۳۶۱۰: غیب^(۱) مطلوب حق آمد چنگاه

ایین دهل زن را بر آن بریند راه

۳۶۱۱: تک مران درکش عنان مستور به

هر کس از پندار خود مسرور به

۳۶۱۲: حق همی خواهد که نو میدان او

زین عبادت هم نگردانند رو

۳۶۱۳: هم بر او میدی مشرف می شوند

چند روزی در رکابش میدوند

۳۶۱۴: خواهد آن رحمت بتابد بر همه

بر بد و نیک از عموم مرحمه

۳۶۱۵: حق همی می خواهد که هر میر و اسیر

با رجاء و خوف باشند و حذیر

چنانکه در بیت زیر آمده است:

۳۵۶۰: چار جوی جنت اندر حکم ماست ایین نه زور ما ز فرمان خداست

بدفتر سوم بیت ۳۴۵۷ به بعد^(۲)، بشرح ۱۵۸۳، چهار رود بزرگ بهشت برای تکمیل

۱- غیب: مقابل شهادت است، غیب مقام جمع است، غیب مطلق ذات حق است (اصطلاحات شاه نعمت الله ولی)

۲- و نیز به همین مجلد بشرح ابیات ۱۵۸۰ - ۱۵۸۵ مراجعه شود.

فایده بقرآن کریم آیه ۴۷ مراجعه شود.

و نیز دفتر دوم مثنوی معنوی بیت ۹۸۵ را قرائت فرمائید.

بیت ۳۵۶۱:

هر کجا خواهیم داریمش روان هست در حکم دل و فرمان جان

برای تکمیل فایده بدفتر سوم مثنوی بیت ۳۴۶۴ مورد مطالعه قرار گیرد.

بیت ۳۵۶۵:

گر بخواهد سوی کلیات راند و بخواهد سوی جزویات ماند

نسخه Mm حبس جزویات ضبط کرده است.

بیت ۳۵۶۶:

همچنین هر پنج حس چون نایزه بر مراد و امر دل شد جایزه

برای تکمیل رجوع شود بشرح (۲۷۱۴ - ۲۷۰۸) دفتر اول

چهار جوی: آب، شراب، عسل، جریان دارند رجوع شود به بیت ۳۵۶۰^(۱) همین دفتر

و ۳۴۶۱ دفتر سوم و بیت ۱۵۳۸ به بعد دفتر اول به عنوان شاهد مثال رجوع شود:

«هر دمی او را یکی معراج خاص بر سر تاجش نهد صد تاج خاص»

صورتش بر خاک و جان در لا مکان^(۲) لا مکانی فوق وهم سالکان

لا مکانی که در فهم آیدت هر دمی در وی خیالی زایدت

بل مکان و لا مکان در حکم او^(۳) همچو در حکم بهشتی چار جو

۱- چار جوی جنت اندر حکم ماست این نه زور ما ز فرمان خداست
توضیح، ۱۵۸۳: این بیت را فاتح الابیات چنین نقل کرده است:

ادب تاجی است از نور الهی بنه بر سر برو هر جا که خواهی

۲- منزلی است که ارفع منازل عندالله باشد و آن مکان اهل کمال است و موقع که عبد بمرتبت کمال رسید متمکن شود برای او مقامات و احوال متمکن شود و در مکان و صاحب خواهد بود:

اصطلاحات شاه نعمت الله ص ۳۰

۳- لا مکان: حق قدم بر وی نهاد از لا مکان آنگه او ساکن شود از کن فکان
اشاره به جانها پاک اولیاء و انبیاء است که از بند تقلید رسته اند و با روح کلی پیوستگی دارند و از مدد فیض مدام حق بهره یابند.

بیت ۳۵۷۶:

پنج حسی از برون میسور او پنج حسی از درون مأمور او
 زمام اختیار حواس پنجگانه برونی در اختیار دل است. پنج حسی درونی نیز در تحت
 فرمانش میباشند. قبلاً به پنج حس ظاهری اشاره شده است پنج حس باطنی، عبارتند از: قوه
 مدرکه، واهمه، خیال، قوه متفکره، حافظه است.

بیت ۳۵۷۶:

ده حس است و هفت اندام دگر آنچه اندر گفت ناید می‌شمر
 ده حس است و هفت اندام و آنچه در بیان نیاید. مراد از هفت اندام عبارتست دو
 دست دو پا و سر، پشت و شکم و غیر از اینها قوای جسمانی، قوه نمادی قوه عقلی، قوای
 علمی، قوه نظری، قوه حسی، قوه شوقی که پادشاه این جمله است.

بیت ۳۵۷۸:

چون سلیمانی دلا در مهتری بر پری و دیو زن انگشتی
 خداوند حضرت سلیمان را در مقابل اجنه و شیطان مسلط کرد و تفوق داد. برای مزید
 فایده بقرآن مجید سوره ۳۸ آیه ۳۶ مراجعه فرمایند.

نظر کلی

بیت ۳۵۷۹:

گر در این مُلکت بری باشی زریو خاتم از دست تو نستاند سه دیو
 سه دیو را شارحان چنین بیان کرده‌اند، بنا به نقل فاتح الابیات:
 «نفس، هوی و هوس». مثنوی دیگری آنها را دنیا، ماده پرستی، شیطان نامیده است.

بیت ۳۵۸۳:

ور تو ریو خویشتن را مُنکری از ترازو و آینه کی جان بری
 برای بینش بیشتر بشرح بیت ۱۹۱۶ دفتر اول مراجعه شود.

بیت ۳۵۸۷:

دست و پا، در امر دل اندر ملا همچو اندر دست موسی آن عصا
یعنی همچنان که حضرت موسی در عصای خود تصرف میکرد، دل نیز دست و پا را
همچنان در اختیار مطلق خود دارد.

بیت ۳۵۸۸: دل بخواهد یا در آید زو برقص یا گریزد سوی افزونی ز نقص
بیت ۳۵۸۹: دل بخواهد دست آید در حساب

با اصابع تا نویسد او کتاب
بیت ۳۵۹۰: دست در دست نهانی مانده است

او درون تن را برون بنشانده است
یعنی دست ظاهر خود را در قید و سلطه دست پنهانی است که منظور از آن دل است،
که مستور و مخفی است، و بر اعضای برون حکم میراند.

توضیح اصابع: بمعنی انگشتان است، اصابع نیز ضبط کرده‌اند نقل از فرهنگ جامع
جلد اول و دوم.

بیت ۳۵۹۱:

گر بخواهد بر عدو ماری شود ور بخواهد بر دلی یاری شود
بیت ۳۵۹۲:

ور بخواهد گفچه در خورد نی ور بخواهد همچو گرز ده منی
بیت ۳۵۹۳:

دل چه میگوید بدیشان ای عجب طرفه وصلت طرفه پنهانی سبب
یعنی وصلتی بکن بین دل و اعضا وجوددار بسی عجیب و غریب است که عقل از
ادراک آن قاصر است.

بیت ۳۵۹۴:

دل مگر مهر سلیمان یافتست که مهار پنج حس بر تافتست
آیا دل قدرت مهر سلیمان در مملکت وجود پیدا کرده است که زمام اختیار این پنج

حسّ چنین نیرومند را در دست قدرت خود گرفته است.

۳۵۹۸: یَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ كُلُّهَا بِأَنَّ مِنْكُمْ كَامِرٌ لَا يُسْتَهَى

«يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ - فَمَالَهُ مِنْ قُوَّةٍ وَلَا نَاصِرٍ» (طارق - ۹ و ۱۰)

آن روز که بر رسند و باز نگرند پنهان‌ها را - او را نه نیروئی که به آن تاود یا کوشد نه یاری که او را یاری دهد. پنهانی دل آشکار شود، تبلی السرائر اشاره باحوال روز قیامت است. کامن آن راز پنهانی است که انسان بافشاء آن رغبتی ندارد و با خفاء آن قدرتی. دفتر اول ۳۶۰۰: چون سُقُومَاءَ حَمِيمًا قُطِعَتْ

جُمْلَةُ الْأَسْتَارِ مِمَّا أَفْظَعَتْ

«مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وَعَدَ الْمُتَّقُونَ فِيهَا أَنْهَارٌ مِنْ مَاءٍ غَيْرِ آسِنٍ وَأَنْهَارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ يَتَغَيَّرْ طَعْمُهُ وَأَنْهَارٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ وَأَنْهَارٌ مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّى وَلَهُمْ فِيهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ وَمَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ كَمَنْ هُوَ خَالِدٌ فِي النَّارِ وَسُقُوا مَاءً حَمِيمًا^(۱) فَقَطَّعَ أَمْعَائَهُمْ» آیه ۱۷ (محمد (ص) - ۱۵) داستان بهشتی که به متقیان در دنیا وعده دادند این است که در آن باغ بهشت نهرهایی است از آب زلال و نهرهای از شیر بی آنکه طعمش تغییر کند و نهرها از شراب که نوشندگان را لذت بخشد نهرها از عسل مصفّی و تمام انواع میوه‌ها بر آنان مهیا و مغفرت پروردگار، آیا حال آنکه در این بهشت ابد است مانند کسی است که در آتش مغلّد است؟ و آب جوشنده حمیم نوشند تا اندرون را پاره پاره گرداند. نصیب دوستان از ما امروز لطف است و فضل و نصیب دشمنان از ما عذابست و قهر. مؤمنان را حور و قصور است، دشمنان را فزاحت و رسوائی.

بیت ۳۶۰۴ شاهد مثال آن از دفتر دوم بیت ۳۶۳۹ و از دفتر چهارم بیت ۲۸۰

بیت ۳۶۰۴: الْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ حَكْمَتُست زشت را هم زشت جفت و بابت است

رجوع شود بقرآن کریم سوره ۲۴ آیه ۲۶، پاره‌ایی از شارحان باختلاف ضبط کرده‌اند

آنچه اینجا نوشته می‌شود مقرون بحقیقت است؟

برای تحقیق بیشتر بدفتر دوم از بیت ۳۶۳۹^(۲)(۳) دفتر چهارم بیت ۲۸۰^(۴) مراجعه

۱- حمیم: گرم و سوزان

الخبیثات للخبیثش زد فروغ

۲- بر دروغان جمع می‌آید دروغ

شود.

بیت ۳۶۰۸ - ۳۶۰۹:

این سخن پایان ندارد خیز زید
بر براق ناطقه بر بند قید
ناطقه چون فاضح آمد عیب را
میدراند پردهای غیب را
ناطقه در این ابیات بجای قوت ناطقه است یا روح ناطقه، شاهد مثال، در ابیات زیرین است:

«۳۰۸۷ - ۳۰۹۱»: دفتر اول

رفتن این آب فوق آسیاست
رفتنش در آسیا بهر شماست
چون شما را حاجت طاحون نماند
آب را در جوی اصلی باز راند
بیت ۳۰۹۰:

ناطقه سوی دهان تعلیم راست
ورنه خود آن نطق را جوئی جداست.
بیت ۳۰۹۱:

میرود بی بانگ و بی تکرارها
تحتها^(۵) الانهار و تا گلزارها^(۶)
بیت ۳۹۰۲:

ای خدا جانرا تو بنما آن مقام
که درو بی حرف میروید کلام
بیت ۳۹۰۳:

تا که سازد جان پاک از سر قدم
سوی عرصه دُور پهنای عدم

۳- دل فراخان را بود دست فراخ
۴- الخبیثات للخبیثین قرآن سوره ۲۴ آیه ۲۶ برای تکمیل اطلاع در این مورد به مجلد ششم کشف الاسرار و عده الابرار از ص ۴۸۴، ۴۹۰ علی الخصوص بصفحه ۴۹۱ فصل لعان مراجعه کنند.

۵- رجوع شود بشرح بیت ۲۷۱۸ و سوره دوم قرآن آیه ۲۳، ۲۶ و جلد دوم ۲۴۵۲
بیت ۲۴۵۲: اصل و سرچشمه خوشی آنست آن

زو تجری تَحْتَهَا الانهار خوان
۶- در مورد گلزارها رجوع شود بدفتر ششم بیت ۴۶۹۴: ببعد شرح زیر:
لیک چون تو باغی من مستعار
می کنم خدمت ترا روزی سه چار

بیت ۳۰۹۴:

عرصه بس باگشاد و با فضا وین خیال وهست باشد زونوا

بیت ۳۰۹۵:

تسنگ تر آمد خیالات از عدم زآن سبب باشد خیال اسباب غم
باز هستی تسنگ تر بود از خیال زآن شود در وی قمرها چون هلال

بیت ۳۱۰۰:

امر کن یک فعل بود و نون و کاف در سخن افتاد و معنی بود صاف^(۱)

دفتر اول بقیه قصه زید در جواب رسول علیه السلام

بیت ۳۶۰۸ دفتر اول:

این سخن پایان ندارد خیز زید بر براق^(۲) ناطقه بر بند قید

بیت ۳۶۰۹:

ناطقه چون فاضح آمد عیب را می دراند پرده های غیب را

بیت ۳۶۱۰:

غیب مطلوب حق آمد چندگاه^(۳) این دهل زن را بر آن بریند راه

۱- رجوع شود بشرح بیت ۳۰۹۱

توضیح بیت ۲۷۱۸:

بیت ۲۷۱۹: این چنین جس ها و ادراکات ما حس تجری تحتها الانهار بین
عبارت آیه مذکور مقتبس از آیه «أَيُّدُ أَخَذُكُمْ أَنْ تَكُونَ لَهُ جَنَّةٌ، الخ میگوید آیا دوست دارد یکی از شما که وی را باغی بود، گرداگرد آن خرماستان و میانه انگورها سورة البقرة آیه ۲۶۶».

۲- ناطقه در اینجا، بمعنی استعداد نطق و بیانست غیر از روح ناطقه است. مراد از روح الهی نفس ناطقه است. مقصود از روح القاء: القاکننده علوم غیب است بر قلوب که جبرئیل و گاه اطلاق بر قرآن شود ص ۶۳۷ تعبیرات و اصطلاحات صوفیانه. برای مزید، آگاهی به بیت ۳۰۸۷، ۳۰۹۱ مراجعه شود.

۳- چندگاه یعنی تا قیامت

بیت ۳۶۱۱:

تک مران درکش عنان مستور^(۱) به هر کس از پندار خود مسرور به

بیت ۳۶۱۲:

حق همی خواند که نومیدان او^(۲) زین عبادت هم نگردانند رو

نظر کلی درباره ابیات زیرین

دفتر اول بیت ۳۶۱۰:

غیب مطلوب حق آمد چنگاه این دهل زن را بر آن بریند راه

بیت ۳۶۱۱:

تک مران درکش عنان مستور به هر کس از پندار خود مسرور به

بیت ۳۶۱۲:

حق همی خواند که نومیدان او زین عبادت هم نگردانند رو

بیت ۳۶۱۳:

هم بر او میدی مشرف می شوند چند روزی در رکابش می دوند

بیت ۳۶۱۴:

خواهد^(۳) آن رحمت بتابد بر همه بر بد و نیک از عموم مرحمه

بیت ۳۶۱۵:

حق همی خواند که هر میر و اسیر با رجاء و خوف باشند و حذیر

۱- سرّ بهتر است که مستور باشد.

۲- از اراده حق بر این تعلق گرفته است که نومیدان او این عبادت را ادامه و از رحمت او مأیوس نباشند.

۳- خواهد، دلیل حذف (که) را در بیت ۳۴۵۸ گفته شده است.

بیت ۳۶۱۶:

این رجاء و خوف^(۱) در پرده بود تا پس این پرده پرورده شود

بیت ۳۶۱۷:

چون دریدی پرده کو خوف و رجاء^(۲) غیب را شد کز فر ابتلاء

بیت ۳۶۱۸:

بر لب جو برد ظنی یک فتا که سلیمانست ماهی گیری ما

بیت ۳۶۱۹:

گرویست این از چه فردست و خفیست ورنه سیمای سلیمانست چیست

بیت ۳۶۲۰:

اندر این اندیشه می بود او و درد دل تا سلیمان گشت شاه و مستقل

بیت ۳۶۲۱:

دیو رفت از ملک و تخت او گریخت تیغ بخشش خون آن شیطان بر بخت

بیت ۳۶۲۲:

کرد در انگشت خود انگشتی جمع آمد لشگر دیو و پری

بیت ۳۶۲۳:

آمدند از بهر نظاره^(۳) رجال در میان شان آنک بد صاحب خیال

۱- وَأَنْذِرْ بِهِ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَنْ يُحْشَرُوا إِلَىٰ رَبِّهِمْ آيَةُ ۵۱ سورة انعام خواجه عبدالله انصاری می گوید: خوف در این آیت بمعنی علم است و ترسنده به حقیقت اوست که علم ترس داند، ترس بی علم ترس خارجیانست. و علم بی ترس علم زندیقانست و ترس با علم صفت مؤمان و صدیقانست، این است صفت درویشان صحابه و اصحاب صفا را هم ترس بود ایشانرا هم علم هم اخلاق بود ایشانرا و هم صدق، الخ.

۲- رجاء ارتیاح دلست بملاحظه کرم مرجو رجاء بمعنی امیدواری و در اصطلاح تعلق قلب است بحصول امری محبوب در آینده.

۳- تشدید در کلمه نظاره از نظر رعایت وزن است، چنانکه برگزیده دیوان شمس تبریز، غزل شماره ۲۳ بیت ۵ گوید:

چون روح در نظاره فنا گشت این بگفت نظاره جمال خدا جز خدا نکرد
دیوان سنائی، غزل ۱۵۷، بیت اول. گاهی نیز کلمه در این معنی بدون تشدید است.

نظر کلی در خصوص ابیات ۳۶۲۴ - ۳۶۳۲

بیت ۳۶۲۴:

چونکه کف بگشاد و دید انگشتی رفت اندیشه و تحرّی یکسری

بیت ۳۶۲۵:

باک آنگاه است کان پوشیده است این تحرّی از پی نادیده است

در بیت ۳۶۲۵: یکی از نسخ خطی بجای باک، وهم ضبط کرده است.

بیت ۳۶۳۰ - ۳۶۳۱ - ۳۶۳۲:

مدتی معکوس باشد کارها شحنه را دزد آورد بر دارها

در مورد بیت ۳۶۳۰ رجوع شود به دفتر دوم بیت ۲۹۴۶^(۱)

تا که بس سلطان و عالی همتی بنده بنده خود آید مدّتی

در مورد بیت‌های بعدی نیز بدفتر دوم بیت ۱۳۹۲ و ۱۴۷۱ بعد^(۲) رجوع نمایند.

توضیح در مورد بیت ۳۶۲۹:

گرگشایم روزنش چون روز صور چون بگویم «هَل تری فیها فطور»

اشاره است بآیه شریفه سوم از سوره مبارکه ۶۷ قرآن مجید:

«فارجع البصر، هل تری من فُطور» چشم خویش و نگرستن خویش بآن بازگردان تا خود هیچ

شکافی بینی در آسمان یا گشادی»

در خبر آمده است که «انا الملک قلوب الملُوک» پادشاه بر پادشاهان منم، اعزاز و اذلال

بندگان دریدمنست، دل‌های عالمیان در قبضه اختیار منست. خواهم بخوانم و بخندانم، خواهم

برانم و بگریانم^(۳).

۱- چونک حکم اندر کف رندان بود
 ۲- خواجه لقمان بظاهر خواجه وش
 ۳- کشف الاسرار و عده الابرار

لاجرم ذوالنون در زندان بود

در حقیقت بنده لقمان خواجه‌اش

بیت ۳۶۶۵:

تختِ دل معمور شد پاک از هوا بروی الرحمن علی العرش استوی
 «الْزَحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ - لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَمَا تَحْتَ الثَّرَى
 (طه - ۵ و ۶) آن خدای مهربانی که بر عرش عالم وجود به علم و قدرت محیط است، هر چه
 در آسمان‌ها و زمین و بین آنها و زیره کره خاک موجود است همه ملک او است - بعضی،
 گفته‌اند: عرض مصداق خارجی ندارد و الرحمن علی العرش استوی کنایه است از استیلاء خدا
 بر عالم خالق (برای مزید اطلاع رجوع شود به کتاب قاموس قرآن جلد ۴ صفحه ۳۲۰ به بعد).
 ۳۶۷۲- موج در موج لَدَيْنَا مُحَضَّرُونَ:

«وَإِنْ كُلُّ لَمَّا جَمِيعٌ لَدَيْنَا مُحَضَّرُونَ» (یس - ۳۲)

و هیچکس نیست جز آنکه همه نزد ما حاضر می‌شوند (برای بینش بیشتر رجوع شود
 به جلد سوم تفسیر شریف لاهیجی صفحه ۷۴۵) بدفتر ۴ بیت ۴۴۲، دفتر اول بیت
 بیت ۲۰۳۶: نَآيِدُ أَنْ الْآكَاةَ بِرِ خَاصَّانِ پدید باقیان فی لَبَسٍ مِنْ خَلْقٍ جَدِيدِ
 ۳۶۷۵ ناز نازان رَبَّنَا احْيِيْنَا:

«قَالُوا رَبَّنَا ائْتِنَا اثْنَتَيْنِ وَ اَحْيَيْنَا اثْنَتَيْنِ فَاعْتَرَفْنَا بِذُنُوبِنَا فَهَلْ إِلَى خُرُوجٍ مِنْ سَبِيلٍ»
 (مومن - ۱۱) (در آن حال کافران) گویند پروردگار را تو ما را دوبار میراندی و باز زنده
 کردی ما را دوباره تا به گناهان خود را اعتراف کردیم، آیا ما را اینک راهی هست که از این
 عذاب دوزخ بیرون آئیم؟

بیت ۳۶۸۰: می نبینی صنع ربانیت را که کشید او موی پیشانیت را^(۱)

۳۶۸۱ انواع حال در مصرع اول بدفتر چهارم بیت ۳۶۷۲ به بعد مراجعه شود

۳۶۸۲: دیو می سازد جفانِ کالجواب زهره نی تا دفع گوید یا جواب:

«يَعْمَلُونَ مَا يَشَاءُ مِنْ مَحَارِبٍ وَ تَمَائِيلٍ وَ جِفَانٍ كَالْجَوَابِ وَ قُدُورٍ رَاسِيَاتٍ اِعْمَلُوا لِ
 دَاوُدَ شُكْرًا وَ قَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ» (سبا - ۱۳) آن دیوان بر او هر چه می‌خواست از کاخ و

عمارات و معابد عالی و ظروف بزرگ مانند حوض‌ها و نقوش و مثال‌های و در دیگ‌های عظیم را می‌ساختند، ای آل داود شکر و ستایش خدای را بجا آرید. (هر چند) از بندگان من عده قلیلی شکر گزارند.

بیت ۳۶۸۶: هر چه جز عشق خدای احسن است

گر شکر خواریست آن جان‌کنند است

بیت ۳۶۸۷: چیست جان‌کنند سوی مرگ آمدن

دست در آب حیاتی نـازدن

آب حیات: اشاره به محبت باری تعالی - با دست یازیدن بدامن محبت مرد کامل.

بیت ۳۶۹۰: در شب تاریک جوی آن روز را

پیش کن آن عقل ظلمت سوز را

بمنظور رهائی از شرّ نفس اماره تربیت عرفانی، در محیط ضلالت‌آمیز دنیا جلب

عنایت مرد کامل بکن.

بیت ۳۶۹۱: در شب بدرنگ بس نیکی بود

آب حیوان جفت تاریکی بود

آب حیوان یاد آور گفته شیخ سعدی علیه‌الرحمن «که آب چشمه حیوان درون تاریکی

است»

برای بینش بیشتر به مجلد اول شرح بیت ۵۷۴ ص ۴۰۱، مراجعه فرمائید

بیت ۳۶۹۳: خواب مرده لقمه مرده یار شد

خواجه خفت و دزد شب برکار شد

دزد شب کنایه از شیطان است، برای تکمیل اطلاع در مورد شیطان به کتاب قاموس

قرآن، کلیه تفاسیر قرآن، علی‌الخصوص به کتاب تفضیل‌الآیات القرآن مراجعه شود.

بیت ۳۶۹۴: تو نمی‌دانی که خصمانت کینه‌ها

ناریان خصم وجود خاکیند

منظور از ناریان ابلیس است که تحریف کلمه یونانی «دیابولوس» میباشد.

برای اطلاع بیشتر بمقاله اینجانب در شماره بیست و چهارم مجلد دانشکده ادبیات

دانشگاه تهران مراجعه فرمائید.

بیت ۳۶۹۶: آب آتش را کشد زیرا که او خصم فرزندان آبست و عدو
گوش فرادار تا کمی از آتش طبیعی صحبت بداریم، از قبیل شهوت، بعد از آتش بادی،
نیز در باب آتش روحی مانده عشق:

بیت ۳۶۹۸: نار بیرونی بآبی پُفسرد نار شهوت تا به دوزخ میبرد
بیت ۳۶۹۹: نار شهوت می نیاراند بآب زآنکه دارد طبع دوزخ در عذاب
وقتی بآتش دوزخ از طرف خدا خطاب: هَلْ أَمْتَلَيْتَ میرسد او فریاد هَلْ مِنْ مَزِيدِ سر
میدهد.

بیت ۳۷۰۰: نار شهوت را چه چاره نور دین «نورُکُم اِطفاءُ نارِ الکافرین»
سبب خاموشی شعله های آتش شهوت همانا نور دین است. که نور مؤمنان در حین عبور از
صراط مستقیم موجب خاموشی آتش جهنم می شوند.^(۱) برای بینش بیشتر بدفتر دوم مثنوی
به بیت ۱۲۴۵^(۲) و ۲۵۵۴^(۳) به بعد رجوع نمایند.

شواهدی شعری از دفتر اول برای شرح اشعار دفتر دوم

دفتر ۲ بیت ۱۲۶:

تا ز غیرت از تو یاران نسکلند زآنک آن خاران عدو این گُلند
سکلند، به بیت ۸۵۵ دفتر اول رجوع شود.
بیت ۱۲۸: جان بابا گویدت ابلیس هین تا بدم بفرییدت دیو لعین
رجوع شود به مجلد اول از دفتر نخستین بیت شماره ۳۱۶ به بعد

۱- کما قالَ علیه السلام «يقولُ النار يوم القيامة، جز یا مؤمن فان نورک اطفاء ناری»

۲- یا بگُلن وصل کن این خار را وصل کن با نار نور یار را
تا که نور او کشد نار ترا وصل او گلشن کند خار ترا
۳- مؤمنان در حشر گویند ای ملک نی که دوزخ بود راه مشترک الخ

بیت ۱۵۲:

گفت حق ادبارگر ادبار جوست خارِ روئیده جزای کِشیت اوست
رجوع شود به مجلد اول بشرح ابیات ۴۸۱ - ۴۸۰، چاپ شرکت اقبال ص ۳۲۵

بیت ۱۸۴:

چون از ایشان مجتمع بینی دو یار هم یکی باشند و هم ششصد هزار
توضیح به دفتر نخستین: بشرح بیت ۶۷۴ به بعد، مجلد دوم از ص ۲۱ - ۲۹

بیت ۲۱۸:

رفت وز آخر نکرد او هیچ یاد خواب خرگوشی بدان صوفی بداد
بیت ۱۱۵۶ دفتر اول، مجلد سوم، اثر خامه حقیر ص ۱۱۷ تا ۱۱۸ مراجعه فرمایند.

بیت ۲۴۴:

چونک صوفی بر نشست و شد روان رو در افتادن گرفت او هر زمان
رو در افتادن، رجوع بشرح بیت ۲۵۷۳ همین دفتر.

بیت ۲۷۴:

اصل کینه دوزخست و کین تو جزو آن کل است و خصم دین تو
بدفتر اول، مجلد دوم، بیت ۷۷۹ از ص ۱۰۲ تا ۱۰۶ چاپ شرکت اقبال

بیت ۲۹۸:

از خلیلی لا اَحِبُّ الْاَفْلَین پس فنا چون خواست ربّ العالمین
بقرآن کریم سوره ششم آیه ۷۶، مجلد اول از دفتر نخستین شرح بیت ۴۲۶ ص ۲۹۵
ص ۳۰۲ شواهد شعری از دفتر اول بمنظور شرح دفتر دوم
دفتر دوم بیت ۳۰۵:

بود انا الحق در لب منصور نور بود انا الله در لب فرعون زور

دفتر اول مجلد چهارم شرح بیت ۱۸۰۹

دفتر ۲ بیت ۳۰۷:

زآین سبب عیسی بدان همراه خود در نیاموزید آن اسم صَمَد

بدفتر نخست بیت ۱۴۱ به بعد ص ۱۵۳

دفتر ۲ بیت ۳۱۶:

پس کلام پاک در دل‌های کور می‌نپاید میرود تا اصل نور
 روی صحرا هست هموار و فراخ هر قدم دامی است کم ران اوستاخ
 پاره‌ از شارحان، در مصرع دوم را بجای اوستاخ (گستاخ ضبط کرده‌اند)
 «آنکه گستاخ آمدند اندر زمین استخوان و کله‌هاشان را بین»^(۱)
 دفتر دوم بیت ۲۷۳ رجوع شود بدفتر اول بیت ۳۱۲۱، قرآن کریم سوره سوم آیه
 ۱۳۱^(۲) آنک گستاخ آمدند اندر زمین
 در مورد کاربرد آنکه با فعل جمع آمدند رجوع شود بدفتر اول بیت ۲۸۶۵ و ۳۵۳۷ و مابعد آن:
 بیت ۲۸۶۵:

آنک دیدندش همیشه بی‌خودند بی‌خودانه بر سبوسنگی زدند
 بیت ۳۵۳۷:

و آنک تشنه گرد و کوثر می‌دوند یک بیک را نام وا گویم کیند
 قصه اهل سبا و طاغی شدن و نعمت ایشان را و در رسیدن شومی طغیان.

دفتر ۲ بیت ۲۸۲ - ۲۸۴:

او همی بانگی کند بی‌گوش و هوش چون خمش کردی تو او هم شد خموش
 قصه سبا از قصه‌های قرآن است، سبا نام قومی است که بلقیس همسر حضرت
 سلیمان از میان آنها برخاسته است تلاوت آیات سوره سبا متضمن فوائد و بسیار است.
 برای تکمیل فایده رجوع بدفتر اول از - مجلد اول بقلم نگارنده شرح بیت ۵۷۷
 صفحه ۴۰۳ و ۴۰۶: بیت ۳۱۴ دفتر سوم
 بیت ۳۱۴:

هم بر آن در گرد کم از سگ مباحش با سگ کهف ار شده‌استی خواجه باش
 برای مزیده اطلاع رجوع شود بدفتر اول بیت ۴۰۵^(۳) و ۱۰۲۲^(۴)

۱- استخوان و یشم آن گرگان عیان بسنگرید و پسند گیرید ای مهان
 ۲- وَ اتَّقُوا النَّارَ الَّتِي أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ بپرهیزید از آتشی که ساخته‌اند ناگرویدگانرا
 ۳- به مجلد اول از دفتر اول بقلم نگارنده ص ۲۸۷ رجوع فرمایند.
 ۴- به مجلد سوم از دفتر اول بقلم نگارنده ص ۵۰ رجوع فرمایند.

دفتر دوم

رجوع بدفتر دوم بیت ۳۰۲:

د ۲ بیت ۳۴۷:

آخر از پشه نه کم باشد تنم ملک نمرودی پیر برهم زنم

رجوع بدفتر نخستین مثنوی، شرح بیت ۱۱۸۹ مجلد سوم ص ۱۲۱۵

بیت ۳۴۸ - ۳۴۹ د ۲:

در ضعیفی تو مرا با پیل گیر هر یکی خصم مرا چون پیل گیر
قدر فُندُوق افکنم بُندُق^(۱) حریق بُندُقَم در فعل صد چون منجیق

(بیت ۳۵۳ د ۲) رجوع بدفتر اول شرح بیت ۱۳۱۴

احمدا خود کیست اسپاه زمین ماه بین بر چرخ بشکافش جبین

بیت ۳۵۴:

تا بداند سَعَد و نحس بی خبر دورتست این دور نه دور قمر

برای بینش بیشتر بقرآن مجید سوره ۵۴ و آیه نخستین مراجعه فرمایند و نیز مجلد

سوم از دفتر اول چاپ شرکت اقبال ص (۷۳ - ۷۴ - ۷۵) شرح بیت ۱۰۷۷ مورد مطالعه قرار گیرد.

ادامه پاورقی از صفحه قبل

توضیح درباره بیت ۲۸۶۵: سالکانی که توفیق یابند تا جمال باری تعالی را شهود کنند، مست و بی خود می شوند زیرا استعداد طالب، هر قدر زیاد باشد در این مورد محدود است، او مانند بچه کوچکی است که پیمانه مرد افکن را اگر سرکشد بناچار بی خود می گردد، و نیرو از دست می دهد.

اما در مورد ۳۵۳۷، باید خاطر نشان شود (آند) با فعل جمع مانند بیت ۲۸۶۵ بکار برده شده اند. اما بعضی از مثنویهای خطی قرن چهاردم آنرا بشکل متمایز و وزن متفاوت قلمداد کرده اند.

۱- بُندُق گلوله یا سنگی - یا سربی - ابابیل به ج ۱۰ نوبت ثالث ص ۶۲۱ کشف الاسرار و عدت الابرار را مطالعه فرمایند. برای مزید استحضار به مجلد سوم از دفتر اول بشرح ص ۱۸۴ و ۱۸۵، بقلم نگارنده مراجعه فرمایند.

باری امعان نظر به ابیات (۳۶۰ - ۳۵۰) اشارتی است، باحوال انبیاء و چگونگی گرفتاری آنها، نحوه هدایت‌شان، تلفی دعوت مردم زمان از قبول یا عدم آنست در عین حال یادآور مقام بسیار والا، عزت و عظمت و توجه تام و تمام حق باری تعالی، بخاتم انبیاء محمد مصطفی علیه صلوات و سلام است.

بطور خلاصه کلام باری تعالی «لولاک و ما خلَقْتُ الافلاک» را بخاطر می‌آورد، که هیچ کدام از انبیاء عظام بدان عز و مقام قرب و معرفت نرسیده‌اند و از انوار تجلی حق برخوردار نشده‌اند.

گرچه هر یک بقدر قوت و وسع، کوشش فراوان در دعوت مردم زمان بعمل آورده‌اند فی‌المثل حضرت ابراهیم با نمرود، موسی با فرعون زمان در افتاده‌اند.

اما شکوه و عظمت و هیبت حضرت محمد (ص) چنان بود که که جبین قمر را در اوج چرخ بشکافت و دفتر تنجیم را بست و بمعتمدان بمسائل سعد و نحس را آموخت، تا ترهات را در بوته نسیان بگذارند.

چون حضرت موسی علیه‌السلام از وراء دور زمان بگوشه‌ای از مقام قرب احمدی نظر کرد، ندا در داد، بار خدایا چه می‌بینم، از رحمت و مرحمت گذشته، آنجا مرتبه رؤیت است؟ خدایا خداوندا موسی خود را عنایتی کن، از آن دور را دور زمان بگذاران و از میان امواج دریای بی‌کران و ژرفنای و با عظمت (محمد) ص بیرون آر.

ندا آمد ای کلیم، این عز و دولت از آن جهت بتو نمودم، و در خلوت را بروی تو گشودم تا نظاره کنی و چون راه دراز است از تمنی صرف‌نظر نمائی و بقول شیخ سعدی علیه‌الرحمه:

«که نیرزد این تمنی به جواب لَنْ ترانی»

بیت ۳۵۶:

چونک موسی رونق دور تو دید کاندرو صبح تجلی می‌دیمد

صبح تجلی رجوع شود بدفتر اول بیت ۱۰۶۶ و کشف‌المحجوب ص ۱۶۷ و ۱۸۶.

بیت ۳۵۷: گفت یا ربّ آن چه دور رحمتست

آن گذشت از رحمت آنجا رؤیتست

بیت ۳۵۸:

غوطه ده موسی خود را در بحار از میان دوره احمد برآر

بحار: ادوار قبل از بعثت حضرت رسول اکرم (ص)

بیت ۳۵۸:

گفت موسی بدان بنمودمت راه آن خلوت بدان بگشودمت

بیت ۳۵۹: که از آن دوری درین دور ای کلیم

پابکش زیرا درازست این گلیم

پابکش: در این مورد بشرح بیت ۱۲۶۴ و ۱۲۶۵ مجلد سوم از دفتر اول مراجعه

نمایند.

دفتر سوم: فریفتن روستائی شهری را و به دعوت خواندن

شواهد شعری

د ۳ بیت ۲۳۵:

هست بی خرمی پشیمانی یقین بشنو این افسانه را در شرح این

دفتر سوم بیت ۲۳۹:

هر حوائج را که بودیش آن زمان راست کردی مرد شهری رایگان

هر حوائج رجوع شود بدفتر ۴ بیت ۳۱۴۱

هر شکار و هر کراماتی که هست از برای بندگان آن شهست

د ۳ بیت ۲۶۳:

گفت حقست این ولی ای سیبویه «اتّی من شرّ من أّحسنّت إلیه»

مصرع دوم بکلمات قصار حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام منسوبست میدانی

آنرا در شمار کلمات قصار آورده است.

د- ۲- ۳۵۰:

آن ادب کردن بُود یعنی مکن هیچ تحویلی از آن عهد کهن

برای تکمیل فایده رجوع شود به مجلد سوم از دفتر اول بقلم نگارنده شرح بیت

۱۲۴۱، ص ۱۶۰ و دفتر دوم بشرح بیت ۱۶۶۸ - ۱۶۶۶.

شواهد دفتر سوم بیت ۳۷۵ دفتر سوم: خار سه سویست، به مجلد چهارم دفتر اول بیت

۱۹۶۲.

بیت ۳۸۰ - ۳۸۲ به مجلد سوم از دفتر اول عیناً بقلم نگارنده بشرح ۱۲۳۱، ص ۱۵۴ ص

۱۵۵.

بیت ۴۱۱ دفتر سوم:

صبح نزدیک است خامش کم خروش من همی کوشم بی تو تو مکوش

«من همی کوشم» رجوع شود به شرح دفتر اول مجلد دوم صفحه ۳۱ بقلم نگارنده

چاپ انتشارات اقبال، ص ۳۱

بیت ۴۶۴ - ۴۶۰ دفتر سوم، رجوع شود به مجلد چهارم از دفتر اول، شرح بیت

۳۱۶۵ یا ۳۱۶۸.

د- ۳- بیت ۴۶۵:

ذکر و تسبیحات اجزای نهان غلفلی افکنند اندر آسمان

برای تکمیل فایده بشرح مجلد اول از دفتر نخستین بیت‌های ۵۱۲ - ۵۱۳ ص

۳۴۶ - ۳۴۷ مراجعه شود.

بشرح بیت ۲۱۰۷^(۱) بعد مجلد چهارم از دفتر نخستین مراجعه فرمایند.

۱- بیت ۲۱۰۷: آن ندائی کاصل هر بانگ و نواست

خود ندا آنست و این باقی صداست

بیت ۲۱۰۸: ترک و کرد و پارسی گو و عرب فهم کرده آن ندا بی‌گوش و لب

ادامه پاورقی در صفحه بعد

بیت ۴۷۱ دفتر سوم:

تا پری و دیو در شیشه شود بلکه هاروتی به بابل در رود
هاروتی: رجوع شود بشرح مجلد اول از دفتر اول شرح بیت ۵۳۵ ص ۳۷۰ - ۳۷۱.

بیت ۴۸۳ دفتر سوم:

آن زکاتی دان که غمگین را دهی گوش را چون پیش دستانش نهی
آن زکاتی: رجوع شود بشرح ۱۷۹۵ در مجلد چهارم

بیت ۵۸۸:

هر که در ره بی قلاوزی رود هر دو روزه راه صد ساله شود

بیت ۳۴۵۸:

هیچ ماند آب آن فرزند را هیچ ماند نیشکر مرقد را

بیت ۳۴۵۹:

چون سجودی یا رکوعی مرد کشت شد در آن عالم سجود او بهشت

نظر کلی درباره ابیات ۳۴۳۹ - ۳۴۴۲ دفتر سوم

مولانا در ابیات مذکور چهره مرگ را چنین نشان میدهد: مانند آبگینه خاصی است که هر کس تصویر خود را در آن می بیند، در تحت شرایط خاص خصلت های خویش را چنانچه اگر ذاتش پاک و گفتار و کردارش پسندیده باشد او بغیر از خوبی، زیبایی، صفا نمی بیند، بسیار

ادامه پاورقی از صفحه قبل

بیت ۲۱۰۹: خود چه جای ترک و تاجیکست و زنگ

فهم کردست آن نندا را چوب و سنگ
بیت ۲۱۱۰: هر دمی از وی همی آید آلتست جوهر و أغراض می گردند هست

بیت ۲۱۱۱: گر نمی آید بلی زیشان ولی آمدنشان از عدم باشد بلی

بیت ۲۱۱۲: زآنچ گفتم ز آشنائی سنگ و چوب

در بیانش قصه هس دار خوب

خوشحال و شادمان می‌گردد، گوئی بوصال معشوقش نائل آمده است.
و در صورت عکس حال او چنان آشفته می‌شود که گوئی زنگی آئینه‌ای یافته و تصویر
خویش را برای نخستین بار در آن نگریسته است پس متوحش و نالان و ناراحت می‌شود. و
چاره مشکل و داروی درد خود را در شکستن آئینه می‌انگارد. برای تکمیل آگهی بابیات
۳۹۷۳ - ۳۹۶۷ دفتر نخستین در مجلد چهارم را مطالعه فرمایند بدین قرار:
دفتر اول بیت ۳۹۶۷:

شد هوای مرگ طوق صادقان که جهودان بُد این دم امتحان

دفتر سوم به استعانت اشعار دفتر اول

۳۹۰۰ - ۳۹۰۶

یا کرامی إذا بحوا هذا البقر إن أَرَدْتُمْ حَشَرَ أرواح النَّصْر
بیت ۳۹۰۱:

از جمادی مردم و نامی شدم وز نما مردم بحیوان بر زدم
بیت ۳۹۰۲:

مردم از حیوانی و آدم شدم پس چه ترسم کی زمردن کم شدم
بیت ۳۹۰۳:

حملة دیگر بمیرم از بشر تا برآرم از ملائک بال و پر
بیت ۳۹۰۴:

وز ملک هم بایدم جستن زجو کل شیئی هالک إلا وجهه
بیت ۳۹۰۵:

باز دیگر از ملک قربان شوم آنچه اندر و هم ناید آن شوم
بیت ۳۹۰۶:

پس عدم گردم عدم چون ارغنون گویدم که اناالیه راجعون

بی قلاوزی رجوع شود به مجلد اول از دفتر اول بیت شماره‌ها ۴۹۰ ص ۳۲۸ - ۳۳۴ قلاوز کلمه ترکی و بمعنی دلیل و راه‌نماست.

بیت ۶۰۴ دفتر سوم:

در چنان روی خبیث عاصیه گفت یزدان نسفاً بالناصیه

رجوع شود به مجلد اول از دفتر اول بقلم نگارنده شرح صدمین بیت ص ۱۱۷

بیت ۶۱۵ دفتر سوم

آن فلان روزت خریدم آن متاع کُلُّ سِرِّ جَاوَزَ الاثنین شاع

رجوع شود به مجلد سوم دفتر اول ص ۵۹ شرح بیت ۱۰۴۹

بیت ۶۴۳ دفتر سوم:

این سزای آنکه بی تدبیر عقل بانگ غولی آمدش بگزید نقل

رجوع شود به مجلد چهارم از دفتر اول شرح بیت ۲۹۴۶

دفتر سوم بیت ۶۴۶:

گرگ بروی خود مسلط چون شرر گرگ جویان وز گرگ او بی خبر

برای مزید اطلاع رجوع شود به مجلد اول از دفتر نخستین ص ۳۹۴ و ۳۹۵، بیت

۵۶۱ دفتر اول مجلد اول.

باقی ابیات دفتر سوم که باستعانت دفتر اول حل شده است

بیت ۶۶۴:

کابل طرّار شید آورده‌ای بنگ و افیون هر دو با هم خورده‌ای

برای توضیح شید، بدفتر دوم بیت ۲۴۱۸ مراجعه شود.

و نیز بدفتر اول

«گفت ای شه با چنین عقل و ادب

این چه شیدست این چه فعل است، ای عجب»

بهر این گفتند داناان بفر
میهمان محسنان باید شدن
تو مرید و میهمان آن کسی
کور باید حاصلت را از خسی
بیت ۶۷۱ دفتر سوم:

آنکه مرداری خورد یعنی نبیذ
شرع او را سوی معذوران کشید
برای درک شرح این شعر به مجلد اول از دفتر نخستین بشرح بیت ۴۹۳ ص ۳۳۷
مراجعه فرمایند.

بیت ۶۸۹ دفتر سوم:

باده حق راست باشد نی دروغ
دوغ خوردی دوغ خوردی دوغ
رجوع شود به مجلد سوم از دفتر اول صفحه ۱۴۹ به شرح بیت، ۱۲۲۶
بیت ۷۱۵ دفتر سوم:

نظر کلی

برای درک معانی ابیات رجوع شود بشرح بیت (۳۱۶۵ - ۳۱۶۸)، دفتر اول
بیت ۳۱۶۵:

گندمی را زیر خاک انداختند
پس زخاکش خوشکها بر ساختند
بیت ۳۱۶۶:

بار دیگر کوفتندش زآسیا
قیمتش افزود و نان شد جان فزا
بیت ۳۱۶۷:

باز نان را زیر دندان کوفتند
گشت عقل و جان و فهم هوشمند
بیت ۳۱۶۸:

باز آن جان چونک محو عشق گشت
یُفْجَبُ الزُّرَاعُ آمد بعد کشت
بیت ۳۱۶۹:

این سخن پایان ندارد باز گرد
تا که با یوسف چه گفت آن نیک مرد

برای بینش بیشتر بشرح بیت ۸۹۰ مجلد دوم از دفتر نخستین ص ۲۵۰ بعد مراجعه شود و نیز مجلد چهارم بشرح بیت ۱۴۷۴، ۱۵۳۱ به بعد بقلم نگارنده مطالعه فرمایند در باب شرح بیت ۳۹۰۲، رجوع شود بشرح آیه ۶۷ تا ۷۱: سوره بقره.
بیت ۳۹۰۲: دفتر سوم

یا کرامی اذ بحوا هذا البقر
إِنْ أَرَدْتُمْ حَشْرَ أَرْوَاحِ النَّظَرِ
وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ، إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبَحُوا بَقَرَةً.

ترجمه: یادکن آن زمان که موسی گفت قوم خویش را که می فرماید شما را که گاو ماده بکشید. این قصه گاو بنی اسرائیل و ذکر صفات وی درین آیات از لطافت حکمت و جواهر عزت قرآن است، قرآن خود بحر محیط است ای بسالوه لوه شاهوار و دُرّ شب افروز که در قعر این بحر است، اما کسی باید که هر چه رب العزّه در صفت گاو بنی اسرائیل گفت از روی اشارت در صفات خود ببیند و بآن مقام رسد تا غواصی این بحر را بشاید و آن عجائب الذخائر و دُرّ الغیب او را بخود راه دهد، میگوید نه پیری فرو ریخته، نه نوزادی نارسیده یعنی که قدم این جوانمردان در دایره طریقت آنکه مستقیم شود که سکر شباب و شره جوانی ایشانرا حجاب نکند و ضعف پیری معطل ندارد، نقل از کشف الاسرار ج ۱ صفحه ۲۲۹ مضافاً ناگفته نماند مولانا به کرات و مرّات نفس اماره را بگاو تشبیه و کشتن آنرا لازم شمرده است در هفت بیت مذکور بزبان ساده خاطر نشان می شود، که در سیر تحوّل دایره حیات خاک به گیاه و گیاه خوراک حیوان و انسان تبدیل می شود آخر الامر در پی هر مردنی یک زندگانی نوین پدیدار می گردد که مرتبه بالا و بالا قرار دارد، لاجرم مرحله فنا که بصورت های مختلف نمایان است، مطالعه تفسیر، آیه ۸۸ سوره مبارکه القصص، مبین موضوع است و بس.

ملاصدرا، در این مورد فرمایش بسیار لطیفی است:

«فهم حمد و ستایش خداوند بدون داشتن علم و دانش غیر قابل تصور است، زیرا که کلام باری تعالی مشعر بر این است»:

چون اراده کنیم، گوئیم باش، همان دم، نیست، هست می شود، معدوم موجود می گردد بقرآن مجید سوره ۱۶، آیه ۴۲ رجوع شود.

ایضاً نقل ص از ۳۴۷ مجلد اول

دفتر سوم از بیت ۲۱۲۴ و دفتر ششم بیت ۱۸۶۴ - ۱۸۶۱:

«آنچنانک از صقل نور»^(۱) مصطفی صد هزاران نوع ظلمت شد ضیا
از جهود و مشرک و ترسا و مغ جملگی یک رنگ شد زان الپ اُغ
گر بدان سو راه یابی بعد از آن گه بدین سوگه بدان سوسرفشان

رجوع شود به مجلد سوم از دفتر اول شرح بیت ۱۳۳۹ ص ۱۹۴

همچنین بدفتر سوم بیت ۴۵۸ به بعد و بیت ۴۱۷۹ به بعد، و دفتر چهارم بیت ۳۶۳۷ و دفتر پنجم ۷۸۹ به بعد و دفتر ششم بیت ۱۲۶ به بعد و برگزیده اشعار دیوان شمس غزل دوازدهم، گلشن راز و از بیت ۴۸۷ به بعد مراجعه نمایند.

يُعْجِبُ الزَّارِعُ: رجوع شود بقرآن کریم سوره ۴۸، الفتح آیه ۲۹^(۲)

بیت ۳۱۷۷ دفتر اول:

ورنه منکر چنین دست تهی در ذر آن دوست چون پا می نهی

بیت ۴۳۷ از دفتر نخستین مجلد اول بقلم این فقیر ص ۱۰۰ - ۳۰۱، مراجعه فرمایند.

بیت ۳۱۸۴ - ۳۱۸۵، رجوع شود بشرح بیت ۱۰۷۵ مجلد سوم از دفتر اول ص ۷۲،

۷۳، اثر این حقیر چاپ انتشارات محترم اقبال.

در مورد حمزه سیدالشهداء

-۱

در موقعی که رؤسای متعصب قریش در آزار حضرت پیامبر (ص) سعی وافی داشتند دو تن از بزرگان عرب با و گرویدند و اسلام ایشان بهمین جهت باعث تقویت کار دعوت گردید آندو یکی حمزه بن عبدالمطلب عمّ حضرت و دیگر عمر بن خطاب از مشاهیر رؤساء عرب. اسلام حمزه باین شکل صورت گرفت که در محل صفا ابوجهل بحضرت مصادف شد، او را دشنام داده چون حمزه رسید و از این کیفیت اطلاع یافت، سخت در خشم شد و درصدد برآمد که انتقام این حرکت را از ابوجهل بکشد، در نزدیک خانه کعبه بابوجهل برخورد و او را با کمان خویش زد و گفت ترا نمیرسد که به برادرزاده من دشنام دهی، در صورتیکه من بدین او گرویده‌ام، و همین پیش آمد حمزه را در اعداد مسلمین در آورده و در صف مخالفین از این بابت تزلزل راه یافت. اما در مورد عمر و مقام او چگونگی در داستان پیر جنگی آمده است، برای تکمیل اطلاع به کتاب تاریخ مفصل ایران تألیف مرحوم استاد اقبال آشتیانی از ص ۳۱ به بعد به مراجعه فرمایند.

۲- «يعجب الزارع» سخت خوشی آید برزگران را یا ایشانرا به شگفت آرد. نقل از کشف الاسرار ج ۸ ص ۲۲۱.

بیت ۳۱۸۶، دفتر اول، برای بینش بیشتر به ص ۲۷۳، ۲۷۴ مجلد اول ایضاً بیت ۳۸۸ مطالعه شود.

در آمدن حمزه رضی الله عنه در جنگ بی زره

بیت ۳۴۲۱ به بعد دفتر سوم، شرح بیت ۲۴۲۷ دفتر اولست بقرار زیر:

بیت ۲۴۲۷: دفتر اول

رستم زال ار بود وز حمزه بیش	هست در فرمان اسیر زال خویش
اندر آخر حمزه چون در صف شدی	بی زره سرمست در غزو آمدی
سینه باز و تن برهنه پیش پیش	درفکندی در صف شمشیر خویش
خلق پرسیدند کای عم رسول	ای هژیر صف شکن شاه فحول
نه تو «لَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى» ^(۱)	تَهْلُكَةَ خواندی زپیغام خدا»

قبلاً بدان اشاره شده است، سورة بقره آیه ۱۹۵

بیت ۳۴۲۵:

پس چرا تو خویش را در تهلکه	می دراندازی چنین در معرکه ^(۲)
چون جوان بودی و زفت ^(۳) و سخت زه	تو نمی رفتی سوی صف بی زره
چون شدی پیر و ضعیف و منحنی	پس پرده های ^(۴) لاأبالی می زنی
لاأبالی وار با تیغ و ستان	می نمائی دار و گیر و امتحان
تیغ حُرمت می ندارد بپیر را	کسی بُود تمیز تیغ و تیر را
زین نَسَق غمخوارگان ^(۵) بی خبر	پسند میدادند او را از غیر

۱- وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّلْكَةِ

۲- بمعنی کارزار

۳- نیرومند

۴- پرده موسیقی، لا اباله بیم ندارم

۵- دوستان

جواب حمزه مرخلاق را

د- ۳ بیت ۳۴۳۱:

گفت حمزه چونکه بودم من جوان مرگ می دیدم وداع این جهان

د- ۲ بیت ۳۴۳۲:

سوی مردن کس برغبت کی رود پیش از درها برهنه کی شود
دفتر سوم باستعانت دفتر اول

بیت ۳۴۳۶: اندر آن باغ او چو آمد پیش پیش

فاتح الابیات، بیت مزبور را ترجمه کرده ولی چاپ نکرده است.

بیت ۳۴۳۸ دفتر سوم:

لیک از نور محمد من کنون نیستم این شهر فانی را زبون

د- ۳ بیت ۳۴۴۰:

هر که یوسف دید جان کردش فدی هر که گرگش دید برگشت از بدی

داستان یوسف علیه السلام رجوع شود بشرح بیت ۳۷۵۵ از دفتر اول:

«سحر عینست این عجب لطف خفیفست بر تو نقش گرگ و بر من یوسفیست»

گرگ و یوسف در مثنوی بسیار بکار برده شده است از جمله:

«خون همی گوید من آبم، بین مریز یوسفم گرگ از توام ای پرستیز»

در مورد داستان گرگ و یوسف بقرآن کریم سوره دوازدهم آیه ۱۷، «قالوا یا ابانا، انا
ذَهَبْنَا نَسْتَبِقُ وَ تَرَكْنَا يُوسُفَ عِنْدَ مَتَاعِنَا، فَأَكَلَهُ الذِّئْبُ وَ مَا أَنْتَ بِمُؤْمِنٍ لَنَا».گفتند ای پدر ما، ما رفتیم که تیر اندازیم، یوسف را گذاشتیم بنزدیک رخت و کالای
خویش، گرگ او را بخورد).

این قصه از نظر شیخ انصاری: «برادران به پدر گفتند».

«هیچ دستوری هست ای پدر که این روشنائی چشم یعقوبی را واسطه عقد خوبی را
فردا با ما بصحرا فرستی، تا یک ساعت تماشا کنیم؟ از حضرت پدر اجازت یافتند، نه بمراد و

خویش بل بمراد یوسف، که کودک بود، و حدیث نزهت و تماشا را متمایل.»

دفتر سوم بیت ۳۴۳۹:

ای کسانی که در موت، رحمت خدای تعالی را شامل خود می‌بینید، بیایید و شاد باشید. ای آدمهائی که در مرگ قهر و غضب الهی را شامل خود میدانید، این بزرگترین بلاست، اگر سوگوار و اندوهناک باشید سزاوار است.

شواهد شعری از دفتر ۴

بیت ۵۲۵:

مصطفی زین گفت کادم و انبیاء خلف من باشند در زیر لوا

اشاره است به حدیث «كنت أول النبيين في الخلق وآخرهم في البعث.» و همچنین اشاره به حدیث دیگری که مشعر است: آدم وَمَنْ دونه تحت لوائی يوم القيامة ولا فخر. شاهد مثال بیت ۵۲۱ همین دفتر است:

«پس به صورت عالم اصغر توئی پس به معنی عالم اکبر^(۱) توئی»

بیت ۵۲۶:

نحن الآخرون السابقون: حدیثی عرفانی است که از قرنیه مشهود است. رجوع شود به دفتر دوم بیت ۳۰۶۵:

آخرین قرن‌ها پیش از قرون در حدیث است آخرون السابقون

دفتر چهارم بیت ۵۲۷:

گر به صورت من ز آدم زاده‌ام من به معنی جد جد افتاده‌ام

اشاره به حقیقت من، برای مزید آگاهی رجوع به کتاب عرفان اسلامی از صفحه ۸۷ به بعد و نیز حدیث: «كنت نبياً و آدم بين الماء والطين وكتاب تأتیه (ص ۶۳۱).

۱- در بیان حکما که گویند آدمی عالم صغریست و حکمای الهی گویند آدمی عالم کبریست، زیرا آن علم حکما بر صورت آدمی مقصود بود علم این حکما در حقیقت آدمی موصول بود.

بیت ۵۲۸: فرشتگان به آدم سجده کردند برای آنکه نخست تجلی نور محمدی را در وی مشاهده کردند.

کز برای من بدش سجده ملک وزپی من رفت بر هفتم فلک
بیت ۵۳۰: فکری که بود وصف ازلی: تبیین و توصیف ربّانی، در مورد شخصیت والای محمدی (ص) است:

اول فکر آخر آمد در عمل خاصه فکری کاو بود وصف ازل
دفتر چهارم بیت ۵۳۱ رجوع شود به ۵۱۳ دفتر اول:
بیت ۵۳۲:

مرجمادی را کند فضلش خیر عاقلان را کرده قهر او ضریر
مفازه: بیابان بی آب و علف
بیت ۵۳۳: رجوع شود به دفتر سوم بیت ۸

جسمشان را هم ز نور اسرشته اند تاز روح و از ملک بگذشته اند^(۱)

بیت ۵۳۵ اشاره است به معراج پیامبر (ص) طبق نظر مؤلف فاتح الابیات.^(۲)

بیت ۵۳۶ - ۵۳۷: راه وصول بحق به کسی میسر است که در تحت حمایت مرشد، چشم بسته گام برمیدارند و اختیار خویش را بدست یار سپرده مانند میت در دست غسال.
بیت ۵۵۹:

بر دریدی در سخن پرده قیاس گر نبودی سمع سامع را نَعاس^(۳)
شواهد شعری ۱۸۵۴ و ۱۸۵۳ دفتر چهارم

نه نجوم است و نه رَمَل است و نه خواب وحی حق والله أعلم بالصواب
از پی روپوش عامه در بیان وحی دل گویند آنرا صوفیان

۱- چونک موصوفی به اوصاف جلیل
۲- چون خدا مرجسم را تبدیل کرد رفتنش بی فرسخ و بی میل کرد
۳- رجوع شود بدفتر اول مجلد چهارم (۳۰۹۱ - ۳۰۸۷)
توضیح: نَعاس هستی در حواس - اصطلاح عامیانه چرت زدن

بیت ۱۸۵۵:

وحی دل گیرش که منظرگاه اوست چون خطا باشد چو دل آگاه اوست

بیت ۱۸۵۶۶:

مؤمن ارینظر به نور الله شدی از خطا و سهو ایمن آمدی
در مورد شرح ابیات فوق رجوع شود بدفتر اول (مجلد اول) بقلم نگارنده ص ۱۷۷ -
۱۸۲ چاپ شرکت اقبال، چاپ سوم.
در مورد حدیث ینظر بنور الله رجوع شود به شرح بیت ۱۳۳۱ مجلد سوم از دفتر اول
ایضاً بقلم نگارنده ص (۱۹۲ - ۱۹۱)

بیت‌های (۱۸۷۴ تا ۱۸۷۹) دفتر چهارم شرح و شاهد مثال‌اش در دفتر اول:
«۳۱۶۵ - ۳۱۶۷» قرائت فرمائید.

دفتر چهارم بیت ۱۸۷۴:

بر دریده جنبش او پرده‌ها صورتش کرم است و معنی اژدها
دفتر چهارم بیت ۱۸۷۵:

آتشی کاؤل ز آهن می‌جهد او قدم بس سست بیرون می‌نهد
دفتر چهارم بیت ۱۸۷۶:

دایه‌اش پنبه است اوّل لیک اخیر میرساند شعله‌ها او تا اثیر
دفتر چهارم بیت ۱۸۷۷:

مرد اول بسته خواب و خور است آخر الامر از ملایک برتر است
دفتر چهارم بیت ۱۸۷۸:

در پناه پنبه و کبریت‌ها شعله نورش بر آید بر سُها
دفتر چهارم بیت ۱۸۷۹:

عالم تاریک روشن می‌کند کنده آهن بسوزن می‌کند
بیت ۵۲۱ دفتر چهارم:

شرح بیت‌های ۲۵۰۰، ۲۵۰۵، ۲۵۰۶ از دفتر اول و شاهد مثال از دفتر اول.

با امعان نظر بمفاهیم ابیات فوق و چند بیت بعدی چنین استنباط می‌شود، که وجود مردان کامل اغلب اوقات از میدان دید و ساحت فهم عوام و بی‌بصیرت، نهان است. حقیقت نیز غیر از این نمیتواند باشد، چنانکه گفته‌اند:

شب پره گر وصل آفتاب نخواهد رونسق بازار آفتاب نکاهد

تنها سوختگان را، این توش و توان است، که بسان گوهر شناسان، در شاهوار را تشخیص دهند و مانده پروانه دور و بر آن، بهرواز در آیند و جان بازند.

چون اولیاء آیت رحمتند و منادی هدایت و چشمه خورشید حقیقت‌اند. اگر منکران بدانها نمی‌گروند و پیروی نمی‌کنند، بدلیل عدم جنسیت‌شان می‌باشد، و این دلیل حقانیت مردان خداست. این موضوع قبلاً در بیت شماره ۲۰۸۱ بعد دفتر اول چنین آمده است:

«گر دو سه ابله ترا تهمت نهند حق برای تو گواهی میدهد»

«گر دو سه ابله ترا منکر شدند تلخ کی‌گردی چو هستی‌کان قند»

«نفرت خفاشگان باشد دلیل که منم خورشیدتابان جلیل»

«دزد شب خواهد نه روز اینرا بدان شب نیم‌روزم که تابم در جهان»

در ابیات دیگری شاعر بزرگوار متذکر می‌گردد، که ظاهر پرستان، صورت ساده جسمانی مردان خدا را می‌بینند. حقیقت و قدرت باطن آنانرا در نمی‌یابند، چه بقول مولانا، «اولیاء مانده دریائی هستند که سطح‌شان را طبقه از کاه ریز و نازک پوشانده مانع دید ظاهرینان شده است»، برای توضیح بیشتر بدفتر چهارم از بیت ۸۲۳ بعد^(۱) مراجعه فرمایند. و نیز در بیت دیگر فرماید که مرتبه انسان بدست اولیاءست^(۲) بحدی که در عالم رشاد پیامبر قُلْ یا عباد را یاد آور شد^(۳)

ما چو دریا زیر این که در نهان
کاین نظر کرده است ابلیس لعین
بر سر نور او برآید بر سرش

۱- جسم ما روپوش ما شد در جهان
شاه دین را منکر ای نادان به طین
گر بریزی خاک و صد خاکسترش

۲- اشاره به بیت ۲۴۹۵ و ۲۴۹۶:

مرتبه انسان بدست اولیاء
۳- قرآن کریم سوره زمر آیه ۵۴: «قُلْ یا عِبَادِی الذِّینَ اسْرَفُوا عَلٰی اَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ

ادامه پاورقی در صفحه بعد

شاهد مثال دیگر از دفتر چهارم برای شرح بیت ۲۵۰۶ دفتر اول ۳

اینک بمعنی بیت ۲۵۰۶ دفتر اول را درج بعد بشرحش پرداخته و در آخر سر بذکر شاهد مثال می‌پردازیم.

عالم کبری بقدرت سحر کرد کرد خود را در کھین نقشی نورد

در دو نسخه قدیمی مثنوی بیت ۲۵۰۶ حذف گردیده است. ناگفته نگذرم در ترجمه ساده‌ای که استاد (نیکلسن) از مثنوی معنوی بعمل آورده است ترکیب (عالم کبری) در مصرع اول همان بیت را (مفعول، سحر کرد گرفته اما والی محمد شارح مثنوی آنرا «سخره کرد» ضبط کرده است. باید اقرار کرد که در این صورت بیت معنی مطلوب نمیدهد، چون «عالم کبری» در دفتر چهارم به پیامبر اطلاق شده است بدین ترتیب:

«پس بصورت عالم اصغر توئی پس بمعنی عالم اکبر توئی»^(۱)

یعنی علت غائی وجود در جثه نحیف تو نهان و قدرت تو همسنگ و برابر عالمیانست. گویا شعر زیرین مُتَنَسَّب بحضرت امیرالمومنین علی علیه‌السلام، باین مسأله اشاره می‌کند.

«و تزعم اَنک جرمٌ صغیر وفیک انطوی العالم الاکبر»

در دفتر اول نیز ابیات ۳۵۷۵ و ۳۵۷۶، ۳۵۷۷ به مطلب فوق اشاره مینماید:

بیت ۳۵۷۵ دفتر اول:

دل مگر مهر سلیمان یافته‌است که مهار پنج حس بر تافته‌است

بیت ۳۵۷۶:

پنج حس از برون میسور او پنج حس از درون مأمور او

ادامه پاورقی از صفحه قبل

الله، بگو ای بندگان من که اسراف کردند بر خودها
بنده خود خواند احمد در رشاد

جمله عالم را بخوان قل یا عباد.

۱- بیت ۵۲۱ دفتر چهارم.

بیت ۳۵۷۷:

ده حس است و هفت اندام دگر آنچه اندر گفت ناید می‌شمر

بیت ۲۹۴۸: دفتر اول

از نَبی^(۱) بشنو ضلال ره روان که چه‌شان کرد آن بلیس بد روان

«یک عنایت به ز صدگون اجتهاد جهد را خوفست از صدگون فساد»

آن سکون سایح‌اندر آشنا به ز جهد اعجمی با دست و پا

اعجمی زددست و پا و غرق شد می‌رود سَبّاح ساکن چون عمَد

عمَد = چوبهای بهم بسته که بدان از دریا و نهر عبور کنند. (رک. لغات و تعبیرات مثنوی جلد ششم)

بیت ۲۸۸۴:

ای که خلقان را تو خر میخوانده این زمان چون خر برین یغ مانده

رجوع شود به صفحه ۳۵۸ مجلد اول شرح بیت ۵۲۰

بیت ۲۸۴۷:

فقه فقه و نحو نحو و صرف صرف در کم آمد یابی ای یار شگرف

رجوع شود به بیت ۸۹ و ۹۲ دفتر چهارم: فقه فقه جان و حقیقت فقه، بر همین قیاس نحونحو و غیره

دفتر ۴ بیت ۸۹: کردم از زخم آن جانب پناه

باز آوردند می‌گرگان به راه

دفتر ۴ بیت ۹۰: چون سبب ساز صلاح من شدند

پس دعاشان بر منست ای هوشمند

دفتر ۴ بیت ۹۱: بنده می‌نالد بحق از درد و نیش

صد شکایت می‌کند از رنج خویش

۱- نبی: nobi پهلوی nipek نوشته‌نامه - بنی‌خوان، خواننده قرآن - قاری قرآن - فرهنگ معین

دفتر ۴ بیت ۹۲: حق همی گوید که آخر رنج و درد

مر تو را لایبسه کنان و راست کرد

دفتر اول ۲۸۶۳:

خاک را سلطان اطلس پوش کرد

گنج مخفی بد زپری جوش کرد

اطلس پوش رجوع شود به بیت ۱۰۰۱ دفتر سوم:

بود اطلس خویش بر دلقی بدوخت

خویشتن را آدمی ارزان فروخت

دلق: کنایه از بدن و طبیعت جسمانی.

دفتر اول بیت ۲۸۷۵:

چون کنی در راه شیران خوش تگی

پس دمی مردار و دیگر دم سگی

رجوع شود به شرح بیت ۱۹۳۲ دفتر دوم و ۲۹۶۳ دفتر دوم و ۱۱۳۶ مجلد سوم از دفتر

نخستین

دفتر دوم ب ۱۹۳۲: اژدهایی خرس را در می کشید

پیرمردی رفت و فریادش رسید

دفتر دوم ب ۱۹۳۳: شیر مردانند در عالم مدد

آن زمان کافغان مظلومان رسد

دفتر دوم ب ۲۹۶۳: حق تعالی گرم و سرد و رنج و درد

بر تن ما می نهد ای شیرمرد

اشاره بروز الست است برای تکمیل فایده رجوع شود بشرح بیت های ۱۶۶۶ -

۱۶۶۸ دفتر دوم مثنوی.

د - ۵ - بیت ۵۹۹

جز به ضدّ ضدّ را همی نتوان شناخت چون به ببیند زخم بشناسد نواخت

بدفتر نخستین بیت شماره ۱۱۳۰ به بعد مجلد سوم ص ۹۷ بقلم این بنده

شواهد شعری از دفتر ۵

بیت ۲۸۸۴ - ۲۸۸۱:

لا جرم در طرف باشد اعتداد در لَهَنها نبود الا اتحاد
نور شش قنذیل چون آمیختند نیست اندر نورشان اعداد و چند
دفتر ۵ بیت ۲۸۸۳:

آن جهود از ظرفها مُنکر شدست نور دید آن مؤمن و مدرک شدست
دفتر ۵ بیت ۲۸۸۴:

چون نظر بر ظرف افتد روح را پس دو بیند شیث را و نوح را
برای مزید آگهی رجوع بدفتر نخستین شود مجلد دوم بقلم این بنده ص ۲۰ - ۱۹ و
دفتر سوم بیت ۱۲۵۴ بعد و دفتر چهارم بیت ۴۰۶ بعد.
بیت ۲۸۸۳ آن جهود، رجوع بدفتر اول مجلد اول بیت ۳۲۶ - ۳۲۴، صفحه ۲۴۵ تا
صفحه ۲۵۰

شواهد شعری از دفتر پنجم

«دعوت کردن مسلمان مغ را»

د ۵- بیت ۲۹۱۲ به بعد:

مرمغی را گفت مردی کای فلان هین مسلمان شو بباش از مومنان
گفت اگر خواهد خدا مومن شوم ور فزاید فضل هم موقن شوم
گفت می خواهد خدا ایمان تو تا رهد از دست دوزخ جان تو
هیچ کس در ملک او بی امر او در نیفزاید سر یک تای مو
ملک ملک اوست فرمان آن او کمترین سگ بر در آن شیطان او
ترکمان را گر سگی باشد به در بر درش بنهاده باشد رو و سر

باشد اندر دست طفلان خوارمند

کودکان خانه دمش می‌کشند

بیت ۲۹۶۲ - ۲۹۶۱:

سالها شد با سگی درمانده

ای که خود را شیر یزدان خوانده

چون شکار سگ شدستی آشکار

چون کند این سگ برای تو شکار

رجوع شود بدفتر اول مثنوی مجلد چهارم شرح بیت‌های ۲۸۷۶ - ۲۸۷۷ و همچنین

به مجلد سوم بشرح بیت ۱۳۴۶ و ابیات بعدی.

بیت ۳۰۱۵:

حمله بروی همچو شیر نر کند

دفتر ۲۹۴۲: باز اگر بیگانه معبر کند

با ولی گل با عدو چون خار شد

که اشدّاء علی الکفّار^(۱) شد

آن چنان وافی شدست و پاسبان

ز آب تتماجی که دادش ترکمان

اندر او صد فکرت و حیلت تند

پس سگ شیطان که حق هستش کند

تا برد او آب روی نیک و بد

آب روهما را غذای او کند

که سگ شیطان از آن یابد طعام

آب تتماج^(۲) است آب روی عام

چون نباشد حکم را قربان بگو

بر در خرگاه قدرت جان او

چون سگ باسط ذراعی بالوصيد^(۴)

گله گله از مرید^(۳) و از مرید

که چنین بر وی خلافت می‌رود

صاحب خانه بدین خواری بود

چون که یار این چنین خواری شوم

هم خَلِیق^(۵) گردم من ار تازه و نوم

تسخر آمد ایش شاء الله کان

چونک خواه نفس^(۶) آمد مستعان

۱- قرآن کریم؛ سورة الفتح آیه ۲۹: «مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ» یعنی محمد رسول خداست و آنان که با اویند سختانند بر کافران، رحیمانند میانۀ خود.

۲- آب و تتماج: نوعی غذای ترکی مرید و مرید

۳- قرآن کریم سورة ۱۸، آیه ۱۷: «وَكَلْبُهُمْ بِاسِطٍ ذِرَاعُهُ بِالْوَصِيدِ» یعنی: سگشان گسترانیده بود و ساعدش را به آستانه آن در غار.

۴- خَلِیق: کهنه

۵- نفس: ذات ولی با اتصاف معنی آن تغییر پیدا می‌کنند مانند نفس امّاره نفس لوامه - مطمئنۀ

۰ من اگر ننگ مغان یا کافر
 که کسی ناخواه او و رغم او
 ملکت او را فروگیرد چنین
 دفع او می‌خواهد و می‌بایدش
 آن نیم که بر خدا این ظن برم
 گردد اندر ملکت او حکم جو
 که نیارد دم زدن دم آخرین
 دیو هر دم غصه می‌افزایدش
 لیک نفس نحس و آن شیطان زشت
 می‌کشند سوی کفران و کنشت
 گفت ای منصف چو ایشان غالب‌اند
 یار او باشم که باشد زورمند
 یار آن تانم بدن کاو غالبست
 آن طرف افتم که غالب جاذبست
 چون خدا می‌خواست از من صدق زفت
 خواست او چه سود چون پیش نرفت
 نفس و شیطان خواست خود را پیش برد
 و آن عنایت قهرگشت و خرد و مرد
 تو یکی قصر و سرایی ساختی
 اندر او صد نقش خوش افراختی
 خواستی مسجد بود آن جای خیر
 دیگری آمد مرآن را ساخت دیر
 یا تو بافیدی یکی کرباس تا
 خوش بسازی بهر پوشیدن قبا
 تو قبا می‌خواستی خصم از نبرد
 رغم تو کرباس را شلوار کرد

چاره کرباس چه بود جان من
 جز زیون رأی آن غالب شدن
 او زیون شد جرم این کرباس چیست
 آنک او مغلوب غالب نیست کیست
 د ۵ ۲۹۳۰: چون کسی بی خواست او بروی براند
 خار بن در ملک و خانه او نشاند^(۱)

مثل شیطان بر در رحمان

حاش الله ایش^(۲) شاء الله کان حاکم آمد در مکان و لا مکان^(۳)

د - اول ۲۸۲۵ تا ۲۸۲۸، ابیات زیرین اشاره بنفوذ معنوی مرد کامل یا مراد است.

لطف شاهنشاه جان بی وطن	چون اثر کردست اندر گُل تن
لطف عقل خوش نهاد خوش نسب	چون همه تن را در آرد در ادب
عشق سنگ بی قرار بی سکون	چون در آرد گُل تن را در جنون
لطف آب بحر کو چون کوثرست	سنگ ریزش جمله دَر و گوهرست

رجوع شود به شرح بیت ۲۰۰ به بعد ۸۷۵ به بعد دفتر پنجم بدین قرار

دفتر پنجم بیت ۲۰۰: «آب چون پیکار کرد و شد نجس»

تا چنان شد کاب را رد کرد حس»

دفتر پنجم بیت ۲۰۱: حق ببردش باز در بحر صواب

تا بشستش از کرم آن آب آب

۱- برای تکمیل فایده به مقاله نگارنده در مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی شماره ۳ - ۴ سال ۲۴ صفحه ۷۰ به بعد در تحت عنوان «شمه‌ای از نشانی‌ها و اوصاف شیطان در دو داستان مثنوی» مراجعه شود.

۲- ایش شاء الله کان: هر چه که خدا بخواهد

۳- قبلاً ذکر گردیده

دفتر پنجم بیت ۸۷۵: هر که اندرشش جهت دارد مقر

نکـنـدش بی واسطه او حق نظر

دفتر پنجم بیت ۸۷۶: گر کند ردّ از برای او کند

ور قـبـول آرد هـمـو باشد سـنـد

دفتر پنجم بیت ۸۷۷: بی ازو ندهد کسی را حق نوال

شـمـه گفتم من از صاحب وصال

دفتر پنجم بیت ۸۷۹: موهبت را بر کف دستش نهد

وز کـفـش آنرا به مرحـومـان دهد

دفتر پنجم بیت ۸۸۰: با کفش دریای کل را اتصال

هست بی چون و چگونه و بر کمال

برای درک معضل بیت‌ها ۸۷۵ به بعد مجلد سوم از دفتر اول شرح بیت ۱۰۰۴ مراجعه

فرمائید ص ۳۹ - ۴۰.

دفتر اول ۲۸۳۷: دل شکسته گشت کشتیان زتاب

لیک آن دم کـرد خـامـش از جـواب

رجوع شود به بیت ۱۴۴۴ و ۱۶۷۵ دفتر دوم بقرار زیر:

از دفتر دوم ۱۴۴۴: وانماید خونیان دیو را و انماید دام خُـدعه و ریـو را

در دفتر دوم ۱۶۷۵: زآن نشان با والد یحیی بگفت

کی نیائی تا سه روز اصلاً بگفت

در دفتر دوم ۱۶۷۶: تا سه شب خامش کن از نیک و بدت

ایـن نشان باشد که یحیی آیدت

دفتر اول بیت ۲۸۴۳: آب دریا مرده را بر سر نهد

و ر بـود زنده ز دریا کی رهد

رجوع شود به بیت ۳۸۷۹ دفتر ششم و بیت ۹۸۵ مجلد سوم ص ۳۵.

بـنـده این دیو می باید شدن چونک غالب اوست در هر انجمن

تا مبادا کین کشد شیطان زمن پس چه دستم گیرد آنجا ذوالمنن^(۱)
آنک او خواهد مراد او شود از که کار من دگر نیکو شود

(شرح دفتر پنجم باستعانت دفتر اول)

جواب گفتن مؤمن سنی کافر جبری را و در اثبات اختیار بنده دلیل گفتن، سنت راهی باشد کوفته اقدام انبیاء علیهم السلام، بر یمین آن بیابان جبرکی خود را اختیار نبیند و امر و نهی را منکر شود و تأویل کند، و از منکر شدن امر و نهی لازم آید انکار بهشت کی بهشت جزای مطیعان امرست و دوزخ جزای مخالفان امر و دیگر نگویم بچه انجامد کی «العاقِلُ یُکفیه الاشارة» و بر یسار آن راه بیابان قَدَرست کی قُدَرست خالق را مغلوب قدرت خلق و از آن فسادها زاید کی آن مغ جبری بر شمرد.

بیت ۳۱۰۹ - ۳۱۱۰ دفتر پنجم

جادوان فرعون را گفتند بایست مست را پروای دست و پای نیست
دست و پای ما مَی آن واحدست دست ظاهر سایه است و کاسِ دُست

^(۲) برای مزید فایده بقرآن کریم سورة هفتم آیه شریفه ۱۱۷ مراجعه فرمایند.

^(۳) دفتر اول مثنوی بیت ۱۶۱۵ مجلد چهارم، اثر خامه این فقیر را بشرح زیر مطالعه فرمائید.
دفتر سوم مثنوی بشرح بیت ۱۷۲۱.

^(۴) بیت ۳۱۳۰: رجوع شود بدفتر اول مجلد دوم ص ۱۸، ایضاً همان کتاب.

- ۱- ذوالمنن: صاحب احسان
- ۲- وَالْقَى السَّحَرَةُ سَاجِدِينَ قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ: و افکنده شدند ساحران سجده کنندگان، گفتند گرویدیم بهروردگار جهانیان
- ۳- رجوع شود به مجلد چهارم
- ۴- بیت ۳۱۳۰: روغنی کوشد فدای کُل به کُل
خواه روغن بوی کن خواهی تو کُل

ادامه پاورقی در صفحه بعد

قافیه مصرع اول بیت ۳۱۰۹، بیست در تحت عنوان بایست، توقف سخن آمده است، در صورتیکه پاره‌ای از شروح دیگر آنرا عدد تصور کرده‌اند مناسب که بنظر نیامد.
بیت ۳۰۱۵: دفتر پنجم

پس تَسْفُطُ آمد این دعوی جبر لا جرم بدتر بود زین روز گبر

دو فقره از شروح مثنوی، GK تَقْسُطُ، AB تَسْفُطُ ضبط کرده‌اند،

«این تَسْفُطُ نیست تقلیب خداست مینماید که حقیقت‌ها کجاست»

اصطلاح معادل سوفسطائیت. که در بیت ۵۴۸: دفتر اول آمده است

«از سبب سوزیش من سودائیم در خیالاتش چو سو فسطائیم»

لا جرم: در بیت ۳۱۰۵ مذکور

اشاره بقدریه است با توجه باین حدیث:

«الْقَدْرِيَّةُ مجوسُ هذه الأمة» یعنی پیروان مذهب قدری مجوسان این امت هستند.

بیت ۲۹۴۹:

صد هزاران ساله راه از جاده دور برد و کردشان ادبار^(۱) و عور

بیت ۲۹۵۰:

استخوانهاشان ببین و مویشان عبرتی گیر و مران خر سویشان

بیت ۲۹۵۱:

گردن خر گیر و سوی راه کش سوی ره بانان و ره دانانِ خوش

ادامهٔ پاورقی از صفحهٔ قبل

معنی قرآن ز قرآن پرس و بس
وز کسی کآتش ز دست‌اندر هوس
پیش قرآن گشت قربانی و پست
تا که عین روح او قرآن شدست
۱- ادبار بمعنی مُدَبِّر بکار رفته است برای تکمیل اطلاع بشرح بیت ۱۲۲۷ مجلد سوم از دفتر نخستین صفحه ۱۴۷

دفتر اول بیت ۲۹۵۲:

هین مهلُ خر را و دست از وی مدار زآنک عشق اوست سوی سبزه‌زار^(۱)
 بیت ۲۹۵۳: گریکی دم تو بغفلت و اهلیش او رود فرسنگها سوی حشیش
 بیت ۲۹۵۶: شاو روهُنْ پس آنکه خالفوا^(۲) إِنَّ مَنْ لَمْ يَفْصِهَنَّ تَالِفُ
 حدیثی است منسوب بحضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام قبلاً بحث مستوفی در این مورد
 بعمل آمده است.

بیت ۲۹۵۷: با هوی و آرزو کم باش دوست چون یُضِلُّكَ عن سبیل الله اوست
 بیت ۲۹۵۸: این هوا را نشکند اندر جهان هیچ چیزی همچو سایه هَمَزَهاں
 دفتر پنجم از بیت ۵۷۴ به بعد رجوع شود بدفتر اول از بیت ۹۸۳ - ۹۸۶ مجلد سوم از دفتر
 اول بقلم نگارنده ص ۳۴ - ۳۵

شواهد شعری دفتر ۵ در بیان قول رسول علیه‌السلام «لارهبانیه

فی الاسلام^(۳)

د ۵- بیت ۵۷۴: بر مکن پر را و دل برکن ازو
 زانک شرط این جهاد آمد عدو
 بیت ۵۷۵: چون عدو نبود جهاد آمد محال
 شهوت^(۴) نبود نباشد امتثال

۱- رجوع شود بدفتر ششم بیت ۱۸۲۱ و نیز بشرح بیت ۳۱۲۱.
 ۲- (۲۹۵۱ تا ۲۹۵۴) رجوع بشرح بیت شماره ۱۵۰۰ ببعد دفتر چهارم و ۲۴۶۷ ببعد و دفتر
 پنجم. ۴: حدیث شاو روهُنْ و خالفوهُنْ، ضمیر مؤنث دارد ولی منظور اصلی نفس است.
 ۳- رهبانیت در اسلام نیست؛ رهبانیت عبارت است از برآوردن تخم‌ها جهت دفع شهوت و
 نخوردن گوشت و پوشیدن پلاس و لباس‌های خشن و رو پنهان کردن از مردم و گوشه‌نشینی و
 ترک دینا. (انتدراج).
 ۴- شهوت: میل مفرط است

بیت ۵۷۶: ^(۱) صبر نبود چون نباشد میل تو

خضم چون نبود چه حاجت حیل تو

بیت ۵۷۷: هین مکن خود را خصی رهبان مشو

ز آنک عَفَّت هست شهوت را گرو

بیت ۵۷۸: بی هوا نهی از هوا ممکن نبود

غازی بر مردگان نتوان نمود

بیت ۵۷۹: انفقوا گفتست پس کسبی بکن

ز آنکه نبود خرج بی دخل کهن

بیت ۵۸۰: گرچه آورد انفقوا را مطلق او

تو بخوان که اکسبوا ثم انفقوا ^(۲)

بیت ۵۸۱: همچنان چون شاه فرمود اصبروا ^(۳)

رغبتی باید کز آن تابی تو رو

بیت ۵۸۲: پس کلوا ^(۴) از بهر دام شهوتست

بعد از آن لاتسرفوا آن عفتست

بیت ۵۸۳: چون که محمول به نبود لدیه

نیست ممکن بود محمول علیه

۱- صبر: تحمل و شکیبائی و بردباری و در اصطلاح ترک شکایت است از سختی بلا نزد غیر خدا و صابر کسی است که خود را با بلا چنین قرین کرده باشد که از آمدن بلا باک ندارد. (فرهنگ اصطلاحات عرفانی)

۲- انفقوا: اشاره به آیه مبارکه ۲۶۷ از سوره بقره که می فرماید: «یا ایُّها الذین آمنوا انفقوا مِنْ طِیِّبَاتِ مَا کَسَبْتُمْ» ای ایشان که بگرویدند، نفقه کنید از پاک آنک کسب کردید و بدست آورید.

۳- اصبروا: «یا ایُّها الذین آمنوا اصبروا و صابروا» (سوره آل عمران - ۲۰۰) ای اهل ایمان! صبور باشید و یکدیگر را به صبر و مقاومت دعوت کنید.

۴- کلوا: اشاره به آیه شریفه ۳۱ از سوره اعراف: «وکلوا و آشربوا و لا تُسرفوا» بخورید و بیاشامید ولی اسراف و زیاده روی نکنید. برای بینش بیشتر بدفتر دوم مثنوی بیت ۶۲۰ مراجعه فرمائید.

بیت ۵۸۴: چون که رنج صبر نبود مرترا

شرط نبود پس فرو ناید جزا

بیت ۵۸۵: حبّذا^(۱) آن شرط و شادا آن جزا

آن جزای دل نواز جان فزا

مراجعه بحدیثی شود که در شرح بیت ۱۹۳۹ دفتر اول بدان اشاره شده است.

بیت ۵۹۴ دفتر پنجم:

«این کسی داند که روزی زنده بود از کف این جان جان جامی ربود»

برای مزید فایده بدفتر اول مجلد چهارم بیت ۳۷۴۴ و دفتر دوم به بیت ۳۲۳۲ رجوع

شود مفهوم مصرع اول بیت مزبور بطور تقریب همانند مصرع دوم است.

مطالعه در بیت ۱۰۸۰ مجلد سوم، همین دفتر موضوع را روشن می‌کند.

بیت ۳۹:

جنگ فعلی هست از جنگ نهان زین تخالف آن تخالف را بدان

برای نمایاندن این تضاد، رجوع بدفتر اول مجلد چهارم، تفسیر ابیات ۲۴۶۱ و ۲۴۷۵

و مجلد اول شرح بیت ۲۹۸، صفحه ۲۲۶ و ۲۲۷ مراجعه نمایند.

بیت ۴۱ دفتر ۶

چون ز ذره محو شد نفس نفس جنگش اکنون جنگ خورشید است و بس

رجوع شود بدفتر اول مجلد چهارم بیت ۳۷۸۹ به شرح بیت ۶۱۵، ص ۴۲۴ - ۴۲۷

مجلد اول بقلم این بنده چاپ دانشگاه تبریز.

بیت ۴۵ دفتر ۶:

جنگ ما و صلح ما در نور عین نیست از ما هست بین اصبعین

رجوع شود بدفتر اول مجلد اول شرح بیت ۳۹۳ ص ۲۸۰

إصبعین: اشاره بحديث «قلب المؤمن بین اصبعین من اصابع الرحمن»

دفتر ششم بیت ۵۹:

هست بی‌رنگی اصول رنگها صلح‌ها باشد اصول جنگها
برای شرح بیت مزبور بدفتر اول مجلد سوم بیت ۱۱۲۱ - ۱۱۳۵ ص ۹۳ - ۹۴ همان
کتاب از ص ۹۵ تا ص ۱۰۲ را لطفاً بررسی فرمایند. و نیز به مجلد چهارم به تفسیر ابیات
۲۴۶۷، ۳۵۲۱ - ۳۵۲۲، عنایت فرمایند. برای توضیح بیت ۲۴۶۷ دفتر اول همچنان به
مجلد دوم و شرح ابیات ۷۶۶ - ۷۶۴ و صفحه ۸۶ و ۸۷، مراجعه فرمایند.
دفتر ششم بیت‌های ۸۱ - ۷۲

۷۲: حرف گو و حرف نوش و حرفها	هر سه جان گردند اندر انتها
۷۳: نان دهنده و نان ستان و نان پاک	ساده گردند از صُور گردند خاک
۷۴: لیک معنیشان بود در سه مقام	در مراتب هم ممیز هم مُدام
۷۵: خاک شد صورت ولی معنی نشد	هر که گوید شد توگویش نی نشد
۷۶: در جهان‌اند هر سه منتظر	گه ز صورت‌ها رب و گه مُستقر
۷۷: امر آید در صُور رَو در رَوَد	باز هم ز امرش مجرّد می‌شود
۷۸: پس له الخلق وَ لَهُ الامرش بدان	خلق امر جان راکب بر آن
۷۹: راکب و مرکوب در فرمان شاه	جسم بر درگاه و جان در بارگاه
۸۰: چونک خواهد کآب آید در سبو	شاه گوید جیش جان را که اِرکبو
۸۱: باز جانها را چو خواند در عُلُو	بانگ آید از نقیبان اِنزِلُوا

پاورقی

- ابیات ۸۱ - ۷۲، اشاره بوحث وجود است، شاهد مثال در دفتر اول بیت ۱۱۱۲
مجلد سوم ص ۸۶ و ۸۷ بقلم این بنده.
۲- در مورد ابیات ۷۵ - ۷۳، رجوع شود به کتاب مطالعه در تصوف ص ۹۵، همین
دفتر ابیات ۴۴۶ - ۴۳۱ و همچنین دفتر اول بیت ۶۰۶ تا ۶۱۰ ص ۴۲۰ - ۴۲۳.

«ما نبودیم و تقاضا مان نبود لطف تو ناگفته ما می‌شنود»
 نه ما بودیم و نه تقاضا داشتیم، تو ما را از عالم بالقوه بعالم بالفعل آوردی اینهمه در
 نتیجه لطف بی‌نهایت تو بود.

۳- ۷۶- ۷۷: برای مزید استحضار رجوع شود:

«بدفتر نخستین بیت ۴۰۲ - ۳۸۸ ص ۲۷۳ - ۲۸۶ مجلد اول از همان کتاب مذکور
 برگزیده غزلیات دیوان شمس غزل بیستم.

بیت ۷۸: رجوع بقرآن کریم سوره ۷، آیه ۵۲:

«وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَ النُّجُومُ مُسَخَّرَاتٌ بِأَمْرِ إِلَهِ الْخَلْقِ وَالْأَمْرُ» «یعنی آفتاب و ماه و
 ستارگانرا تسخیر شده‌ها بامر او آگاه باشید مرا ورا است آفرینش و فرمان»

بیت ۸۰: فاتح‌الابیات بنا به نوشته نیکلسن این بیت را حذف کرده است

بیت ۸۱: مراد از نقیبان نگهبانان و ملائک هستند.

بیت ۸۷: رجوع بدفتر دوم بیت ۳۲۳۲ مراجعه فرمایند.

بو نگه‌دار و بپرهیز از زکام تن به پوش از باد و بود سردِ عام
 بیت ۹۳:

ز آنک لا شرقیست و لا غربیست او با منجم روز و شب حریست او
 برای مزید فایده دفتر نخستین مجلد اول شرح بیت ۵۴۰ ص ۳۷۶ تا ۳۸۰ را مطالعه
 فرمایند.

بیت ۹۶:

از قزح در پیش مه بستی کمر ز آن همی رنجی زو آنشَقَّ الْقَمَرُ
 قزح، در اصطلاح قدیم عربی پادشاه آسمان، در اصطلاح پاره مسلمانان مانند یک
 شیطان تلقی شده است که با منجمان قرابت دارند.

وَأَنْشَقَّ الْقَمَرُ: برای مزید استحضار بقرآن کریم سوره ۵۴ آیه اول إِنْ تَرَبَّتِ السَّاعَةُ وَأَنْشَقَّ
 القمر، نزدیک شد قیامت و شکاف خورد ماه)

برای بینش بیشتر بدفتر نخستین مجلد سوم شرح بیت ۱۰۷۷ ص ۷۳ - ۷۴ چاپ
 اقبال رجوع کنید.

شرح دفتر ششم باستاناد دفتر اول

بیت ۱۰۵:

این ستاره بی‌جهت تأثیر او میزند بر گوشهای وحی جو
انوار الهی بر دل حسام‌الدین چلبی میتابد و بدین وسیله در مثنوی انعکاس پیدا
می‌نماید بطور کنایه در چند مورد مثنوی بکار رفته است از جمله دفتر اول بیت ۷۵۴ بعد،
مجلد دوم ص ۷۵، بقلم نگارنده این سطور.

بیت ۱۲۶ - ۱۲۸، رجوع بشرح بیت‌های ۳۱۶۵ - ۳۱۶۸ دفتر اول مجلد چهارم.

بیت ۱۵۴:

از سعادت چون بر آن برزدند همچو تن آن روح را خادم شدند
رجوع شود بدفتر اول بیت‌های ۲۶۴۷ - ۲۶۶۶.
دفتر ششم سؤال و جواب قاضی و صوفی در مثنوی معنوی قصه‌ایست که سر دراز
دارد. اینک نمونه‌ای از آن بیان می‌شود تا برسیم باصل مقصود:

عنوان - «باز مکرر کردن صوفی سؤال را» دفتر ششم بیت ۱۷۳۹

بیت ۱۷۳۹: د - ۶

«گفت صوفی قادر است آن مستعان که کند سودای ما را بی‌زیان
باری خلاصه کلام این است، صوفی گفت آن پروردگار توانا را قدرت بیش از آن است
که بتواند این سودای ما را بی‌زیان گرداند. آنکه آتش را بر خلیل سرد و مبدل آورد کرد، توانائی
دارد که معامله را بی‌ضرر گرداند. آن خداوند کریم که از عین خار گل آرد، می‌تواند فضای دی
ماه را مانند بهار سبز و خرم گرداند. آنکه نمونه‌ی صنع‌اش پرورش سر و آزاد به تعداد زیاد در این
باغ و بستانهاست، قادر است تا این دل نژند و غصه‌مند را شاد و خرم گرداند. آن مبدء فیاض و
حیات‌بخش که با یک فرمان آفرینش کن. عدم را موجود گردانید. اگر او را باقی بدارد چیزی از

او کم نمی‌شود.

آن آفریننده‌ای که تن خاکی را جان داد تا زنده شد اگر آنرا بدست عزرائیل نمی‌سپرد
چه زیانی می‌کرد؟!

خود چه باشد گر ببخشد آن جواد، بنده را مقصود جان بی اجتهاد.

دور دارد از ضعیفان در کمین مکر نفس و فتنه دیو لعین

بهتر است جواب قاضی را از زبان شیرین و شیوای نظم مولانا بشنویم.

داناان از دیر زمان حکایت کرده‌اند که شرّ از لوازم عالم کون و فساد است این مساله
در دفتر دوم در زیر عنوان:

«متردد شدن در میان مذاهبهای مخالف و بیرون شو و مخلص یافتن آن». شاهد مثال
(دفتر دوم) نمایان است:

بیت ۲۹۲۳: «دفتر دوم»

می‌کند موصوف غیبی را صِفَت	«همچنانک هر کسی در معرفت
باحثی مَرگفت او را کرده جَرَح	«فلسفی از نوع دیگر کرده شرح
و آن دگر از زرق جانی می‌کَنَد.	«و آن دگر در هر دو طعنه می‌زنند
نی بکَلّی گمراه‌اند این رَمَه	«این حقیقت دان نه حق‌اند اینهمه
قلب را ابله ببوی زر خرید	«ز آنک بی حق باطلی ناید پدید
قلب‌ها را خرج کردن کی توان؟	«گر نبودی در جهان نقدی روان
آن دروغ از راست می‌گیرد فروغ	«تا نباشد راست کی باشد دروغ
زهر در قندی رود آنکه خرند	«بسر امید راست کثر را می‌خرند

عارف، موصوف غیبی را بزبان رمز و راز خویش بیان می‌کند، فلسفی بحث شیرینی از
نوع دیگر آغاز می‌کند که معترض گفتار او را جرح و تعدیل مینماید، ارباب شریعت هر دو را
بیاد انتقاد می‌گیرد و مردم را از پیروی مدعیان بر حذر میدارد، ولی خلاصه کلام، در این شعر
منعکس است:

«این حقیقت دان نه حقند اینهمه نی بکَلّی گمراه‌اند این رَمَه»

باری تعالی، آنچه نعمت حیات بخشیده شرّ محض نیست زیرا که به مقتضای عنایت در هر ماده‌ قابلی از هستی نصیب خویش را واجد می‌شود بقول معروف:
«زنیکو هر چه صادر گشت نیکوست».

بنابراین «طبق فرمایش استاد علامه که روانش شاد باد»
«عیب و آفت شرّ، نسبت بمراتب خلق مُتَصَوِّر است نه نسبت بخالق» که عنایت او موجد نظام کلی آفرینش، بوجه تمام‌تر و متقن‌تر است». بعقیده مولانا، شرّ اندک، در برابر خیر بسیار به حسب عادت قابل تحمّل است. بلی خداوند هیچ چیز را بی‌فایده و بدون منظور خلق نکرده است، چنانکه در اشعار قبلی بدان اشاره شده است.
و نیز دقت در ابیات ۵۷۴^(۱) به بعد دفتر ۵ و ۱۷۴۷ به بعد دفتر ششم بسیاری از مسائل را روشن می‌کند. بهتر است اینهمه بزبان نظم مولانا بیان شود:

جواب دادن قاضی صوفی را

بیت ۱۷۴۷ به بعد:

۱۷۴۷: «گفت قاضی گر نبودی امر مُر

ور نبودی خوب و زشت و سنگ و دُر»

۱- بیت ۵۷۴ د ۵:

در بیان قول رسول الله علیه‌السلام «لا رهبانیه فی الاسلام»

بر مکن پر را و دل بر کن ازو	ز آنک شرط این جهاد آمد عدو
چون عدو نبود جهاد آمد محال	شهوت نبود نباشد امثال
صبر نبود چون نباشد مثل تو	خضم چون نبود چه حاجت خیل تو
هین مکن خود را خصی رهبان مشو	ز آنک عفت هست شهوت را گرو

خصی: مردی را گویند که بیضه‌اش را کشیده باشند
رهبانیت، طریقه راهبان، راهب یعنی تارک دنیا
رهبان با ضمّ را جمع راهب

۱۷۴۸: «ور نبودی نفس و شیطان و هوا

ور نبودی زخم و چالیش و وغا^(۱)»

۱۷۴۹: «پس بچه نام و لقب خواندی مَلِک

بـسندگان خویش را ای مُتتهک^(۲)»

۱۷۵۰: «چون بگفتی ای صبور و ای حلیم
د ۶

چون بگفتی ای شجاع و ای حکیم»

۱۷۵۱: صابرين^(۳) و صادقین و القاتین

چون بدی بی‌ره زن و دیو لعین

۱۷۵۲: رستم و حمزه و مخنث یک بُدی

علم و حکمت باطل و مُندک^(۴) شدی

۱۷۵۳: علم و حکمت بهر راه و بی‌رهیست^(۵)

چون همه ره باشد آن حکمت تهیست

۱۷۵۴: بهر ایسن دکان طبع شوره آب
د ۶

هر دو عالم را روا داری خراب

۱۷۵۵: من همی دانم که تو پاکی نه خام

وین سؤالت هست از بهر عوام

۱۷۵۶: جور دوران و هر آن رنجی که هست

سهلتر از بعد حق و عقل توس

۱- جنگ، کارزار

۲- آلوده کننده ناموس - مانده و فرسوده

۳- رجوع بقرآن کریم سوره سوم آیه ۱۵. توضیح: القاتین یعنی فرمانبرداران

۴- مندک، مصدر اندکاک = منهدم شده - نابود شدن مجاب شدن.

۵- رجوع بقرآن مجید سوره دوم آیه ۲۴. پاره از شروح مانند فاتح الابیات راهی و بی‌راهی ضبط کرده‌اند.

۱۷۵۷: ز آنک اینها بگذرند آن نگذرد

دولت آن دارد که جان آگه برد

د ۶ ۱۷۷۱: ور نگوید کت نه آن فهم و فن است

لیک آن ذوق تو پرسش کردنت

د ۶ ۱۷۷۲: آن ملیحان که طیبیان دلند

سوی رنجوران بپرسش مایل اند

د ۶ ۱۷۷۳: ور حذر از ننگ و از نامی کنند

چاره سازند پیغامی کنند

د ۶ ۱۷۷۴: ورنه در دلشان بود آن مفتکر

نیست معشوقی ز عاشق بی خبر

برای بینش بیشتر در مورد بیت ۱۷۷۱، بدفتر اول بیت ۱۵۷۸ مراجعه شود:

هر دمش صد نامه صد پیک از خدا یا ربی ها زو شصت لبیک از خدا

برای مزید آگاهی از مفهوم این بیت رجوع شود بدفتر دوم بیت ۱۱۸۹^(۱) - ۱۱۹۰ -

۱۱۹۱ و نیز بدفتر سوم بیت ۱۹۴ و ۱۹۵^(۲) بعد

دفتر ششم بیت ۸۷۰، ۱۹۸۶، ۴۲۳۹.

پاورقی ابیات ۲۴۲۰ - ۲۴۱۹ دفتر ششم

برای تکمیل فایده رجوع شود بدفتر اول شرح بیت ۵۱۳، ۵۱۲ مجلد اول از ص

۳۴۶ - ۳۵۱.

بیت ۳۱۰۸ - ۳۱۰۵: در این زمینه قبلاً بحث مستوفی بعمل آمده است

۱- این سخنها خود بمعنی یاریست
چون کند تقصیر پس چون تن زند
هست لبیکی که نتوانی شنید
چونک لبیکش بیا رب میزند
لیک سر تا پای بتوانی چشید

۲- در بیان آنک الله گفتن نیازمند عین لبیک گفتن حق است

گفت لبیک نمی آید جواب ز آن همی ترسم که باشم ردّ باب
گفت آن الله تو لبیک ماست و آن نیاز و درد و سوزت پیک ماست

- برای مزید استحضار بشرح بیت (۱۴۶۵ - ۱۴۶۳) دفتر اول مجلد چهارم مراجعه شود
 ۳۱۶۰: جز مگر دزدی که خدمتها کند
 صدق او بسیخ جفا را برکند
 ۳۱۶۱: چون فضیل^(۱) ره زنی کو راست باخت
 زآنکه ده مرده بسوی تو به تاخت
 ۳۱۶۲: و آنچنانکه ساحران فرعون را
 روسیه کردند از صبر و وفا
 ۳۱۶۳: دست و پا دادند در جُرم قَوْد^(۲)
 آن بصد ساله عبادت کی شود
 ۳۱۶۴: تو که پنجه سال خدمت کرده
 کی چنین صدقی بدست آورده

شواهد شعری دفتر اول برای شرح دفتر ششم:

بیت شماره ۳۰:

نُقل خارستان غذای آتشست بوی گل قوت دماغ سر خوشست

۱- برای شرح حال فضیل بن عیاض (وفات ۱۸۷ هـ. ق) به کتاب رساله قشیریه صفحه ۱۰ کشف المحجوب (ترجمه انگلیسی صفحه ۹۷ به بعد) تذکرة الاولیا جلد اول از صفحه ۷۴ به بعد، نفحات صفحه ۸ به بعد، طبقات الکبری جلد اول صفحه ۸۹، این خلکان صفحه ۵۴۲ مراجعه شود.

۲- قَوْد: کشنده را باز کشتن، قصاص کردن قصاص (نقل از لغات و تعبیرات مثنوی) توضیح: گفته شده است که فضیل قبل از آنکه بسوی تصوف به گراید، راه زن بوده است در مورد ابیات ۳۱۶۲ - ۳۱۶۳ رجوع فرمایند. بشرح بیت ۳۱۰۹ همین دفتر

۳۱۸۲: فعل تست این غصه‌های دم بدم این بسود معنی قَدْ جَفَّ القلم
 ۳۶۸۳: دیو می‌سازد جفان کمالجواب زهره نی تا دفع گوید یا جواب
 ۳۱۸۴: کارکن هین که سلیمان زنده است تا تو دیدی تیغ او برنده است

ترجمه تفسیری آیات شریف قرآن و اشاره به تأویلات و احادیث و شرح عبارات مشکل، مذکور در مجلد چهارم

قال و حالی از ورای حال و قال غرقه گشته در جمال ذوالجلال
دفتر اول بیت ۲۲۱۲- ذوالجلال: «وَيَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ» (الرحمن -
(۲۷)

و زنده ابدی ذات خدای منعم با جلال و عظمت است.
دفتر اول ۲۲۳۴- در نماز اهد صراط المستقیم: «اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» (فاتحه
الکتاب - ۶) خداوندا تو ما را به راه راست هدایت فرما.
بیت ۲۲۳۴:

بهر این موسی همی گوید زبیم در نماز اهدِ صِرَاطِ الْمُسْتَقِيمِ
بر مثال سامری از مردمان: «قَالَ فَأَذْهَبَ فَإِنَّ لَكَ فِي الْحَيَاةِ أَنْ تَقُولَ لَا مِسَاسَ» (طه - ۹۷)
بیت ۲۲۵۸:

خویش و بیگانه شده از مارمان بر مثال سامری از مردمان
موسی گفت: اینک از میان ما برو که تواز زندگانی (دنیا به مرضی معذب خواهی شد که همه از
تو متنفر شوند و) دائم گویی: کسی مرا نزدیک نشود.

بیت ۲۳۴۲- فقر فخرست و مرا بر سر مزن: «الفقر فخری» فقر افتخار من است
(حدیث نبوی) «الفقر فخری آن است که از دنیا برهنه گردد و در این برهنگی به دین نزدیک
گردد و فی الخبر: «الایمان عریان و لباسه التقوی». (کشف الاسرار - ۱۰ / ۵۸)

بیت ۲۳۶۷- «نی زشرقی نی زغربی خوش بتاب»: «اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ
كَمِشْكُوهَ فِيهَا مِضْبَاحٌ فِي رُجَاةِ الرُّجَاةِ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا
شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ» (نور - ۳۵)

خدا منور آسمانها و زمین است. داستان نورش به مشکاتی ماند که در آن چراغی روشن باشد
و آن چراغ در میان شیشه‌ای که تلالو آن گویی ستاره‌ایست درخشان و روشن از درخت

مبارک زیتون که با آنکه شرقی و غربی نیست، شرق و غرب جهان بدان فروزانست.

بیت ۲۴۲۵- زُيِّنَ لِلنَّاسِ حَقُّ أَرَأَيْتُمْ: «زُيِّنَ لِلنَّاسِ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَ الْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَ الْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَ الْأَنْعَامِ وَ الْحَزْثِ ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ اللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ» (آل عمران - ۱۴)

معنی آیه: برآراستند مردمان را دوستی آرزوها از زنان و فرزندان و کیسه‌های زر و سیم و اسبهای نشاندار نیکو و چهارپایان و مزارع و املاک، اینها همه متاع زندگانی فانی دنیاست و همانا منزل بازگشت نیکو نزد خداست.

۲۴۲۶- چون «پی یسکن الیهاش آفرید»: «هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَ جَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا لِيَسْكُنَ إِلَيْهَا» (الاعراف - ۱۸۹) اوست خدایی که همه شما را از یک تن بیافرید و از او نیز جفتش را مقرر داشت تا به او انس و آرام گیرد.

۲۴۶۶- «پیش چوگانهای حکم کن فکان»: «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» (یس - ۸۲)

فرمان نافذ خدا (در عالم) چون اراده خلقت چیزی را کند به محض اینکه گوید به آن موجود باش بلافاصله موجود خواهد شد.

۲۴۹۶- «جمله عالم را بخوان قل یا عباد»: «قُلْ يَا عِبَادِ الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا رَبَّكُمْ» (زمر - ۱۰) بگوی ای بندگان من آنان که ایمان آوردید پرهیزید از پروردگارتان.

۲۵۳۹- شرح این زانو زدن را جاثمین: «فَأَصْبَحُوا فِي دِيَارِهِمْ جَاثِمِينَ» (هود - ۹۴) که صبحگاه همه در دیار خود هلاک شدند.

۲۵۵۸- «كَيْفَ أَسَى قُلُ لِقَوْمِ ظَالِمِينَ»: «يَفْكَيْفَ أَسَى عَلَى قَوْمِ كَافِرِينَ» پس چگونه اندوه خورم بر گروه کافران (سوره اعراف آیه ۹۲)

آسی از ریشه آسی (مهموز الفاء و ناقص) و صورتی دیگر از این کلمه: «أَسْبَى - أَسَى: حزن = یعنی غمگین شد. [آس و آشیان] = اندوهگین و مونث آن «آسیه».

۲۵۷۰- در میانشان برزخ لایبغیان: «مَرْجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ»

(الرحمن ۱۹ - ۲۰)

اوست که دو دریا را بهم در آمیخت و میان آن دو دریا برزخ و فاصله‌ایست

۲۶۰۱ آب در غوره ترش باشد ولیک چون به انگوری رسد شیرین و نیک^(۱)

رجوع شود به بیت ۳۷۱۶ به بعد در دفتر دوم و دفتر ششم ۴۷۳۶ به بعد

۲۶۰۲ باز در خم او شود تلخ و حرام در مقام سِزْکَلِ نِعَمِ الْإِدَامِ

مقتبس است از حدیث «نِعَمُ الْإِدَامِ الْخَلُّ» یعنی چه خوش ناشخورشی است سرکه» احادیث

مثنوی

۲۶۰۴ - رَبِّ هَبْ لِي مِنْ سُلَيْمَانَ آمَدَسْت: «قَالَ رَبُّ أَغْفِرْ لِي وَهَبْ لِي مُلْكًا لَا يَنْبَغِي

لَا أَحَدٍ مِنْ بَعْدِي إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ» (ص - ۳۵)

(سلیمان) عرض کرد بار الها به لطف و کرامت از خطای من در گذر و مرا ملک و سلطنتی عطا

فرما که پس از من احدی لایق آن نباشد که تو ای خدا بخشنده بزرگی.

۳۷۱۶ - ۳۷۱۵ دفتر ۲:

وز دم المؤمنون إخوة بپند در شکستند و تن واحد شدند

رجوع شود به دفتر دوم ۱۳۱۵، منظور از مُخْلِصُ حسام‌الدین است

آینه خالص نگشت او مُخْلِصُ است مرغ را نگرفته است او مُقْنَصُ است

مقنص به معنی شکارچی. (رک. ج چهارم فرهنگ معین)

چونک مُخْلِصُ گشت مُخْلِصُ باز رست در مقام امن رفت و بُرد دست

دفتر اول بیت ۲۶۲۹:

شاهدت گه راست باشد گه دروغ مست گاهی از می و گاهی ز دوغ

رجوع شود بشرح بیت ۱۲۲۶ دفتر اول

شاهد مثال ۴۷۳۶ دفتر ۶

-۱

میوه‌گر کهنه شود تا هست خام پخته نبود غوره گویندش بنام
گر شود صد ساله آن خام ترش طفل و غوره‌ست او بر هر تیزهش
از بیت ۲۶۰۳ تا بیت ۲۶۱۵، اشاره به تفسیر آیه، ۳۵ سوره صاد است «هَبْ لِي مُلْكًا لَا يَنْبَغِي
لَا أَحَدٍ مَخْلُصٌ مَاجِرَايَ عَرَبٍ وَ جَفْتُ أَوْ»
۲۶۱۶: مَاجِرَايَ مَرْدٍ وَ زَنَ رَا مَخْلُصِي
باز می‌جوید درون مُخْلِصِي

بیت ۲۶۳۱ «آن مُرائی در صیام و در صلاست

تا گمان آید که او مست و لاست»

ولاء: مصدور دوم باب مفاعلة، منشأ اعمال خارجی گاهی از صدق و صفاست، زمانی از ریا و دروغ که بسان شاهدان دروغین میباشند مرائی رجوع شود به دفتر دوم ۲۵۳۴ و دفتر سوم ۲۶۸۹:

گر تو خواهی شرح این وصل و ولا از سر اندیشه می خوان والضحی
اشاره به آیه شریفه «والضحی» در سوره الضحی است.

۲۶۳۴: حَسَّ را تمییز دانی چون شود آنک حَسَّ یَنْظُرُ بنور الله بود
بیت ۲۶۴۵ آشنائی عقل با عقل از صفا چون شود هر دم فزون باشد ولا
رجوع شود به حدیث حُبُّكَ الشَّيْءُ يَعْمَى يُصِمْ

بیت ۲۶۴۵ در وجود تو شوم من منعدم چون محبم حبَّ یعمی و یصم:
«حُبُّ الشَّيْءِ يَعْمَى وَيُصِمْ» (حدیث نبوی) دوست داشتن چیزی، انسان را کر و کور می کند.

بیت ۲۶۴۷ گفت والله عالم السر الخفی: کافرید از خاک آدم را صفی
«قُلْ أَنْزَلَهُ الَّذِي يَعْلَمُ السِّرَّ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ كَانَ غَفُوراً رَحِيماً» (فرقان - ۶)
(ای رسول بگو این کتاب را آن خدایی فرستاده که به علم ازلی اسرار آسمان ها و زمین آگاه است و هم او البته آمرزنده و مهربان است.
دفتر اول بیت ۲۶۴۹:

تا ابد او هرج بود او پیش پیش درس کرد از علم الاسماء خویش
رجوع شود به دفتر دوم بیت ۳۳۲۷:

«جان ما از جانِ حیوان بیشتر از چه آن رو که فزون دارد خبر»
اشاره به قصه حضرت آدم (ع) در سوره مبارکه بقره آیه شماره ۳۱: «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ

وَكُلَّهَا»^(۱)

۲۶۵۳ گفت پیغمبر که حق فرموده است من نكنجم در خم بالاویست:
 اشاره است به حدیث: «لَا يَسْعُنِي أَرْضِي وَلَا سَمَائِي وَيَسْعُنِي قَلْبُ عَبْدِي الْمُؤْمِنِ»
 (عوارف المعارف سهروردی، حاشیه احیا العلوم ج ۲ ص ۲۵۰) (یعنی: زمین و آسمان من
 گنجایش مرا ندارد و دل بنده مؤمن گنجایش مرا دارد).

۲۶۵۴: در زمین و آسمان و عرش نیز من نكنجم این یقین دان ای عزیز

۲۶۵۵: در دل مومن بگنجم ای عجب گر مرا جویی در آن دلها طلب

رجوع شود دفتر دوم ۳۱۰۹ به بعد و دفتر سوم بیت ۲۲۶۶ به بعد:

د ۳۱۰۹ ابلهان تعظیم مسجد می‌کنند

در خرابی اهل دل جد می‌کنند

د ۳۱۱۰ آن مجازست این حقیقت ای خران

نیست مسجد جز درون سروران

د ۳۱۱۱ مسجدی کان اندرون اولیاست

سجده گاه جمله است آنجا خداست

پس بود دل جوهر و عالم عرض

سایه دل چون بود دل را غرض

آن دلی کو عاشق مالست و جاه

یا زیون این گل و آب سیاه

دفتر ۲۶۵۶ گفت اَدْخُلْ فِي عِبَادِي تَلْتَقِي حَتَّةً مِنْ رُؤِيْتِي يَا مَتَّقِي
 اول

رجوع شود به بیت ۳۴۸۵ به بعد دفتر سوم:

نور آبی دان و هم آب چَفَش چونک داری آب از آتش مترس

اشاره است به آیات شریفه ۲۷ تا ۳۰ سوره فجر / حَنَّْ به معنی گریه و زاری است

۱- دفتر دوم بیت ۱۴۴۰ به بعد:

ساعتی گرگی در آید در بشر ساعتی یوسف رخی همچون قمر الی آخر.

(رجوع شود به کتاب المفردات فی غریب القرآن تألیف ابوالقاسم حسین بن محمد)
معنی آیه این است «ای نفس قدسی مطمئن و دل آرام امروز بحضور پروردگار باز آی که تو
خشنودی او راضی از توست باز آی در وصف بندگان خاص من در آی و بهشت من داخل
شو.»

۲۶۸۳ چون کنم در دست من چه چاره‌ایست

در نگر تا جان من چه کاره‌ایست

رجوع شود به بیت ۳۸۹۲ دفتر سوم:

چون زمین و چون جنین خون خواره‌ام تا که عاشق گشته‌ام این کاره‌ام
بیت ۲۶۹۴ قل تعالوا گفت حق ما را بدان تا بود شرم اِشکنی ما را نشان
بیت ۲۷۰۹ - «در پذیر از فضل الله اشتري»: «إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَ
أَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ (توبه - آیه ۱۱۱) (یعنی: خدا جان و مال مومنین
را به بهای بهشت خریداری کرده که آنها را در راه خدا جهاد می‌کنند.

مولانا جلال‌الدین رومی درباره کلمه «مشتري» چنین فرموده است:

«مشتري من خدايست و مرا می‌کشد بالا که الله اشتري»

برای فهم معانی متعدد «مشتري» به کتاب فرهنگ اصطلاحات نجومی تألیف دگر

ابوالفضل مصفی مراجعه فرمایند.

بیت ۲۷۱۴ - «گفت غضوا عن هوا ابصارکم»: «قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَ
يَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذَلِكَ أَزْكَى لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ» (سوره نور - آیه ۳۰) (یعنی: ای
رسول) مردان مؤمن را بگو که چشم‌ها از نگاه ناروا بپوشند و فروج و اندام‌شان را محفوظ
دارند که این بر پاکیزگی شما بهتر است و البته خدا به هر چه کنید کاملاً آگاه است.

همینطور مقتبس از این حدیث است: اِضْمِنُوا لِي سِتًّا اَضْمَنْ لَكُمْ الْجَنَّةَ اُضْذِقُوا اِذَا
حَدَّثْتُمْ وَاَوْقُوا اِذَا وَعَدْتُمْ وَاَذُوا اِذَا اِثْمَنْتُمْ وَاَحْفَظُوا فُرُوجَكُمْ وَغُضُّوا اَبْصَارَكُمْ وَكُفُّوا اَيْدِيَكُمْ.
(احادیث مثنوی ص ۲۷). برای بینش بیشتر بشرح ابیات ۵۶۵ و ۵۶۶ مجلد اول مراجعه
کنید.

درباره ادای امانت کراراً در قرآن کریم تأکید شده است: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا» (نساء - ۵۸)

و در جای دیگر در مورد ردّ وجوه استقراضی و اطمینان از آنکه انسان اگر به برادر مومن خویش قرض الحسنه بدهد و دوباره توفیق دریافت آن را پیدا کند فرموده است:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَدَايَيْتُمْ بِدَيْنٍ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَاكْتُبُوهُ» (بقره - ۲۸۲)

بیت ۲۷۱۸ - حس تجری تحتها الانهار بین: «وَجَعَلْنَا الْأَنْهَارَ تَجْرِي مِن تَحْتِهِمْ» (سوره - انعام - آیه ۶) (یعنی: و نهرها در زمین بر آنها جاری ساختیم. برای تکمیل آگاهی بابیات ۳۹۰۰ دفتر دوم مراجعه نمائید.

توضیح تعالوا، تعال از اصطلاحات خاص مولانا است در جای دیگر فرماید:

اسب خواندت، خر نخواندت ذوالجلال	اسب تازی را عرب گوید تعال
۲۷۱۸ رو بر سلطان و کار و بار بین	حس تجری تحتها الانهار بین
رجوع شود دفتر دوم بیت ۲۴۵۲ به بعد:	

«گوشت پاره که زبان آمد ازو	می رود سیلاب حکمت همچو جو
سوی سوراخی که نامش گوشهاست	تا به باغ جان که میوه اش هوشهاست
شاه راه باغ جانها شرع اوست	باغ و بستانهای عالم فرع اوست
اصل و سرچشمه خوشی آنست آن	زود تجری تحتها الانهار خوان»

۲۷۲۸ ابجد و هوز چه فاش است و پدید
 ابجد: بفتح اول و ثالث کنایه از حروف مفردات است که، الف، باء، تا، ثا، باشد. هوز: ای اتبع هواه یعنی پیروی کرد هوای نفس خود را الخ، رجوع شود بفرهنگ آندراج جلد اول
 رجوع شود به بیت ۳۵۱۶ دفتر چهارم و ۱۳۱۶ دفتر پنجم

کاف کافی آمد او بهر عباد	صدق وعده که هیعص
«این آلم و خم این حروف	چون عصای موسی آمد در وقوف»
«حرف ها ماند بدین حرف از برون	لیک باشد در صفات این زبون»

بنا بضبط ج ۱ کشف الاسرار ص ۴۱: الم، علماء را اختلاف است باین حروف هجا که

در ابتداء صورتهاست. محققان برآنند که از متشابهات و بعضی دیگر گفته‌اند که از اسرار است.

د ۱ - ۲۷۴۱: خاص و عامه از سلیمان تا به مور

زنده گشته چون جهان از نفع صور

رجوع شود به شرح بیت ۱۰۳۱ دفتر چهارم و ۲۴۲۶ دفتر ششم، قرآن سوره ۲۷ آیه ۱۸

ما جهانی را بدو زنده کنیم چرخ را در خدمتش بنده کنیم

عاقلان را چون بقا آمد ابد پس به معنی این جهان باقی بود

۲۷۴۹ و ۲۷۵۰:

بیت ۲۷۴۹: آن یکی جودش گدا آرد پدید و آن دگر بخشد گدایان را مزید

بیت ۲۷۵۰: پس گدایان آینه جود حق‌اند و آنک باحقند جود مطلق‌اند

رجوع شود به شرح بیت ۸۷۷ دفتر پنجم

د ۵ ب ۸۷۷ بی ازو ندهد کسی را حق نوال شمه گفتم من از صاحب وصال

بیت ۲۷۸۹: جست عیسی تا رهد از دشمنان بردش آن جستن به چارم آسمان

رجوع شود به شرح بیت ۴۳۶۷ به بعد دفتر ششم

د ۶ بیت ۴۳۶۷: آن امیر از مکر بر عیسی تند

عیسی اندر خانه رو پنهان کند

اندر آید تا شود او تا جدار

خود ز شبه عیسی آید تاج دار

هی میاویزید من عیسی نیم

من امیرم بر جهودان خوش پییم

زو ترش بردار آویزید کو

عیسی است از دست ما تخیط جو

اشاره است به آیه شریفه «و ما قتلوه و ما صلبوه و لکن شُبَّه لَهُمْ» سوره نسا آیه (۱۵۷).

بیت ۲۷۹۲: طفل شد مکتب پی کسب هنر بر امید مرغ با لطف پدر
رجوع شود به شرح بیت ۲۷۵۵ دفتر چهارم (به بعد):

«راه زن هرگز گدایی را نزد گرگ، گرگ مرده را هرگز گزده»
«خضر کشتی را برای آن شکست تا تواند کشتی از فجّار رست»
چون شکستی می‌رهد اشکسته شو امن در فقرست اندر فقر رو
۲۸۰۵ فَأَزِنِ بِالْحَرَّةِ پی این شد مثل فَأَيِّرِقِ الدُّرَّةَ بدین شد منتقل
اشاره به مثل «إِذَا زَيْنَتْ فَأَزِنِ بِحُرَّةٍ وَ إِذَا سَرَقَتْ فَأَسْرِقِ دُرَّةً»

اگر زنا کنی با زن آزاد کن و اگر بدزدی مروارید یک تا بدزد.

۲۸۱۲ جزو یک رو نیست پیوسته به کل ورنه خود باطل بدی بعث رسل
کل در اصطلاح صوفیانه وجود مطلق و یا ذات حق است.

رجوع شود به شرح بیت ۱۷۵۰ دفتر دوم: عتاب کردن حق تعالی موسی را علیه السلام

از بهر شبان

«وحی آمد سوی موسی از خدا بنده ما را زما کردی جدا»
«تو برای وصل کردن آمدی یا خود از بهر بریدن آمدی»

بیت ۳۷۰۱:

چه کشد این نار را نور خدا نور ابراهیم را ساز اوستا

نور ابراهیم: یعنی نور دین، رجوع به مجلد اول شرح بیت ۵۷۴ نمائید.

بیت ۳۷۰۲:

تازنار نفس چون نمرود تو وارهد این جسم همچون عود تو

بیت ۳۷۰۴:

تا که هیزم می‌نهی بر آتشی کی بمیرد آتش از هیزم کشی

هیزم کشی: بعضی از شارحان یاء، هیزم کشی را یاء مصدری تلقی و آنرا در معنی هیزم

کشیدن، تصور کرده‌اند، ولی در این مورد مرجح آن است که برای رعایت قافیه یاء مجهول محسوب داریم. برای بینش بیشتر بدفتر اول شرح بیت ۸۶، صفحه ۱۰۷ مراجعه فرمایند.

بیت ۳۷۰۶:

کی سیه گردد ز آتش روی خوب کونهد کلگونه از تقوی القلوب
تقوی القلوب، اشاره به آیه «و من یُعَظِّمْ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِن تَقْوَى الْقُلُوبِ» هر که بزرگ دارد نشانه‌های خدای را آن همه آزمون داری دلهاست. چنانکه پیر هرات فرماید: تعظیم حرمت‌کار جوانمردانست و سیرت صدیقان، اصحاب خدمت دیگرند و ارباب (حرمت) دیگر، ترک خدمت عقوبت بار آورد، ترک حرمت داغ فرقت نهد. نتیجه خدمت ثوابست، لذت صحبت است انس و خلوت. او که بر مقام شریعت خدمت کند ناظر به مقام است و او که در عالم حقیقت حرمت شناسد، ناظر بحق است. تفسیر قرآن کریم سوره ۲۲ آیه ۳۳ نقل از ج شش سوره ۲۲ ص ۳۷۲ کشف الاسرار وعدت الابرار. برای بینش بیشتر بشرح بیت ۳۱۵۶ رجوع شود.

آتش افتادن در شهر باایام عمر خلیفه ثانی

بیت ۳۷۰۷:

آتشی افتاد در عهد عُمر همچو چوب خشک میخورد او حجر

بیت ۳۷۰۸:

درفتاد اندر بنا و خانه‌ها تا زد اندر پَرِ مرغ و لانه‌ها

بیت ۳۷۰۹:

نیم شهر از شعله‌ها آتش گرفت آب می‌ترسید از آن و می‌شگفت

بیت ۳۷۱۰:

مشگهای آب و سرکه می‌زدند بر سر آتش کسان هوشمند

بیت ۳۷۱۱:

آتش از استیزه افزون می‌شدی میرسید او را مدد از بی‌حدی

بیت ۳۷۱۲:

خلق آمد جانبِ عُمَر شتاب کآتش ما می‌نمیرد هیچ از آب

بیت ۳۷۱۳:

گفت آن آتش ز آیات خداست شعله از آتش ظلم شماس

بیت ۳۷۱۴:

آب بگذارید و نان قسمت کنید بخل بگذارید اگر آل‌میند

بیت ۳۷۱۵:

خلق گفتندش که در بگشوده‌ایم ماسخی و اهل فتوت^(۱) بوده‌ایم

بیت ۳۷۱۶:

گفت نان در رسم و عادت داده‌اید دست از بهر خدا نگشاده‌اید

بیت ۳۷۱۷:

بهر فخر و بهر بوش^(۲) و بهر ناز نه از برای ترس و تقوی و نیاز

بیت ۳۷۱۸:

مال تُخم است و بهر شوره منه تیغ را در دستِ هر ره‌زن مده

۱- فتوت یعنی جوانمردی و در اصطلاح عبارت از ایثار است. اول آن ایثار بجاه است و اعلی درجه آن ایثار بنفس است.

۲- بوش اسم مصدر از بودن ج اول فرهنگ معین

بیت ۳۷۱۹:

اهل دین را بازدان از اهل کین همنشین حق بجو با او نشین

بیت ۳۷۲۰:

هرکسی بر قوم خود ایثار کرد کاغه پندار که او خود کار کرد

نظر کلی در خصوص ابیات ۳۷-۳۷۲۱

بیت ۳۷۱۱ - دفتر اول:

آتش از استیزه برون می شدی میرسید او را مدد از بی حدی
بی حدی: بمعنی قدرت مطلق حق باری تعالی.

بیت ۳۷۱۳:

گفت آن آتش ز آیات خداست شعله از آتش ظلم شماست
در پاره از نسخه های قدیمی «بخل شما» ضبط شده است.

بیت ۳۷۱۴:

آب بگذارید و نان قسمت کنید بخل بگذارید اگر آل منید
در بعضی از نسخه ها چنین ضبط کرده اند:
آب و سرکه چیست نان قسمت کنید.

در فاتح الایات آمده است «آب بگذارید و نان قسمت کنید»

بیت ۳۷۱۵:

خلق گفتندش که در بگشوده ایم ماسخی و اهل فتوت بوده ایم
خلایق در پاسخ خلیفه گفتند، ما اهل مروت و سخاوت هستیم، عمر در پاسخ گفت شما
اخلاص ندارید، احسان تان توام با ریاست.

مولانا در باب اخلاص چنین فرماید، اگر مایلید نمونه کامل اخلاص و مرد مخلصی را بشما
معرفی نمایم، آن مولی الموالی امام علی بن ابی طالب علیه السلام است. پس:

موضوع

«خدا و انداختن بر روی مبارک امیرالمؤمنین علی کرم الله وجهه»
 «و انداختن حضرت علی (ع) شمشیر را از دست»

پوشیده نماند، این حکایت تاریخی یکی از شاهکارهای خداوندگار اهل معرفت، بزرگترین عارفان اسلامی، یکی از نوابغ جهان، مولانا جلال‌الدین محمد بلخی، صاحب مثنوی است که دریائی از حکمت و معرفت و نکات دقیق، معرفه‌الروحي و عرفانی و اجتماعی است.

مولانا در طی این داستان طبق روال خود، سر دلبران را در حدیث دیگران آورده است، یعنی مناقب و فضایل پس شرح حال مولی امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام را از زبان یک فرد مبارز بزرگ و شکست خورده، که شهره آفاق است، ذکر می‌کند، پهلوان نامدار زخم خورده، نالان است در انتظار مرگ زودرس، آخرین دقائق حیات را می‌شمارد. بخودی خود در حیرت است که چرا این قهرمان شکار خویش را رها کرده است؟!

مولانا با زبان نظم خویش از یک سو صحنه وقوع مبارزه را بیان می‌کند و از طرف دیگر اوصاف خاص حضرت علی (ع) را می‌سراید، هدف مولوی اعلام حقیقت، و ازاله آثار شوم، سخنان ناسزاآمیز دشمنان حضرت علی از اذهان عامه مردم بود بدین قرار:

بیت ۳۷۲۱:

بحث عقلی گر در و مرجان بود آن دگر باشد که بحث جان بود
 بلی در مثنوی و دیگر آثار مولوی، یاد مولی الموالی از مقوله بحث جانست، چون گوش جاننش و حس نهانش (چشم دل) او محل پیام حق بود در این صورت آنکه از حق یابد او وحی و جواب «هر چه فرماید، عین صواب بود» صلاتش با حضور قلب بود در خداشناسی بمرتبه رسیده بود که بغیر از انبیاء شخص دیگری واجد آن مرتبه نبود، بقول معروف «خود ثنا گفتن زمن ترک ثناست» اما وهم و ظن و فکر و حس و ادراک دیگران به شاخه نی مرکب کودکانه مانست، که در میدان کارزار بکار نیاید.

پوشیده نماند که اکثریت قریب باتفاق اهل عرفان و تصوف اسناد سلسله خود را از طریق «حسن بصری» بحضرت امیر (ع) میرسانند، که کلماتش الهام بخش معنویت و معرفت است^(۱).

در زمینه مناقب حضرت علی (ع) دامنه سخن چنان وسیع است که از حوصله این مقال بیرونست، «و اَلَا مثنوی هفتاد تا کاغذ شود» پس به حکایت رجوع می‌شود: این حکایت واقعیت است نه خیال شاعرانه، برای مزید اطلاع به کتاب تاریخ مفصل^(۲) ایران مراجعه شود.

«خداوند اختن خصم در روی امیرالمؤمنین علی کَرَّمَ اللهُ وَجْهَهُ و انداختن علی شمشیر را از دست»

بقیه شرح بیت ۳۷۲۱:

این حکایت تاریخی که اغلب مراجع معتبر نقل کرده‌اند، در زبان نظم مولانا، حال و هوای دیگر دارد زیرا که:

«از دل درآمده و بر دل نشسته، نه تنها بزرگترین پهلوان تازی با میل و رغبت اسلام پذیرفته است بلکه همه اهل قبیله وی که در حدود هفتاد نفر بوده‌اند، به فیض نعمت و سعادت جاویدان مسلمانی نایل شده‌اند، یعنی حقیقت اسلام علی از ذوالفقارش مؤثرتر شده است، بجای اینکه مبارزی را بکشد گروهی را بسوی هدف مقدس هدایت کرده و در واقع حیات جاوید بخشیده است، از اینرو فرمود:

۱- الف: کتاب الامام علی صورت العدالة الانسانیة . ب - نخستین کتاب که در عالم تصوف نوشته شده است، کتاب الرعاية حقوق الله نامیده شده است.
ج سلسله مشایخ: ابوسعید ابوالخیر، مالک دینار، ابراهیم ادهم، رابعه عدویه، ابوهاشم صوفی، سفیان ثوری، شقیق بلخی، معروف کرخی، فضیل بن عیاض، یزید بسطامی، بشر حافی، سری سقطی، حارث محاسبی، جنید بغدادی و غیره که ولی و قطب سلسله‌های خود را حضرت علی (ع) دانسته‌اند.

۲- تألیف مرحوم استاد عباس اقبال آشتیانی ص ۳۸ س ۱۷ طبع تهران

«من زنده می‌کنم، نمی‌کشم»

این غزوه در سال چهارم هجرت صورت پذیرفت، در شوال همین سال بمسلمین خبر رسید که تعداد کثیری از قریش بقصد حمله به مدینه در حرکت هستند. چون تعداد مسلمانان کم بود و قوم یهود نیز پیمان شکسته بود، مسلمانان متوحش شدند، در این هنگام یک فرد ایرانی نو مسلمان یعنی سلمان فارسی، طرز کندن خندق را بمسلمانان یاد داد در مدت ۱۲ الی ۱۴ روز بر دور مدینه خندقی کردند. قریش قادر بعبور از خندق نشدند تا اینکه تصمیم بجنگ تن به تن گرفتند. پس عمرو بن عبدود از طرف کفار و علی بن ابی طالب از جانب مسلمین بمبارزه برخاستند، مبارز قریش تاب ضربات ذوالفقار حضرت علی (ع) نیاورد و بزمین افتاد، علی بر سینه مبارز نشست و قصد کشتن وی کرد. چون مسأله سنّ در سنت عرب جاهلی بسیار قوی بود، این امر بر مبارز مغلوب عجیب می‌نمود، بنابراین خدوئی بصورت مبارک امیرالمؤمنین نثار کرد و طبق معمول منتظر بود که این عمل بسیار زشت علی را خشمگین نماید، تا او را با شیوه بسیار ظالمانه طبق معمول زمان و هر چه زودتر مقتول نماید. ولی برخلاف انتظار مشاهده کرد که علی او را رها کرده و شمشیر را کنار گذاشته و از روی سینه او بلند شده است، از این نقطه نظر، طرز تفکر او تغییر پیدا کرد، و متوجه شد که موضوع از مقوله دیگر است. مبارز او پهلوان معمولی نیست، از اینرو در حالی که در آستانه جهنم قرار داشت افکار و اعتقادات دیگری در او ایجاد گردید نوع خاص رفتار علی با دشمن جانی در اندیشه او تأثیر شگرف گذاشت، لحظه‌ای به خود آمد، در خصوص شخصیت این پهلوان دلیر، جوان مسلمان اندیشید.

مولانا در ضمن، مطالب تأییدی هم از فضائل او آورده است، از قبیل موضوع رکابدار^(۱) حضرت امیرالمؤمنین و مدارا کردن با ایشان و نیز واقعه تسخیر مکه که فقط از برای بت شکنی و رهائی مردم از بت پرستی بوده است نه برای جهانگیری، از اینرو نتیجه می‌گیرد به حسن رفتار مولی امیرالمؤمنین با مدعیان که بیان حقیقت است. آن ذات مقدس که

۱- توضیح، به منظور این ملجم قاتل حضرت علی علیه السلام است.

بدنیا ارزش قائل نبود، در عدالت بدرجه رسیده قاتل خود را نمی‌کشت، یا اگر در آغاز خلافت با مدعیان فاسق و دروغین بجنگ و جهاد اقدام می‌کند، نه برای آنست که قصد امیری و حکومت دارد بلکه آنست که نحوه حکومت و حقیقت اسلامیت و سنت پیامبر اکرم را بآنها یاد دهد، که سنت جاهلی را رها کنند. باری حضرت علی بمتاع دنیا نظر نداشت. هدف او هدایت مردم بود تا از سنت واقعی محمدی (ص) پیروی نمایند.^(۱) اینهمه بذل مساعی، جمیله مولانا برای اعلام کلمه اثبات حق بود، و ابطال تبلیغات کاذب مدعیان، که در طی قرون متمادی درصدد بودند، که پرتو آفتاب درخشان حق را به پوشانند، غافل از آنکه:

آفتاب آمد دلیل آفتاب گر دلیلت باید از وی رومتاب

باید دانست که مناقب و مراتب عظمت مولی الموالی را جز با زبان نظم مولانا بیان نتوان کرد، آشنایان و عشاق مثنوی شاید بدانند که نحوه شعر سرودن جلال‌الدین محمد دونوع بوده است:

یکی آنکه برای مولانا در اثناء بیان مطالب جذبه و شور و شوق و عشق دست می‌داد در اینحال گاهی مستانه سخن می‌گفت.

نوع دیگر آنکه مولانا، در حال مراقبه و استغراق، ذکر و فکر درخود فرو رفته و سرزیر

۱- اگر کسی در پیشگاه خدا مسئولیت خود را درک نمود بایستی بداند که نمی‌توان کارخود را وسیله ارتزاق خویش قرار بدهد. بلکه آشناست، که مقام امانتی است که باید بمسلمین تسلیم کند و طبعاً چنین انسانی در کار مسلمین شتاب نمی‌کند و با احتیاط کامل وظیفه خود را طبق دستور والی بحق و مافوق خود انجام می‌دهد. امیرالمؤمنین (ع) خود در خطبه شقشقیه در این باره با کمال صراحت سوگند یاد می‌کند که اگر در پیشگاه خدا «مسئول نبودم و در موقعی که شرائط جمع می‌گردید، وظیفه نداشتم که قیام کنم و ستمگران را بجای خود بنشانم و داد ضعفا را از غارتگران اجتماع بگیرم هر آئینه خلافت و زمامداری» را ترک نموده و رهبری را به دیگران واگذار می‌نمودم، چه دنیائی که خدائی نباشد و انسان برای رسیدن بمقام قرب الهی تلاش نکند، از آب دماغ بینی بُز ارزشش کمتر است. بنابراین شاغل اجتماعی از زمامداری و رهبری تاکوچک تمرین شغل، چون مأموریتی است الهی ارزش آن در خور امانت داری اوست که خود بزرگترین عبادت و بندگی انسانی است که انسان را بکمال خود می‌رساند (نقل از کتاب مستطاب «نموداری از حکومت علی امیرالمؤمنین علیه السلام» تألیف حضرت آیه الله العظمی حاج حسن سعید تهرانی اعلی الله مقامه (ص ۱۶۹)، یادنامه، هزارمین سال تألیف نهج البلاغه چاپخانه خورشه، ۱۸ ذیحجه ۱۴۰۳ ه.ق)

خرقه برده و با خود حدیث نفس میکرد و هیچ کس حتی خواص یاران و اصحاب خود را در آن خلوتخانه راز راه نمیداد ولیکن از آن دریای ژرف که مولانا بغواصی در آن غرق می‌شد، گاهی بی اختیار مثنی لآلی آبدار که خیره کننده ابصار و رباینده اوهام و افکار است بگونه حرف و صوت و گفت کلماتی موزون و مقفی بیرون میریخت، که مقوله مناقب امیرالمؤمنین علی علیه السلام از جمله همانست.

و عبارت دیگر اعتقاد خاص شاعر بزرگوار مشعر به مفهوم این شعر است:

بهتر آن باشد که سر دلبران گفته آید بر حدیث دیگران

مولانا چنانکه سزاوار شأن آن بزرگوار است حتی الامکان مکنونه قلبی و عقیده باطنی خود را در حدیث دیگران بیان می‌فرمود، بطور غیر مستقیم چون مطابق قوانین تعلیم و تربیت، چنین تربیت نحوه تأثیرش بیشتر است، شنونده را آگاه و بمقایسه و نتیجه‌گیری و تفکر وامیدارد.

فضائل و مناقب حضرت امیرالمؤمنین علی علیه اسلام، در تمام آثار منشور و منظوم مولانا چنانکه شاید و باید و یلیق و ینبغی ضبط گردیده است کلیه فرق درویشان بااستثنای دو گروه از ایشان که قلم از نوشتن نام آنان شرم دارد، آن حضرت را مولی الموالی و قطب خود دانسته‌اند هنگامی که مدعیان مغرض، پیروانش را دسته دسته بکشتارگاه می‌برند صدای یا علی یا علی شبانه روز با ذکر جلی و خفی، خانقاهها را بلرزه در می‌آورد، یعنی تشیع در آشینانه‌های درویشان نورافشانی می‌کرد و در قدیم‌ترین اثر منشور صوفیانه یعنی کشف‌المحجوب هجویری، شمه‌ای از ذکر جمیل و مناقب حضر مولی را عیان و آشکار می‌بینید بهتر است بیان عظمت علی را بزبان نثر خواجه عبدالله انصاری که در شیرینی و جزالت بی‌مانند است واگذار نمایم:

«مؤمنان که برحمت الله مخصوصند و با خدای پیوند دارند و خدای کار ساز و همدل و یار ایشان و همچنین «من کنْتُ مولاة فعلی. مولاة» می‌گویند و از کس باک ندارند هر که مرا در دین و اعتقاد و باوی پیوند است و دوستی، علی را بادی پیوند است و دوست. و این شرف فضل علی را گفت:

«علی مرتضی ابن عم مصطفی، شوهر خاتون فیامت فاطمه زهرا که خلافت را و اولیاء را صدر و بدر بود چنانکه نبوت را بمصطفی ختم کردند، خلافت را بوی ختم کردند، رقیّت عصمت و نبوت بود و عنصر علم و حکمت نمونه اخلاص و صدق، یقین، ایمان، معرفت

«تا توانی ای برادر فکر کن فکر اگر جامد شود رو ذکر کن»

«ذکر آرد فکر را در اهتزاز ذکر را تو چاره این خفته ساز»

مولانای بزرگوار میخواهد که تا دشمن و دوست بدانند که مقام ولایت و وصایت و خلافت با وجود مقدّس حضرت علی علیه السلام زیب و زیور یافته است. بنیان دین و اساس آئین اسلام با فداکاری و جان فشانی زایدالوصف آن شخصیت والا گهر استحکام پیدا کرده و پاینده و جاوید شده است. خلاصه او خلیفه بحق و وصی و ولی مطلق است. پوشیده نماند از نظر مولانا هیچ کس بی نیاز از هدایت و دستگیری ولی، و مرشد کامل نیست، علی الخصوص از ذات مقدّسی و منزّه و معصومی که تعلیم و تربیت و استرشاد از دست بنی اکرم حضرت محمد (ص) یافته و به معرفت حق باری تعالی موفّق شده است. مقام نخستین مرد مسلمان را پیدا کرده است. او اسوه مسلمانان است. زندگی او جهت جلب رضای خدا، اقامه عدل، در بین مسلمانان، رفع ظلم از مظلومان بوده است و بس.

بیت ۳۷۴۱:

هیچ بی تأویل اینرا در پذیر تا در آید در گلو چون شهد و شیر

در پیرو مسئله مطروحه مضمون حدیث شریف، «ابیت عند ربی الی آخر. مولانا میگوید: «اگر مسلمان پاک اعتقادی هستی بدون تأویل اینرا قبول کن» پس حالا باید بدانیم که تأویل چیست. در کتاب مفردات راغب اصفهانی تأویل چنین تعریف شده است:

«التأویل من الأول ای الرجوع الی الاصل»

مولانا به کزات و مزات مسأله تأویل را تعریف کرده است، شیرین ترین تشبیه و تعبیر از تأویل گران بی ایمان در مجلد سوم این تفسیر بیان گردیده است. بشرح زیر:

«زیافت تأویل مگس ابیات ۱۰۸۲ - ۱۰۸۹»

«آن مگس بر برگ کاه و بول خر همچو کشتیان همی افراشت سر»
 «گفت من دریا و کشتی خوانده‌ام مدّتی در فکر آن می‌مانده‌ام»
 «اینت این دریا و این کشتی و من مرد کشتیان و اهل و رأی زن»

ای آنکه نادانسته قرآن را تأویل می‌کنی، اینکار زشت و ناروا بمقتضای هوای نفس تست، نه برای بیان حقّ و حقیقت. ای نادان مفسّران که تابع اهواء شیطانی هستید، حق باری تعالی قرآن را نازل کرده و حافظ اوست، مانده ماه که در آسمان روان، است و نور افشان و به پارس سگان اعتنائی ندارد. مولانا با ذکر تمثیل فوق این قبیل عناصر را رسوا می‌سازد. برای مزید آگاهی در این زمینه مجلد سوم شرح مثنوی این بنده را از ص ۷۶ تا ۷۸ مطالعه فرمایند.

نظر کلی درباره ۳۷۳۹ - ۳۷۴۳

امت حضرت محمد با توجه بمفهوم «کنتم خیر امة» عزیزترین امم سابقه است، و نیز با توجه بمقتضای «كَذٰلِكَ جَعَلْنٰكُمْ اُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلٰی النَّاسِ» افضل ملل سالفه است که در روز قیامت برای آنان طعام ربّانی و سلوای روحانی موجود است «بنا بقول بیضاوی مفسّر بزرگ ایرانی» اما در نظر اهل طریقت و بعضی از مشایخ بزرگ صوفیه مائده عبارت از حقایق الهی که غذای روح است چنانکه اطعمه غذای جسم است.

پس این مائده روحانی که حقایق و معارف ربّانی است، برای حضرت محمد (ص) لاینقطع است، نقل و ترجمه از کتاب شرح مثنوی فاتح الابیات.

تأویل «كَذٰلِكَ جَعَلْنٰكُمْ اُمَّةً وَسَطًا» از نظر خواجه عبدالله انصاری:

«خداوند حکیم پادشاه علیم، که حدوث کائنات بقدرت و ایجاد اوست محدثات را بیافرید و از محدثات جانوران را برگزید و از جانوران آدمیان و از آنان مؤمنان را و از مؤمنان پیغمبران را برگزید و از پیغامبران مصطفی (ص) را برگزید و امت ویرا بر امتهای پیشینه برگزید، در میان «آنان بهینه خلق مرتضی علیه السلام است» که رب العالمین حقائق شریعت و

شواهد طریقت بسیرت و سریرت او مکشوف کرد، توکل و تقوی را شعار و دثار او گردانید در مورد علی فرمود «انت منی بمنزلة هرون من موسى الا انه» (لا نبی بعدی) «انت منی و انا منك» نقل از کشف الاسرار ج اول ص ۳۹۰.

از علی آموز اخلاص عمل شیر حق را دان منزّه از دغل
علی کیست، حضرت علی آن شخصیت ممتاز و برتر است که قلم از تحریر و زبان از
تقریر مناقب و فضائل ایشان ناتوانند. نخستین مرد مسلمان، مظهر ایمان کامل، و اسوه
مسلمانی است. ابلیس باو راه نیافته که ازدهای نفس اماره را اسیر خود ساخته است.
بشهادت متون تاریخی معتبر، در عالم رزم هم‌آوردی باو تفوق پیدا نکرد نام نامی‌اش
دل مبارزان^(۱) را می لرزاند، مرگ را جلو چشم‌شان مجسم می‌ساخت.
بنابراین وضع‌شان از دو صورت خارج نبود، یا در اثر ضربه‌های ذوالفقارش جان
بجان آفرین تسلیم می‌کردند، یا از تأثیر اندرز حکیمانه‌اش جان و دل‌شان بصراط مستقیم
هدایت می‌شد از ظلم و کفر و شرک رها، در دنیا عزیز و در آن جهان بسعادت ابد راه می‌یافتند.
پس بهتر است شمه‌ایی از وصف حضرت علی را از زبان نظم مولوی بشنویم:
در بشر روپوش کرده آفتاب فهم کن والله اعلم بالصواب
مراد از روپوش کردن آفتاب:

اشاره به این مسأله است که نور ربوبیت در پرده بشریت آن ولی کامل و خلیفه حقّه و
وصی مصطفی (ص) تجلّی کرده و در نتیجه تأثیر تربیت محمدی که از آغاز کودکی شروع
شده بدرجه‌ائی از کمال رسید که آیه الله مجلسی اعلی الله مقامه، کتاب معروف خود را درباره
حضرت علی (ع) نوشت. ممکن است بعضی‌ها تصور کنند که مولانا از خلفاء سه گانه دیگر نیز
یاد و روح آنها را شاد کرده است. ولی اگر بدیده تحقیق بنگریم، آنهایی که بسبک مثنوی معنوی
مأنوس اند، میدانند که نحوه تعریف و تعرّف در این کتاب مستطاب متفاوتست. ذکر جمیل و

۱- کتاب تفضیل امیرالمؤمنین (ع) من عدا خاتم النبیین (ص)

بیان مناقب مولی امیرالمؤمنین در کلیه آثار مولانا انعکاس دارد.

صدّیقان را ببرکت متابعت حضرت رسول علیه الصلوة و السّلام، ممکن است که بعضی خوارق عادات مکشوف شود. و آن کرامت الهی بود در حق ایشان تا بدان واسطه یقین ایشان زیادت گردد. لازم نیست که هر که ولی و صدّیق بودنشان صحّت حال او ظهور کرامت باشد، چه تواند که پایه صاحب کرامت^(۱) از کسی که نه صاحب کرامت بود نازلتر باشد و حال این از حال آن کاملتر سزا این معنی آنست که سبب ظهور کرامات بیشتر تقویت یقین و تأیید ایمان صاحب کرامت بود، طایفه که قوّت یقین ایشان در درجه کمال باشد، ایشانرا بمشاهده آثار قدرت مجرّد از حکمت، احتیاج نیفتد. از اینجهت نقل کرامات و خوارق عادات از صحابه رسول صلی الله علیه و آله واصحابه کمتر آمده است و از متأخران مشایخ بسیار با آنکه حال صحابه فوق حال ایشان بود.

بیت ۳۷۴۲:

ز آنک تاویلست واداد عطا چونک بیند آن حقیقت را خطا

در بیت فوق چنانکه باید و شاید در مورد تأویل بحث شده است. اما حقیقت چیست؟

مسأله بسیار مهم است حقیقت در اصطلاح عارفان از میان رفتن اوصاف بنده، بواسطه غلبه اوصاف حق است.

بعبارت دیگر، حقیقت عیانست و نیازی بشرح و بیان ندارد.

حق بمعنی پروردگار:

آنچه حق آموخت کرم پيله را هیچ پيلي داند آن گون حيله را

آفتاب آمد دلیل آفتاب گر دلیل باید از وی رو متاب

آفتاب کنایه از حقیقت است.

در جای دیگر مولانا فرماید

حق پدیداست از میان دیگران همچو ماه اندر میان اختران

۱- کرامت فعل اولیا است معجزه از آن انبیاء اولیاء را کرامات برکت متابعت انبیاء حاصل است. مصباح الهدایه ص ۴۴

دو سرانگشت بر دو چشم نه
هیچ بینی از جهان انصاف ده
گر نه بینی اینجهان معدوم نیست
عیب جز انگشت نفس شوم نیست
بیت ۳۷۴۳:

آن خطا دیدن زضعف عقل اوست عقل کل مغز است و عقل ما چو پوست
عقل کل مغز است و عقل ما چو پوست، اشاره بحالت تأویل کنندگان بدون اطلاع
میباشند. قبلاً بدان اشاره شده است که مولانا نیز در این مقام برای تنبیه آنان می‌گوید:
خویش را تأویل کن نه اخبار را مغز را بدگوی نی گلزار را
در مورد دیگر مولوی بذکر عقل جزوی پرداخته:

«عقل جزوی عشق را منکر بود گرچه بنماید که صاحب سر بود»
منظور مولانا در بیت مزبور شاید این باشد که عقل جزوی قدرت و توان دریافت کمال
حال عاشق را ندارد، بنابراین منکر عشق است بدلیل آنکه در اصطلاح مردم جاهل و در بین
ملل بدوی عاشق را در عداد مجانین بشمار می‌آوردند.
برای بینش بیشتر در موضوع مزبور به مجلد سوم شرح مثنوی بقلم این بنده (ص ۵۳)
مراجعه فرمائید. در مجلد اول همان کتاب ص ۵۸، بموضوع عقل کل یا عقل معاد اشاره شده
است.

عقل تو همچون شتریان توشتر می‌کشاند هر طرف در حکم مَر
و نیز بذکر مرتبه والای عقل می‌پردازد:
عقل عقلند اولیاء و عقلها بر مثال اشتران تا انتها
اندر ایشان بنگر آخر ز اعتبار یک قلاوزست جان صد هزار
چه قلاوز و چه اشتریان بیاب دیده‌کآن دیده بیند آفتاب
برای مزید فایده به مجلد چهارم شرح مثنوی مذکور، به تفسیر ابیات ۲۴۹۸ - ۲۵۰۰
مراجعه شود برخی گفته‌اند انتهاء العقل الی الحیرة و انتهاء الحیرة الی السكر.
برای بینش بیشتر به کتاب گلشن راز، صفحات ۶۴ و ۶۵ همان کتاب مورد مطالعه قرار
گیرد.

نیز در دفتر سوم مثنوی معنوی، در بیت ۳۶۵ عنوان عقلی ایمانی مطرح شده است:

عقل ایمانی چوشحنه عادلست پاسبان و حاکم شهر دلست

در دفتر دوم بیت ۱۸۵۷، عنوان عقل پست آمده است:

«هم مزاج خر شده است این عقل پست فکرش این که چون علف آرد بدست»

«آن خر عیسی مزاج دل گرفت در مقام عاقلان منزل گرفت»

و نیز موضوع عقل تحصیلی که از راه مطالعه علم و تحصیل بدست آید، در دفتر سوم

بیت ۱۹۲۷^(۱).

در دفتر چهارم بیت ۱۹۸۴^(۲) مطرح شده است.

بیت ۳۷۴۴:

خویش را تاویل کن نه اخبار را مغز را بدگوی نی گلزار را

نیم مصرع اول این بیت تقریباً مانند نیم مصرع دوم است، برای بینش بیشتر بشرح

بیت ۱۰۸۰^(۳) مجلد سوم از امیرالمؤمنین علی (ع) افکار و روحیات او را تغییر داده از کفر

رها، و بتوحید رهنمون شده بود.

بیت ۳۷۴۸:

صانع بی آلت و بی جارحه واهب ایمن هدیه‌های رابحه

۱- عقل تحصیل مثال جویها

کو رود در خانه‌ایی از کوهها

۲- راه آبش بسته شد، شد بینوا

از درون خویشتن، جو چشمه را

۳- پاورقی بیت ۳۷۴۴: آن یکی پُران شده در لامکان

وین یکی درکاهدان همچون سگان

بازبان معنوی گِل با جُعل

ایمن همی گوید که ای گنده بغل

گر گریزانی ز گِلشن بی گمان

هست ایمن نفرت کمال گلستان

بلبلان را جای می زبید چمن

مرجُعل را در چمن خوشتر وطن

حق مرا چون از پلیدی پاک داشت

چون سزد بر من پلیدی را گماشت

صد هزاران می چشاند هوش را که خبر نبود دو چشم گوش را
 بازگوای باز عرش خوش شکار تا چه دیدی این زمان از کردگار
 بیت ۳۷۵۰: چشم تو ادراک غیب آموخته چشمهای حاضران بر دوخته
 قهرمان مبارز افکارش تغییر کرده از صانع بی چون صحبت میدارد قدرت و احاطه او
 را نسبت بانسان بیان می کند. اما میخواهد شمه ای از این اسرار از زبان باز خوش شکار عرش
 بشنود. بعد بمدح ثنای حضرت می پردازد، تنها تویی که باسرار غیب آشنائی، دیگران از درک
 این معنی بی خبر هستند. بدیهی است جلال الدین محمد مولوی بافکار خود جامه عمل
 می پوشاند معتقدات خویش از قول دیگران بیان می کند^(۱).

بهرتر آن باشد که سر دلبران گفته آید بر حدیث دیگران
 بیت ۲۰۵۳: جزو تو از کلّ او کلّی شود عقل کلّ بر نفس چون غلی شود.
 اشاره به وضع مرید و مراد است که عقل کل توانایی محدود کردن و به زنجیر کشیدن
 نفس امّاره که موجب گناه است می گردد. بحکم آنکه آنکه فرموده اند «إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ»
 چنانکه یکی از متأخرین گوید:

خوشم از آنکه چو وجدان پاک من همه جا عنان نفس گرفته است پاسبان من است
 بیت ۲۰۵۵:

گفته های اولیا نرم و درشت تن میوشان زانکه دینت راست پشت
 بعضی از شارحان این را «حدیث اولیاء» ضبط کرده اند.

آفتاب آمد دلیل آفتاب گر دلالت باید از وی رومتاب
 باید دانست که مناقب و مراتب عظمت مولی الموالی را جز با زبان نظم مولانا بیان

۱- فیه مافیہ: این کتاب که نام نامی اش مأخوذ از آیه شریف «فاوحی الی عبده ما اوحی» دلالت
 بعظمت قدر اثر میماند و بیانگ بلند فریاد می زند:
 اندر او هست آنچه هست در او فیه مافیہ إِنَّهُ هُوَ
 مندرجاتش دلالت دارد که شخص مولانا و اولاد و مریدانش بحضرت علی ارادت کامل دارند
 چنانکه فرماید:

تا صورت پیوند جهان بود علی بود تا نقش زیمن بود و زمان بود علی بود
 شاهی که ولی بود و وصی بود علی بود سلطان سخا و کرم و جود علی بود

تتوان کرد، آشنایان و عشاق مثنوی شاید بدانند که نحوه شعر سرودن جلال‌الدین محمد دانونع بوده است:

یکی آنکه برای مولانا در اثناء بیان مطالب جذبه و شور و شوق و عشق دست می‌داد در اینحال گاهی مستانه سخن می‌گفت.

نوع دیگر آنکه مولانا، در حال مراقبه و استغراق، ذکر و فکر درخود فرو رفته و سر زیر خرقة برده و با خود حدیث نفس میکرد و هیچ کس حتی خواص یاران و اصحاب خود را در آن خلوتخانه راز راه نمیداد ولیکن از آن در یای ژرف که مولانا بقواصی در آن غرق می‌شد، گاهی بی اختیار مثنی لآلی آبدار که خیره کننده ابصار و رباینده اوهام و افکار است بگونه حرف و صوت و گفت کلماتی موزون و مقفی بیرون میریخت، که مقوله مناقب امیرالمؤمنین علی علیه السلام از جمله همانست.

و بعبارت دیگر اعتقاد خاص شاعر بزرگوار مشعر به مفهوم این شعر است:

بہتر آن باشد کہ سَر دلبران گفته آید بر حدیث دیگران

مولانا چنانکه سزاوار شأن آن بزرگوار است حتی الامکان مکنونه قلبی و عقیده باطنی خود را در حدیث دیگران بیان می‌فرمود، بطور غیر مستقیم چون مطابق قوانین تعلیم و تربیت، چنین تربیت نحوه تأثیرش بیشتر است، شنونده را آگاه و بمقایسه و نتیجه‌گیری و تفکر و امیدارد فضائل و مناقب حضرت امیرالمؤمنین علی علیه اسلام، در تمام آثار منشور و منظوم مولانا چنانکه شاید و باید و یلیق و ینبغی ضبط گردیده است. کلیه فرق درویشان باستانی دو گروه از ایشان که قلم از نوشتن نام آنان شرم دارد، آن حضرت را مولی الموالی و قطب خود دانسته‌اند هنگامی که مدعیان مغرض، پیروانش را دسته دسته بکشتارگاه می‌برند صدای یا علی یا علی شبانه روز با ذکر جلی و خفی، خانقاهها را بلرزه در می‌آورد، یعنی تشیع در آئینانه‌های درویشان نورافشانی می‌کرد و در قدیم‌ترین اثر منشور صوفیانه یعنی

بیت ۳۷۳۲: در شجاعت شیر ربّانیستی در مسروت خود که داند کیستی
بیت ۳۷۳۳: در مروت ابر موسی به تیه کامد از وی خوان و نان بی‌شیه
بیت ۳۷۳۴: ابرها گندم دهد کآترا بجهد پخته و شیرین کند مردم چو شهد

بیت ۳۷۳۵: ابر موسی پر رحمت برگشاد پخته و شیرین بی زحمت بداد
 بیت ۳۷۳۶: از برای پخته خواران کرم رحمتش افراشت در عالم عَلم
 بیت ۳۷۳۷: تا چهل سال آن وظیفه و آن عطا کم نشد یک روز از آن اهل رجا
 بیت ۳۷۳۹: تا هم ایشان از خسیسی خاستند کنندنا و ترّه و خس خواستند
 در مورد اخلاص و مُخلص و مُخلص به کزّات و مرّات در مثنوی مذکور گردیده است.
 برای مزید اطلاع به کتاب کشف المحجوب هجویری و برساله ابوالقاسم قشیری مراجعه فرمائید.

بیت ۳۷۳۰:

آن چه دیدی که مر از آن عکس دید در دل و جان شعله‌ایی آمد پدید
 عکس دید: یعنی آن مشهود تو یعنی انعکاس دید تو
 بیت ۳۷۲۳: او خدو انداخت بر روی علی افستخار هر نبی و هر ولی
 برای بینش بیشتر بقرآن کریم سورة دوم آیه ۵۴ سورة هفتم آیه ۱۶۰ و نیز به مجلد اول شرح بیت شماره ۸۰ بعد مراجعه شود.

بیت ۳۷۳۶: از برای پخته خوارن کَرَم رحمتش افراشت در عالم عَلم
 پخته خوار: بمعنی گدا، بدفتر سوم بیت ۲۶۰۷ رجوع شود.
 بیت ۳۷۳۹: امت احمد که هستند از کرام تا قیامت هست باقی آن طعام
 امت حضرت احمد علیه السلام که مشمول «کنتم خیر امة» عزیزترین امم سالقه هستند و مشمول عنایت که فرمود «و کذالک جَعَلْنَاکُمْ امة و سطا لِتَکُونوا شهداء علی الناس». بمقتضای همین افضل ملل سابقه است، که در قیامت برای آنها این طعام ربّانی و منّ وسلوای روحانی باقی است.

چنانکه بیضاوی در تفسیر آیه المائدة گوید و نیز بعضی از صوفیه پندارند المائدة هُنا
 عبارة عن حقایق المعارف الالهية فانها غذا، الروح إنّ الاطعمه غذاء البدن
 یعنی مائده عبارت از حق معارف الهی و آن غذای روح است چنانکه اطعمه غذای بدن تلقی

شده است که برای حضرت محمد (ص) لاینقطع بود.

بیت ۳۷۵۴:

چشم هر سه باز و گوش هر سه تیز در تو آویزان و از من در گریز

بعضی از شارحان از زبان حال هم‌آورد نالان، چنین بیان می‌کنند:

آنکه دنیا را تاریک می‌بیند، در موضع تفرقه است، اما هر آنکه یک ماه تمام می‌بیند او در مقام جمع است، او بغیر از حق باری تعالی بهیچ عامل دیگر توجه ندارد.

آن شخص که هر سه جنبه ماه را رؤیت می‌کند، در اصطلاح عرفان در مقام جمع‌الجمع است برای مزید اطلاع به کتاب عرفان اسلامی ص ۸۶-۱۰۳، به کتاب تائیه ص ۲۰۹ ص ۲۱۸، ۲۲۳، رساله قشیریه ص ۴۲ و کتاب کشف المحجوب مراجعه نمایند.

برخی دیگر گویند مقصود از سه ماه هستی مطلق حق صفات ویژه باری تعالی افعال پروردگار می‌باشد.

برخی دیگر از زبان حال مبارز چنین اظهار می‌دارند که:

«ای علی این مردم که اوصاف‌شان گفته شد، از من گریزانند و هر سه گروه بر تو تعلق خاطر دارند چون شما در میان آنان مراتب عالی علمی داری در حالی که من از آن نعمت محروم باری همه می‌دانند که ماه از آفتاب جهان تاب مستنیر می‌شود.

بیت ۳۷۵۵:

سحر عینست این عجب لطف خفیفست بر تو نقش گرگ و بر من یوسفیست

بر تو نقش گرگ: شگفتا که تو پیش من مانده دشمن کینه توز خونخوار نمودار گردیدی گوئی من بنظر شما مثال یکدوست جوان زیبا و رعنا و محبوب جلوه‌گر گشتم، چون جان مرا نجات دادی. در مورد توضیح نقش گرگ برای بینش بیشتر بسوره یوسف آیه دوازدهم مراجعه شود.^(۱)

۱- قَالَ اِنِّی لَیَخْزُ فَنِّی اَنْ تَذْهَبَا بِهٖ وَ اَخَافُ اَنْ یَاْکُلَہُ الذَّئْبُ

این چراگاه شما معدن گرگ است، می‌ترسم که شما غافل باشید و گرگ او را بخورد. این چنان ادامه پاورقی در صفحه بعد

بقیه شرح بیت ۳۷۵۷: «سوء القضاء، حسن القضاء»

بنظر اینجانب سوء القضاء و حسن القضاء سیر، سرگذشت، حضرت علی علیه السلام بعد از رحلت رسول اکرم (ص) است، که در این مرحله حقوق حقّ امام و وصی پیامبر، بقول مولانا در دفتر ششم ص ۵۳۵، در تفسیر این خبر که مصطفی صلوات الله علیه فرمود «مَنْ كُنْتُ مَوْلَا فَعَلِيَ مَوْلَا»، منافقان طعنه زدند کی، بس نبودش که ما مطیعی و «چاکری نمودیم او را، چاکری کودکی کی خلم آلودمان هم فرماید الی آخره:

بیت ۴۵۳۸:

«زین سبب پیغمبر با اجتهاد	نام خود و آن علی مولا نهاد»
«گفت هر کور منم مولا و دوست	ابن عمّ من علی مولای اوست»
کیست مولا آنک آزادت کند	بند رقیّت زپایت بر کند
چون به آزادی نبوت هادیست	اولیاء را ز انبیاء آزادیست

نقطه جالب توجه این است که، دقّت در اشعار فوق هرگونه شک و ریب را زائل می‌کند، انحصار تعریف مولی بمعنی ولایت را ظاهر می‌سازد، که اوست، توان آزادی بخشی دارد و بند رقیّت را از پاهاتان برکنند و بالعکس در مقام ارتکاب امر خلاف شرع. می‌توان گفت که مولانا در این مسأله جای شک باقی نگذاشته است. مسأله ولایت امام علی (ع) را روشن

ادامه پاورقی از صفحه قبل

است که در مثل گویند «ذَكَرْتُ نَتِي الطَّعْنَ وَ كُنْتُ نَاسِيًا بِرَادِرَانَ خُود نَدَانَسْتَه بُوَدَنَدَ كِهْ گِرْگِ مَرْدَمِ خُورْد!؟ و راه بدین حیلّه نبردند تا از پدر بشنیدند. برادران یوسف چون کلام یعقوب شنیدند، بزرگتران هر یک هنرهای خود عرضه داشتند تا یعقوب راضی شد که یوسف را همراه آنها نماید. تا وسائس شیطان کار خور را کرد. و برادران بدون یوسف بر یعقوب آمدند و بدروغ گفتند که مشغول تمرین با اسلحه بودیم دست قضا کار خود را کرد و گرگ او را درید. پیراهن خون آلود یوسف را بعنوان حجت به یعقوب نمودند. یعقوب چون پیراهن دید هیچ ندیده و پاره نگشته و آنکه بخون آغشته گفت شما دروغ می‌گوئید که اگر گرگ خورد پیراهن وی پاره کردی. آنکه گفت «تَاللّٰه مَا رَأَيْتُ كَالْيَوْمِ ذُبًّا حَلِيمًا أَكَلِ ابْنِي وَ لَمْ يَخْرُقْ عَلَيْهِ قَمِيصَه» پس آرام در دل وی آمد، دانست که یوسف زنده است، پس آن پیراهن بروی خود می‌نهاد و می‌بوئید. برای تکمیل اطلاع از قصه یوسف جلد چهارم کشف الاسرار از ص ۱۴ تا ص ۲۸

کرده است. اما موضوع سوء القضا، از زمانی شروع شد که حضرت علی با اصرار مردم قبول خلافت فرمود. از این رو دو فرقه به مخالفت وی برخاستند، عده‌ای افراد گناهکار بودند، که بسزای اعمال خود نرسیده بودند، دسته دوم ارباب قدرت بودند که سابقه خصومت داشتند، و اوضاع و احوالشان عیان است چه حاجت به بیان است.

۳۷۵۷: راز بگشا ای علی مرتضی ای پس از سوء القضا حسن القضا

مولانا اینهمه سؤال را از زبان پهلوان نالان بیان می‌کند، اما راز در عرفان مقوله بسیار مهم و شایسته بحث است. مولانا فقط خویشتن تواند که موضوع را دریابد، و صلاحیت بحث را بغیر از خود دیگر کس نداند. باری سِر بمعنی راز نهان و در اصطلاح لطیفه ایست مُودع در چنانکه ارواح محلّ محبت است و قلوب محلّ صحبت است و محلّ معارف و سِر الطف از روح است و روح اشرف از قلب. گاه اطلاق می‌شود بر آنچه مابین بنده و حق است. و بحکم آنکه «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا» آیه ۵۸ سوره النساء. بنابراین عارف کامل مأذون بگفتن اسرار به نا اهلان نمی‌باشد. چنانکه حافظ شیرازی فرموده است:

«سِرّ خدای که عارف کامل به کس نگفت در حیرتم که باده فروش از کجا شنید»
 «سِرّ را از آن جهت سِرّ گویند که غیر از اصحاب ارباب قلوب ادراک آن نمی‌تواند کرد.
 و در تأیید این مراتب است که فرموده‌اند:
 گفت آن یار کز و گشت سردار بلند جرمش آن بود که اسرار هویدا میکرد
 مولانا فرماید:

یار با یار خوش به نشسته شد صد هزاران لوح سِرّ دانسته شد
 لوح محفوظ است پیشانی یار راز کونینش نماید آشکار

توضیح: سرآورده راز: دل مؤمن را و مقام لاهوت را گویند.

بیت ۳۷۵۹:

از تو بر من تافت پنهان چون کنی بی زبان چون ماه پرتو می‌زنی
 لیک اگر در گفت آید قرص ماه شب روان را زودتر آرد براه
 از غلط ایمن شوند و از ذهول بانک مه غالب شود بر بانگ غول

ماه بی گفتن چو باشد رهنما چون بگوید شد ضیا اندر ضیا
چنانکه گفته شد زبان حال پهلوان نالان متضمن پرسشهایی است که معمولاً سالکان از پیران
می‌پرسند، و آنان مطالب را بزبان حال نه قال، بسان ماه تابان که با نور افشانی، مسیر را روشن
می‌کنند تا رهروان براحتی راه را از چاه تشخیص و بسیر و سفر و حرکت خود ادامه بدهند، و
اگر زبان بسخن گشاید، هم ذهن‌ها روشن می‌شود و هم مسیرشان نورانی‌تر می‌گردد و نیز طالب
بمطلوب نزدیک‌تر.

بیت ۳۷۶۳:

چون تو بابی آن مدینه علم را چون شعاعی آفتاب حلم را
چون تو بابی، اشاره به حدیث «انا مدینه العلم و علی بابها»
بیت ۳۷۶۵:

باز باش ای باب رحمت تا ابد بارگاه ماله کفو احد.
(بارگاه ماله کفو احد) بقرآن کریم سوره (۱۱۲، آیه ۴) مراجعه فرمایند.
ترجمه: نبود هیچ کس او را تنها و نه در خور نه همتا و نه هم صفت.
تأویل: شما که عقل دارید، باری در یابید و بدانید که او را زن و فرزند نیست، خویش و
پیوند نیست مثل و مانند نیست. نقل از ج دهم کشف‌الاسرار ص ۶۶۱
بیت ۳۷۶۶:

هر هوا و ذره خود منظریست ناگشاده کی گود آنجادرست
هو الخ: عارفان را یک اصطلاح و ضرب‌المثل است که منشاء قرآنی دارد.
«بهر جانب گرم روی تو بینم»^(۱) اینما تؤولوا قثم وجه الله
برای بینش بیشتر به کتاب کشف‌المحجوب ص ۹۱ مراجعه شود، از کتاب گلشن راز
اشعار زیرین را بخوانید:

۱- قدوة العارفين باباطاهر عليه الرحمه چنین گوید:

«اگر دل دلبر و دلبر کدومه؟ وگر دلبر دلو دل را چه نومه؟!»

«همه عالم به نور اوست پیدا کجا او گردد از عالم هویدا»

«جهان انسان شد و انسان جهانی از این پاکیزه‌تر نبود بیانی»

گود: معادل گوید، در دفتر دوم در دو مورد آمده است بیت ۸۶۵، بیت ۳۳۶۱

کاف رحمت گفتش تصغیر نیست جد گود فرزند کم تحقیر نیست

۳۷۶۷: تا ننگشاید دری را دیده‌بان در درون هرگز نجنبید این گمان

دیده‌بان: کنایه از مرشد و پیر است که آنها را «جواسیس القلوب» نامیده‌اند که مشمول مصداق «اتقوا من فِرَاسَةِ الْمُؤْمِنِ فَإِنَّهُ يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ»

آری چشم دل که از ایمان کامل بهره‌ور باشد، می‌تواند خدای را و مکنونات را ببیند:

چشم جان و گوش جان خود دیگرست چشم حس و چشم ظن زان اتبرست

بیت ۳۷۶۹: غافلی ناگه بویران گنج یافت سوی هرویران از آن پس می‌شتافت

اشاره به ضرب‌المثلی است «گنج در خرابه است یا ویرانه و گنج» غافلی در ویرانه‌ای

ناگاه گنجی پیدا کرد، بامید گنج بهر ویرانه روان گردید.

بیت مذکور مقدمه است برای فهماندن موضوع تربیتی دیگر در عالم عرفان، تا سالک

هر پیر دلیل نخستین مرحله کسب فیض را طی نکند چگونه می‌تواند از محضر شیخ دیگری

فیض یابد؟

بیت ۳۷۷۰: تازدرویشی نیابی تو گهر کی گهر جوئی زدرویش دگر

بیت ۳۷۷۱: سالهاگر ظن دود با پای خویش نگذرد زاشکاف بینی‌های خویش

بیت ۳۷۷۲: غیر بینی هیچ می‌بینی بگو چون بینی گر بینی بگو

ظن: بمعنی احتمال قوی است، چنانکه وهم احتمال ضعیف و شک تساوی طرفین است. در

صحاح گوید: ظن معروف و گاهی بجای علم گذاشته می‌شود.

در اقرب موارد چنین آمده است:

ظن اعتقاد راجح است با احتمال نقیض، و در علم و شک بکار رود.

طبرسی فرموده است: ظن بعقیده ابی هاشم از جنس اعتقاد است

در قرآن کریم در سوره مبارکه یونس آیه ۳۶ چنین است:
 «وَمَا يَتَّبِعْ أَكْثَرُهُمْ إِلَّا ظَنًّا، إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا، بيشترشان نميروند مگر بر پی پندار،
 بجای حق هیچ بکار نیاید.

و نیز در سوره الحجرات آیه ۱۲ چنین آمده است:
 «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ، إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ»
 ای اهل ایمان از بسیاری پندار در حق یکدیگر اجتناب کنید که برخی ظن و پندار گناه است.

کلیاتی از شرح ابیات شماره (۳۷۷۲ تا ۳۷۷۵)

تمثیلی است از لحاظ تربیت نو درویشان که گوید:
 غافلی تصادفاً از ویرانه‌ای گنجی پیدا کرد، پس بطمع گنج بهر ویرانه روان می‌شد تا مگر
 نصیبی حاصل کند. همچنانست حال نو درویشان که دست ارادت بشیخی دهند، اما چنانکه
 باید و شاید مراحل را پیمایند، پس برای کسب فیض بسوی مراد دیگر روند، بهیچوجه
 بمقصود و مطلوب نرسند، هر چه بکوشند سعی بی حاصل است، چنانکه گفته‌اند:

«قدم یابد اندر طریقت نه دم که سودی ندارد دم بی قدم»

پس راه نیلی بمقصود، اطاعت محض از اوامر شیخ است و وسیله رسیدن به یقین مُسَلَّم است
 که صاحب ظن بمطلوب عرفانی که درجه معرفت است واصل نمی‌گردد، مگر با دلالت شیخ
 کامل و صاحب نظر و صاحب نفس.

شاعر شیرین سخن شیراز، در این مورد سخن نفزی دارد:

«سعی ناگرده در این راه بجائی نرسی مزد اگر می طلبی طاعت استاد ببر»

برای تکمیل فایده به شرح بیت‌های ۲۹۵۸، ۲۹۶۵، ۲۹۶۷، ۲۹۶۹، ۲۹۷۲ دفتر اول مراجعه
 شود.

بیت ۳۷۷۶:

این جنین در جنبش آید ز آفتاب کآفتابش جان همی بخشد شتاب

بیت ۳۷۷۷:

از دگر انجم بجز نقشی نیافت این جنین تا آفتابش بر نتافت

بیت ۳۷۷۸:

از کدامین ره تعلق یافت او در رحم با آفتاب خوب رو؟

بیت فوق پرشی است که پاسخ آن چنین است:

۳۷۷۹: از ره پنهان^(۱) که دور از حس ماست آفتاب چرخ را بس راههاست

۳۷۸۰: آن رهی که زر به یابد قوت^(۲) از او آن رهی که سنگ شد یاقوت از او

۳۷۸۲: آن رهی که پخته سازد میوه را و آن رهی که دل دهد کالیوه را

کالیوه: بمعنی ترسو، احمق، کسیکه دچار وهم است.

۳۷۸۳: بازگو ای باز پر افروخته باشه و با ساعدش آموخته

۳۷۸۴: بازگو ای باز عنقاگیر^(۳) شاه ای سپاه اشکن بخودنی با سپاه

۳۷۸۷: گفت من تیغ از پی حق می‌زنم بنده حقم نه مأمور تنم

۳۷۸۸: شیر حقم نیستم شیر هوا فعل من بردین من باشد گوا

۳۷۸۹: مارمیت^(۴) اذرمیت در حراب من چو تیغم و آن زننده آفتاب

۳۷۹۰: رخت خود را من زره برداشتم غیر حق را من عدم انگاشتم^(۵)

در مورد حق که بمعنی باری تعالی است و نیز تعریف عدم در ابیات قبلی بطور تفصیل

ذکر شده است.

۳۷۹۱: سایه ام که خدا ام آفتاب حاجیم من نیستم او را حجاب

من سایه‌ای بیش نیستم و اصل و منشاء قدرت و حرکت و سکون، ناشی از حق باری

۱- رسائل اخوان الصفا جلد ۲ ص ۳۵۸ به بعد (نقل از شرح مثنوی نیکلسن ص ۲۱۷)

۲- رجوع شود شرح بیت ۱۹۷۳، دفتر اول

۳- ای آنکه استعداد دریافت اسرار را دارا هستی مانند عنقا مرغ افسانه و مترادف با سیمرغ. توضیح: ابیات فوق را پهلوان در مدح و ثنای مظهر عجائب و منبع غرایب مرتضی علی علیه السلام بزبان آورده است یعنی مولانا جلال‌الدین ترجمان زبان حال او شده است.

۴- برای بینشی بیشتر به مجلد نخستین شرح مثنوی ص ۴۲۴ - ۴۲۷ مراجعه نمایند.

۵- اشاره (کُل شیشی‌ها لگ الا وجهه هر شیشی را عدم پنداشتم

تعالی است.

در هر کاری که مأمورم اجرا می‌کنم و از هر عملی که نهی شده‌ام، بدان مبادرت نمی‌ورزم پس قطرات خونی که از تیغم می‌جهد بسان درّ و گوهر است که بندگان غافل را بشاهراه حقیقت راهنما می‌شود. در واقع دل مردگان و کافران را نعمت اسلام می‌بخشد.^(۱)

۳۷۹۴: که نیم کوهم زحلم و صبر و داد کوه را کسی در رُباید تند باد در امثال آمده است «الرجال كالجبال» مردان خدا مانند جبال راسخانند که هوای نفس را نسبت به آنان امکان مجال نفوذ و قدرت نزدیکی نیست، در مورد تمکین به کتاب کشف‌المحجوب رجوع نمائید.

۳۷۹۷: کوهم و هستی من بنیاد اوست ورشوم چون کاه بادم باد اوست مصرع دوم را اغلب مثنویهای خطّی معتبر، یا مثنویهای چاپی چنین ضبط کرده‌اند. «ورشوم چون کاه» بادم یاد اوست

پس اگر در راه عشق حق فنا شوم یا مانده موجی گردم، ذکر اوست اگر که مرا بحرکت یا توقّف و میدارد بنابراین ای پهلوان بدان، در مرحله یقین و تمکین چون کوهم، تأثیر ناپذیر، بدلیل: «إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ الْمُنْكَرِ» زیرا که نماز مؤمن را از فحشاء و منکر باز دارد و اگر مانده برگ کاه خفیف شوم، پیوسته ذکر و یاد او را در لب دارم:

۳۷۹۸: جز بیاد او نجنبد میل من نیست جز عشق احد سر خیل من

۳۷۹۹: خشم بر شاهان شه و ما را غلام خشمِ راهم بسته‌ام زیر لگام

۳۸۰۰: تیغ حلمم گردن خشمم زدست خشم حق بر من چو رحمت آمدست

خشم حق: بدین معنی است چون خشم و غضب از وجودم رخت بر بسته است پس خشم و غضب و قهر حق باری تعالی عزّ اسمہ برای من حکم راحت لطف خفی است. چنانکه از مفهوم ابیات ۳۸۲۵ و ۳۸۲۶ استنباط می‌شود:^(۲)

۱- در حدیث شریف آمده است «عَالَمٌ وَاحِدٌ أَشَدُّ عَلَى الشَّيْطَانِ مِنَ الْف عَابِدٍ» نقل از فاتح الابیات

۲- چونک حُرّم خشم کی بندد مرا نیست اینجا جز صفات حق مرا

بقیه تفسیر بیت ۳۸۰۰، در موضوع هدایت حضرت علی (ع) آنبارز را در حدیث آمده است «أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ الْحُبُّ فِي اللَّهِ وَ الْبُغْضُ فِي اللَّهِ» پس حضرت امیر فرمود، من در مقام تسلیم، خشم خود را از میان برده‌ام، بامر پروردگار غضبم مبدل بترحم گردیده است. همچنانکه در بیان صفات آفریدگار آمده: «سَبَقَتْ رَحْمَتُهُ غَضَبَهُ، خَوِشْتَن خَوِش مِن رَفْتَه است، نور حق بر من تافته پس این جان عاریت، مانعی برای تجلی انوار پروردگار نخواهد بود، ولی افسوس بیش از این پروای گفتگو با غیر نیست و بقول معروف:

«طَلَبَ الدَّلِيلَ بَعْدَ الْوَصُولِ إِلَى الْمَدْلُولِ قَبِيحٌ»

۳۸۰۱: غرق نورم گرچه سققم شد خراب روضه گشتم گرچه هستم بو تراب
سققم شد: غرور و تکبر بمن راه ندارد، من از خود مرده و بخدا زنده‌ام.

درمورد بو تراب در اخبار آمده است که روزی خاتم انبیاء بخانه حضرت علی وارد شدند او را آنجا نیافت خبر رسید که در کعبه مشغول استراحتند، پس بدان جا نزول اجلال فرمودند، حضرت علی (ع) را روی خاکها خوابیده دیدند، پس فرمودند که ای بو تراب بر خیز سنائی در حدیقه چنین توصیف می‌کند:

«علی از علم، بو تراب از حلم»^(۱). روایتی دیگری نیز موجود است، جهت رعایت اختصار صرف نظر شد.

بیت ۳۸۰۲: چون در آمد در میان غیر خدا تیغ را اندر میان کردن سزا
یکی از نسخ خطی چنین ضبط کرده است:

چون در آمد علّتی اندر غزا تیغ را دیدم نهان کردن سزا

اشاره به حدیثی است «مَنْ اعْطِيَ لِلَّهِ، مَنَعَ لِلَّهِ وَ أَحَبَّ لِلَّهِ وَ أَبْغَضَ لِلَّهِ وَ أَنْكَحَ لِلَّهِ فَقَدْ اسْتَكْمَلَ الْإِيمَانَ»^(۲)

ادامه پاورقی از صفحه قبل

اندر آکازاد کردت فضل حق زآنک رحمت داشت بر خشمش سبق

۱- حدیقه بیت ۹۹

۲- أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ الْحُبُّ فِي اللَّهِ وَ الْبُغْضُ فِي اللَّهِ از کتاب «سنن ابی داود حدیث ۴۵۹۹»

تا که أَبْغَضَ لِلَّهِ آید کام من	تا أَحَبَّ لِلَّهِ آید نام من
تا که أَمْسَكَ لِلَّهِ آید بود من	تا که أَعْطَا لِلَّهِ آید جود من
جمله لِلَّهِ ام نیم من آن کس	بخل من لِلَّهِ عَطَا لِلَّهِ و بس

اشاره باین حدیث است «مَنْ أَعْطَى اللَّهَ وَ مَنَعَ لِلَّهِ وَ أَحَبَّ لِلَّهِ وَ أَبْغَضَ لِلَّهِ وَ أَنْكَحَ لِلَّهِ فَقَدْ أَسْتَكْمَلَ الْإِيمَانَ» (مستدرک حاکم ج ۲ ص ۱۶۴ با حذف جمله و انکح لله (جامع صغیر ج ۲ ص ۱۵۹) احب لله، ابغض لله، هر دو جمله فعلیه بمعنی برای خدا دوست داشت و برای خدا دشمن داشت.

بیت ۳۸۰۶ - ۳۸۱۰:

و آنچ لِّلہ می‌کنم تقلید نیست	نیست تخییل و گمان جز دید نیست
زاجتهاد و از تحرّی رسته‌ام	آستین بر دامن حق بسته‌ام
گرهمی پرّم همی بینم مطار	ورهمی گردم همی بینم مدار
ورکشم باری بدانم تا کجا	ماهّم و خورشید پیشم پیشوا
بیش از این با خلق گفتن روی نیست	بحر را گنجائی اندر جوی نیست

مولانا در خلال ابیات، اوصاف و احوال امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام را ذکر می‌کند برای رعایت ادب و حسن شیوۀ بیان. بدین قرار «هر عملی را برای رضای خدا انجام می‌دهم، مانند دیگران تقلید» «نمی‌کنم، چون خیال و گمان در ذهن من راه ندارند، من در مرحله دید یعنی شهود هستم، بقول معروف: «آدمی» «دیدست باقی پوست است» «بالاترین مرحله یعنی عین الیقین، هیچ شک ندارم، از مرحله اجتهاد و تحرّی حقیقت رها یافته‌ام، بحدّی که دل من در اختیار حق است و لاغیر، وظیفه خود را نیک می‌دانم، مانند ماهی که از نور حق و از نور محمدی مستنیر می‌شود و مسیر خویش در فضا می‌پیماید. در اصطلاح موضوع حق مانند دریاست، مردم و خوی و خُلق‌شان به جویبار میماند، چه گونه می‌توان دریا را بدان منتقل کرد، پس باید سخن کوتاه کرد و با مردم باندازه استعداد و فهم‌شان گفتگو کرد. بدلیل آنکه در حدیث آمده است:

إِنَّا مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ تَكَلَّمُوا النَّاسَ عَلَى قَدْرِ عَقُولِهِمْ .

بیت ۳۸۱۱: پست می‌گیریم به اندازه عقول عیب نبود این بود کار رسول
 «کار رسول» اشاره بحديث مذکور در فوق است رک، کتاب احادیث مثنوی ص ۱۲۹ و نیز «آیه
 وما ارسلنا من رسول الا بلسان قومه^(۱)» (موضوع جواز ترجمه قرآن)
 بیت ۳۸۱۲ - ۳۸۱۷:

از غرض حُرَمِ گواهی حُرّ شنو	که گواهی بندگان ^(۲) نه ارزد دو جو
در شریعت مرگواهی بنده را	نیست قدری نزد دعوی و قضا
گر هزاران بنده با شندت گواه	شرع نپذیرد گواهیشان بکاه
بنده شهوت بتر نزدیک حق	از غلام و بندگان مسترق
کین بیک لفظی شود از خواجه حُرّ	و آن زید شیرین و میرد تلخ و مُرّ
بنده شهوت ندارد خود خلاص	جز بفضل ایزد و انعام خاص

در مورد آزادی بندگان^(۳) باید دانست که مولانا از لحاظ احکام شریعت پیرو امام اعظم ابوحنیفه است، در مقدمه دفتر اول، کتاب خویش را مانده فقه الله اکبر قلمداد کرده است و آنچه در باب آزادی بنده بیان کرده است، بر مدار فتاوی امام اعظم است. بنده با کلمه‌ای ترا آزاد کردم رها می‌شود، اما بنده شهوت و غلام نفس اماره و اسیر دست شیطان است و رهایی‌اش مشکل است. گرچه مولانا بکرات و مرّات گوشزد می‌کند

«بند بگسل باش آزاد ای پسر چند باشی بند سیم و بند زر»

بیت ۳۸۱۸: درجهی افتاد کانرا غور نیست و آن گناه اوست جبر و جور نیست

۱- الف: بردی جواز ترجمه قرآن رجوع شود به کتاب مناهل العرفان فی علوم القرآن ج ۲ ص ۳ - ۳۶

ب: تاریخ سیر ترجمه قرآن در اروپا و آسیا تألیف دکتر جواد سلماسی زاده چاپ ابن سینا ص ۱۰۴

ج: تاریخ ترجمه قرآن در جهان تألیف دکتر جواد سلماسی زاده چاپ امیرکبیر ص ۹
 ۲- برای تحقیق از احوال غلامان در دوره اسلامی، کتاب ابن حوقل موسوم بصورة الارض ص ۴۵۳، سیاست‌نامه چاپ مرحوم اقبال ص ۱۲۹
 ۳- ۱۳۰، مجمل التواریخ ص ۳۸۷ و کامل التواریخ ابن اثیر حوادث سال ۳۲۳، برده‌داری در اسلام بقلم دکتر مؤحد مراجعه نمایند.

برای بینش بیشتر بقرآن مجید سوره ۱۹ آیه ۶۰ مراجعه شود: بدین قرار

فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهْوَاتِ فَسُوفَ يَلْقَوْنَ غِيَاً^(۱)

توضیح: یک لفظ اَعْتَقْتُكَ یعنی آزادت کردم، بنده آزاد می شود مُسْتَرَق بمعنی دزدیده

شده، اسیر بنده، باری مولانا، انبیاء و اولیاء را رهبران آزادی نوع بشر معرفی می کند:

«چون به آزادی نبوت هادیست اولیاء را ز انبیاء آزادیست»

در مورد جبر و جور به مجلد اول شرح مثنوی ص ۴۳۷ تا ۴۳۸ مورد مطالعه قرار گیرد

بیت ۳۸۲۴: گشت اَرْسَلْنَاكَ شاهد در نُذُر ز آنک بسود از کَوْن او حُرّ ابن حُرّ

اشاره به سوره فتح آیه ۸ «إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا» ترجمه «ما فرستادیم ترا

تا گواه باشی بر کافر و مؤمن و بشارت رسانی و بیم نمائی»

تأویل: فرمان آمد که ای ساکنان عالم قدس و ای مسیحان درگاه جیروت، همه داغ مهر این

مهر بر دل نهید. آتش شوق او در جان زنید و در راه انتظار او به نشینید، الخ کشف الاسرار ج ۹

ص ۲۱۷.

نُذُر جمع نذیر منظور قرآن مجید است چنانکه در سوره نجم آیه ۵۶^(۲) آمده است. در

بیت های پیشین از زبان امیرالمؤمنین علی علیه السلام گفت کسیکه در بندگی نفس اماره باشد

اگر بصورت ظاهر آزاد هم باشد در واقع و نفس الامر حریت ندارد، چون بنده معمولی را اگر

خواجهاش اقرار کند که من بعد تو آزادی او از قید رقیت رها می گردد ولی بنده نفس فاقد این

موهبت است: نفس اژدهاست آن کی خفته است. از غم بیچارگی افسرده است» در جای

دیگر مولانا فرماید:

«مادر بت ها بت نفس شماست ز آنکه آن بت مارو این بت اژدهاست»

۱- آن دور گذشت باز قوم دیگر رسیدند بعکس ایشان و سیرشان، بر پی شهوتها رفتند و دل در آشیانه شیطان بستند. نماز بگذاشتند، برپی آرزوهای خویش ایستادند پس به بینند کار تباه خود را که عذاب دوزخ است.

توضیح - تاریخ مسلمانان سیاه امریکا، ترجمه جواد سلماسی زاده مجله وحید سالهای ۱۳۴۷-۱۳۵۵

۲- هَذَا نَذِيرٌ مِنَ النُّذُرِ الْأُولَى یعنی این بیم کننده ایست از جنس بیم کنندگان نخستین

باری نفس بدو معنی اطلاق می‌شود، یکی بمعنی جامع قوه غضب و شهوت که مجاهده با آن واجب است. و عرفاً آنرا جهاد اکبر نامند^(۱). نفس بمعنی دیگر عبارت از لطیفه الهی و بمعنی حقیقت و ذات انسانی است.

مجاهدت عبارتست از وادار کردن نفس است به مشقات بدنی و مخالفت با هوای نفس و هوی و هوس که بدان وسیله بمقامات معنوی نائل شوند و راه حق را بیابند با عنایت بمصداق «مَنْ جَاهَدَ فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا»

دوزخ و نفس:

دوزخ است این نفس و دوزخ اژدهاست
نفس و شیطان:

نفس و شیطان هر دو یک تن بوده‌اند
خصم درون یا نفس اماره

ای شهان کشتیم ما خصم برون
ماند خصمی زویر در اندرون

۳۸۲۵: چونک حُزَم خشم کی بندد مرا	نیست اینجا جز صفات حق درآ
۳۸۲۶: اندرآ کآزاد کردت فضل حق	زآنک رحمت داشت بر خشمش سبق
۳۸۲۷: اندرآ اکنون که جستی از خطر	سنگ بودی کیمیا کردت گهر
۳۸۲۸: رسته‌ای از کفر و خارستان او	چون گلی بشگفت به سروستان هو
۳۸۲۹: تو منی و من توم ای محتشم	تو علی بودی علی را چون کشم
۳۸۳۰: معصیت کردی به از هر طاعتی	آسمان پیموده در ساعتی
۳۸۳۱: بس خجسته معصیت کآن کرد مرد	نی زخاری بردمد اوراق ورد
۳۸۳۲: نی گناه عَمَر و قصد رسول	می‌کشیدش تا به درگاه قبول
۳۸۳۳: نی بسحر ساحران فرعونشان	می‌کشید و گشت دولت عونشان

۱- متمسک باین حدیث می‌شوند:
«اعدی عدوکَ نَفْسُکَ الَّتِی بَیْنَ جَنبَیْکَ»

۳۸۳۴: گرنمودی سحرشان و آن جحود کی کشیدیشان بفرعون عنود

۳۸۳۵: کی بدیدندی عصا و معجزات معصیت طاعت شد ای قوم عُصَات

نظر کلی در باب ابیات ۳۸۵۲ - ۳۸۵۸

هیچ بغضی نیست در جانم ز تو	ز آنک ایمن را من نمی دانم ز تو
آلت حَقّی تو فاعل دست حق	چون زَنَم بر آلت حق طعن و دق
گفت او پس آن قصاص از بهر چیست	گفت هم از حق و آن سرّ خفِیست
گر کند بر فعل خود او اعتراض	ز اعتراض خود برویاند ریاض
اعتراض او رسد بر فعل خود	ز آنک در قهرست و در لطف او اَحَد
اندرین شهر حوادث میراوست	در ممالک مالک تدبیر اوست
آلت خود را اگر او بشکند	آن شکسته گشته را نیکو کند

نظر محققان مبتنی بر این است که مضمون ابیات مذکور ناشی از مذهب اشعریان است، چون آنان معتقد بعدم اختیار انسان هستند، منشأ تمام حوادث را از اراده پروردگار می دانند. مولانا در تحلیل فوق تبعیت از کلام اشعری کرده است. چنانکه سعدی علیه الرحمه هم در این زمینه گوید:

«از خدا دان خلاف دشمن و دوست که دل هر دو در تصرف اوست»
در جای دیگر گوید چونکه:

«تیر از کمان برون چو جهد از کماندار داند اهل خرد

پس تیر را گناه و خطائی نیست، مسئول و بزهکار تیرانداز است»

پس حضرت برکابدار می گوید، «تو مانده تیری که مسخر دست و امیال نیروی دیگری»

در اینحال رکابدار می پرسد، اگر بندگان در افعال اختیاری ندارند، و هر چه از آنان صادر شود ناشی از اراده اوست، پس کیفر گناهکار چه صورت پیدا می کند. در پاسخ میفرمایند، در این موضوع سرّی نهفته است، که کسی از آن آگاه نیست، پروردگار فعال مایشاء

است و یَفْعَلُ مایرید است، آنچه میخواهد میکند و کسی حق اعتراض باو ندارد.

- ۳۸۶۰: هر شریعت را که او منسوخ کرد^(۱) او گسیا برد و عوض آورد وَرَد
 ۳۸۶۱: شب کند منسوخ شغل روز را بین جمادی خِرد افروز را
 ۳۸۶۲: باز شب منسوخ شد از نور روز تا جمادی سوخت زآن آتش فروز
 ۳۸۶۳: گرچه ظلمت آمد آن نوم سُبَات^(۲) نی درون ظلمتست آب حیات^(۳)

بیت ۳۸۷۱-۳۸۷۵:

- بس زیاداتها درون نقصهاست مرشیدانرا حیات اندر فناست
 چون بریده گشت حلق رزق خوار يُرْزَقُونَ فَرْحِین شد گوار
 حلق حیوان چون بریده شد بعدل حلق انسان رست و افزون گشت فضل
 حلق انسان چون ببرد هین ببین تا چه زاید کن قیاس آن برین
 حلق ثالث زاید و تیمار او شریعت حق باشد و انوار او
 بیت ۳۸۷۱ در مصرع اول (بس زیاداتها) ضبط شرح مثنوی فاتح الابیات صحیح تر از نسخ
 دیگر است که «پس زیاداتها» درج کرده اند

باری برای اطلاع از مفهوم ترکیب کنائی حلق ثالث بمسأله سُكْر عرفانی مقابل صحو
 توجه فرمایند. مجلد اول ص ۶۹ از دفتر نخستین مثنوی این حقیر

کلیات در باب بیت‌های ۳۸۷۱

در بیت ۳۸۷۱، در مصرع اول در شرح مثنوی فاتح الابیات صحیح تر از نسخ دیگر

- ۱- نسخ در اصطلاح اصولیان برداشتن حکم تثبیت شده است
- ۲- سُبَات: آسایش است به آیه ۹ سوره نباء اشاره می نمود:
 «جَعَلْنَا نَوْمَكُمْ سُبَاتاً» گردانیدیم خواب شما را آسایش
 در مورد شرح ابیات ۳۸۶۱-۳۸۶۲ بقرآن کریم سوره هفده آیه ۱۳ رجوع فرمائید.
- ۳- برای بینش در مورد مصرع اول بیت ۳۸۶۳ بشرح بیت ۵۷۴ مجلد اول شرح مثنوی نگارنده
 مراجعه شود،
 «کوه طور اندر تجلی حلق یافت تا که می نوشید و می را بیافت»

است، حرف ب و پ را اشتباه کرده و بجای بس زیادتها، پس زیادتها ضبط کرده‌اند
بیت ۳۸۷۲، مصرع دوم بیت «یُرْزَقون فرحین شدگوار» باید بقرآن کریم سوره سوم ترجمه و
تفسیر آیات ۱۶۴-۱۶۳ مطالعه شود^(۱).

برای مزید آگاهی بدفتر سوم بیت‌های ۳۹۰۰ و ۴۱۷۴ و ۴۲۰۲، دفتر چهارم بیت
۳۶۳۷ به بعد مراجعه فرمایند.

و نیز مطالعه باب چهارم کتاب حدیقه سنائی غزنوی مفید بنظر آمد علی الخصوص
ابیات ۱۴۹ به بعد.

(۲) حلقی ثالث، کنایه از شکر مقابل صحو و روشنائی، پیدا کردن استمداد، قابلیت
یافت اشاره بقضیه حضرت موسی و تجلی حق بر او و پاره شدن کوه طور و غش کردن موسی
رجوع شود به مجلد اول از دفتر نخستین ص ۶۹ شرح بیت ۲۶، و بعد از آن.

بقیه کلیاتی در باب ابیات زیرین

بس کن ای دون همت کوتاه بنان تاکیت باشد حیوة جان بنان
بیت ۳۸۷۶: برای روشن شدن این مورد رجوع شود بقرآن کریم سوره هفتم آیه ۱۷۱: به تفسیر
آیه «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قالو بلی» برای مزید بینش به مجلد سوم شرح مثنوی بقلم این بنده بصفحه
۱۶۰ مراجعه نمایند.

منظور از نان: میوه ممنوعه، گندمی که آدم ابوالبشر خورد و از بهشت برین بیرون رفت
به کزات در مثنوی آمده است.

۱- «هُم درجَاتُ عندالله: ترجمه میان گروه برتریه‌ها و فروتریه‌ها نزدیک خداوند. واللہ بصیرٌ بما
یَعْلَمون خدا انبیا و داناست بآنچه می‌کنند، لَقَدْ مَنَّ اللهُ عَلَى الْمُؤْمِنِینَ، بدرست که خدای سپاس
نهاد بر گرویدگان، اَذَا بَعَثَ فِیْهِمْ رَسُولًا مِّنْ اَنْفُسِهِمْ، زمانی که فرستاده‌ای هم از ایشان، یَتْلُوا عَلَیْهِمْ
نا میخواند بر ایشان سخنان ویرا، یُزَكِّیْهِمْ، ایشانرا پاک و هنر افزا می‌کند و در ایشان می‌آموزد و
یُعَلِّمُهُمُ الْکِتَابَ نامۀ وی و حکمت و دانش راست
۲- کوه طور اندر تجلی خلق یافت
تا که می‌نوشتید و می‌را بر نتافت

۳۸۷۹: گر ندارد صبر زین نان جانِ حَسّ کیمیا را گیر وزرگردان تو مس
کیمیا را گیر: مرشد و پیری را پیدا کردن، برای اطلاع بیشتر رجوع شود به دفتر چهارم ابیات
۳۰۷۴ و ۳۶۷۱.

۳۸۸۰: جامه شوئی کرد خواهی ای فلان رو مگـگردان از محلّه گـازران
جامه شوئی تصفیّه باطن، برای بینش بیشتر بسوره ۷۴، آیه چهارم قرآن کریم مراجعه
فرمایند. بیضاوی فرموده است خود را از وساوس شیطانی و اعمال بد، تهذیب و پاک کن. این
ترکیب در اصطلاحات صوفیانه نیز وارد است چنانکه در دیوان غزلیات آمده است: جامه
شوئی کنید صوفی وار، دیوان شمس تبریز حاشیه غزل ۲۳، بیت ششم.
همچنین در دفتر ۵ بیت دوم به بعد:

«آب چون پیکار کرد و شد نجس تا چنان شد کآبرا رد کرد حَسّ
۳۸۸۱:

گرچه نان بشکست هر روزه ترا در شکسته بند پیچ و برترآ
شکسته بند: منظور در درجه اول خداوند جبار، یا مرد کاملی است.
بیت ۳۸۸۳، معنی این بیت با مفهوم بیت قبلی ارتباط دارد که میگوید، چون بدست او
شکسته بند آمد، پس اگر آنرا بشکند در واقع در حکم ترمیم است، چنانکه در جای دیگر همی
گوید:

«چون بنای کهنه آبادان کنند آن بنا را ابتدا ویران کنند»
و اگر تو آنرا بشکنی، الی آخر بدین معنی است، فرد گناهکار که خود را وسیله، بدون آزادی و
استقلال تصوّر می کند، توانائی توبه و پشیمانی از تقصیر خویش ندارد مگر آنکه مشمول لطف
خدا باشد.

بیت ۳۸۸۵-۳۸۸۷:

هرچ را بفروخت نیکوتر خرید	آنک داند دوخت او داند درید
پس بیک ساعت کند معمورتر	خانه را ویران کند زیر و زیر
صد هزاران سر برآرد در زمن	گر یکی سر را ببود از بدن

برای درک ابیات فوق بشرح مثنوی مجلد اول از ص ۲۲۹ تا ۲۳۲ رجوع فرمایند.

بیت ۳۸۸۸-۳۸۸۹:

گر نفرمودی قصاصی برجنّاة یا نگفتی فی القصاص آمد (حیوة)

سرکرا زهره بُدی تا او زخود بر اسیر حکم حق تیغی زند

برای مزید اطلاع بقرآن کریم سوره دوم آیه شریفه (۱۷۵) مراجعه فرمایند:

«وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَوةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ، یعنی شما را در قصاص کردن زندگانیست ای زیرکان و خداوند خرد، تا پرهیزد یا اولی الالباب: ای خداوندان خرد، در جاهلیت عرب، قاتل را نمی‌کشتند می‌گفتند یکی کم شد تا دیگری کم نشود. این جواب آنست که ای زیرکان آن انبوهی در قصاص است نه در فر گذاشت.

(کشف الاسرار ج ۱ ص ۴۷۶)

۳۸۹۰: زآنک داند هر که چشمش را گشود کآن کشنده سخره تقدیر بود

۳۸۹۱: هرکه آن تقدیر طوق او شدی بر سر فرزند هم تیغی زدی

تعجب کردن آدم علیه السلام از ضلالت ابلیس و عجب آوردن

بیت ۳۸۹۳: روزی آدم بر بلیسی کوشقیست از حقارت و از زیافت بنگریست
محمدرضا مولوی «چشم آدم» ضبط کرده است.

بیت ۳۸۹۵: بانگ برزد غیرت^(۱) حق کای صفی

تو نمی‌دانی زاسرار خفی

بیت ۳۸۹۶: پوستین را بازگونه گر کند

کوه را از بیخ و از بن برکند

پوستین بازگونه کردن یعنی تغییر روش و رفتار، اصطلاح تمثیلی، برای بررسی دقیق

۱- غیرت حق رجوع شود به بیت‌های ۱۷۸۳ و ۱۷۸۴ همین مجلد

رجوع شود به کتاب امثال و حکم شماره ۱۵۱۵، برای تحقیق بیشتر به شرح بیت ۱۹۹۷-۱۹۹۶ همین مجلد مراجعه شود.

بیت ۳۸۹۷: پرده صد آدم آن دم بر درد صد بلیسی نو مسلمان آورد
بیت ۳۸۹۸: گفت آدم توبه کردم زین نظر این چنین گستاخ نندیشم دگر
بیت ۳۸۹۹: یاغیاث المستغیثین آهدنا لا افتخار بالعلوم و الفنی
بیت ۳۹۰۰: لا تُزغ قلباً هَدیت بِالكَرَمِ^(۱) وَ اصْرِفِ السَّوْءَ الَّذِي خَطَّ الْقَلَمَ

شرح ابیات ۳۸۹۸، ۳۸۹۹، ۳۹۰۰، ۳۹۰۱

پس آدم بمناجات پرداخت و توبه و استغاثه آغاز کرد:

«الاهی، آفریدگارا، پروردگارا، از این نظر تحقیر که بابلیس افکندم، توبه کردم من بعد دگر بار چنین کار تکرار نکنم، ای پروردگار، ای پناه دهنده پناهندگان مرا بصراط مستقیم هدایت کن و ثبات قدم ببخش. باری الهی قلب ما را دل ما را مایل و مصروف و متوجه ضلالت مگردان بعد از آنکه هدایت کردی، خدایا عنایت از ما مگیر که پیوسته نظر چشم دل مان بسوی تو باشد، و سعی مان در طلب رضای تو، از حب دنیا و غلبه هوی ما را نگاهدار. از آن بلایی که در لوح و قلم مقدر است، ما را نگاهدار

سوء قضاء جان ما را ببخشای، ما را از برادران یکدل و اخوان صفا و خلان وفا، جدا مگردان. در مورد شرح بیت ۳۹۰۰ (مصرع اول) چنین آمده است:

آنکه در آموخت رهبران خود را تاگویند: «رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا» این آیت ردّ قدریاست. و وجه دلیل اهل سنت و ردّ ایشان در آن روش است و ظاهر که اضافت از او و هدایت بکلیت با خداست و خلق در آن مجبورند و مقهور. می گیراد خداوند مادلهای ما از دین حق، و راه

۱- (از آیه شماره ۷ سوره سوم مأخوذ است: رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا - بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا، یعنی خداوند دلها ما را منحرف مکن پس از آنکه راه نمودی ما را «کشف الاسرار ج ۲ ص ۲۲»

استقامت، سنن صواب نگردان چنانکه دل جهودان، ترسایان و بمتدعان که در دل زیغ دارند بگردانیدی. مصطفی (ص)، این دعا بسیار کردی که «یا مُقَلِّبَ القلوب، ثَبِّتْ قَلْبی علی دینک» (اما در مورد مصرع ثانوی «و أَصْرِفِ السَّوْءَ الَّذِی خَطَّ الْقَلَمَ» بهترین است که بدین مراتب توجه فرمایند:

یاران گفتند یا رسول الله - می ترسی بر ما و بردین ما پس از آنکه ایمان آوردیم بتو و ترا استوار گرفتیم مصطفی فرمود: «إِنَّ قُلُوبَ بَنی آدَمَ كُلَّهَا بَیْنَ أَصْبَعِیْنِ اصْبَاحِ الرَّحْمَنِ یُقِیْمُهُ إِنْ شَاءَ وَ یُزِیْعُهُ إِنْ شَاءَ، قَلْبَ بَنی آدَمَ در دست رحمان است، اگر بخواهد ثابت نگاهدارد، و منحرف می کند اگر نخواهد» کشف الاسرار ج ۲ ص ۱۲۲

بیت ۳۹۰۱: پاره ای از شارحان اخوان رضا، برخی مانند فاتح الابیات اخوان صفا ضبط کرده اند «ص ۳۳۲ س ۱۹ چاپ اسلامبول»

بیت ۳۹۰۲ تلختر از فرقت تو هیچ نیست بی پناهست غیر پیچاپیچ نیست پیچاپیچ: نگرانی، ناراحتی سخت پیچیده. سنائی هم این اصطلاح را بکار برده است

«تأبدانی که وقت پیچاپیچ هیچکس برتر ترا نباشد هیچ (حدیقه)

برای بینش بیشتر بدفتر دوم بیت ۳۴۹۷ مراجعه شود

۳۹۰۵: وربرد جان زین خطرهای عظیم برده باشد مایه ادبار و بیم

برای توجه بمفهوم این بیت بهتر است بمدلول ابیات ۳۹۰۳ و ۳۹۰۴ توجه بشود.

«تلخ ترین حادثه برای سالک دوری از اندیشه پروردگار است، بحدی که بدون عنایت حق، نزدیک ترین دوستان دشمن خونین می شوند. دست و پا که کنایه از بزرگترین و حساس ترین عوامل زندگانی است، بجای تعاون و همدردی همدیگر را صدمه می رسانند، باری بدون نظر عنایت باری تعالی، او را امید نجات و رهائی نیست.

اما در این بیت می گوید، اگر برخلاف اصلی کسی از خطرات فوق جان سالم بدر برد،

آن نعمت مایه بدبختی و نکبت می گردد. برای بینش بیشتر به مجلد اول از ص ۷۲ - ۷۴ و

۳۵۶ - تا ۳۵۷ مراجعه فرمایند.

بیت ۳۹۰۹-۳۹۱۰: به مجلد اول از دفتر نخستین شرح بیت ۵۹۲ را بخوانید. در بعضی از نسخه‌ها پرده بمعنی حجاب ضبط کرده‌اند. اما بنظر مؤلف کتاب فاتح الابیات (برده) بهتر است.

بیت ۳۹۱۱ آن بنسبت باکمال تو رواست	ملک اکمال فناها مرتراست
بیت ۳۹۱۲: که تو پاکی از خطر ورنیستی	نیستانرا موجد و مغنیستی
بیت ۳۹۱۳: آنک رویانید داند سوختن	زانک چون بدریدداند دوختن
بیت ۳۹۱۴: می‌بسوزد هر خزان مر باغ را	باز رویانند گل صباغ را
بیت ۳۹۱۵: کای بسوزیده برون آ تازه‌شو	بار دیگر خوب و خوب آوازه شو
۳۹۲۳: کُلّ شیئی ما خلا الله باطل	إِنَّ فَضْلَ اللَّهِ غِيْمٌ هَاطِلٌ ^(۱)

نخستین مصراع مأخوذ از اشعار لبید بن ربیعہ ابو عقیل عامری مضری، می‌توان گفت که شعر مطابق زندگی ساده و بدوی می‌باشد در سال ۱۱ هجری مسلمان شده و در سال ۴۱ درگذشته است.

بازگشتن بحکایت امیرالمؤمنین علی کرم الله وجهه و مسامحت کردن او با خونی خویش^(۲)

بیت ۳۹۲۴: باز رو سوی علی و خونیش و آن کرم با خونی و افزونیش
بیت ۳۹۲۵: گفت خونی را همی بینم بچشم روز و شب بروی ندارم هیچ خشم
بیت ۳۹۲۷: مرگ بی مرگی بود ما را حلال برگ بی‌برگی بود ما را نوال
مرگ بی‌مرگی: مرگ ظاهری، در واقع جاویدی و ابدیت، در مورد برگ بی‌برگی و نیز در ابیات

۱- ابرهای پرباران. برای بینش بیشتر در مورد تقوی و تو چه بخدا، به کتاب مستطاب نموداری از حکومت علی (ع) تألیف حضرت آية الله العظمی حاج شیخ حسن سعید ص ۸۲-۸۷ مراجعه فرمایند

۳۹۲۹، ۳۹۸۲

تو ضعیف شده است، همچنین رجوع شود به بیت ۲۳۳۷ همین دفتر

«گر بریزد برگهای این چنار

برگ بی برگیش بخشد کردگار»

بیت ۳۹۳۰: چون مرا سوی اجل عشق و هواست

نهی لا تُلقوا باید یگم مراست

بیت ۳۹۳۱: زآنک نهی از دانه شیرین بود

تلخ را خود نهی حاجت کی شود

لا تُلقوا الخ رجوع بقرآن کریم سورة ۲ آیه ۱۴۹ شود، همچنین بحث شیرینی در این مورد

وجود دارد نمایانگر اعمال و نیات مولی علی است، حیف است که ناگفته بگذاریم و بگذریم.

مصطفی فرمود: «احسان آنست که خدای را در بیداری و هشیاری پرستی، چنانک گوئی در

وی می‌نگری، خدمت که کنی چنان کنی که ویرا می‌بینی، این حدیث اشارت است بملاقات

دل با حق، و معارضه سر با غیب، شاهدۀ جان با مولی، حث کردن بر اخلاص عمل و کوتاهی

امل، وفا کردن پذیرفته روز اول، یعنی شنیدن «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ» اخلاص عمل در چیست فأنه

یراک. آن دیده که او را دید بملاحظه اغیارکی پردازد، و آن جان که باوی صحبت یافت با آب و

خاک چند سازد؟ از آنکه خطاب «إرجعی» با روح پاک است که منزل او در قالب آب و خاک

است، خو کرده در آن حضرت مذلّتحجاب چند برتابد؟! والی بر شهر خویش در غربت عمر،

چون بسر آرد؟ جان در صفت بقاست، آب و خاک فاینند او که بحق زنده نه چون زنده این

جهانی، از سر حق محقق آگاه است حق دیدنی است و کائنک تراه در خبر برین گواه است.

«حث بمعنی اشتیاق است» ج اول کشف الاسرار ص ۵۲۲

نظر کلی درباره ابیات ۳۹۲۳ - ۳۹۳۱

بنظر بزرگان اهل تحقیق کمتر فردیست از نوابغ و اولیاء و رهبران جهان که باندازه

حضرت امیرالمؤمنان علی علیه السلام، دوستان فداکار و از جان گذشته و دشمنان خونین داشته باشد. اما با وجود اختلاف عقاید همه فرق باین حقیقت اعتراف می‌کنند که دارنده ذوالفقار از لحاظ قدرت ایمان و دوستداری اسلام و سبقت از همه بدین اسلام و زهد و تقوی، شجاعت و خلوص و قدرت ایمان بدلیل «لَوْ كُشِفَ الْغُطَاءُ مَا از دَدَتِ يَقِينًا»^(۱) در بلاغت و فصاحت، سخاوت، شجاعت و جوانمردی در دنیا نظیر نداشته است.

عنایت ازلی پیوسته نصیب وی شده است. یگانه مسلمانی است که در خانه خدا متولد شده و در همان جا در حال اقامه نماز لبیک حق را اجابت کرده است.

نخستین مؤمن با اخلاصی است که از روز نخست تا آخر عمر بر تعالیم و وظیفه مسلمانی پایدار مانده است بجاه و مال و ثروت تعلق خاطری نداشته است. با لباس کرباس سر می‌کرد، در حین خلافت کفش‌های کهنه خود را که بقول ابن عباس به پشیزی نمی‌ارزید، پیا می‌کرد.

اسلام نه را با شمشیر بلکه حسن تدبیر و زبان رسا و شیوا و سخنان از دل برآمد یاری می‌کرد هنگامی که جنگاوران و پهلوانان از مبارزه، و رفتن باوردگاه امتناع می‌ورزیدند، مانند مقابله با عمرو بن عبدود، او داوطلبانه برای جنگ می‌رفت و همیشه پیروز می‌گشت، چون از خدا می‌ترسید از دیگران باک نداشت، نام او در دل پهلوانان خوف و ترس ایجاد میکرد، بنابراین مبارزه او معادل با مرگ بود.

همچنین در جنگ احد رفع خطر از اسلام و وجود مبارک پیامبر را او بعهده گرفت، توفیق یافت.

طبری معتقد بوده است که عده‌ایی به الوهیت وی معتقد بوده‌اند^(۲). کتب تاریخ از این مقوله پرند. برای پی بردن بحقائق ابیات بهتر بود بقرآن کریم سوره دوم آیه ۱۴۹ و همچنین به آیه

۱- کتاب مصباح الهدایه ص ۳۹

۲- کتابهای زیادی در این زمینه نوشته‌اند، اما جامع‌تر از همه متعلق «بدانشمند روسی است بنام (مینو رُسکی) است که برای تحقیق دقیق در این زمینه بسر زمین‌های زیادی سفر کرده است و با پیروان این آئین به گفتگو پرداخته است و بدینوسیله که اهل حق را عربها و ترکها نصیری می‌نامند و در میان ایرانیان معروف به «علی الهی» میباشد.

شریفه ۱۵۴ مراجعه شود. وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ. «بدون هُم» بشرح بیت ۳۸۷۲ مراجعه شود. دفتر سوم بیت ۱۶۳ ترجمه آیه: مگوئید آنکس را که کشته شود راه خدای عزّ و جل «اموات» که ایشان مردگانند که ایشان زندگانند ولیکن شما نمیدانید.

چه زیانست ایشانرا که از ذلّ دنیا باز رستند، چون بعزّ وصال مولی رسیدند؟

گرم بمرم مرا مگوئید که مرد گو مرده بدو زنده شد و دوست ببرد
زنده است که بدوست زنده است نه بجان، هر که بدوست زنده شد اوست زنده جاودان، پیر
طریقت گفت خداوند هر که شغل وی توئی شغلش کی بسر شود؟ هر که بتو زنده است هرگز کی
بمیرد؟ جان در تن گراز تو محروم ماند، چون مرده زندانیست.
زنده اوست بحقیقت کش با تو زندگانیست، آفرین خدای برآن کشتگان که ملک میگوید
زندگانند ایشان. این داستان مرگ و زندگی مردان حق، که مولی الموالی در صدر است. آری هر
که وصل حق جوید قرب او خواهد، ناچار است او را بار محنت کشیدن، و شربت اندوه
چشیدن.

بازگشتن بحکایت امیرالمؤمنین علی کرم الله وجهه و مساحت کردن او با خونی خویش

اقتلوننی یا ثقاتی لا یما اِنَّ فی قتلنی حیاتنی دایماً
اِنَّ فی موتنی حیاتنی یافتنی کم افارق موطنی حتّی متی

بنا به نوشته بعضی از شرق شناسان تضمینی است از غزل منسوب بحسین منصور حلاج
اقتلوننی یا ثقاتی اِنَّ فی قتلنی حیاتنی و مماتنی فی حیاتنی و حیاتنی فی مماتنی
اما داستان منصور را کتب تواریخ و تاریخ ادبیات و غیره ثبت و ضبط کرده است.
لیکن مندرجات کتاب کشف المحجوب هجویری در واقع نخستین کتاب مثنوی عرفانی زبان
فارسی است که بدقت تمام نوشته شده است و دقیقه از موازین شرعی سر نه پیچیده است جنبه

انتقادی این کتاب نیز کم نظیر است، بعلاوه نظری بزورمندان و زرداران زمان نداشته است. عمری چنانچه شایسته شأنش بوده زندگانی کرده است. این کتاب سرچشمه فیاض بوده است که بزرگان ادب فارسی هر کدام از خرمن دانش او خوشه‌ای بر چیده و کتابی نوشته‌اند اما در مورد منصور نظراتی دارد که بنحو اختصار اشاره می‌شود.^(۱)

آمدن رکابدار علی کرم الله وجهه که از بهر خدا مرا بکش و از این قضا برهان»

۳۹۳۸: باز آمد کای علی زودم بکش تا نبینم آن دم و وقت ترش
۳۹۳۹: من حلال می‌کنم خونم بریز تا نبیند چشم من آن رستخیز

۱- حسین منصور حلاج غیر حسن بن منصور حلاج است، آن مُلحد بغدادی که استاد محمد زکریا بوده است و رقیق ابوسعید قرمطی. این حسین که ما را در امر وی، خلاف است فارسی بوده است از بیضاورد. هجر مشایخ وی را، نه بمعنی طعن اندر دین و مذهب است که اندر حال روزگار است. وی ابتداء میرید سهل بن عبدالله بود و بی دستوری برفت از نزدیک وی و بعمر و بن عثمان پیوست. از نزد وی بی دستوری برفت و تعلق بجنید کرد. جنید ویرا قبول نکرد، بدین سبب مهجور کردند ویرا، پس مهجور معاملت بودی نه مهجور اصل ندیدی کی شبلی گفت «انا و الحلاج شیخی واحد، مخلصنی جنونی و اهلکته و عقّله و اگر وی به دین مطعون بودی شبلی نگفتی حلاج و من از یک چیزیم.»

محمد بن خفیف گفت «هو عالم ربّانی» و عالم ربّانیست و مانند این پس ناخشنودی و عقوبت پیران طریقت و مشایخ هجران و وحشت بار آورد، ویرا تصانیف از هر دست و رموز و کلام مذهب اندر اصول و فروع و من کی علی بن عثمان الجلابی اُم پنجاه پاره تضییف بدیدم اندر بغداد و نواحی آ، و بعضی بخورستان و فارس و خراسان جمله را سخنانی یافتیم چنانکه ابتداء نموده‌ای مریدان باشد، از آن بعضی قوی‌تر و بعضی ضعیف‌تر، بعضی سهل‌تر و بعضی شنیع‌تر. چون کسیرا از حق نمودی باشد و بقوت حال عبارت دهد و فضل یاری کند سخن متعلق شود خاصه کی معبر اندر عبادت خود تعجب نماید، آنگاه او هام را از شنیدن آن نفرت افزاید و عقول از ادراک باز مانند آنگاه گویند که این سخن عالی است، گروهی منکر شوند از جهل و گروهی مقرر آیند بجهل و انکار ایشان چون اقرار باشد، اما چون محققان و اهل بصر ببینند، در عبارت نیاویزند و به تعجب آن مشغول نگردند، از ذم و مدح فارغ شوند و از انکار و اقرار برآسایند، باز آنکه حال آن جوانمرد را بسحر منسوب کردند، محالست از آنچه سحر اندر اصول سنت و جماعت حقیقت چنانکه کرامت، اظهار سحراندر حال کمال معرفت، از آنچه یکی نتیجه سخت خداوندیست جلّ جلاله و یکی قرینه رضای خدا و این سخن در اثبات کرامات بیاورم انشاء الله و باتفاق اهل بصیرت از سنت و جماعت مسلمانان ساحر نباشد و کافر مکرم نه. الا آخره.

در مورد بیت ۳۹۳۶، برای توجه بعمق معنی بقرآن کریم سوره دوم آیه ۱۵۱، رجوع شود در مورد جمع و تفرقه به شرح بیت ۳۷۵۲ - ۳۷۵۳ را بخوانند.

در خصوص ۳۹۳۹، در باب بحث در قیامت و رستاخیز بشر بیت ۶۶۳ مجلد دوم از دفتر نخستین صفحه ۱۳، اثر خامه این بنده مراجعه فرمایند.

«فتی در بیت ۳۹۴۳» در باب شرح این معنی در بیت ۷۱۱ مجلد دوم چنین آمده است: «صوفیان خود را با عناوین اهل معنی، اهل حق، اهل الله خوانند، در کتاب تصوف اسلامی با اهل حق اشاره شده است، همچنین در کتاب مثنوی در دفتر دوم بیت ۳۳۰۷^(۱) در کتاب تفسیر عرایس البیان» روز بهان بقلی فصل ۱۸ صفحه ۷۹ این قوم را اهل حق و المعرفة و جوان مرد (فنا) خوانده است مینورسکی مستشرق روسی و ایران شناس نامی در متمم دائرة المعارف اسلامی موضوع اهل حق را مورد بررسی قرار داده است همچنین در کتاب بخصوصی در این زمینه بحث مستوفی بعمل آورده است. باری رکابدار حضرت علی با الحاح و اصرار تقاضا می کرد که یا علی مرا بکش تا آن جنایت به دست من اتفاق نیفتد و من ترا حلال می کنم، در پاسخ حضرت علی چنین جواب داد هرگز امکان ندارد.

اصول کلی مبتنی بر آن است که انسان با لذات و از فترت پاک است. و بقول شاعر:
خلقان همه بفطرت توحید زده اند این شرک عارضی است بود عارضی یزول
تا اغوای شیطان یا فریب نفس اماره در کار نباشد، ارتکاب بمعاصی صورت نمی گیرد.
مولانا فرماید:

«نفس و شیطان هر دو یک تن بوده اند در دو صورت خویش را بنموده اند»
در ضمن حکایت قاتل حضرت امیرالمؤمنین بایشان پیشنهاد می کند که دستور قتل او

۱- این چنین بهتان منه بر اهل حق - این خیال تست برگردان ورق
این خیال تست برگردان ورق

توضیح: در بین صحابه هیچ شخصیتی، مانده ذات مقدس و والای حضرت علی (ع) مورد تنازع نیست. اینهمه بحث و جدل درباره هیچ کس نیامده است. گروهی او را خلیفه اول دانند. عده دیگر امیرمؤمنان چهارم بحساب آرند، ذات مبارکش در بین صُحبت مفرط و بغض زیاد قرار گرفته است. فرقه ایی مغرض، مقام الوهیت بدو داده اند، نعوذ بالله»

را صادر فرمایند تا چنان جنایت هولناک که وجدان انسانیت را مجروح می‌کند، از او سرزنند. امام «در پاسخ اظهار می‌دارند، در مقابل تقدیر تدبیر نتوان کرد، یا بعبارت دیگر «المقدر کائن» اما اگر بدیده تحقیق بنگریم بعید بنظر می‌آید، که چنین گفتگوئی امام علیه السلام با قاتل خویش داشته باشد و شاید اینهمه تأویل شاعرانه باشد برای بیان جزئی از فضیلت مولانا علیه السلام. از طرف دیگر ذکر پاره‌ایی از مطالب بازبان نظم چنین آسان نیست و بقول مولانا:

«معنی اندر شعر جز با خبط نیست چون فلاسنگ آنرا ضبط نیست»

پوشیده نماند، در اغلب داستانها مولانا با مذاق شاعرانه خویش تصرف کرده است، چون غرض از ذکر این‌ها داستان گوئی و قصه پردازی نبود، بلکه نظر تربیتی و تعلیمی بود که اهل طریقت را بسوی حقایق و تفهیم معانی خاص هدایت نماید، گر چه پاره‌ایی از جزئیات مطابق با وقایع تاریخی نباشد بعقیده بعضی از شارحان غربی بطور اختصار چنین آمده است که کلیه شروح مثنوی بعد از اسم (علی)، عنوان امیرالمؤمنین بکار برده‌اند اما درباره داستان مسأله عبدالرحمن بن ملجم مسأله مبهم است. ولی با توجه بمندرجات کتاب الکامل المبرد ج اول ص ۵۵۰، حضرت علی او را می‌شناخت و میدانست که در آینده بدست او بقتل خواهد رسید ولی هرگز درصدد قتل او برنیامد، چون می‌فرمود «کیف أقتل قاتلی» چه گونه می‌توانم او را بکشم در صورتیکه مقدر است، او مرا بکشد

بیان آن که فتح طلبیدن پیغامبر علیه السلام مکه
را و غیر مکه را جهت دوستی ملک دنیا نبود، چون فرموده است:
که «الدنيا حنیفة» بلکه بامر بود،

مأخذ این داستان در کتاب مأخذ قصص مثنوی ص (۳۹-۴۰) درج گردیده است

۳۹۴۸: جهد پیغمبر بفتح مکه هم کی بود در حُب دنیا مَتَّهم

۳۹۴۹: آنک او از مخزن هفت آسمان چشم و دل بر بست روز امتحان^(۱)

۱- روز امتحان یعنی معراج حضرت رسول (ص) بدین قرار سورة النجم در آیه (۱۸-۱) شاهد

بقیه مسأله مهم معراج از ص ۲۹۲

حی نداند که این نام کهسار را به لاله آورد، و دل بیداران را بناله آرد، سماع این نام طرف افزایش و یافت این نام طلب افزایش و صفت رباید. دلهای عارفان بجوش آرد، عاصیانرا بفریاد و خروش آرد:

نام تو بصد معنی نقاش نگارد بر یاد تو و نام تو حی جان بسپارد
آن عزیزی پیوسته در همه حال همه اوقات این نام همی گفت، بعد از وفات او را
بخواب دیدند که حالت چیست گفت:

«نَجَوْتُ مِنَ الْجَحِيمِ وَ وَصَلْتُ إِلَى دَارِ النِّعَمِ بِبِرَّةِ بَسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» و النجم
إذا هوى» بدان که حق جَلَّ و جلاله و تقدست اسماؤه اندرین سوره از معراج مهتر، عالم، سید
ولد آدم و سفر کردن وی بآسمان و بازگشتن از مشاهده و عیان خبر داد تا اَمْتُ وی بدانستن
این قصه روح را روح دهند و دل را نور و سرور افزایند. در ابتداء سوره بنی اسرائیل قصه رفتن
وی یاد کرد و تعظیم آنرا تنزیه خود جَلَّ جلاله در پیش داشت:
«سَبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ» و اندرین سوره بازگشت وی از حضرت بیان کرد و
تشریف او را بشخص قسم یاد کرد و گفت «والنجم إذا هوى»

بحث کلی در باب ابیات ۳۹۴۸

ماخذ آن روایتی است که با جمال در صحیح مسلم ج ۷ ص ۱۰۸ نقل شده است

ادامه پاورقی از صفحه قبل

مقال و شرح و تفسیر بیت مذکور است:

نام خداوندی که او را جلال بی‌زوال است و جمال برکمال، جلال او آتش عالم سوز است و
جمال او نور جهان افروز. جلال او غارت دل مریدان و جمال او آسایش جان . جلال او غارت
کننده دلی که درو رخت نهند، جمال او چون جلوه‌گر شود، غمان از دل برکند. عارف بجلال او
نگرد بنالد، محب بجمال او نگرد، بنازد، آن یکی مینالد از بیم فِصال، این یکی مینازد بامید
وصال، بیچاره کسی که نه نام او شنود و نه از جمال او خبر دارد نه از جلال او اثر بیند چنانکه
قبلاً اشاره شد. است.

تفصیل این روایت در احیاء العلوم جلد اول ص ۱۷۱ و جلد سوم ص ۲۳۷ و حلیۃ الاولیاء جلد ۳ ص ۲۵۶ و دلائل النبوة ص ۲۱۵ و فتوحات مکی ج ۴ ص ۶۸۶ مراجعه فرمایند.

باقی پاورقی معراج از ص ۲۹۳

«بآن ستاره روشن، بآن ماه دو هفته، بآن چراغ افروخته، آنکه که از حضرت عیان بازگشت، شخص او مقام قربت دیده، دل او روح مشاهدت یافته، سزاو بدولت مواصلت رسیده در خلوت «او ادنی» بر بساط انبساط راز شنیده»

و بدانک رفتن آن سید بآن منزل غریب نبود، اما آرام وی درین منزل عجیب بود. زیرا که خلق عالم در ظلمت بعد بودند و آن مهمتر در نور زلفت و قربت بود. چون آن حضرت جبرئیل را در مقام معلوم خود بگذاشت و بگذشت، اسرار انوار ظاهر و باطن او را بجذب حضرت سپرد، تا اندر دریا نور و بحر عظمت غوص کرد و رفرف شرف را بپای همیت سپرد و چنانک مغناطیس آهن را بخود جذب کند، شرفات عرش مجید آن مهمتر را بخود جذب کرد و از عرش مجید قصد حضرت (قاب قوسین) کرد و در مقام قاب قوسین در مسند جمال بوصف کمال در مشاهده جلال تکیه گاه ساخت، تنزیل عزیز این اسرار در رموز اینکلمات بیان کرد که:

«ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى»

نظر کلی درباره ایات ۳۹۴۰-۳۹۴۷

۳۹۴۰: گفتم ار هر ذره خونی شود	خنجر اندر کف بقصد تو رود
۳۹۴۱: یک سر مو از تو نتواند برید	چون قلم بر تو چنان خطی کشید
۳۹۴۲: لیک بی غم شو شفیع تو منم	خواجۀ روحم نه مملوک تنم
۳۹۴۳: پیش من این تن ندارد قیمتی	بی تن خویشم فتی ابن الفتی

۳۹۴۴: خنجر و شمشیر شد ریحان من مرگ من شد بزم و نرگستان من
 ۳۹۴۵: آنک او تن را بدین سان پی کند حرص میری و خلافت کی کند
 ۳۹۴۶: زآن بظاهر کوشد اندر جاه و حکم تا امیرانرا نماید راه و حکم
 ۳۹۴۷: تا امیری را دهد جانی دگر تا دهد نخل خلافت را ثمر

برای بینش درباره بیت ۳۹۴۲، رجوع به مجلد دوم از دفتر اول شرح بیت ۷۱۱ شود. در مورد توضیح بیت شماره ۳۹۴۴، در مورد کلمه نرگستان تعبیر متعدد وجود دارد. فاتح الابیات نرگستان ضبط کرده است. اما در مورد نرجس و نرگس NARGICE عقاید مختلفی وجود دارد نخستین تحقیق و بهترین تعبیر در پایان نامه فوق لیسانس فاضل معاصر آقای مهیار صدیق پور مدرس دانشگاه رشت وجود دارد طالبان بدان محل مراجعه نمایند. در مورد کلمه فتی، ابن الفتی، جوانمرد پسر جوانمرد، بضرر قاطع میتوان گفت که منظور حسام الدین چلبی است. بحکم آن که او فرزند پیشوای فرقیه فتیان ارومیه بود و خود جوانمرد شایسته و بایسته. صوفیان خود را باسامی مختلفه نامیده اند، مانند اهل معنی - اهل حق - اهل الله چنانکه قبلاً گذشت.

بیت ۳۹۳۵: لَا يَسْعَ فِينَا نَبِي مَّرْسَلٍ وَ الْمَلَكُ وَالزَّوْجُ اَيْضاً فاعقلوا
 اشاره به حدیثی است: «لِي مَعَ اللَّهِ وَقْتُ لَا يَسْعُنِي فِيهِ مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَلَا بَنِي مُرْسَلٍ، که صوفیه بدان استناد می کنند که اشاره بمقام استغراق است بنا بقول مؤلف کتاب اللؤلؤ المرصوع. در کتاب مرصاد العباد نیز باتغییراتی نقل شده است «لَا يَسْعُنِي اَرْضِي وَلَا سَمَائِي وَ اِنَّمَا يَسْعُنِي قَلْبُ عَبْدِي الْمُؤْمِنِ»

بقیه پاورقی معراج

از جمله خلائق در عالم حقایق کسی بزرگوارتر از محمد مصطفی نبود، مراد اصلی از حکم الهی بر وفق علم ازلی ابداع حالت و اظهار جملات آن مهتر بود. اول جوهری که از امر «کُن» خلعت یافت و آفتاب لطف حق بروتافت، جان پاک آن مهتر بود.

هنوز نه عرش بود نه فرش، نه زحمت شب و نه رحمت روز که صنع الهی مراورا از مستودع علم ازل بمستقر مجد ابد آورد و در روضه رضا بر مقام مشاهده او را جلوه کرد و هر چه بعد از او موجود گشت طفیل وجود او بود و هر چه بوهم خلق درآید از الفت و زلفت و رأفت و رحمت و سیادت و سعادت، بر فرق ذات و صفات او نثار کرد، آنگه مرا و را بقلب آدم صفی در آورد و بمدارج تلوین مناهیج تمکین گذر داد و در مسند رسالت بنشاند و مرو را امر کرد تا خلایق را بحضرت دین دعوت کند گم شدگانرا براه آرد و روندگانرا بدرگاه خواند. گوئی بازی بود آن مهتر بر دست فضل آموخته و بر بساط قربت داد پرورش داد از جمعیت مشاهده او را بفرقه دعوت آورد تا عالمی را صید کند همه را پیش لطف و قهر حق بدارد. امروز همه را بشریعت شکار خود گرداند و فردا در مقام شفاعت همه را بحق بسپارد.

نقل از کشف الاسرار ص ۳۷۳-۳۷۵

بیت ۳۹۵۴: گفت ما زاغیم همچون زاغ نی مست صباغیم مست باغ نی صباغ: بمعنی رنگرز، کنایه از کردگار و اشاره به آیه شریفه ۱۷ سوره نهم هر که تحفه «مازاغ و ماطفی» برد هدیه «فاوحی الی عبده ما اوحی آرد» در مورد جناس لفظی در بیت مذکور بدفتر دوم بیت ۳۷۵۲^(۱)، و نیز به مجلد دوم شرح بیت ۷۶۶ مراجعه فرماید.

۳۹۵۵: چونک مخزنهای افلاک و عقول	چون خسی آمد برچشم رسول
۳۹۵۶: پس چه باشد مکه و شام و عراق	که نماید او نبرد و اشتیاق
۳۹۵۷: آن گمان و ظن منافق را بود	کو قیاس از جان زشت خود کند
۳۹۵۸: آبگینه زرد چون سازی نقاب	زرد بینی جمله نور آفتاب

در مورد بیت ۳۹۵۹ و ۳۹۶۰

۳۹۵۹: بشکن آن شیشه کبود و زرد را	تا شناسی گرد را و مرد را
۳۹۶۰: گرد فارس گرد سر افراشته	گرد را تو مرد حق پنداشته

با زهمت آمد و ما زاغ بود
آتش توحید در شک میزند

۱- زاغ ایشان گر بصورت زاغ بود
لکله ایشان که لکله میزند

رجوع به بیت ۳۶۷۶^(۱) دفتر اول و بیت ۱۲۸۰ به بعد دفتر دوم^(۲)

بیت ۳۹۶۱: گرد دید و ابلیس این فرع طین چون فزاید بر من آتش جبین
رجوع شود بابیات ۳۳۹۶-۳۲۱۶

بمدلول آیه ۷ سوره مبارکه فرقان از قول کفار و بت پرستان در مورد حضرت رسول
می‌گفته‌اند که:

مالهذا الرسول یا کُلّ الطعام و یمشی فی الاسواق

ظاهر بیان بودند که از عالم معنی خبر نداشتند، زیرا که هر دیده را موهبت شناخت و
معرفت نیست و بقول شاعر:

دیده می‌باید که باشد شه شناس تا شناسد شاه را در هر لباس

اما نادر کسانی بودند که دیده دل و چشم جان و گوش جان داشتند و آن وجود مقدس
را باندازه استعداد می شناختندشان بگوش دل باو امر و نواهی او گردن نهادند و رسیدند، بآن
مقامی که رسیدند.

چنانکه در بیان عظمت اصحاب آمده است

خوشا بحال کسانی که حضرت رسول (ص) را دیده‌اند یعنی صحابه، نیز خوشا بحال
کسانی که، دیده‌اند صحابه را و از تعلیمات آنان سود برده‌اند یعنی تابعین و نیز حَبِیدًا بحال
اشخاصی که تابعین را زیارت کرده‌اند همچنانست در عالم طریقت که زیارت اولیاء و
لقاء الشیخ خیلی تأکید شده است.

۳۹۶۴: من سگ^(۳) شیر حقم حق پرست شیر حق آنست کز صورت پرست

- | | |
|--|---------------------------------------|
| ۱- پیش چشمت داشتی شیشه کبود | زانجهت دنیا کبود می‌نمود |
| ۲- آن جلود و آن عظام ریخته | فارسان گشته غبار انگیزه |
| حمله آرند از عدم سوی وجود | در قیامت هم شکور و هم کند |
| ۳- با توجه بحدیث «الدنيا جيفة و طلباها کلاب» | شرح بحر العلوم ج ۶ - المهنج القوی ج ۶ |
| بامختصر تفاوت منسوبست بعلی ابن الحسین (ع) | محاضرات راغب، احادیث مثنوی و نیز در |
| این بیت | |

چشم سید چون بآخر بود جفت پس بدان دیده جهان را جیفه گفت

۳۹۶۵: شیر دنیا جویداشکاری و برگ شیر مولی جوید آزادی و مرگ
 با شروع این بیت جلال‌الدین مولوی به حکایت تاریخی قهرمان قریش که در اثر
 اعمال حقیقی امیرالمؤمنین علی بحقانیت اسلام پی برده و آنرا قبول کرد بود.
 میگوید «من سگ شیر حقم و حق پرست، از صورت رسته‌ام و بحقیقت پیوسته‌ام» برای
 تکمیل اطلاع به بیت ۲۹۵۹ مراجعه شود.
 بیت ۳۹۶۷-۳۹۷۳:

۳۹۶۷: شد هوای مرگ طوق صادقان	که جهودان را بد این دم امتحان
۳۹۶۹: در نَبی فرمود کای قوم یهود	صادقانرا مرگ باشد گنج و سود
۳۹۷۰: همچنانک آرزوی سود هست	آرزوی مرگ بردن زآن بهست
۳۹۷۰: ای جهودان بهر ناموس کسان	بگذرانید این تمنا بر زبان
۳۹۷۱: یک جهودی این قدر زهره نداشت	چون محمد اینعَلَم را بر فراشت
۳۹۷۲: گفت اگر رانند این را بر زبان ^(۱)	یک یهودی خود نماند در جهان
۳۹۷۳: پس یهودان ^(۲) مال بردند و خراج	که مکن رسوا تو ما را ای سراج

نظر کلی درباره ابیات زیرین

دفتر اول ۳۹۶۹ در نبی^(۳) فرمود کای قوم یهود
 صادقانرا مرگ باشد گنج سود
 ۳۹۷۰ همچنانک آرزوی سود هست
 آرزوی مرگ بردن زآن بهست

۱- در مورد بیت ۳۹۷۲ بقرآن شریف سوره سی و سه آیه ۴۵ مراجعه شود
 ۲- در باب جهودان و یهودان به کتاب تفصیل الایات القرآن تألیف زول لایوم ترجمه فارسی
 آن باهتمام کیکاوس ملک منصور بانظارت استصوابی حضرت آیه الله قمشه و با امعان نظر به
 کتاب منتخب التفاسیر از ص ۵۱ - ۱۶۶ مورد مطالعه قرار گیرد.
 توضیح: شرح بحرالعلوم باهتمام دکتر فرشید اقبال قریباً حیلۀ طبع خواهد یافت
 ۳- نبی: بضم اول و کسر ثانی و یای معروف، بفارسی قرآن و مصحف و کلام الهی از رشیدی
 و برهان

بیت ۳۹۷۰:

ای جهودان بهر ^(۱) ناموس کسان	بگذرانید این تمنی بر زبان
یک جهودی اینقدر زهره نداشت	چون محمد این علم را بر فراشت
گفت اگر رانند اینرا ^(۲) بر زبان	یک یهودی خود نماند در جهان

بیت ۳۹۷۳:

این سخن را نیست پایانی پدید دست با من ده چو چشمت دوست دید

یهود

قومی از نژاد سامی است، که در بادی امر بادیه نشین بودند و بدسته‌ها و قبائل مختلف تقسیم می‌شدند، و بگله‌داری می‌پرداختند، از نقطه به نقطه دیگر کوچ می‌کردند. بمرحله یگانه‌پرستی، پیش از اقوام و ملل مجاور خود رسیدند.

حضرت ابراهیم که نیای یهود و قبیله مضر که یکی از قبائل عربست، بنابر مندرجات قرآن و تورات منادی توحید بود. ابراهیم در ۱۹۰۰ سال پیش از میلاد مسیح در شهر (اور) یکی از شهرهای کلدیه دنیا آمد. بحکم مقتضیات زمان با طایفه خود بشهر حرّان آمد. و تا سرحد مصر پیش رفت. ظاهراً حضرت ابراهیم هم زمان با (هامورایی) پادشاه معروف بابل است. مبدء هجرت آل ابراهیم بمصر بنابر به آنچه در قرآن کریم ذکر شده است قصه معروف حضرت یوسف بوده است. حضرت موسی یکی از اعقاب ابراهیم است که در حدود ۱۴ قرن

۱- شرح این کلمه در مجلد نخست از دفتر اول آمده است.

۲- قل إن كانت لكم الآخرة عند الله خالصة من دون الناس فتمنوا الموت إن كنتم صادقين: رسول من گوی، اگر سرای پسین و پیروزی در آن شما راست نزدیک خداوند، خاصه شما را غیر از دیگران پس مرگ خواهید بارزوی، اگر می راست گوئید. مفسران گفتند این آیت بسبب آن فرود آمد که جهودان می‌گفتند در بهشت جز جهودان و ترسایان نشوند این است دروغهای ساخته و آرزوهای ایشان، ای رسول من بگوی ایشانرا که حجت خویش باز نمائید و بیاورید، اگر می‌راست گوئید. ایشان گفتند ما پسران اوئیم و دوستان او و دوستان پسران را «محاله ببهشت خود فرو آرد. رب العالمین گفت پیغامبر من ایشانرا گوی اگر چنانست که شما می‌گوئید که پیروزی در آن بهشت جاودان شما راست نی دگران و کس را با شما انبازی نیست در آن پس اگر چنین است مرگ خواهید بارزو تا بانی ناز و نعیم.

پیش از میلاد ظهور کرده است. چون حضرت موسی فرمود اِنَّا هُنَا الْيَكْ یعنی ما سوی تو باز گشتیم پس آنها را یهودی گفتند.

نقل از ج ۱ توضیح الملل ص ۲۹۳

شرح ابیات ۳۹۶۷-۳۹۷۳:

رجوع بقرآن مجید سوره دوم آیه‌های ۸۸-۹۰ بشرح پاورقی ص ۳۰۰ آنان جزیه آوردند و ذمی شدند و از مباحله پشیمان گشتند و نیز در سوره شریفه ۶۲ آیات ۶-۷:

وَإِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ وَ مُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي إِسْمُهُ أَحْمَدُ فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُبِينٌ، که تصریح بنام پیامبر (احمد) شده است.

گفتن امیرالمؤمنین علی کَرَّمَ اللَّهُ وَجْهَهُ با قرین خود کی چون خدو انداختی در روی من نفس من جنبید و اخلاص عمل نماند مانع کشتن تو شد.

بیت ۳۹۷۵: گفت امیرالمؤمنین با آن جوان که بهنگام نبرد ای پهلوان
بیت ۳۹۷۶: چون خدو انداختی در روی من نفس جنبید و تبه شد خوی من
بیت ۳۹۷۷: نیم بهر حق شد و نیمی هوا شرکت اندرکار حق نبود روا
بیت ۳۹۷۸: تو نگاریده کف مویستی آن حَقِّی کرده من نیستی
بیت ۳۹۷۹: نقش حق را هم با مرحق شکن بر زجاجة دوست سنگ دوست زن

قسمت نهم نظر کلی ۳۹۷۵

شرح بیت ۳۹۷۵: گفت امیرالمؤمنین با آن جوان

که بهنگام نبرد ای پهلوان

اطلاق کلمه جوان از لحاظ تنگی قافیه بوده است و اَلَا عمروبن عبدود، شاید از هم

سالان، جناب ابوطالب بوده بهر حال وضع مولی را با مبارز نالان تشریح می‌کند، بدین ترتیب: ابتداء من تراکه کافر بودی بامر حق و جهت جلب رضای باری تعالی می‌کشتم، ولی چون بر رویم خدو انداختی نفس اماره‌ام جنبید، خلق و خوی خدا خواهیم تباہ گردید، و اگر در آن حال، بکشتار تو رو می‌آوردم، صواب اینعمل مخدوش می‌شد و خود خواهی نیز در آن تأثیر داشت، گرچه وجود تو برایم خطری بود، چون مانده مار زخم خورده بودی، پهلوان نیرومند که با یک حرکت سریع خطر آفرین می‌شدی ولی محض رضای خدا، خطر را با جان خریدم، شرکت در کار^(۱) حق را روا ندیدم. تو نقش و نگار و آفریده آفریدگار هستی، نقش حق را بحکم نفس اماره نتوان کشت، زجاجة دوست را بغیر از سنگ دوست نتوان شکست، پهلوان چون این سخن را شنید، نوری بر دلش تابید و زَنار بشکست. گفت من تخم جفا بر دل می‌کاشتم، شما را بنحو دیگری می‌پنداشتم، مانند سایرین اهل هوس. در صورتیکه تو شخصیت دیگری و معیار توحید داری، اعمال و رفتار تو بر مبنای اخلاص بخدا و دور از ریاست، توترازوی فضائل اخلاقی هستی، پس کیش شریف خویش بمن عرضه کن تا مسلمان شوم.

نظر کلی از بیت ۳۹۷۸

در بیت ۳۹۷۸، منظور از کف مولا، یعنی آفریده دست آفریدگاری. مولی البشر بمعنی سرور آدمیان خداوند متعال آمده است، از جمله در دفتر ۵:

«ایـن الم وحم ای پسر آمده است از حضرت مولی البشر»

در بیت مذکور نقش حق کنایه از مخلوق است، حق بمعنی کردگار، خلاصه کلام، از هنگامی که تو آهنگ تشرف بدین اسلام کردی، پایه و مایه و تضمین برای وجودت کسب کردی دیگر باین آسانی کس را بر تو راه نیست، چون زجاجة دوست را هم فقط با سنگ

۱- برای بینش بیشتر درباره حق به صفحه ۱۶۷ بکتاب نموداری «از حکومت اسلام» تألیف مرحوم آیه الله حاج شیخ حسن سعید آن روحانی فرزانه اعلی الله مقامه که با دست خالی و بدون استعانت از مقامات، اسلام را در تمام دنیا بود. تبلیغ و جوانان را هدایت فرمود مراجعه فرمایند.

دوست بتوان شکست یعنی مسلمان را با توجّه بقانون اسلام می‌توان قصاص نمود.

عنوان (عنوان گبر) در بیت (۳۹۸۰) موضوع ندارد، چون این مذهب در عربستان

مطرح نبوده است، شاید در یمن

«معنی اندر شعر جز با خبط نیست چون فلاسنگ است و اندر ضبط نیست»

منظور از زَنار که خاصّ مسیحیانست، ایرانیان زردشتی آنرا «کُستی» می‌گفتند و نام

دیگر آن بند دین بود چنانکه کمال اسمعیل آورده است:

«فریاد من رس اکنون کز دستهای بسته با چون فلک حریفی باید گرفت کستی

مغرب آن کستیج است. نقل از برهان قاطع به تصحیح شادروان دکتر معین ج ۳ باری

پهلوان نامدار عرب بزبان استعذار گفت یا علی، من شما را مانند دیگران می‌پنداشتم، در

صورتیکه در حقیقت تو شخصیت دیگری و فوق‌العاده‌گوئی تو ترازوی عدل الهی هستی،

بلکه زیاده هر ترازوی که تشخیص صحیح و سقیم بوجود تو وابسته است. در مورد ترازو

رجوع شود بسوره مبارکه الرحمن آیه شریفه ۶:

«وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ»

مثنوی:

«من چو میزان خدایم در جهان»

«و انمایم هر سبک را از گران»

در دو بیت ۳۹۷۸-۳۹۷۹ بنا بنظر بعضی شارحان، فص^(۱) حضرت یونس را بخاطر

۱- «فَصْ حِكْمَةً نَفِيسَةً كَلِمَةً يُونُسِيَّةً»

این حکمت نفیسه از آن جهت مخصوص گشت به یونس علیه‌السلام که چنانکه حق تعالی یونس را، در دریای شکم ماهی مبتلاگردانید. همچنین نفس ناطقه را در بحر جسم مبتلاگردانید. شرح: یعنی اگر کسی واجب‌القتل باشد، از جهت شرع، شفقت کردن از ولی و عفو کردن اولی از قصاص بحق کردن است. دلیل این نظر داستان نسعه است. نسعه ریسمانیست پهن چون نوار، حال آن چنان بود که در زمان رسول (ص) شخصی را کشته یافتند و قاتل ندانستند. و آن مقتول را ریسمان پهن بود. ولی دم آن ریسمان را در دست شخصی بدید، ویرا بگرفت و نزد رسول (ص) آورد، خواست تا وی را بکشد، رسول فرمود این علامت اگر چه وهم را محال نیست. اما قصاص این شخص لازم نمی‌آید، اگر او را بکشند او نیز ظالمی باشد چون کشنده»

ادامه پاوری در صفحه بعد

می‌آورد: گوئی در این ابیات تأثیر کتاب فصوص الحکم محی الدین ابن عربی در مثنوی پدیدار می‌گردد.

بدین ترتیب:

نظر کلی دربارهٔ ابیات ۳۹۷۵-۳۹۷۹

بیت ۳۹۷۹: نقش حق را هم بامر حق شکن بر زجاجة دوست سنگ دوست زن عشاق مثنوی بهتر می‌دانند که رویه مرضیه مولوی مبتنی بر آنست که با توصیف تمثیلی شروع مینماید، مقداری از آن موضوع را بزبانی که همگان درک کنند، برشته نظم می‌کشد بعد آنرا رها و بدنبال مطلب تأییدی و توضیحی دیگر می‌رود، ولی موضوع قبلی فراموش نمی‌شود. آخر الامر باصل مطلب می‌پردازد، داستان مورد بحث نیز چنین است بلکه پرننگتر. ابتدا شروع آن داستان بیت ۳۷۲۱، می‌باشد، بخش دوم ۳۷۷۳، سوم ۳۷۸۷، چهارم موضوع گفتن پیغامبر علیه السلام بگوش رکابدار امیرالمؤمنین علی کَرَمَ اللّٰهُ وجهه که کشتن علی بر دست تو خواهد بود^(۱). از بیت ۳۸۴۴ - ۳۸۹۲، پنجم تعجب کردن آدم علیه السلام از ضلالت ابلیس و عجب آوردن از بیت ۳۸۴۴-۳۹۲۳، که در معنی یکتایه و تصریح اشاراتی بموضوع دارد، تا قسمت ششم که اتمام حکایت امیرالمؤمنین علی کرم الله وجهه و مسامحت کردن او با خونی خویش بیت ۳۹۳۷ حکایت هفتم آمدن رکابدار علی کَرَمَ اللّٰهُ وجهه که از بهر خدا مرا بکش و از این قضا برهان ۳۹۳۸ تا ۳۹۴۷، بهر هشتم: بیان آنکه فتح طلبیدن پیغامبر علیه السلام مکه را و غیر مکه را جهت دوستی ملک دنیا نبود، چون فرموده است که «الدنيا جيفة» بلکه بامر بود ۳۹۴۸-۳۹۷۴

نهم: قسمت اخیر که از بیت ۳۹۷۵-۴۰۰۳ و پایان دفتر اول، که الحق حسن ختام است.

ادامهٔ پاورقی از صفحهٔ قبل

ص ۳۸۳-۳۸۵ شرح فصوص الحکم محمد پارسا تصحیح دکتر جلیل مسکر نژاد استاد دانشگاه علامه

۱- برای بینش بیشتر به کتاب مستطاب نموداری از حکومت علی علیه السلام به فصل علی (ع) در کنار رسول اسلام ص ۴ و ۵۷ تألیف آیه الله رضوان الله علیه حاج حسن آقا فرزند ارجمند ولد آیه الله عظمی حاج میرزا عبدالله طاب ثراه مراجعه فرمایند.

باری مولانا توصیف مقام امیرالمؤمنین علی علیه اسلام را چنانکه شاید و باید، و «یَلِیْقُ وَیَنْبَغِی»، با زبان نظم سرداده است. پیر طریقت چنین گوید، هر که صفا و محبت حق در دل او منزل گرفت کدورت طلب دینا و قبول خلق از دل وی رخت بر بست، اگر کسی را دوست دارد از مخلوقان، از آن است که وی بحق تعالی تعلقی دارد، یا از روی دوستی با حق مناسبتی دارد. هر که را دوستی بود، بحقیقت، سرا و کوی محلّت او را دوست بود.

دوستی متقیان و پارسایان از آنست که حق جَلّ جلاله میگوید:

«أَنَّ أَوْلِیَاءَهُ إِلَّا الْمُتَّقُونَ لَکِنْ أَكْثَرُهُمْ لَا یَعْمَلُونَ»^(۱)

دوستی رسول خدا از آنست که خود می‌فرماید:

«أَحِبُّونِی لِحُبِّ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ» پس منتهی همه دوستیها کمال جمال حضرت الهیّت است. چنانکه اشاره شده است «وَإِنِّ الِی رِبِّکِ الْمُنْتَهٰی» و نشان محبت آنست که هر مکروه طبیعت و نهاد که از دوست بتو آید آنرا بر دیده نهی. گفته‌اند «ای هر که ترا دید و شناخت» و «هر که بشناخت بیا و بخت» «و هر که بیا و بخت بسوخت» و سوخته را دیگر باره نسوزند، بلکه بنوازند»

الان دریافتم تو در واقع در حکم تبار و خیرخواه واقعی من بوده‌ای، همچنین چراغ راه و رهنمای هدایتیم هستی. مولی در پاسخ نو مسلمان چنین فرمود:

«من غلام آن مشعل فروزانم یعنی پیامبر آخر الزمان، که چراغ دل تو از او پرتو گرفت و قرآن کریم شخصیت او را چنین اعلام می‌دارد:

«يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا وَدَاعِيَا إِلَى اللَّهِ بِأَذْنِهِ وَسِرَاجًا وَنِيرًا». شاهد مثال از کشف الاسرار.

من غلام آن چراغم، یعنی محمد مصطفی (ص) پیامبر آخر الزمانم، که چراغ دل تو از او نور گرفت، روشن شد. قرآن کریم شخصیت او را چنین می‌ستاید:

«ترا فرستادیم بخلق تا آشنایانرا از لطف ما خبر دهی که سرای سعادت از بهر ایشان می‌آریند،

دشمنانرا بیم دهی که زندان دوزخ برای ایشان می تابند.
ای مهتر آفتاب، چراغ آسمان و تو چراغ زمین و زمان هستی، تو چراغ مَلکی، آفتاب چراغ آب و گل است، تو چراغ جان و دلی.
ای آدم هر چند تو سر جریده اصفیائی و عنوان صحیفه انبیائی، لیکن با محمد همراهی چون توانی، که درد زده این خطابی که «اهبطوا منها جميعاً، و او در سور این سرور است که: «اسری بعده» الخ

نقل از ص ۷۶ کشف الاسرار و عدة الابرار

«سخنان عمرو بن عبدود»

بیت ۳۹۸۱: گفت من تخم جفا می کاشتم من ترا نوعی دگر پنداشتم
بیت ۳۹۸۳: «تو ترازوی احد خو بودی بل زیانه هر ترازو بودی»
پهلوان قریشی گفت من ترا چنانکه باید و شاید نمی شناختم، تو میزان حقّی و بلکه تو وسیله تحقیق حق هستی، تو نمونه اخلاص، کان صفا و اهل وفائی، گوئی تو قوم و تبار منی، باری تو مرا از کوره راه جهالت رهائی بخشیدی بشاه راه نجات هدایت نمودی. حضرت علی (ع) او را چنین پاسخ داد، من غلام آن سراج منیر یعنی پیامبرم، که پرتوی از انوار هدایت او بر دل تو تابید و آنرا روشن گردانید.

پس نو مسلمان گفت «من غلام موج آن دریای نورم که چون تو گوهر بسیار نفیس بی مانند بار آورد. پس شهادت را بر من بیاموز که تو یگانه پهلوان سرافراز زمین و زمانی. بدین ترتیب در اثر تیغ حلم و حسن رفتار آن حضرت نه تنها آن پهلوان نامدار بلکه پنجاه نفر دیگر از قوم و تبار آن بزرگوار مسلمان بنام نزه با تمام قلب اسلام را پذیرفتند. بدین گونه داستان حضرت علی و عمرو بن عبدود حسن ختام پذیرفت. ولی این سخن پایان ندارد، پس روز نو و روزی نو داستان شیرین دیگری آغاز گردید. بدین ترتیب:

با توجه به مفهوم ظاهری ابیات ۳۹۹۰-۳۹۹۱، برای ادامه حیات، خوردن و نوشیدن از مال

حلال در حد اعتدال، کمال ضرورت را دارد، پس غذائی و نانی و لقمه چند تناول گردید. یادآوری گندم و نان ذهن جوّال مولانا را از طریق تداعی معانی بیاد داستان آدم و حوا انداخت که با خوردن گندم و تأویل در تحریم، که آیا این تحریم تنبیهی بود، یا تنزیهی، مسأله هبوط و بُعد بمیان آمد و نعمت قرب از دست بشد.

بیت ۳۹۹۰: ای دریغا لقمه دو خورده شد جوشش فکرت از آن افسرده شد
بیت ۳۹۹۱: گندمی خورشید آدم را کسوف چون ذنب شعشاع بدری را خسوف
مولانا در ابیات ۱۹۶۲-۱۹۶۰، در مورد ابیات فوق، داد معنی را داده است. برای مزید استحضار بمندرجات ص (۱۱۲-۱۱۴) همین دفتر مراجعه فرمایند.

بیت ۳۹۹۲: اینت لطف دل که از یک مشت گل

ماه او چون می شود پروین گسل
فاتح الابیات بیت مذکور را از غوامض اشعار مثنوی بشمار آورده است، سایر شروح نیز بحثی نکرده بلکه بذکر معانی عادی لغات اکتفا کرده اند و بقول معروف از کنارش گذشته اند. ولی اگر کمی دقت شود و تعبیرات عرفانی مصرع اول مورد توجه قرار گیرد، بقول معروف:

«مشگلی نیست که آسان نشود مرد باید که هراسان نشود»

البته رعایت اتصال اشعار مثنوی نیز نهایت اهمیت دارد. چون اشعار مثنوی ماننده سلسله اعصاب بهم پیوسته و برخی از آنها شرح همدیگرند.

کسانیکه باشعار قلبی توجه نداشته باشند، معانی، تعاریف و تعبیرات عرفانی مصرع اول بیت مذکور را مدّ نظر قرار ندهند، بسهولت بعمق مطالب همین بیت پی نخواهند برد.

لطف در مصرع اول بیت ۳۹۹۲، در اصطلاح عارفان عبارت از امریست که حق باری تعالی بنده را بطاعت خودنزدیک و از معاصی دور کند. لطیفه در اصطلاح صوفیان عبارت از اشارات دقیقی که مُرَتَسَم بود در فهم از وی، «یعنی در ذهن آید و بعبارت ننگجد» درویشان دل را لطیفه گویند. شاید این بیت خواننده را بفهم مراد نزدیک گرداند:

ای خدا بنما تو جان را آن مقام کاندر آن بی حرف میروید کلام

یک مشت گل: اشاره بخلقت آدمی است. خدا او را از گل آفرید و شیطان را از آتش که حاضر

نشد بحضرت آدم سجده کند و در نتیجه از پیشگاه رانده شد، قرآن مجید مکرر باین موضوع اشاره کرده است و در کتاب تفصیل الآیات القرآن ص ۹۷ بطور تفصیلی آمده است. ماه یا قمر زمین: سیاره کوچکی است که بدور خود و بدور کره زمین می‌گردد. و از خورشید کسب نور می‌کند. مدت حرکت انتقالی آن بدور زمین ۲۷ شبانه روز، ۷ ساعت و ۴۳ دقیقه، ۱۱/۵ نیم ثانیه می‌باشد. خسوف ماه گرفتگی زمانی است که ماه در حالت بدر باشد و زمین بین خورشید و ماه حائل شود.

پروین: بزبان عربی ثریا بمعنی زن بسیار مال است. در طلوع ثریا بزعم اعراب یاران می‌برد و بدین علت ثریا نزد ایشان نشانه فراخی و ارزانی است. نام دیگر ثریا در زبان عربی النجم می‌باشد که سه بار در قرآن مجید ذکر شده است تأثیر ماه در پروین: در مورد مقارنه ماه بآن سخن بسیار است، از آن جمله

«إِذَا مَا قَارَنَ الْقَمَرُ الثَّرِيَا لثَالِثَةً فَقَدْ ذَهَبَ الشِّتَاءُ

چون ماه در شب سوم مقارن با ثریا شود، آن‌گاه زمستان تمام شده است چنانکه اگر این مقارنه بآخر برسد زمستان آغاز می‌گردد.

وصف دل: قلب لطیفه روحانی است، که عبارت از حقیقت انسان است، که عالم و مُدَرک است و مخاطب و معاقب.

این قلب با قلب جسمانی علاقه و ارتباط اسرار آمیز دارد که چگونگی نحوه ارتباط آن بنحو روشنی بوصف در نمی‌آید. قلب بهمین معنی را حکماء نفس ناطقه نامیده‌اند، و وظیفه عمل آن بیشتر ادراک است تا احساس.

بعقیده عرفاء وصول بمعرفت کامل و تام ممکن است بوسیله قلب انجام گیرد. یعنی چون قلب بنور ایمان و معرفت روشن شود، آئینه همه معارف الهی خواهد شد. این است که رسول اکرم (ص) فرمود:

«لَا يَسْغُنِي أَرْضِي وَ سَمَائِي بَلْ يَسْغُنِي قَلْبُ عَبْدِي الْمُؤْمِنِ»

یعنی پروردگار در زمین آسمان نمی‌گنجد مگر در قلب بنده مؤمن

اما باید دانست این صفا و کمال بندرت حاصل می‌شود. زیرا که غالباً قلب بواسطه غفلت

محبوب و در نتیجه معصیت تاریک است، قلب انسان میدان نزاع و جدال بین جنود خدا و شیطان می‌باشد. هر یک از این دسته‌ها در تسخیر آن می‌کوشند. یک جلوه نور معرفت بقلب می‌تابد، از یک دریچه دیگر خناس بصدور ناس و سوسه می‌کند. تبعیت از جنود خدائی او را بمقامی فراتر و بالاتر از فرشتگان می‌رساند، پیروی از شیطان، او را پست‌تر از حیوان می‌گرداند.

بقیه بیت ۳۹۹۲:

بیت ۳۶۹۵: ماه می‌گوید بخاک و ابر و فی من بشر من «مِثْلُکُمْ یوحى اِلٰی» مصرع دوم اشاره به آیه شریفه «أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُکُمْ یوحى اِلٰی» می‌باشد من بشری مثل شما هستم مگر اینکه خداوند مرا پیام می‌دهد، مرا بخدای راه می‌نماید در فرهنگ‌ها ماه بمعنی قمر، ملائکه، فرشته ضبط شده است.

«استاد نیکلسون انگلیسی می‌گوید، «در ترجمه مثنوی از محمد رضا مولوی شارح هندی و صاری افندی مفسر مثنوی ترک، پیروی کرده‌ام، آن‌ها گفته‌اند که منظور از ماه حضرت محمد (ص) است چنانکه در دفتر ششم نیز آمده است:

۱۱۵۵: «مصطفی بهر هلال با شرف رفت از بهر عیادت آن طرف»
 ۱۱۵۶: «در پی خورشید وحی آن میر دوان و آن صحابه در پیش چون اختران»
 ۱۱۵۷: «ماه می‌گوید که اصحابی نجوم لِسْرِی قُدْوَه و لِطَاعِی رُجُوم»
 اصحابی نجوم: اشاره باین حدیث است:
 «اصحابی کالنجوم بآیهم اُقتَدِیتُم هَدِیتُم»

مصطفی زاین گفت اصحابی نجوم

هادی راهست یار اندر قدوم

دفتر ۶ ص ۶۱۴ س ۱۷

لِسْرِی بفتح سرداری: شاهد مثال

«راند دیوان مرا حق از مصاد خویش عقل جز ویرا از استبداد خویش
 که سری کم کن نه ای تو مستبد بلکه شاگرد ولی و مستعد
 سری: به کسر سین، سر+ی، وحدت، راز آفرینش

بقیه شرح ۳۹۹۲:

پس سری که مغز آن افلاک بود اندر آخر خواجه لولاک بود
 ماه در اصطلاح عارفان:
 بیت ۳۶۵۵ دفتر اول: شاهد مثال
 اعمشی کو ماه را هم بر نتافت اختر اندر رهبری بر وی بتافت
 منظور از اعمش کسی است که بعلت بیماری چشم، اشک از دیدگانش به چکد.
 تافته: در زبان فارسی معانی متعدد دارد مانند گردانیدن، پیچیدن، تاب دادن رشته، آزدن
 مکدر شدن و افروختن، گرم گردیدن، روشنائی دادن، برگزیدن، بمعنی پرتو انداختن ماه و
 آفتاب اختر را در زبان فارسی معانی و تعبیرات بسیار است از جمله بمعنی بخت و اقبال
 باشد.
 شارحان مثنوی آن کلمه را کنایه از اولوالعلم، مرشد کامل بکار برده‌اند که مانند ستارگان آسمان
 نور علم و حقیقت را بدل سالکان راه حق می‌تاباند چنانکه در اشعار آمده است:
 «اختر گردون ظلم را ناسخ است اختر حق در صفاتش راسخ است»
 اختر حق: ستاره حقیقت است که نور معرفت خدا را در دل انبیاء و اولیاء می‌تاباند.

بقیه بیت ۳۹۹۲:

و در تعقیب همین موضوع بعضی از شروح چنین ضبط کرده‌اند:
 «هر ستاره پر فلک جز و مه است
 که اشاره به‌دیشی است که تکرار می‌شود:

اصحابی کالنجوم بایهم اُقتَدَیتم هَدَیتم»

شاید از افکار ابن عربی تأثیر بخشیده است که گفته

«پس از آنکه عارف بسرِ ربوبیت تحقق یافت، چنانکه حق چشم و گوش و تمام قوای او بشمار آمد، در این وضع او «اهل الله» است و جمیع جهان اهل و عیال او هستند «فتوحات مکیه ج ۱ ص ۷۲۱-۷۲۲»

مورد دیگر:

هادی راهست یار اندر قدوم مصطفی زین گفت اصحابی نجوم

ابیات ۱۱۵۵ به بعد از دفتر ششم مثنویست که در مورد هلال صحابه حضرت رسول (ص) برشته نظم کشیده شده است. برای بینش بیشتر بر سאלه کارشناسی ارشد خانم اعظم السادات ذوالفقاری که در مورد شرح دفتر ششم، راهنمایی اینجانب نوشته شده است مراجعه فرمائید.

نظر کلی درباره ابیات ۳۷۲۲ - ۳۷۲۳

بیت ۳۷۲۲:

در عزا بر پهلوانی دست یافت زود شمشیری برآورد شتافت

بیت ۳۷۲۳:

او خدو انداخت بر روی علی افتخار هر نبی و هر ولی

برای بینش بیشتر بقرآن کریم سوره مریم آیه ۵۴ سوره هفتم آیه ۱۶۰ و نیز به مجلد اول شرح بیت شماره ۸۰ بعد مراجعه شود.

بیت ۳۷۳۲: در شجاعت شیر ربانیستی در مروت خود که داند کیستی

بیت ۳۷۳۳: در مروت ابر موسی به تیه کآمد از وی خوان و نان بسیبیه

بیت ۳۷۳۴: ابرها گندم دهد کآنرا بجهد پخته و شیرین کند مردم چو شهد

بیت ۳۷۳۶: از برای پخته خواران کرم رحمتش افراشت در عالم عَمَم

بیت ۳۷۳۷: تاچهل سال آن وظیفه و آن عطا کم نشد یک روز از آن اهل رجا

بیت ۳۷۳۹: تا هم ایشان از خسیسی خاستند کنندنا و ترة و خس خواستند

در مورد اخلاص و مُخْلِص و مُخْلِص به کَرَات و مَرَات در مثنوی مذکور گردیده است.
برای مزید اطلاع به کتاب کشف المحجوب هجویری و برساله ابوالقاسم قشیری مراجعه
فرمائید.

بیت ۳۷۳۰: آن چه دیدی که مر از آن عکس دید

در دل و جان شعله‌ای آمیخته پدید

عکس دید: یعنی آن مشهود تو یعنی انعکاس دید تو

بیت ۳۷۳۳: او خدو انداخت بر روی علی افستخار هر نبی و هر ولی
برای بینش بیشتر بقرآن کریم سورة دوم آیه ۵۴ سورة هفتم آیه ۱۶۰ و نیز به مجلد اول شرح
بیت شماره ۸۰ ببعد مراجعه شود.

بیت ۳۷۳۶: از برای پخته خوارن کَرَم رحمتش افراشت در عالم عَلم

پخته خوار: بمعنی گدا، بدفتر سوم بیت ۲۶۰۷ رجوع شود.

بیت ۳۷۳۹: امت احمد که هستند از کرام تا قیامت هست باقی آن طعام
امت حضرت احمد علیه السلام که مشمول «کنتم خیر امة» عزیزترین امم سالقه هستند و
مشمول عنایت که فرمود «و کذالک جَعَلْنَاکُمْ امةً وسطاً لِتَکُونُوا شُهَدَاءَ عَلَی النَّاسِ». بمقتضای
همین افضل ملل سابقه است، که در قیامت برای آنها این طعام ربّانی و منّ وسلوای روحانی
باقی است.

چنانک بینمای در تفسیر آیه المائدة گوید و نیز بعضی از صوفیه پندارند المائدة هُنَا عبارة عن
حقایق المعارف الالهية فانّها غذا، الروح إنّ الاطعمه غذا البدن
یعنی مائده عبارت از حق معارف الهی و آن غذای روح است چنانکه اطعمه غذای بدن تلقی
شده است که برای حضرت محمد (ص) لاینقطع بود.

بیت ۳۹۹۳: نان چو معنی بود خوردش سود بود

چونک صورت گشت انگیزد جُحود

بیت ۳۹۹۴: همچو خار سبز کاشتر میخورد

ز آن خودش صد نفع و لذت می‌برد

بیت ۳۹۹۵: چونک آن سبزش رفت و خُشک گشت

چون همانرا میخورد اشتر زدشت

بیت ۳۹۹۶: می دراند کام و لُنْجش ای دریغ

کآن چنان ورد مَرَبی گشت تیغ

بیت ۳۹۹۷: نان، چون معنی بود، بود آن خارِ سبز

چونک صورت شد کنون خشک است و گبز

بیت ۳۹۹۸: تو بدان عادت که او را پیش از این

خورده بودی ای وجود نازنین

بیت ۳۹۹۷: بر همان بو میخوری این خشک را

بعد از آن کامیخت معنی با ثری

بیت ۴۰۰۰: گشت خاک آمیز و خشک و گوشت بُر

ز آن گیاه اکنون بپرهیز ای شتر

سخت خاک آلود می آید سخن

آب تیره شد سرچه بسند گُن

تا خدایش باز صاف و خوش کند

او که تیره کرد هم صافش کند

صبر آرد آرزو را، نه شتاب

صبر کن و اللهُ اعْلَمُ بِالصَّوَابِ

پایان

